پایان نامه برای اخذ دکتری به زبان وادبیات فارسی

"سروده های پیر سید نصیر الدین گیلانی گولروی
و بررسیِ هنرو اندیشهٔ وی"

به کوشش:

مُحمّد شاه

شمارهٔ کلاس: ۱

به راهنمایی:

پروفسور دکتر معین نظامی

(گروه زبان و ادبیاتِ فارسی)

گروهِ زبان و ادبیاتِ فارسی

دانشکده خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب، لاهور، پاکستان

(۲۰۰۸______۲۰۱۳م)

بسم الله الرحمن الرحيم



تقدیم به

حضرت شاه جلال الدّین اویس (رح)

فخرِ دودمان کهگه و بنیان گذار خانواده کهگه

عالم و مبلّغ دین، مدفون در مولتان

Analytical Study of

Pir Syed Naseer-ud-Din Naseer Gilani Golarvi's

Works, Art and Thoughts

Abstract:

Golra Sharif, Islamabad, Pakistan is a renowned "Sufi Centre" of the country and a well-known place all over the world. It enjoys a great reputation as a great Khanqah of the Qadiri and Chishti Sufi orders.

The founder of the Qadari-Chisti centre was Hazrat Pir Syed Mehar Ali Shah (d:1937), a scholar of religious sciences, an established Sufi master of his age and a reputed Persian, Urdu and Punjabi poet. Pir Mehar Ali Shah was author of many books and teacher and mentor of several scholars, poets and writers as well. His centre becomes a prominent lodge of Sufi and scholars during his life time and after wards it was highly supported by his next generations.

The family of Pir Mehar Ali Shah, generation to generation, became the mentor of the centre of Golra Sharif. Pir Ghulam Mohyud ud Din Gilani (d:1974) and Pir Ghulam Moin ud Din Golarvi (d:1997) were the famous figure of that centre.

The Sufi saints of Golara Sharif are men of art, literature and spirituality. Most of them were high-ranked scholars, intellectuals, poets and writers. Pir Mehar Ali Shah's poetry is very popular among the Sufi and poetic circles of the area, and the case of his looks the same and the books be wrote have and continue to enjoy great popularity among the lover of mystic poetry.

The Sufi masters of Golra Sharif used to encourage the poets and writers and this wise act resulted in a good reward. The centre of Golra Sharif produced a remarkable number of scholars, poet and writers.

Pir Naseer ud Din Nasir Gilani Golarvi was, no doubt, the best example to the mentioned. He was the third generation of Pir Mehar Ali Shah, Naseer Golarvi was a man of head and heart, a unique scholars, an authority on religious, literature, culture and art, an extra-ordinary orator, a shining poet of Persian, Urdu, Purbi, Punjabi and Arabic and a premising writers. He had deep love for art, especially the music. His character and behaviors had a magnetic attraction for all.

The most illustrious heir of the poetic tradition of Pir Mehar Ali Shah, Pir Naseer Golarvi composed heart-touching poetry and authored very impressive books and article on different religions and literary topics. He was one of the most important poets of his age whose poetry and thought which was

not for one age but all the ages influenced so many rising poets Persian, Urdu and Punjabi and the traces of their impact on Naseer's thought and art are quite noticeable. In Persian poetry, he was the greatest admirers of Mirza Abdul Qadir Bedil (d:1720), Saib Tabrazi (d:1677) and some other poets of the Indian style which is characterized by complexity and brevity of thought. Bedil was resource of inspiration for him an inexhaustible and enduring and he used to explain with great relish, the delicacies of Bedil's poetry in both oracle and writers form.

The research is to be conducted with the aim to record a brief life history of Pir Naseer ud Din Golarvi, the religious and literary services of his family and the characteristics of his personality, works and poetry with a special emphasis on analyzing the thematic and technical aspects of his poetry. The out line of the researches is as follows:

In contains five chapters:

Chapter 1: The Sufi family of Golara Sharif and its religious and spiritual back ground, the religious, intellectual, literary and mystical services of its prominent passers, and the academic and literary contribution of the followers of Golra Sharif.

Chapter 2: The life and works of Pir Naseer ud Din Naseer Golarvi, his articles, speeches and the opinions of some literary personalities regarding Naseer Golarvi and his thoughts and art.

Chapter 3: The detailed study of Naseer Golarvi poetic and prose works. In this chapter seven works of Naseer Golarvi are discussed which are the most important in the long list of his works.

Chapter 4: The academic and literary contribution of Naseer Golarvi. In this chapter the thematic and artistic characteristic of the poet have been discussed. It also contains some of important opinions about the thought and art of the poet. In the third part of the chapter, the Punjabi, purbi and siraiki poetry or Naseer Golarvi has been studied and evaluated.

Chapter 5: It contains a through study of Naseer Golarvi Persian poetry with a special emphasis on the impact of the classical Persian poets on the thought and arts of nasir golarvi, and some of the opinions of some reputed literary figures evaluating the Persian poetry of nasir golarvi.

A detailed bibliography and an index of persons, places and books are given at the end.

پیشگفتار

ای نام تو بهترین سر آغاز

بی نام تو نامه کَی کنم باز

در سال ۲۰۰۸م در گروه زبان ادبیات فارسی، دانشکده خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب لاهور، در دورهٔ دکتری ثبت نام کردم، در دانشکده خاور شناسی همه استادان فارسی بسیار مشفق هستند و باهمه دانشجویان بسیار لطف می فرمایند و به خوبی تدریس و رهنمایی در تحقیق می کنند۔ در آنجا، کتاب های فارسی به نظر کلاسیك و دیوان های شعر کلاسیك خواندم، که باعث ایجاد گرایش من به شعر و عرفان شد و درهمان وقت تصمیم گرفتم که پایان نامه ام در دوره دکتری را در زمینهٔ تصوّف خواهم نوشت۔

همه اعضای خانواده ام مرید مشایخ گولره هستند۔ خودم به دامن مرشد و مراد حضرت سیّد غلام معین الدّین متخلص به مشتاق گیلانی گولروی متوسل هستم۔ پیر زادهٔ من سیّد نصیر الدّین نصیر گیلانی گولروی بود که شاعر و نویسندهٔ کتاب های مختلف منظوم و منثور بود، شعرش پراز معنی و مشتمل بر معارفِ تصوّف است۔ به این فکر افتادم که "سروده های پیر سید نصیر الدّین نصیرؔ گیلانی گولروی و بررسیِ هنر و اندیشه وی " را به عنوانِ موضوع پایان نامه بگزینم تا هم خدمتی به خانواده مرشدم و هم خدمتی به ادب فارسی درشبه قاره و به خصوص پاکستان انجام بدهم۔ خدا را شکر که تا حدِّ توانِ خود تلاش کرده و از عهده این کار بر آمده ام۔

سپاس فراوان از استادان ارجمندم جناب آقای دکتر محمد سلیم مظهر، جناب آقای دکتر نجم الرشید، دکتر اقبال شاهد، دکتر محمد ناصر، دکتر سید محمد فرید، دکتر شعیب احمد و دکتر محمد صابر که مرا همواره موردِ تشویق قرار داده اند۔

از لطف استادِ راهنمایم جناب آقای دکتر غلام معین الدین نظامی نیز بسیار ممنونم که همیشه از من سرپرستی فرمودند۔ بدون راهنمایی های ایشان انجام چنین کاری برایم ممکن نبود۔

استادان دیگر که خیلی شفیق و محترم هستند، جناب آقای پروفسور دکتر اکرم شاه اکرام، جناب آقای پروفسور دکتر آفتاب اصغر، جناب آقای دکتر ظهور احمد اظهر و آقای دکتر سیّد محمد قمر علی زیدی به این جانب نظر لطف داشتند و بنده از محضرِ تك تكِ ایشان استفاده کردم از مرحمت

های ایشان خیلی ممنون هستم۔

از محبت های پدر بزرگوارم و مادرِ عزیزم نیز سپاسگزاری می کنم، هر چند این امری نیست که ادای حق آن سهل باشد۔ عزیزان و سروران دیگر که در کارِ تحقیقی ام به بنده کمک فرمودند۔

جناب آقای مولانا ممتاز احمد چشتی، مولانا اشفاق سعیدی، مولانا عمر الحیات الحسینی آقای افضل خاکسار، حاجی عبدالقیوم و خانم حاجیانی صبا توانه ماروی هستند۔ گذشته از این هم خواهران و همسر و عموی من جناب محمد اقبال شاه نیز سزاوارِ سپاس بنده هستند۔

همچنین از دوستان صمیمی ام، سیّد سید علی ثانی، محمد افتخار شفیع، محمد یسین قمر، آصف رسول میرزا، محمد حسن رائے، عدیل بت و محمد احسان نیز تشکر می کنم که همواره مشوق و یاورِ من بوده اند۔ رئیس دانشکده ننکانه جناب آقای میاں مختار احمد آگاهی که بسیار لطف فرموده است، من از صمیم قلب ممنون محبت های ایشان هستم۔ در آخر، باید از آقای کامران ضیاءؔ وذیشان صادق سپاسگزاری شود که در اسراعِ وقت حروف چینی کردند۔ بنده مدیون ایشان هستم۔

مُحمّد شاہ کھگه

دانشجوی دکتری زبان و ادبیاتِ فارسی

دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور۔

۱۶۔دسامبر ۲۰۱۲م

فهرست مطالب

باب اوّل:

فصل اوّل:

خانوادهٔ گولره شریف و عقب نمای عرفانی آن------ ۱۴

سید تاج الدین عبدالرزاق ۱۹

سید ابو صالح طاهر نصرو علی بغدادی ۱۹

سید تاج الدین محمود و سید ابی الحیات ۱۹

سید میرا ن شاه قادر قمیص ۱۹

حضرت شاه محمد فاضل قلندر ۲۰

حضرت سید روشن دین شاه وفرزند سید رسول شاهؒ ۲۰

شجره عالیه قادریه ۲۰

سلسله طریقت چشتیه ۲۱

فصل دوم:

خدمات دینی، علمی، ادبی و عرفانی اکابر خانوادهٔ گولره ۲۸

درباره پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی ۲۹

فصل سوم: ۳۸

خدمات علمی وادبیِ متوسلان خانقاه گولره ۳۹

باب دوم ۴۸

فصل اول ۴۹

شرح حال پیر سید نصیرالدین نصیر گیلانی گولرویؒ ۴۹

تحصیلاتِ نصیرالدین نصیر ۵۰

ازواج و اخلاف ۵۲

دو ستان و معاصرانِ نصیر ۵۳

وفات ۵۵

وصال نامه نصیر ٥٦
تأثرات قلبی ٥٩
قطعهٔ تاریخ وصال ٦٠
اظهار تأسف: ٦٦٦
فصل دوم: ٧٦
صفات شخص ویژگی های اخلاقی
فصل سوم: ٨٤
مقاله های گوناگون، خطبات ٨٥
باب سوم: ٩٤
آثار منظوم و منثور نصیر گیلانی گولروی ٩٥
آثار منظوم: ٩٥
آغوشِ حیرت ٩٥
پیمان شب ٩٧
دین همه اوست ٩٨
فیص نسبت ٩٨
رنك نطام ٩٩
عرش ناز ١٠٠
دست نظر ١٠١
الرباعیات المدحیه فی حضرةِ القادریه ١٠٢
تضمینات بر کلام مولانااحمد رضا خان ١٠٢
پنجابی کلام در رنك ابیات حضرت سلطان باهو ١٠٣
متا ع زیست ١٠٤
آثار منثور ١٠٥
امام ابو حنیفه اور ان کا طرز استدلال ١٠٥

نام و نسب	۱۰۵
راه و رسم منزل ها	۱۰٦
حضرت پیران پیر کی شخصیت، سیرت اور تعلیمات	۱۰۷
فتوی نویسی کے آداب	۱۰۸
کیا ابلیس عالم تھا؟	۱۰۹
قرآن مجید کے آدابِ تلاوت	۱۰۹
امانت و استعانت کی شرعی حیثیت	۱۱۰
لفظ الله کی تحقیق	۱۱۱
لطمة الغیب علی ازالة الرّیب	۱۱۲
اسلام میں شاعری کی حیثیت	۱۱۲
ضیای مهر کا تحقیقی جایزه(تحقیق ضیای مهر)	۱۱۳
موازنه علم و کرامت	۱۱٤
پاکستان میں زلزلے کی تباہ کاریاں(تباه کاری های زلزله در پاکستان)	۱۱٤
مسلمانوں کے عروج وزوال کے اسباب(سبب های عروج و زوال مسلمانان)	۱۱٥
الجوهر التوحیه فی تعلیمات الغوثیه	۱۱٦
طریق الفلاح فی مسلة الکفوالانکاح	۱۱٦
باب چهارم	۱۲۱
فصل اول:	۱۲۱
ویژگی های هنر و اندیشهٔ نصیر درشعر اردو	۱۲۲
نعت گویی نصیرگولروی	۱۲٦
تتبع از شاعران گذشته	۱٤٧
فصل دوم:	۱۸٦
نظرات دیگران درباره شعری سید نصیر گولروی	۱۸۷
حافظ محمد افضل فقیر	۱۸۷

خواجه غلام نظام الدین معظم آبادی	۱۸۹
جناب شکیل اختر	۱۹۰
صاحبزاده پیر سید ظفر قادر ی	۱۹۲
جناب احمد ندیم قاسمی	۱۹۳
جناب دکتر سید عبد الله	۱۹۵
جناب سید رئیس امروهوی	۱۹۶
پروفسور انور مسعود	۱۹۷
دکتر توصیف تبسم	۱۹۹
فصل سوم	۲۰۹
اشعار پنجابی، سرائیکی و پوربی نصیر گولروی	۲۱۰
باب پنجم	۲۲۶
فصل اول:	۲۲۶
شعر فارسی نصیر الدین نصیر و بررسی گسترده شعروی	۲۲۷
ویژگی های فکری و ادبی	۲۲۸
غزل های هم قافیه و هم طرح	۲۳۳
ویژگی های عرفانی و بزمی	۲۵۱
ویژگی های قالب و سبك نصیر	۲۵٤
ویژگی های هنری و فنی	۲٦۱
رباعی گویی نصیر گولروی	۲۷٦
فصل دوم:	۳۰٦
دید گاه های دیگران	۳۰۷
حافظ محمدافضل فقیر	۳۰۷
پروفسور دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام	۳۱۰
پروفسور دکتر عبدالغنی	۳۱۲

پروفسور حضرت صاحبزاده غلام نظام الدین (رح) ۳۱۴

پروفسور دکتر سید خورشید رضوی ۳۱۶

دکتر محمد حسین تسبیحی (رهآ) ۳۱۹

پروفسور دکتر محمد سرفراز ظفر ۳۲۱

فصل سوم: ۳۲۶

تأثیر گذشتگان در شعر نصیر الدین نصیرؔ ۳۲۷

کتاب شناسه /منابع ۳۵۲

فهرست ها ۳۶۱

کسان ۳۶۲

کتاب ها ۳۸۵

جای ها ۳۸۹

باب اول (فصلِ اول)

باب اول

فصل اول:

خا نواده گولره شریف و عقب نما ی عرفانی آن:

سید پیر نصیر الدّین نصیرؒ گیلانیؒ از خانواده ای از سادات بود. نیا کان وی از سادهورا (پنجاب ، هند) گولره (راولپندی، پا کستان)مها جرت کرده اند پیر سید رسول شاهؒ و پیر سید روشن دین شاه (د:٦١-١٧٦٠م) نخستین کسانی بودند که در گو لره (راولپندی،پاکستان) اقامت گزیدند. پیر سیّد نصیر الدّین گو لرویؒ از سادات گیلانی است و سلسله نسب و ی به شیخ عبد القادر بغدادی (د : ١١ - ربیع الثانی ٦٢ق) می رسد (١) - جدّ بزر گوارش پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولروی (د:٢٩ صفر المظفر ١٣٥٦ ق/ ١١ مه ١٩٣٧م) معروف به فاتح قادیانیت بود. پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی در روز دو شنبه یکم رمضان المبارك ١٢٧٥ ق /٤آوریل ١٨٥٩م در گولره به دنیا آمد و در همان جا در روز سه شنبه ٢٩ - صفر ١٣٥٦ق. در گذشت - مادرش از احلاف سید شاه مقیم (حجره شاه مقیم، او کاره، پنجاب،پاکستان)و مادر بزرگش ازخانواده سیّد مخدوم جلال الدّین بخاری اوچی (د: ٧٠٧ ق/١٣٠٧م_ ٧٨٥ ق/١٣٨٣م) بود حضرت سیّد مهر علی شاهؒ گیلانی درهمان خانواده گیلانیه از دواج کرده بود (٢)

پسر عمو مادر گرامی وی به نام سید پیر چراغ علی شاه بود. وی بادختر سیّد پیر چراغ علی شاه ازدواج کرد.

سپس این خانواده سادات به حسن ابدال بخش کیمبل پور (اتك، پنجاب،پاکستان) منتقل شده بود.

نسب حضرت پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولروی به شیخ عبدالقادر گیلانی بغدادی می رسد. شیخ عبد القادر گیلانی در سال پنجم هجری قمری در گیلان، ایران، چشم به جهان گشود. او صوفی پاك دامن و رهبر بزرگان صوفی بود. همه عمر وی در گسترش دین اسلام شد. او از سادات حسنی و حسینی است. او درباره خودش می فرماید.

انـا الـحسـنـی والـمخـد ع مـقـامـی

اقـدامـی عـلــی عـنـق الـرجـال (۳)

درباره اجدادش شاعر مشرق حکیم الامت علّامه محمّد اقبال لاهوری (د:۱۲ـ آوریل ۱۹۳۸م) چنین می گوید:

مـریـم از یك نسبـتِ عیسیٰ عـزیـز
بـاسـه نسبـت حـضرت زهـرا عـزیـز
نـور چشـم رحـمة الـلـعـالـمیـن
آن امـــام اولیـــن و آخـــریـــن
بـــانـوی آن تــاجـدار هـل أتــی
مـرتـضـی، مشـکـل کشـاء شیر خدا
مــادرِ آن مـر کـز پـر کــارِ عشـق
مــادر آن کــاروان ســالارِ عشـق (٤)

شیـخ عبـدالقادر از اخلاف حضرت علی کرم الله وجهه است۔ اسم کامل وی محی الدّین ابی مـحمّد عبد القادر گیلانی (د:٥٦٢ ق) است۔ وی دین اسلام رازنده کرد بنا بر این لقب وی محی الدین یـعنی زنده کننده دین است۔ در آن زمان دین اسلام نا توان شده بود و این حقیت است او به لقب غوث اعـظـم هـم مـعـروف است۔ او در سال ٤٧١ ق به گیلان، ایران به دنیا آمد۔ اسم پدرش سیّد ابو صالح جنگی دوست(۲۷ رجب ٤٠٠ ق/۱۱ ذیقـعـده ٤٧٦ق) است که سلسله نسب پدری وی به فرزند بـزرگ حـضـرت عـلـی کـرم الـلـه وجـهـه الـکـریـم (د: ۲۱ رمضـان ٤٠ق) حضرت امـام حسن علیـه الـسلام(د:صـفر ٥٠ ق) است از طرفِ مادرش به حضرت امام و پیشوای امت امام حسین علیه السلام (د: ١٠ مـحـرم ٦١ ق) مـی رسـد شیخ عبـد الـقـادر گیلانی بغدادی سید نجیب الطرفین است (٥)۔ او صـوفـی عـارف پاکباز بود و همه عمرش رادر یاد خدای بزرگ و بر تر و گسترش اسلام گزارند۔پیر سید خـواجـه مهـر عـلـی شـاه گیـلانــی گـولـروی از او لاد شیخ عبـدالقـادر گیلانـی اسـت۔ سلسلـه نسب وی به قرار زیر است:

سیّد پیر مهر علی شاه گیلانی گولرویؒ

فرزند سیّد نذر دین شاه گیلانی گولرویؒ

فرزند سیّد غلام شاہ گیلانی گولرویؒ

فرزند سیّدروشن دین شاہ گیلانی گولرویؒ

فرزند سیّد عبد الرحمن نوری گیلانیؒ

فرزند سیّدعنایت اللہ

فرزند سیّدغیاث علی

فرزند سیّدفتح اللہ

فرزند سیّداسد اللہ

فرزندسیّد فخر الدین

فرزند سیداحسان

فرزند سیّددر گاہی

فرزند سیّدجمال علی

فرزند سیّد محمد جمال

فرزند سیّدابی محمد

فرزند سیّدمیران محمد کلاں

فرزند سیّد میران شاہ قادر قمیص سادھوروی

فرزند سیّدابی الحیات

فرزند سیّد تاج الدین

فرزند سیّد بہا ء الدین

فرزند سیّد جلال الدین

فرزند سیّد داو د

فرزند سیّدعلی

فرزند سیّدابی صالح نصر

فرزند سیّدتاج الدین ابو بکر عبدالرزاق

فرزند سیّدنا غوث اعظم میراں محی الدین ابی محمد عبدالقادر گیلانی

فرزند سیّدابی صالح (جنگی دوست)

فرزند سیّد عبدالله جیلی

فرزند سیّدیحییٰ زاهد

فرزند سیّد شمس الدین زکریا

فرزند سیّدابی بکر داود

فرزند سیّدموسیٰ ثانی

فرزند سیّدعبدالله صالح

فرزند سیّدموسیٰ الجون

فرزند سیّدعبد الله محض

فرزندِ سیّدحسن مثنی

فرزند سیّد امام حسن المجتبیٰ

سیّد نا علی کرم الله وجهه الکریم (٦)

شیخ عبد القادر گیلانی یکی از بزرگترین مشایخ تاریخ تصوّف بود قدم هایش بر سر هر ولی و صفی بودند که مسلم است۔شاعران و نویسندگانِ جهان اسلامی آثاری گران بهادرزبان های مختلف درباره شخصیت و آموزه های شیخ گیلانی دارند۔ خواجه اجمیری، خواجه معین الدّین حسن سجزی اجمیری (د:٦ ـ رجب ٦٣٣ھ۔ق) درباره شیخ عبد القادر می فرماید:

غوث معظم نورِ هدیٰ مختارِ نبی، مختار خدا
سلطانِ دو عالم قطبِ علیٰ حیران ز جلالت ارض و سما
در صدق همه صدّیق و شی، در عدل و عدالت چوعمری
ای کان حیا عثمان منشی، مانند علی باوجود و سخا
در بزم نبیّ عالی شانی، ستّار عیوبِ مریدانی
در ملکِ ولایت سلطانی، ای منبعِ فضل و جودو سخا
چون پای نبیّ شد تاج سرت، تاج همه عالم شد قدمت
اقطاب جهان در پیش درت افتاده چوپیش شاه گدا

گر داد مسیح به مرده روان، دادی تو بدین محمد جان
همه عالم محی الدین گویان بر حسن و جمالت گشته فدا
معین که فدای نام تو شد، در یوزه گر اکرام تو شد
شد خواجه زان که غلام تو شد دار د طلب تسلیم و رضا (۷)

افزون بر آن خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی (د:۱٤ ـ ربیع الاول ٦۳٤ه‍ـق/۱۲۳٦م)این طور می فرماید:

قبله اهل صفا، حضرت غوث الثّقلین — دستگیر همه جا حضرت غوث الثّقلین
خاك پای تو بودروشنی اهل نظر — دیده رابخش ضیاء حضرت غوث االثّقلین
بی نواخته دلم نیست کسی آن که دهد — خسته راجزتو دوا حضرت غو ث الثّقلین
حضرتت کعبه حاجات همه خلقان است — حاجتم ساز روا حضرت غوث الثّقلین
مرده دل گشته ام و نام تو محی الدّین است — مرده رازنده نما حضرت غوث الثّقلین
قطبِ مسکین به غلامی درت منسوب است — دا غِ مهرش به فزا حضرت غوث الثّقلین(۸)

شیخ عبد القادر گیلانی بغدادی در کرامات و خوارق ید طولی دارد۔ حضرت شاه عبدالحق محدث دهلوی (د:۱۰۵۲ه‍ـق/۱٦٤۲م) درباره غوث اعظم به این طرز فرمود:

غوث اعظم دلیلِ راهِ یقین — با لیقین رهبرِ اکابرِ دین
اوست در جمله اولیاء ممتاز — چون پیمبر در انبیاء ممتاز (۹)

حضرت مخدوم علاء الدّین علی احمد صابر کلیری(د: ٦۹۱ه‍ـق/مارس۱۲۹۱م)، به حضور عبد القادر گیلانی عرض می گزارد:

من آمدم به پیش تو سلطانِ عاشقان
ذات تو هست قبله ایمان عاشقان

در هر دو کون جز تو کسی نیست دستگیر
دستم بگیر از کرم ای جان عاشقان (۱۰)

حضرت محمد امداد الله مهاجر مکی(د:۱۳۱۷ه‍ـق/۱۸۹۹م) گفت:

خداوندا به حق شاه جیلان
محی الدین و غوث و قطبِ دوران

بکن خالی مرا از هر خیالی
ولیکن آن که زو پیداست حالی (۱۱)

درباره حضرت شیخ عبد القادر گیلانی ابیات زیادی دردیوان های شا عران در زبان های مختلف موجود است، نظر به اطاله موضوع ازآن ها صرف نظرمی شود(۱۲)۔

سیّد تاج الدّین عبد الرزّاق (۵۲۸ ق /۱۱۳۳م۔ ۶۰۳ ق/۱۲۰۶م)

سیّد تاج الدّین عبد الرزّاق فرزند شیخ عبد القادر گیلانی بود۔ او شیخ بزرگ و مفتي عراق بود۔ پیر سیّد خواجه مهر علی شاه گیلانیؒ از اولاد شیخ عبد الرزّاق بود و سلسله نسب او و معروف به قادریه و رزاقیه بود(۱۳)

سیّد ابو صالح طاهر نصرو علی بغدادی:

سیّد ابو صالحؒ فرزند حضرت سیّد عبد الرزّاق بود۔ او عالم دین و مفتی عراق بود ۔ حضرت پیر سیّد مهر علی شاه گیلانیؒ از او لاد سیّد ابو صالح و سیّد علی بغدادیؒ بود۔ او مؤلف بزرگ بود۔ آثار معروف وی این است۔

اسرار النقطه، شرح فصوص الحکم، شرح قصیده خمریه و فارضیه واورا دِ فتحیه(۱۳)۔

سیّد تاج الدّین محمود و سیّد ابی الحیاتؒ:

سیّد تاج الدّین محمود به هند مسافرت کرد و درآن جاتبلیغ اسلام کرد۔ او صوفی وصافی دل ازنیا کان پیر سیّد خواجه مهر علی شاه گیلانیؒ بود۔ سید ابی الحیات فرزند سید تاج الدین محمود بود۔ سلسله طریقت وی قادریه رزاقیه بود، بعد از تبلیغ و ترویج اسلام، پسر خودش سید ابی الحیات رابر مسند ارشاد گذاشت و به بغداد (عراق) برگشت(۱٤)۔

حضرت سید میران شاه قادر قمیصؒ: (۸۹۷ھ۔ق - ۹۹۲ھ۔ق):

حضرت میران شاه قادر قمیص سادهوروی با بابرشاه (د: ١٤فوریه ۱٤۸۳م-۲۶ دسامبر ۱۵۳۰م) مؤسس خاندان تیموری در هند معاصر بود۔ وی در گسترش اسلام در این منطقه خدماتی ارزنده انجام داده است۔ وقتی که بابر بود و او در هند فروغ اسلام کرد(۱۵)۔

وقتی کـه نـصیر الـدین همـایون (د:۱۷ مـارس ۱۵۰۸م - ۲۷ ژانـویـه ۱۵۵۶م) وشیـر شاه سوری (د:۱۴۷۲م-۲۲ مـه ۱۵۴۵م) بـایکـدگـر دعـوی کـردند۔ آن وقـت سیّد میـران شـاه قـادر قمیص سادهوروی از هند به عراق مها جرت کرد امادو باره به هند بر گشت و همه عمر در هندبود(۱۶)۔

حضرت شاه محمد فاضل قلندر (د:۹۔ رمضان المبارك ۱۱۰۴ھ۔ق)

حـضـرت شـاه مـحـمـد فـاضـل قلندر نوه سید قادر قمیص سادهوروی بود و جدِ پیر سید مهر علی شاه گیلانی بود۔ او در هندگسترش اسلام کرد(۱۷)۔

حضرت سید روشن دین شاه و فرزند سید رسول شاهؒ (د:۶۱-۱۷۶۰م)۔

سیّد روشن دین شاه وپیر سیّد رسول شاهؒ فرزند حضرت شیخ قادر قمیص سادهوروی بود و احداد پیر مهر علی شاه گیلانی بودند۔ ایشان از سادهوره به نواحی راولپندی (پاکستان)مهاجرت کرد۔ ایشان در نواح راولپندی در روستای گولره بقیه زندگی راگذر اند وآرامگاه وی در گولره است۔پیر سید مهر علی شاه گولرویؒ در گولره چشم به جهان گشود و در همان جا در گذشت۔(۱۸)

شجره عالیه قادریه:

حضرت شیخ محی الدّین عبدالقادر گیلانیؒ (د: ۱۱ ربیع الثانی ۵۶۲ھ ق)

حضرت خواجه ابی سعید بن علی المبارك المخزومیؒ (د: ۷شعبان ۵۱۳ ھ۔ ق)

حضرت خواجه ابی الحسن علی بن محمود القر شی الهنکاریؒ (د:۴۸۶ھ ۔ ق)

حضرت خواجه ابی الفرح علاء الدّین طر طوسی (د:۲شعبان ۴۴۷ ھ۔ق)

حضرت خواجه عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی یمنیؒ (د:۲۶ جمادی الآخر ۴۲۵ھ۔ق)

حضرت خواجه ابوبکر شبلیؒ (د:۳۴۲ھ۔ق)

حضرت خواجه سیّد الطائفه ابو القاسم جنید بغدادی (د:۲۷۔ رجب ۲۹۷ھ۔ق)

حضرت خواجه سری سقطیؒ (د:۳ رمضان ۲۵۰ ھ۔ق)

حضرت خواجه معروف کرخیؒ (د: ۲۰ محرم ۲۰۰ ھ۔ق)

حضرت سیّدنا علی موسی رضا علیه السلام (د:صفر ۲۰۳ ھ۔ق)

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام (د:شهادت۲۵ رجب ۱۸۳ھ۔ق)

حضرت سیّدنا امام جعفر صادق علیه السلام (د:۱۵ رجب ۱۴۸ ه ـ ق)

حضرت سیّدنا امام محمد باقر علیه السلام (د:۱۱۴ ه ـ ق)

حضرت سیّدنا امام زین العابدین علیه السلام(د:۱۸ محرم ۷۵ ه ـ ق)

حضرت سیّدنا امام حسین علیه السلام (د:۱۰ محرم ۶۱ ه ـ ق)

حضرت سیدنا امام حسن مجتبیٰ علیه السلام (د: صفر ۵۰ ه ـ ق)

حضرت سیدنا امیر المومنین ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام (د:شهادت ۲۱ رمضان ۴۰ ه ـ ق)

حضور سرور کائنات سید المر سلین خاتم النّبیین ابو القاسم محمد مصطفیؐ (د:۲ ربیع الاول ۱۱ ه ـ ق)(۱۹)

سلسله طریقت چشتیه پیر سیّد مهر علی شاهؒ بدین قرار است:

حضور اکرم سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبیٰؐ (د:۲ ربیع الاول ۱۱ ه ـ ق)

امیر المومنین ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام (د:شهادت ۲۱ رمضان ۴۰ ه ـ ق)

حضرت خواجه ابی النصر حسن بصریؒ (د:۴ محرم ۱۱۱ ه ـ ق)

حضرت خواجه ابی الفضل عبد الواحد بن زیدؒ (د: ۲۷ صفر ۱۷۰ ه ـ ق)

حضرت خواجه ابی الفیض فضیل ابن عیاضؒ (د: ۳ ربیع الاول ۱۷۰ ه ـ ق)

حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم بلخی فاروقیؒ (د:۲۶ جمادی الاول ۱۸۰ ه ـ ق)

حضرت خواجه سدید الدّین حذیفه مرعشیؒ (د:۲۴ شوال ۲۵۲ ه ـ ق)

حضرت خواجه امین الدّین ابی هبیره بصریؒ (د: ۷شوال ۲۷۹ ه ـ ق)

حضرت خواجه ممشاد علو دینوریؒ (د: ۴ محرم ۲۹۹ ه ـ ق)

حضرت خواجه ابی اسحاق شامی چشتیؒ (د: ۳۴۳ ه ـ ق)(۲۰)

حضرت خواجه سید ابی احمد ابدال ابن سلطان فرسنافه چشتیؒ (د:غره جمادی الثانی ۳۵۵ ه ـ ق) (۲۱)

حضرت خواجه سید ابی محمد ابن خواجه ابی احمد ابدال حسنی چشتیؒ (د: ربیع الثانی ۴۱۱ ه ـ ق)

حضرت خواجه سیّد ناصر الدّین ابی یوسف نقوی چشتیؒ (د: ۴۵۹ ه ـ ق)

حضرت خواجه سید قطب الدین مودودابن حضرت ابی یوسف نقوی چشتیؒ(د: غره رجب ۵۲۷ ه۔ق)

حضرت خواجه مخدوم حاجی شریفؒ(د: ۱۰ رجب ۶۱۲ ه۔ق)

حضرت خواجه عثمان هارونیؒ(د:۵شوال ۶۱۷ه۔ق)

حضرت خواجه بزرگ سیّد معین الدّین حسن سجزی اجمیریؒ (د: ۶رجب ۶۳۳ ه۔ق)

حضرت خواجه سیّد قطب الدین بختیار اوشی کاکی تقویؒ (د: ۱۴ ربیع الاول ۶۳۴ه۔ق)

حضرت خواجه فرید الدّین مسعود گنج شکرؒ (د:۵ محرم ۶۵۹ ه۔ق)

حضرت سیّد نظام الدّین محمد بدایونی بخاریؒ (۱۷ ربیع الثانی۷۲۵ ه۔ق)

حضرت خواجه نصیر الدّین محمود چراغ دهلوی (د:۱۳ رمضان۷۵۷ ه۔ق)

حضرت خواجه کمال الدّین علامه دهلویؒ (د:۷۵۶ ه۔ق)

حضرت خواجه سراج الدّین بن خواجه کمال الدّینؒ(۷۷۰ ه۔ق)

حضرت خواجه علم الدّین بن خواجه سراج الدّینؒ(د:۸۹۵ ه۔ق)

حضرت خواجه محمود راجن بن خواجه علم الدینؒ (د:۹۰۰ ه۔ق)

حضرت خواجه جمال الدّین جمن بن خواجه محمود راجنؒ(د:۹۰۸ ه۔ق)

حضرت خواجه قطب شمش الدّین محمد بن خواجه حسن محمدؒ(د:۱۰۴۱ه۔ق)

حضرت خواجه یحیٰی مدنی نبیره خواجه محمدؒ(د:۱۱۲۲ ه۔ق)

حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادیؒ (د:۲۴ ربیع الاول۱۱۴۲ ه۔ق)

حضرت خواجه نظام الدّین اورنك آبادیؒ (د:۱۱۴۲ ه۔ق)

حضرت خواجه فخر الدّین بن خواجه نظام الدّینؒ (د: ۱۷ جمادی الثانی ۱۱۹۹ ه۔ق)

حضرت خواجه نور محمد قبله عالم مهارویؒ (د:۳ ذی الحج ۱۲۰۵ ه۔ ق)

حضرت خواجه محمد سلیمان تونسویؒ (د: ۷صفر ۱۲۶۷ ه۔ق)

حضرت خواجه شمش الدّین سیالویؒ(د: ۲۴ صفر ۱۳۰۰ ه۔ق)

حضرت خواجه سیّد پیر مهر علی شاهؒ قبله عالم گولره شریف (د: ۲۹ صفر ۱۳۵۶ ه۔ق)

حضرت خواجه سید پیر غلام محی الدین گیلانی (بابوجیؒ) گولره شریفؒ(د: ۲۲ ژوئن۱۹۷۴م)

حضرت خواجه سید نصیر الدّین نصیر گیلانیؒ گولره شریفؒ (د: ۱۳ فوریه ۲۰۰۹م)(۲۲)۔

حضرت سیّد خواجه معین الدّین چشتی اجمیر ی سجزیؒ در اوایل عمر قرآن مجید راحفظ کرد، تحصیلات فقه و حدیث و ادب از استادان کامل همچو ابو الو فاعلی بن عقیل حنبلی، ابو الخطاب محفوظ الکلوزانی الحنبلی ابو الحسن محمد بن قاضی ابو علی، محمد بن الحسنین بن محمد الفراء الحنبلیؒ، قاضی ابو سعید المبارك بن علی المخزومی، ابو زکریا بن یحیی بن علی التبریزی، محمد بن الحسن الباقلانی، ابو سعید محمد بن عبدالکریم بن خشیشار و پانزده تن دیگر استاد باکمال و علمای متبحرّ درس دادند۔ علم تصوف را از شیخ ابویعقوب بن ایوب همدانی زاهدی فراگرفتند(۲۳)۔

حواشی و تعلیقات:

۱۔ شیخ عبد القاد ر گیلانی ٤٧١ق به دنیا آمد و ٥٦٢ق در گذشت۔ عمرش نودو یك سال بود۔ تاریخ تولدش از لفظِ"عاشق" "ولفظِ"کمال" می سازد۔تاریخ و صال به حساب ابجد از معشوق الٰهی" می سازد چه خوب گفت:

سنینش "کامل"و "عاشق"تولد

وصـالش دان ز "مـعشوق الٰهی "

۲۔ سیّد جلال الدین الملقب به "مخدوم جهانیان جهانگشت" نبیره سید جلال الدّین سرخ بخاریؒ (٥٩٥ق۔ ٦٩٠ق)بود نسبش به نه واسطه به حضرت امام علی نقیؒ (١٩٥ق۔ ٢٢٠ق) می رسد تحصیلاتش را در او چ از سیّد محمد بخاری وقاضی علامه بهاء الدین و درمکه مکرمه و مدینه منوره از شیخ مکه عبدالله یا فعی و شیخ مدینه عبدالله مطری فراگرفت۔ فیض، فیض احمد، علّامه، مهر منیر، (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولرویؒ)، ٢٠٠٩م گولره شریف، اسلام آباد،ص ٨٧۔

۳۔ طالب هاشمی۔ تذکره سیدنا غوث اعظم (سوانح شیخ عبدالقادرجیلانیؒ) شماره شعر قصیده ٢٩، شعا ع ادب۔ لاهور،ص ٢٥١ ۔

٤۔ محمّد اقبآل،علامه ، د کتر، اسرار ورموز، (رموز بی خودی)، اسد پبلی کیشنز ١٩٩ خیابان سر کلر، لاهور، ص ٢٠١۔

٥۔ غلام حیدر سهیل، حکیم، انیس المظاهر فی سیرت السید عبد القادر جیلانیؒ (تعلیقات و حواشی، سید علی ثانی، او کاره ،ص ١٥١

٦۔ فیض، فیض احمد، علامه مهر منیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولروی) ٢٠٠٩م، گولره شریف اسلام آباد، ص ٣۔

۷۔ فیض،فیض احمد، علامه مهر منیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولروی) ، سال اشاعت ١٤٣٠ه/٢٠٠٩م گولره شریف اسلام آباد، ص ٤٤،٤٣۔

۸۔ نصیر گولروی،نصیر الدین، نام و نسب، ١٩٩٨م، مکتبه مهریه،گولره شریف، اسلام آباد، ص ٧٠٩۔

۹ـ همو، ص، ۷۲٤ـ

بیت های دیگر ملاحظه بکنید:

شیخ دارین وهادی ثقلین — زبده آل، سیّد کونین

اولیا بنده هایش از دل و جان — قدم او به گردنِ ایشان

من که پرورده نوال ویم — عاجزاز مدحتِ کمال ویم

همه دم غرق بحرِ احسانم — ای فدای درش دل و جانم

دردو عالم به اوست امیدم — هست باوی امید جاویدم

۱۰ـ همو ـ ص ۷۱۳

بیت های دیگر:

از هرطرف به خاك درت سر نهاده ایم
يك لحظه گوشِ نهِ تو بر افغان عاشقان
از خنجرِ نگاهِ تو مجروح، عالمی
شد نطقِ روح بخشِ تو درمانِ عاشقان
کوی تو هست غیرتِ جنّت به صدشرف
حسن و جمال روی تو بستانِ عاشقان
صابرؔ به خاكِ کوی تو سر نهاده است
زان رو که هست کوی تو سامان عاشقان

۱۱ـ غلام حیدر سهیل، حکیم، انیس المظاهر فی سیرت السید عبد القادر جیلانیؒ (تعلیقات و حواشی، ،سید علی ثانی) ،سال اشاعت ۱۱ ـربیع الثانی ۱٤۳۲ھـق، اداره صوت هادی شیخو شریف، او کاره،ص ۲۱۷

۱۲ـ چند بیت های فارسی درباره سید عبدالقادر گیلانیؒ:

بی کسان راکس اگر جوئی تو در دنیا و دین
هست محی الدین سیّد تاج ارباب یقین

(حضرت خواجه بهاء الدّین زکریا ملتانیؒ)

بادشاهِ هر دو عالم شیخ عبدالقادر است

سرورِ اولادِ آدم شیخ عبد القادر است

(حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند)

قطب حق یا غوث اعظم یا ولی روشن ضمیر

بنده ام، شرمنده ام جز تو ندارم دستگیر

(بنده نواز گیسو دراز چشتیؒ)

شفیع امت و سرور بود آن شاه جیلانی

تعالی الله جها قدرت خدایش که ارزانی

(سلطان العارفین حضرت باهوؒ)

۱۳ـ فیض،فیض احمد، علامه مهر منیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولروی) ، سال اشاعت ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹ م گولره شریف اسلام آباد،ص۴۹ ـ ۵۲

۱۴ـ همو، ص ۵۰ـ

۱۵ـ

چون قمیص از جهان دنیا رفت گشت چون گنج در زمین مستور

سال وصلش امام فضل آمد نیز شیخ امام کرد ظهور

۹۹۲ق ۹۹۲ق

غلام سرور، مفتی، خزینة الاصفیاء، سال چاپ ۱۲۸۱ق، مکتبه نبویه، خیابانِ گنج بخش، لاهور، پاکستان،ص ۲۰۹ ـ

۱۶ـ فیض،فیض احمد، علامه مهر منیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولروی) سال اشاعت ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹ م گولره شریف اسلام آباد، ص ۵۱

۱۷ـ همو، ص ۵۲

۱۸ـ همانجا

۱۹ـ همو، ص ۴۸۷

۲۰ـ بنیان گزار سلسلۂ چشتیه بود۔ مزار شریف عکه ، کشور شام۔

۲۱ـ سال تولد ۶۲۰ق سال و صال غره جمادی الثانی ۳۵۵ ق، مزار نواح چشت۔

۲۲ـ فیض،فیض احمد، علامه مهر منیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گیلانی گولروی) ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹ م گولره شریف اسلام آباد، ص ۴۸۵۔

۲۳ـ امیر خورد، سیر الاولیاء (مترجم اعجاز الحق قدوسی)، ۲۰۰۴م، اردو سائنس بورد، لاهور، ص ۲۸۰۔

باب اول (فصل دوم)

باب اول

فصلِ دوم

خدماتِ دینی و علمی اکابر خانواده گولره:

درباره پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی

یکـی از مشـایـخ بزرگ و عارفان پاك شبه قاره حضرت پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولروی بوده که در شهرك گولره در پانزده کیلو متری راولپندی مدفون است و آرام گاه او مرکز عافان و زیارت گاه ارادتمندان است۔ سیّد پیر مهر علی شاه در یکم رمضان در سال ۱۲۷۵ ه ۱۸۵۹ م، متولدشد۔

پیـش از ولادت وی مـجذ وبان و ارباب کشف دوباره آینده خوب وی پیش گویی ها کردند بلکه بعضی از آن ها پیش از تولدوی گولره برای زیارت وی منتظر می بودند(۱)۔

یکـی از آن مـجـذوبـان پـس از ولادت حـضـرت پیـر مهـر علی شاه بر در خانه وی رفت و خواهش کرد که حضرت گرامی را بیرون آورند۔

بـنـا بـر خـواسـته وی پیـر مهر علی شاه را بیرون آور دند۔ آن فقیر دست و پای آن حضرت را بـوسیـد و بـی حـد خوشحال شدو رفت ، چون عمر آن حضرت به شش سال رسید، خادمان درگاه آن جـنـاب را بر دوش بر داشته برای آموزش نزد استادان آوردند۔ او در عهد بچگی وقت خویش راشب و روز بـه یـاد خـدا صـرف مـی کـرد بلکه شب ها از خانه بیرون می رفت و همه شب در کوه و بیابان ها مشـغـول عبـادت و ریـاضـت بـود و هـنـگـام صبح پنهـانـی بـه خـانـه مـی رسید تـا کـسـی را خبر نشود(۲)۔

"مجدد قرن الرابع عشر ۱۲۷۵"را در تاریخ ولادت او یافته اند(۳) اشعار دیگر هم در تاریخ تولد او گفته اند:

مهـر عـالـم چو گشت با رونق — زو مـنـور شدنـد جـمـلـه طبـق
چـون تولد نمود هاتف گفت — هـست این مظهر حبیب حق(٤)
"۱۲۷۵ه_ق"

چون مهر علی آن غوث جلی　　شد پیدا آمد زود صدا
این مظهر اسد الله باشد　　این مظهر محی الدین بادا (۵)
"۱۲۷۵ه‍ـق"

دانش های مقدماتی را از پدر و دایی خود سید فضل دین شاه گیلانی(د:۱۳۱۱ه/۱۸۹۲م) آموخت و سپس در مدرسه های معروف هند نزد استاد بزرگی چون لطف الله علی گرهی (د:۱۳۳٤ه‍ـق) تحصیلات خود را ادامه داد و در فقه، حدیث، تفسیر، فلسفه، منطق، و طبیعات مهارت یافت(٦)، پس از آن به عرفان روی آورد و درسالِ به خواجه شمس الدین سیالوی (د:٢٤صفر ١٣٠٠ ه‍ـق) دست ارادت داد و از او خرقه خلافت گرفت۔ دایی پدرش نیز به وی خرقه خلافت قادریه بخشید (۷)۔

سپس درسالِ حج گزارد۔سر انجام به زاد گاهش باز گشت و در آن جا مدرسه دینی دایر کرد۔ مهر علی شاه پیر و فلسفه و حدت و جودی شیخ محی الدّین ابن عربی (د:۱۰ نوامبر ۱۲٤۰ م)۔

به زبان های اردو،فارسی، عربی، پنجابی شعر می سرود۔ اشعار عارفانه او در بالا ترین درجه عرفانی قرار دارند۔

پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولرویؒ با بیست و پنج واسطه به شیخ عبد القادر گیلانی و با سی و شش واسطه به حضرت امام حسن بن علی می رسد۔ مادرش معصومه دختر پیر سیّد بهادر شاه فرزند سیّد شیر شاه از سادات گیلانی رزاقی بوده است(۸)۔

سید پیر مهر علی شاه ا دانشمندان و از عارفان نامداری بوده است او صاحب تالیفات زیادی است، وی بر زبان عربی و فارسی و اردو و پنجابی تسلط کامل داشته و اشعار فارسی به سبك متقد مان می سروده و روش عرفانی و طریقت روحانی وی در سخنانش هویدا است۔

وی در پیروی از فخر الدّین عراقی(د: ٦٨٨ ه‍ـق) غزل خوبی سروده است:

نخستین باده کاندر جام کردند　　زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کر دند راز خویشتن فاش　　عراقی راچرا بدنام کردند (۹)

سیّدخواجه پیر مهر علی شاه گیلانیؒ :

نخستین باده کاندر جام کردند | مزا جش عکس آن گل فام کردند
می توحید از خم خانه غیب | به مستان الست انعام کردند
چو غلطیدم ز مستی هابه هر سو | حریفان مستی از من و ام کردند
هویداشد درامکان صورت حق | به آن صورت جهان را رام کردند
به مهرآن که غیرش نیست موجود | به خود آغاز و هم انجام کردند(۱۰)

به پیروی از غزل زیرِ حافظ شیرازیؒ:

سینه مالا مال دردست ای دریغا مرهمی | دل ز تنهایی به جان آمد خدا راهمدمی

چنین سروده است:

سینه مالا مال درداست و بجوید هر دمی | درد بر دردی دگر زخمی به جای مرهمی
قرعه فالش به نام آدم خاکی زدند | گل بودنی دل که بادردی بجوید مرهمی
دل کند زخمی رفو گو مهربان دارد مطلب | نوك مژگان راصبا بارد گر گو مرهمی
بسته شد اندر ازل خاطر بدان شورِ جهان | کز نسیمِ تابِ زلفش نوریان پیچد همی
اکحل العینین املح از جُّ الحاجبین | سرمه گین چشمی، کمان ابرو، ملیحی، ارحمی
روی تابان و الضّحی والّلیل مویش ذا سجیٰ | وز فتحنا یش لوئ، یسین از متبسّمی
دوش در گوشم رسیده از سگان کوی دوست | مهرّ ماراکَی سزد هر خود پر ستی بی غمی (۱۱)

یك مثنوی معروف به نام "گومگو"سروده که به پیروی از منطق الطیر خواجه فرید الدّین عطار نیشاپوریؒ (د:۱۲۲۰م) است۔ ابیاتی چند از آن در اینجا درج می شود:

مر حبا ای بلبل بستان چشت | باز گو از گو مگو آن سر نوشت
هر دم از اسلام و اهلش این صداست | این بیان نیك چشتی راسزاست
نور چشم مصطفیٰ و مرتضیٰ | سید حسنی حسینی مه لقا
این سخن راتیست پایان ای پسر | باز گو از گومگو نعم الخبر
کیست نی کو می سراید دمبدم | من نیم و اللـه یارا من نیم
حق سلامت داردش از رنج و تاب | دین و دنیا باشدش خیر المآب
هم چراغ دین احمد خادمش | الامان یارب ز بادِصر صرش (۱۲)

پیر مهر علی شاه در آغازِ جوانی برای کسب علم به سفر رفت و کتب نحو و صرف و فارسی و فقه در منطقه حسن ابدال در محضر مولانا محمد شفیع قریشی فراگرفت۔ تقریباًدو سال و نیم در

آنجا اقامت گزید و علوم مذکوره به درجه اتم فراگرفت۔ سپس به منطقه انگه نوشهره بخش خوشاب به درس حضرت مولانا سلطان محمود روی آورد۔ در آنجا بقیه دانش های رایج دینی را از محضروی به تکیمل رساند۔ استادِوی مرید حضرت خواجه شمس الدین سیالوی بود و همراه شاگردان خویش به خدمت خواجه رفت و آمد داشت۔پیر مهر علی شاه نیز در این مسافرت ها شرکت می جست و بارها به زیارت خواجه شمس العارفین سیالوی نایل آمد۔

پیر مهر علی شاه پیش از بیعت با خواجه سیالوی به سلسله چشتیه، در سلسله عالیه قادریه جدیه منسلك بود۔ سلسله قادریه وی مطهر با بیست و پنج و اسطه به جناب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی متصل می شود و جمله پدران پیر مهر علی شاه مردان خدابودند(۱۳)۔

چون وی به خواجه شمس الدین سیالوی که مزار مقدس حضرت در سیال شریف بخش سرگودها مرجع خلایق است، به سلسله چشتیه بیعت کرد۔ روشِ حضرت سیالوی این بود که مخصوصاً طالبان حق را بعد از تلقین و ظائف به لباس خاص مروجه عارفان و دانشمندانِ چشتی آن وقت حکم می فرمود ولی مهر علی شاه رافرمود شما در لباس روشِ قبلی خود را بر قرار دارید و نیز محلوق نشوید زیرا که حق تعالی شما را در شکل و صورت ظاهری و باطنی نمایان ساخته است۔ شفقت حضرت سیالوی با پیر مهر علی شاه بی حد بود فقط پیر مهر علی شاه از خلفای حضرت سیالویؒ است که در عهد مبارك شیخ خود در سیال شریف با اجازه مرشدخود طالبان طریقت رابیعت می کرد۔

حضرت پیر مهر علی شاه بعد از تحصیل دانش های ظاهری وصولِ مدارك در حدیث در بار گاه خواجه سیالوی بود که به حکم شیخ درباره مسئله و حدت الشهود و وحدت الوجود، که هر دو مسلك صوفیه اند صحبت کرد۔ حضرت پیر مهر علی شاهؒ در آغاز بر مسلك و حدت الشهود گفتگو کرد و با در نظر گرفتن نظراتِ شیخ محمّد الف ثانی (د:۱۶۲۴م) و حضرت علاء الدوله سمنانی (د:۱۳۳۶م)اشکالات و ایرادها را توضیح داد۔ حضرت سیالوی چون به وضاحت درباره مسلك و حدت الشهود شنیدقدری ساکت و متعجب شد زیرا که این مسلكِ شیخ و بزرگان سلسله وی نبود۔ بعد از آن پیر مهر علی شاه حقانیت مسلك و حدت الوجود سخزانی مفصّلی کرد ۔ خواجه شمس الدّین سیالویؒ با شنیدن آن بی حد مسرور شد و شخصاً از پیر مهر علی شاه تحسین فرمود و

گفت: بَه بَه "شاه جی"(۱٤)۔

خواجه مهر علی شاهؒ می فرماید که بعد از آن به توجه خواجه سیالویؒ بر من اسرار و رموز زیادی در موردِ مسلكِ وحدت الوجود منکشف شد۔ حضرت پیر مهر علی شاه در تصنیف خود *تحقیق الحق* در ضمن و حدت الوجود نوشته است۔

"سیّدی و سَنَدی، روحی و روحی حضرت خواجه شمس الدّینؒ الان دربیان این راز و تلقین معنی کلمه طیّبه متوجه نشسته است۔

"هست مجلس بر آن قرار که بود "(۱٥)

که بعد ازآن من به کثرت *فتوحاتِ مکّیه* و *فصوص الحکم* نوشته حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن العربی را مطالعه می کردم۔

در هر دو کتاب حضرت شیخ اکبرؒ به تحلیل اندیشه و حدت الوجود پرداخته است و از دلائل قرآنی و احادیث متواتره مشهور این مضمون را روشن تر کرده است۔ حضرت پیر مهر علی شاهؒ بعد از آن کتاب *تحقیق الحق فی کلمة الحق* به جواب کتاب *کلمة الحق* تالیف مولانا عبد الرحمٰن لکهنوی نگاشت و شرح این هر دو مسلك دران می شود دید۔ درباره نوشته های دیگر(۱٦)۔

مهر علی شاه پیر و فلسفه وحدت وجودی ابن عربی بود۔ به زبان های اردو،فارسی، عربی و پنجابی شعر می سرود۔ اشعار عارفانه او دربالاتری درجه عرفان قرار دارند۔ از آثارش *سیف چشتیایی*، *تحقیق الحق فی کلمة الحق* به فارسی (راولپندی، ۱۳۸۱ه۔ ق)، *اعلای کلمة الله فی بیان ما اهل به لغیر الله* به فارسی (گولره، ۱۳۸٥ه۔ق)، *ملفوظات طیّبه* به فارسی، *الفتوحات صمدیه*، *شمس الهدایه فی اثبات حیات المسیح*، *فتاوی مهریه*، *مکتوبات مهریه* ، *دیوان اشعار*، *تصفیه مابین سُنّی و شیعه*، *مرآة العرفان* که مجموعه اشعار عرفانی به زبان های اردو، فارسی، عربی و پنجابی است(۱۷)۔

پیر سید مهر علی شاه بیتی درباره خودش به طور تحدیث نعمت فرموده بود:

از لطفِ خلّاقِ زمان داریم ممتاز از جهان
وضعِ دگر طرزِ دگر، ذوقی دگر، شوقی دگر(۱۸)

وی در روز سه شنبه بیست و نهم ماه صفر ۱۳۵٦ ه مطابق با یاز دهم مه ۱۹۳۷م در شهرك گولـره دیده از جهان فرو بست (۱۹)- گوینـد هـنگام وفات مثنوی مولوی می خواند و این دو بیت را در هنگام آخرین دم زمزمه می کرد-

اذ کرو الـله کار هر اوباش نیست	ارجـعـی بـرپـای هـر قـلاش نیست
صـورت از بـی صـورتـی آمدبیرون	بـاز شـد انـا الیـه راجـعـون(۲۰)
خـواجـه مهـر عـلـی عـالی جناب	جـامـع عـلـم و عمل شرع و کتـاب
مولداو "مـخـزن عشق حق "است	سن رحلت "شمس فضل بالحجاب"
(۱۲۷۵ه‍ـق)	(۱۳۵٦ه‍ـق)

هنگام در گذشت و تدفین و نمازِ جنازه و مجلس ترحیم دهها هزار نفر به شهرك گولره شریف رفتـه بـودنـد و در دیگر شهر ها و کشور های مسلمان به ویژه شبه قاره مجالس تر حیم و "رسم قل " بر پـای ساخته بودند- رادیو ها از در گذشت آن شاد روان خبر دادند و روزنامه ها، هفته نامه ها و ماهنامه هـا و دیگر مطبوعات احوال و آثار و افعال و اخلاق و طریقه وی را نو شتند و منتشر کردند- شاعران به سـرودن قـطـعـات و قـصـایـد در مـرثـیـه و مـادّه تـاریـخ رحـلـت وی پـر داختند از جملـه قطعـه زیر از فیض احمد فیض مولف کتاب "مهر منیر"-

دو ش از صـمیـم قـلـب بـه گـو شـم کسی نواخت
کـآن شیـخ وقـت قـطـب زمان این جهان گذاشت
آن شــاهـبــاز قــوس نشیـمــن کـــه در زمیـن
دل هــا شـکــار کـرده عـلـم در جـنـان فـراشت
آن نـور ذات حـق کـــه بـــه یك پـر تـونـگـاه
ذرات خــاك سـجـده گـــه آفتـاب سـاخـت
آن مـرد کـامـلـی کـه بـه عـرفـان و عشق حق
در وقـت خـویـش مثـل خـود انـدر جهـان نداشت
آن حـجـت خـدا کـــه بـه هـر جـا قـدم نهـاد
بـاطـل بـه صـد خـجـالـت و ذلـت از آن شتـافـت
مـــردان راه، گـــرد از آن جـــا نیـــا فتـــنـــد
آن جـا کـه اسـب فـضـل و کـمالش دوید و تاخت

سبطِ جناب حیدر و دلبند غوث پاك
فرزند شاه کون و مکان آل مصطفیٰ است
فیضِ از نگاهِ لطف خدا کَی شود جدا
آن کس که قدر مهر علی شاه به دل شناخت (۲۱)

فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی، جلد دوم، دکتر محمّد حسین تسبیحی (رها) سالِ اشاعت ۱۳۹۷ ق (مرکز تحقیقات ایران وپاکستان) اسلام آباد پاکستان.

تاریخ های وفات پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولرویؒ:

چو آن مهرِ سپهرِ اَوجِ رفعت — نهان شد شد عیان وقتِ زوالش
سیاهی گشت در عالم هویدا — جهان بی نور شد از انتقالش
به روح پاكِ او بارانِ رحمت — الٰهی نیك گردانی مآلش
بگو "نور هدایت" رفت هجری — اگر خواهی زمن سال وسالش
(۱۳۵٦ق)
مسیحی سال آن قطب یگانه — بگو هی هی "چراغ چشت" سالش(۲۲)
(۱۹۳۷م)

دیگر:

جنابِ پیر صاحب فخرِ سادات — چُو از دُنیا به جنّت رفت ناگاه
اسیرِ قیدِ غم گردید هر یك — جهان تاریك شُد چون روی بد خواه
بگو فخرِ زمان و قطبِ دوران — به تاریخ وصالش از سرِ آه (۲۳)
(۱۳۵٦ق)

حواشی و تعلیقات

۱ـ تسبیحی، محمد حسین، دکتر، فارسی در پاکستان و مطالبِ پاکستان شناسی، جلد دوم، سال اشاعت ۱۹۷٦م/۱۳۹۷ق، مرکز تحقیقاتِ ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان۔

۲ـ نظامی خلیق احمد، تاریخ مشایخ چشت، سال چاپ ۱۹۷۵م، مکتبه عارفین، کراچی، ص ۷۱٤۔

۳ـ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م ،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۳۵۰ ـ

٤ـ همو،ص ٦۲

۵ـ همانجا۔

٦ـ نظامی، خلیق احمد، تاریخ مشایخ چشت، سال چاپ ۱۹۷۵م، مکتبه عارفین، کراچی، ص ۷۱۵۔

۷ـ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۵۳ ـ

"در سلسلهِ قادریه جدیه مرشد و مرادِ وی و دایی پدرش پیر سیّد فضل دین شاه گیلانیؒ (۱۳۱۱ ق/۱۸۹۲م) بود۔ مزارش عقب مرقد پیر مهر علی شاه گولروی است"

۸ـ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م ،مکتبه مهریه غوثیه ،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۸۷ ـ

۹ـ کهگه، محمد شاه، مهرِ نصیر، سالِ چاپ ۲۰۰۷م۔ ضیاء القران پبلی کیشنز، لاهور، ص۳۱۔

۱۰ـ مهر علی شاهؒ،گولروی، مراة العرفان، سالِ چاپ ۲۰۰۰م، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ٤ـ

۱۱ـ همانجا۔

۱۲ـ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م ،مکتبه مهریه غوثیه ،گولره شریف، اسلام آباد،ص۵۰۳-۵۱۰ ـ

۱۳۔ محمد مرید احمد چشتی، حاجی، فوز المقال فی خلفای پیرِ سیال،سال چاپ ۱۹۹۷م، اداره تعلیماتِ اسلاف، لاهور، ص ۱۵۲۔

۱۴۔ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م ،مکتبه مهریه غوثیه ،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۹۳ ۔

۱۵۔ گولروی مهر علی شاه، تحقیق الحق فی کلمة الحق، سالِ چاپ ۲۰۰۴م، مکتبه مهریه غوثیه گولره شریف، اسلام آباد، ص ۱۱۳۔

۱۶۔ نظامی،خلیق احمد، تاریخ مشایخ چشت، سال چاپ ۱۹۷۵م، مکتبه عارفین، کراچی، ص ۷۱۵۔

۱۷۔ حسن انوشه،دانشنامه ادب فارسی ، ادب فارسی در شبه قاره، جلد چهارم ،بخش سوم غ۔ی، (هند، پاکستان، بنگله دیش)، چاپ اوّل، تابستان ۱۳۸۰ ش، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،تهران، ایران،ص ۲۴۷۱ ۔

۱۸۔ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹ م ،مکتبه مهریه غوثیه ،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۵۰۲ ۔

۱۹۔ اردو دائره معارفِ اسلامیه،(مقاله دکتر عبد الغنی)، دانش گاهِ پنجاب لاهور، ج۲۱، ص ۸۹۵-۸۹۷

۲۰۔ بلخی، جلال الدّین محمد، مولانا، مثنوی معنوی (مطابق با نسخهِ تصحیح شده رینولد نیکلسون) دفترِ اول(شماره بیت ۱۱۴۱) سالِ چاپ ۱۳۸۱ش، تهران، ایران، ص ۴۸۔

۲۱۔ تسبیحی، محمد حسین، دکتر، فارسی در پاکستان و مطالبِ پاکستان شناسی، جلد دوم، سال اشاعت ۱۹۷۶م/۱۳۹۷ق، مرکز تحقیقاتِ ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان۔

۲۲۔ فیض،فیض احمد، ،علامه ،مهرِ منیر (سوانح حیات مهر علی شاه گولروی)، سال چاپ ۲۰۰۹م ،مکتبه مهریه غوثیه ،گولره شریف، اسلام آباد،ص ۳۵۰ ۔

۲۳۔ همو، ص۳۵۱۔

باب اول(فصل سوم)

باب اوّل

فصل سوم:

خدمات علمی و ادبی متوسلان خانقاهِ گولره

خانقاهِ گولره (۱) یکی از بزرگی ترین مراکزِ رشدو هدایت در پاکستان به شمار می رود۔ عارفان گیلانی نژادِاین خانقاه از شخصیت های بر جسته دینی و عرفانی دوره معاصر اند۔ پیر سیّد مهر علی شاه گیلانیؒ عالم دین، فقیه، محقق و پژو هشگر، دانشور و شاعر بود، او معروف به فاتح قادیانیت بود(۲)۔ اسامی استادان وی این است۔

مولانا غلام محی الدین گولروی، مولانا قاضی سلطان محمود انگوی (د: ۱۹۰٦م)، مولانا محمد شفیع قریشی، مولانا لطف الله علی گری (هند) و مولانا احمد علی سهار نپوری، تفسیر، حدیث، فقه، فلسفه ،منطق، حساب، طبیعات و ادب عربی و فارسی از مولانا لطف الله علی گری، هند فراگرفت۔ اجازه حدیث نیز از مولانا لطف الله گرفت۔ او همه عمر دردرس و تدریس مشغول شد(۳)۔

پیر سیّد مهر علی شاه گیلانیؒ عالم دین و مرشد و مراد نیزبود۔ صد ها مشائیخین، علماء، ادباء،دانشور و شعراء از خانقاه گولره وابسته بودند که همه ارادتمند و معاصرین پیر مهر علی شاه بودند نام های برخی ازمعاصران برجسته وی به قرار زیراست۔

حضرت دیوان غیاث الدّین صاحب اجمیر شریف (د:۱۹۲۲م)

حضرت دیوان سید محمد(د:۱۹۲۲م) سجاده نشین درگاهِ حضرت بابا فرید الدّین مسعود گنج شکرؒ در پاك پتن بود۔ او با پیر سید مهر علی شاه گیلانی میلان قلبی و علاقه زیادی داشت۔

حضرت خواجه حسن نظامی دهلوی(د: ۱۳۷۵ه‍ـق /۳۱ ژوئیه ۱۹۵۵م) از اولادِ خواجه نظام الدّین اولیا(د: ٦۳۸ه‍ـق /۱۳۳۸م-۷۲۵ه‍ـق/۱۳۲۵م) و سجاده نشین درگاه وی دردهلی بود۔ بر اصرار وی پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی بیعت کرد۔ و گفت که دعا کنید که من نویسنده خوبی بشوم و نثر نوشته های من شیرین و دلآویز باشد۔

پیر مهر علی شاهؒ برای وی دعا کرد و حسن نظامی نویسنده خوبی شد و دلآویزی نثرِ اردوی وی معروف (د:۱۲٤۱ه‍ـق۔۲۹ جماد ی الاول ۱۳۱۹ه‍ـق/۱۳ ستامبر ۱۹۰۱م)۔

حضرت خواجه الله بخش تونسه شریف (د:۱۹۰۱م) هم عصر و مربی پیر سیّد مهر علی شاه گیلانی گولروی بود سجاده نشین درگاه خواجه محمد سلیمان (د:۱۸۵۰م) در تونسه شریف۔ بخش دیره غازی خان ،پنجاب۔

خواجه محمود تونسه شریف، پسرِ خواجه الله بخش تونسویؒ بود۔ معاصر و رفیق راست پیر سید مهر علی شاه بود و اغلب این بیت برای دوست خودش می سرود:

یادم نمی کنی و ز یادم نمی روی
عمر دراز باد فراموش گارِمن(٤)

حضرت پیر سیّد مهر علی شاه در پاسخ چنین می گفت:

ہے پابندِ طاعت عقیدت ہماری
نہیں پیش دستی کی ہمت ہماری
یہ باعث ہے خط کے توقف کا صاحب
مبادا نہ بے جا ہو سبقت ہماری(٥)

باری حضرت خواجه محمود تونسوی(د: ۱۹۲۸م) بر عنوان نامه این بیت های حافظ شیرازی نوشت:

خیز تا از درِ می خانه کشادی طلبیم
بر درِ دوست نشینیم و مرادی طلبیم
اشکِ آلوده ما گرچه روان است ولی
به رسالت سوی آن پاك نهادی طلبیم(٦)

پیر مهر علی شاه در جواب نامه تونسوی چنین نگاشت:

بریدِ بادِ صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت غم رو بکو تهی آورد
به مطربان صبوحی دهیم جامه پاك
باین نوید که باد سحر گهی آورد(٧)

حضرت خواجه محمد دینؒ، سیال شریف (د: ۱۹۰۹م) لقب اش حضرت ثانی سیالویؒ بود۔ مرشد زاده پیر سید مهر علی شاه بود۔ قبله گولروی با پیر زاده و مرشد زاده علاقه زیادی و میلان قلبی داشت۔ درباره مرشد زاده می فرمود:

آکھیں خواجہ شمس دیں دے لعل نوں
گوڑھے نیناں والڑے لج پال نوں (۸)

حضرت خواجہ فضل الدّین سیالوی(د: ۱۹۰۳م)

حضرت خواجہ شجاع الدّین سیالوی (د: ۱۹۰٤م)

حضرت خواجہ محمّد ضیا الدّین سجادہ نشین سیال شریف

حضرت صاحبزادہ محمّد عبد اللہ سیالوی

حضرت صاحبزادہ محمّد امین سیالوی

حضرت صاحبزادہ محمّد سعد اللہ سیالوی

حضرت پیر سیّد حیدر شاہ جلال پور (د:۱۹۰۸م)

حضرت خواجہ امین چکوڑی شریف (د:۱۹۰۷م)

حضرت خواجہ معظم الدّین معظم آباد (د: ۱۹۰۷م)

خواجہ فضل دین چاچڑاں شریف (د: ۱۹۸۰)

خواجہ عبد الخالق جہاں خیلاں

خواجہ عبد القاہر باجھ خیلاں۔

حاجی رحمت اللہ مہاجر مکی (د:۱۸۹۱م)

حضرت باوا فضل دین کلیامی (د: ۱۸۹۲م)

حضرت خواجہ احمد میروی (د: ۱۹۱۲م)

حضرت خواجہ مولوی اکبر علی میانوالی (د:۱۹٥٦م)

حضرت خواجہ امیر احمد بسالوی (د: ۱۹۳۹م)

حضرت سلطان نور احمد دربار سلطان العارفین باھوؒ (جھنگ)

حضرت پیر جماعت علی شاہ (د: ۱۹٥۱م)

حافظ جماعت علی شاہ علی پوری (د: ۱۹۳۹م)

حضرت میاں شیر محمد شر قپوری (د: ۱۹۲۹م)

حضرت خواجہ عبد العزیز ڈفرہ (د: ۱۹٥٤م)

حضرت حافظ عبد الکریم ،راولپندی

حضرت مخدوم صدر الدین گیلانی ،ملتان

حضرت مخدوم الله بخش گیلانی ، ملتان

حضرت سید غلام عباس شاه سجاده نشین مکهڈ شریف

حضرت پیر قطب شاه سند یلویؒ (د:۱۹۲٦م)

حضرت خواجه عبدالرحیم با غ دره

حضرت خواجه عبد الرحمٰن چهوهره شریف

حضرت مولانا وصی احمد محدث پیلی بهیت

حضرت سید لعل شاه دنده شاه بلاول

حضرت شاه سلیمان پهلواری(د:۱۹۳۷م)

حضرت سیّد سید علی شاه سهاوهؒ (د: ۱۹۰۳م)

حضرت مولانا عبد الباری فرنگی محلی

مرید و ارادتمند پیر سید مهر علی شاه گیلانیؒ خواجه محمد اسماعیل(۱۹٤۷م) متخلص به عیشی امر تسری(۹) درباره شیخ خود چنین سروده است:

ای که از سر تا به پا نورِ اَحد
مهر علی، مهر سپهر الصمد
قبله من کعبه من کوی تست
دین و ایمانم جمال روی تست
سنگِ باب تست بیت الله من
نقش پای تست سجده گاهِ من
پیچ در پیچ آمده گیسوی تو
همچو سنبل زلف عنبر بوی تو
بهر عاشق یا شب یلداست این
یا غلاف کعبه یا لیلاست این
یا برای مرغ دل جام است این
یا شب وصل آمده شام است این

حج بیت الله جمال روی تو
آسمان گرم طوافِ کوی تو
حسن سیمای تو شرحِ والضحیٰ
یا مه دو هفت شب جلوه نما
یا که این اعجاز ختم المرسلینؐ
یا چنان ماهی که روشن بر زمین
یا خطِ تقدیر حق آگاه ست این
یا سراپا لوحِ الّا للّٰه ست این(۱۰)

بر وصال پر ملال حضرت قبله عالم گولروی قد س سرّہ، از ابو الفضل مولانا مولوی کرم الدین مرحوم دبیر(۱۱) مصنف تصانیف کثیره مبلغّ و مناظر اهل سنت و الجماعت جهلم، پاکستان۔

آسمان راحق بود گر خون ببارد بر زمین
بر وفات پیرِ ما شاهنشهِ دنیا و دین
شد غروب آن مهر عالمتاب شد گیتی سیاه
بر فلک گریان ملائك جن و انسان بر زمین
رخت بسته زین سرا چون رفت در دار سلام
گفت رضوان خیر مقدم فاد خلوها خالدین
حور و غلمان صف کشیده منتظر بهر جمال
طالب دیدار ارواحِ عباد الصالحین
جسم شد محجوب از ما لیك روحِ پاك اُو
هر زمان نگران حالِ طالبانِ صادقین
باشد از بهر مریدان حضرت اقدس دبیر
روز محشر مثل جدِّ خود شفیع المذنبینؐ(۱۲)

انتقال پُر ملال، از مولانا مولوی سلام الله خان صا حب رئیسِ چك عمر:

چه گویم زبی مهری چرخ دون
زد ستش کسی شاد مانی ندید

نشاید زدستانِ مکرش گریخت
نخواهد کسی از بلایش رهید
ز دنیا روان گشت قطب زمان
چو معروفؒ و ذوالنونؒ چون بایزیدؒ
مسیحا دم و خضرِ فرخنده پی
مبارك بصیرت همایون پدید
زاولاد پیغمبرِ پاك دین
چراغِ شبستانِ شاهِ شهیدؓ
همه نامداران روی زمین
به صدق و ارادت مطیع و مرید
به تسبیح و تهلیل یادِ خدا
به ذکرِ خداوند عرشِ مجید
زماهِ صفر بود بست و نهم
سفر کرد و دامن ز یاران بچید
بآفاق ظلمت شده رو نما
چو مهر از جهان مهر بانی کشید
به خاك مزارش خداوند گار
دهد یُمن و بر کت زلطفِ مزید(۱۳)

بر وصالِ پُر ملال، قطب الاقطاب سیّدی و مولای پیر سیّد مهر علی شاهؒ گولروی، از شیخ دکتر الله دته طالب نقشبندی کنجاهی۔

از چه تاریك است در چشمم جهان
وزچه می خیزد ز قلبم این فغان
از چه شد خون بار چشمِ دوستان
وزچه شد ماتم کده هندوستان
از چه دردستم بلرزد خامه ای
وز بیانش در دهن سوزد زبان

چیست این شوری که در عالم فتاد

در نواح گولرا آه وفغان

سیّدِ ما حضرتِ مهرِ علی

آفتابِ معرفت قطبِ زمان

مظهر فیض عظیم مصطفیؐ

سیّد السادات بس عالی نشان

پیشوای اسفیاء و اتقیاء

ناقصان راپیر، شمسِ کاملان

مهرِ چرخِ زهد و ورع واتّقا

در علوم شرع بحر بی کران

دور گیتی چون مثالش کم بزاد

چشم مهر و ماه ندیده هم چنان

از قدم بو سیش محروم بساخت

رفت از دار محن سوی جنان

حیف و واویلا دریغا حسرتا

شد جدا از ما پناه بی کسان

دید نش کفاره عصیان ما

بود مرد حق پر ست و حق نشان

موت عالم مو ت عالم گفته اند

بود در علم و عمل جانِ جهان

بهر تاریخ و صالش این بگفت

طالب از کنجاه با درد و فغان

روزِ سه شنبه صفر بِست و نهم

قبله عالم چو شد جنت روان

از صدِ بستم برفته سی و هفت
یاز ده از مَی به حقِ واصلان
مرحبا می گفت رضوان مرحبا
مقدمش راایستاده حوریان
زان که سویِ حق روی ای حق نما
لب کشای چون به حقِ دوستان
یادم آری از کرم بس عاصیم
زان که لطفِ بیشتر بر عاصیان
همت مردِ خدا گردد فزون
چون شوند از سجن بیرون مومنان
رحمتِ حق بر مزارت تابد
قبرِ تو در وسطِ گلزارِ جنان (۱٤)

حواشی و تعلیقات

۱ـ این قصبه ای است، این قصبه تا شهرِ راولپندی پانزده کیلو متری فاصله دارد۔ رفت و آمد به وسیله اتو بوس و دیگر وسایل نقلیه انجام می گیرد۔ نام اصلی این قصبه "گولره " هست اما به واسطهٔ این که آرامگاه "خواجه سیّد پیر مهر علی شاه گیلانیؒ" در آنجا است آن را به "شریف" وصف می کنند و گولره شریف می گویند و آن در دامنه کوه هایی پُر جنگل و سبز و خرم واقع گشته است۔

۲ـ غلام سرور، مفتی، خزینة الاصفیاء، سالِ چاپ ۱۲۸۱هـ ق، مکتبه نبویه، خیابانِ گنج بخش،لاهور، پاکستان، ص ۲۰۹۔

۳ـ فیض، فیض احمد، علامه، مهرِمنیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گولروی) ، سالِ چاپ ۲۰۰۹م،مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۷۳-۸۰۔

٤ـ همو۔ ص ۳۹۲

٥ـ همو۔ ص ۳۹۲

٦ـ همو۔ ص ۳۹۲

۷ـ همو۔ ص ۳۹۳

۸ـ همو۔ ص ۳۹۳

۹ـ محمد مرید احمد چشتی، حاجی، فوز المقال فی خلفای پیر سیال، سالِ چاپ ۱۹۹۷م، اداره تعلیماتِ اسلاف، لاهور، ص۱۵۲۔

۱۰ـ فیض، فیض احمد، علامه، مهرِمنیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گولروی) ، سالِ چاپ ۲۰۰۹م،مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۱۸۱

۱۱ـ مولوی کرم الدّین دبیر نویسنده معروفِ آن دوره و صاحبِ آثار متعددی بود۔ وی درفنِ مناظره بی همتا بود در جهلم زندگی می کرد، در همانجا وفات یافت۔

۱۲ـ فیض، فیض احمد، علامه، مهرِمنیر (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گولروی) ، سالِ چاپ ۲۰۰۹م،مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۳٤٤۔

۱۳ـ همو،ص ۳٤۹۔ ۱٤ـ همو ،ص ۳٤۹۔

باب دوم (فصل اول)

باب دوم

فصل اول

شرح حال پیر سید نصیر الدین نصیرؔ گیلانی گولرویؒ

اسم کامل وی غلام نصیر الدین شاه است چون از نژادِ ساداتِ گیلانی است بنا بر این کلمه "سیّد" نیز جز و نام او شده است و چون اهل گولره است، بدین دلیل "گولروی" نیز در آخر نامش می آید۔ تخلص وی "نصیرؔ" است۔ سیّد نصیر الدّین نصیرؔ گیلانی در نوامبر۱۳۶۹ق/۱۹۴۹م در گولره به دنیا آمد۔ اسم پدرِ او سید غلام معین الدین شاه گیلانی (د:۱۴۱۷ق / مارس ۱۹۹۷م) است که فرزندِ سید غلام محی الدین شاهؒ (د:۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م)بود۔

پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی یکی از دانشمندانِ بزرگ دینی و عرفانی و از پیروانِ فلسفه و حدت وجودی ابن عربی بود۔ شاگردان و مریدانِ او در اغلب کشور های اسلامی وجود دارند۔ علامه محمد اقبال نیز جهت استفاده به او نامه ارادتمندانِ نوشته بود [۱]۔ وی به زبان های عربی، فارسی، اردو و پنجابی شعر می سرود۔ اشعار عارفانه او در بالا ترین درجه عرفان قرار دارند [۲] وی در ردِّ مذهب باطل میرزا غلام احمد قادیانی (د:۱۳۲۶ق /۱۹۰۸م) کتاب های موثری نوشت [۳]۔

پیر سیّد غلام محی الدّین گیلانی معروف به "بابوجی" فرزند پیر سیّد مهر علی شاه گولروی، پدر بزرگِ سیّد نصیر الدّین نصیر گیلانی و مرشد و مراد وی است۔ بابوجی در سال ۱۳۰۸ ق /۱۸۹۱م در گولره متولد شد و در ۲۲ ژوئن ۱۹۷۴م به دار باقی شتافت۔ وی جانشین راستین پدرش بود۔ اهل عشق و عرفان، وجدو سماع و مرشد و مربی نصیر الدین نصیر گیلانیؒ بود [۴]۔ سیّد غلام محی الدّین بابوجی دانش های مقدماتی را نزدِ پدرِ بزر گوارش و مولانا مفتی محمد غازی (د:۱۳۵۸ق/۱۹۳۹م) آموخت۔ روز نامه نویس بزرگ پاکستان آقای شورش کا شمیری (د:۱۹۷۵م) با حضرت بابوجی آشنایی نزدیکی داشت و از او خیلی تحت تاثیر قرار گرفته بود۔ شورش کاشمیری وی رایکی از صوفیانِ نامی و عارفانِ باکمال می داند که بزرگ ترین نمونه اخلاق محمدی است [۵]۔

بـابـوجـیؒ بـه مولانا جلال الدّین رومیؒ(د:۶۷۳ق /۱۲۷۳م) و حـضـرت شیخ سیّد عبدالقادر جیلانی خیـلـی ارادت داشت۔ قرات قرآن و مثنوی معنوی رادوست داشت۔ شیفته شعرِ عرفانی فارسی بـود۔ مـجـالـس اوبـزرگ تـریـن مـرکـز تربیت عرفانی و شعری بود که نصیر گیلانی به آنها شرکت می جست و موردِ تشویش پدر بزرگش قرار می گرفت ۶ مـجموعه ای از نامه های سید غلام محی الدین گیلانی گولروی به نام "***مکتوباتِ مسافرِ چند روزه***"[۷] " و "***ضیای مهر***" [۸] چاپ شده است۔

پیـر سیـد غلام معین الدین گیلانی گولروی فرزند بابوجی و پدر نصیر گیلانی است۔وی در ۳ رمضان المبارک ۱۳۴۰ق /۱۹۲۰ م درگـولره متولد شد و در ۲ ذی قعد ۱۴۱۷ ق/۱۳مارس ۱۹۹۷م وفـات یافت [۹] وی در حـلـقـه ارادت مـندان به لقب "لالـه جی" [۱۰] مـعـروف است۔ وی از استادانی مـعـروف مـانـنـد مـولانـا قاری غلام محمد و مفتی محمد غازی استفاده کرد۔ سپس به جامعه عباسیه بهـاول پـور (پـنـجـاب)رفـت و از مـحضر شیخ الجامعه حضرت مولانا غلام محمد گهوتوی (۱۳۰۵ ق/۱۸۸۶م۲۷ جمادی الاول ۱۳۶۷ ق /۹ مـارس ۱۹۴۸م) اکتسـاب کـرد۔ شیـخ الجامعه از علمای نـامـدارِ آن زمان و مرید عزیز پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی بود [۱۱] ۔ حضرت لاله جی نزدیکِ بیسـت و سـه سـال سـجـاده نشیـن خـانقاه گولره بـود۔ دانشمندی ارجمند، عارفی صافی دل و سخن گویی برجسته بود۔ به عربی، فارسی، اردو و پنجابی شعر می سرود تخلص وی مشتاق بود[۱۲] ۔ مجموعه شعری وی به نام "***اسرار المشتاق***" چاپ شده است[۱۳] ۔

مـحیـط آمـوزش و پرورش نصیر الدّین نصیرؔ و گرایش های عرفانی و علمی و شعری نیا کان وی در طبـع وی تـاثیـر گـذاشتـه اسـت۔ او در خـانواده ای به دنیا آمد که به علم و عمل و هنر و شعر و عـرفـان و سـمـاع تـمـایل داشت و شعرِ عرفانی فارسی در مجالسِ سماع خانقاهِ آنان به استقبال گرمی پـذیـرفتـه مـی شـد۔ بـه هـمیـن دلیـل نـصیـر الـدیـن نصیرؔ نیز به عشق و عرفان و علم و هنر روی آورد و در آن سر آمد دوره خود شد[۱۴] ۔

تحصیلاتِ نصیر الدین نصیرؔ:

نـصیـر الـدّیـن نـصیـر گیلانی گولرویؒ در خانواده ای دینی و عرفانی متولد شد و تربیت یافت بـرای اعـضـای چـنیـن خـانـواده تحصیلات دینی، ادبی و عرفانی لازم است۔ نصیر نیز مثل نیا کانش از

همان کودکی به تحصیلات علوم اسلامی در مدرسه خانقاه گولره مشغول شد. در خواندنِ قرآن با ترجمه اردو و آموختن هفت روشِ قراتِ قرآن از محضر قاری محبوب علی لکهنوی(د:۲۱ جمادی الثانی ۱٤۰۵ ق/مارس ۱۹۸۵م) استفاده کرد. قاری لکهنوی از مریدانِ بزرگ جد بزرگوار نصیر و امام مسجد خانقاه گولره بود و در قراتِ قرآن مجید سرآمدِ زمان بود. نصیر نیز مثل استادش در تجوید و قرات و قرآن مهارتِ کاملی یافت. دوره یاد گرفتن تجوید وی شش ساله بود [۱۵].

سپس به "درس نظامی"[۱٦] روی آورد و به آموزشِ دستورِ زبان فارسی و عربی، تفسیر و حدیث، فقه و اصول آن، فلسفه و منطق، تاریخ مذاهب و ادیان، تاریخ اسلامی، عرفان نابِ اسلامی و علوم ادبیِ فارسی و عربی پر داخت. استاد وی در این دانش ها علامه فتح محمّد گولروی[۱۷] (متولد: ۱۹۰۱م/۱۳۱۹ق، د:۲٤ شوال ۱۳۸۹ ق روز جمعه) بوده است که مرید عزیز حضرت سیّدمهر علی شاه گیلانی، شاگردِ رشید علامه غلام محمد گهوتوی[۱۸] (د: ۱۹٤۸م) وهم درسِ پدرِ گرامی نصیر بود.

پدر بزرگ و مرشد و مربیّ حضرت نصیر، سیّد غلام محی الدّین گیلانی از او تشویق می کردو او را به مطالعه دیوان های سخن گویان فارسی و آموختن نکته های ظریف ادبی بر می انگیخت[۱۹].

در حدود نوزده سالگی درس نظامی را به پایان رساند. درهمین روز ها در قالب های سنتی شعر فارسی از قبیل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، قطعه و جز آنها. طبعش رامی آزمود و آثار ارزش مندی را به وجود آورد. مثل اغلب شاعران عرفانی علاقه زیادی به قالب های غزل و رباعی داشت و در این دو نوع شعری استعداد او بیشتر شکوفا شد.

نصیر الدین نصیر تنها شاعر زبان فارسی نیست بلکه به زبان های عربی، اردو، پنجابی[۲۰]، سرائیکی[۲۱] و پوربی[۲۲] نیز تسلط داشت و شعر می سرود. وی دیوان هایی همه شاعرانِ بزرگ فارسی گوی ایرانی و هندی را به دقت خواند و بر نبوغ فکری و هنری خویش افزود. اسامی شاعرانه که آثارِ آنان موردِ مطالعه او قرار گرفت به قرار زیر است.

رود کی سمر قندی، فردوسی طوسی، مسعود سعد سلمان، حکیم سنائی غزنوی، حکیم ناصر خسرو قبادیانی، انوری، فرخی سیستانی، فرید الدین عطار نیشاپوری، جلال الدین محمد

بلخی رومی، سعدی شیرازی، امیر خسرو، امیر حسن سجزی دهلوی، ظهیر الدین فاریابی، خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی، مولانا عبد الرحمٰن جامی، فیضی دکنی، عرفی شیرازی، نظیری نیشا پوری، ظهوری تر شیزی، طالب آملی، غنی کاشمیری، صائب تبریزی، ناصر علی سرهندی، بیدل دهلوی، غنیمت کنجاهی، غالب دهلوی، گرامی جالندهری، و اقبال لاهوری۔

گذشته از دیوان های شاعران مزبور کتاب های زیادی به زبان های مختلف در کتاب خانه شخصی وی موجود بود و او همواره از آنها استفاده می کرد۔ افزون بر کتاب های علمی و ادبی، کتاب ها ی دینی و مذهبی نیز مورد مطالعه او قرار می گرفت۔ از میان شاعران وی بیشتر شیفته میرزا عبدالقادر بیدلؔ دهلوی(۱۱۳۳ ق) بود ومثل میرزا اسد الله خان غالب دهلوی (د:۱۸٦۹م)در جوانی تحت تأثیر بیدل بود که از تمام آثارش آشکار است و او مقاله های جالبی به اردو در تو ضیح از افکاربیدلؔ نوشته و چاپ کرده است که باب تازه ای در بیدل شناسی به شمار می رود[۲۳]۔

درباره تحصیلات نصیر اطلاعات زیادی نداریم البته از دیوان هایش کا ملاً هویدا است که وی در زبا نهای فارسی و عربی مهارت کامل می داشت۔ در کل دیوانش جمله های عربی دیده می شود۔ این به عربی دانی وی اشاره می کند ۔ او غزلی در نعت رسول سروده است که بیتی ازان به زبان عربی است و بیت بعدی به زبان فارسی اگر هر بیت راجدا بنویسند دو تا غزل می شود یکی به زبان فارسی و دیگری به زبان عربی[۲٤] ۔

ازدواج و اخلاف:

سیّد نصیر الدّین نصیرؔ گیلانی در تابستان سال ۱۹۷۵م با دخترعموی خود، شاه عبد الحق گولروی، ازدواج کرد در آن هنگام وی بیست و شش ساله و عروسش شانزده ساله بود۔ ثمره این ازدواج سه پسر ویك دختر است۔ بسیاری از مشایخ و دانشمندان دینی معروف آن زمان در عروسی وی شرکت جستند۔ عروسی وی ساده و طبق مقررات شریعت انجام پذیر فت[۲۵] ۔

پسرِ ارشدش غلام نظام الدین گیلانیؒ (متولد ٤ آوریل ۱۹۷٦م) متخلص به جامی گیلانی نیز شاعری خوش قریحه و نویسنده ماهری است۔ دو دیوان شعری وی به اردو به نام "***جان آرزو***" و "***عنوان آرزو***" در سال ۲۰۰۰ م از گولره، اسلام آباد چاپ شده است۔ وی دانش های دینی را

آمو خته است و امروزها در تربیت ارادتمندان مشغول است۔

پسرِ دوم وی غلام نجم الدین گیلانیؒ (متولد: ۱۱ اوت ۱۹۸۳م) به موسیقی و شعراردو وپنجابی را علاقه زیادی دارد۔

سومین پسرش غلام شمس الدین گیلانی (متولد: ۱۹۹۲م) نام، دارد۔ امروزها گلستان سعدی، بوستان سعدی و مثنوی معنوی را مطالعه می کند و سخن گویی را دوست دارد۔ به خصوص استاد مرزا داغ دهلوی (د: ۱۹۰۵م) راخیلی دوست دارد و چندین بیتِ داغ دهلوی را از بردارد۔

همه فرزندان وی اهل علم و فضل و ادب و جانشین راستین نیاکان بزرگوار شان هستند۔ همسرِ محترم وی از شخصیت چند بعدیِ شوهرش آگاه است و او رایکی از عالمان و شاعران و مشایخ بزرگ می داند۔ بنا به گفته او، رفتار سیّد نصیر الدین گیلانی با خانواده اش خیلی عالی، صمیمانه، دلسوزانه و گرم بود۔ به نظروی، همسرش همواره بیان حق و صداقت می کرد و وقتی درباره دین عرفان نظرش را اعلام می کرد با قطعیت و پافشاری سر جایش می ایستاد[۲۶]۔

دوستان و معاصرانِ نصیر:

پیر سیّد نصیر الدین نصیرؔ گیلانی یکی از ستارگان درخشان خانواده بزرگ گولره است۔ وی از مشایخ معروف پاکستان ویکی از دانشمندان روشن فکر و شاعران برجسته فارسی در این نواحی است۔ او یکی از مطرح ترین و مقبول ترین سخن گویان پاکستان و سجاده نشین خانقاه گولره بود۔

مردمان نامی معاصر وهم زمان نصیر گیلانی از علما وحکما و شعرا و صوفیّه بسیارند که ذکر نام هر یك و شرح حال تمامی آنها از بس دشوار نیست ولی سهل هم نیست[۲۷]۔

شاعران، نویسندان، محققان و ادیبان معاصر او، که نصیر گیلانی با بیشتر آنان مکاتبه و مشاعره داشته و گاهی آنان را ستوده و یا به هجوآنان سخن گفته است۔ آنان نیز همین گونه بااو رفتار کرده، اما بر روی هم به استادی او اعتراف کرده و مقامش را ارجمند دانسته اند۔

نام بعضی از دوستان نصیر به قرار زیر است چون شخصیت وی جنبه های علم و ادب و

دین و عرفان داشت، حلقه دوستان وی هم خیلی گسترده بود۔

- ☆ احمد سعید کاظمی، سید، علامه
- ☆ احمد ندیم قاسمی
- ☆ اسحاق قریشی، دکتر، پروفسور
- ☆ افتخار عارف
- ☆ افضل فقیر، صوفی، پروفسور
- ☆ الیاس اعظمی، پروفسور
- ☆ انور مسعود، پروفسور
- ☆ توصیف تبسم، دکتر
- ☆ حفیظ تائب، پروفسور
- ☆ حسین الدین شاه، علامه، شیخ الحدیث
- ☆ خورشید رضوی، دکتر، پروفسور
- ☆ ریاض مجید، دکتر، پروفسور
- ☆ رئیس امروهوی
- ☆ سبط حسن رضوی، سید
- ☆ ساجد الرحمن، دکتر، صاحبزاده
- ☆ ظهوراحمد اظهر، دکتر
- ☆ عبدالغفور هزاروی، علامه
- ☆ عبدالحکیم شرف قادری، علامه
- ☆ عطاء محمد بندیالوی، علامه
- ☆ غلام معین الدین نظامی، دکتر، پروفسور
- ☆ غلام مصطفیٰ رضوی، مفتی، علامه
- ☆ غلام نظام الدین، پروفسور، معظم آبادی
- ☆ فقیر سید محمد، علامه (رئیس جامعه محمودیه، پپلاں)

- ☆ کوثر نیازی، علامه
- ☆ کوکب نورانی اوکاروی، علامه
- ☆ محمد حسین شوق، مفتی،علامه
- ☆ محمد کرم شاه الازهری، پیر
- ☆ محمد طاهرالقادری، دکتر، پروفسور
- ☆ محمد محب الله نوری، مفتی، علامه
- ☆ محمد عبدالحکیم چشتی، حافظ، علامه
- ☆ محمد اشفاق سعیدی، قاری، علامه
- ☆ محمد عمر حیات الحسینی، علامه
- ☆ محمد اکرم شاه اکرام، دکتر، پروفسور
- ☆ محمد قمر علی زیدی، دکتر، پروفسور
- ☆ ممتاز احمد چشتی، مولانا
- ☆ محمد افضل خاکسار
- ☆ محمد شریف سیالوی، دکتر
- ☆ محمد حسین آزاد، دکتر
- ☆ محمد موسی، پرنم اله آبادی
- ☆ مظهر الدین، حافظ
- ☆ محمد حسین، تسبیحی (رهآ) دکتر
- ☆ نذیر احمد غازی [۲۸]

وفات:

پیر سیّد نصیر الدّین نصیرؔ گیلانی در شب جمعه ۱۲ فوریه ۲۰۰۹م خیلی افسرده و نگرا ن بود۔ بابرادران وپسران، خواهران، دختر و همسر ملاقات کرد۔ افزون برآن همه بستگان را بر شام دعوت کرد۔ فردا او برای نماز جمعه حمام گرفت و برای رفتن به مسجد آماده شد، در آن وقت حالش به هم خورد که به رحلتش انجامید [۲۹]۔

او در ۱۳ فوریه ۲۰۰۹ م/ ۱۷ صفر ۱٤۳۰ ق به دار بقا شتافت۔

در نماز جنازه وی صد هزارها مردم از هر گروه شرکت جستند۔ وزاری های کردند و بعضی از آنان شعر زیر وی رامی سرودند۔

بے قدراں کجھ قدر نا جاتی کیتی خوب تسلیؔ
دنیا دار پچاری زر دے کتیاں دے گل ٹلی
بك بك اتھرو روسن اکھیاں ویکھ حویلی کلی
کوچ نصیر اساں جد کیتا ہے جاسی تھر تھلی [30]

مراثی درباره پیر سیّد نصیر الدین نصیرؔ گولروی، در لوك وی چندین سخنور به فارسی، اردو و پنجابی مرثیه جان گداز گفتند و برخی قطعاتِ تاریخ رحلت وی نیز سرودند۔ بعضی از آن سروده ها در آنجا درج می شود۔

۱۔وصال نامه نصیر از دکتر محمد حسین تسبیحی(رهاؔ):

به مناسبت وصال ناگهانی مرحوم مبرور مغفور پیر طریقت و شمس حقیقت حضرت الحاج پیر سیّد نصیرالدین ادیب و سخنور و دانش مند بزرگ سلسله مهریه قادریه گولره (گولره شریف)، اسلام آباد، پاکستان، تاریخ وصال ۱۳۸۷ ه ش/۱٤۳۰ه۔ق عمر ۵۹ سال۔

پیر عرفان و ادب سیّد نصیر الدین برفت
عارف نیکو سر مهریه را شاهین برفت
صوبه پنجاب و سرحد بلوچستان و سنده [31]
سرو کشمیر محبت راگل گلچین برفت
آن که در "اغوش حیرت" [32] آمده سلطان مهر
مهربان و باوفا روشن گرو شیرین برفت
پیرنصیر الدین نصیر کو شش فرهنگ عشق
حامل افکار مهریه مه مهرین برفت

خوشه چین بودم من از درگاه مهریه یقین
آن سخندان ادیب و قاری یٰسین[۳۳] برفت

بهره ها بردم ز شعر و نثر او بالطف او
شاعر شیرین سخن بر اَوج علیین برفت

یوسف شعر و سخن رفت از جهان عاشقی
مولوی معنوی را عاشق دیرین برفت

سربه سر گولره شریف غمگین و پاکستان غمگین
مهر علی شاهؒ محبت راسخن آئین برفت

ناظر و منظور عشق مهریه مدفون شد
یاور و یار محبّ مردم مسکین برفت

عاشق فارسی زبان و شاعر شیرین سخن
روشنی بخش جهان آن ماه نو آئین برفت

در وفات او قلم گریان و نالان آمده
زینت پاك قلم آن کاتب دیرین برفت

او خطیب روزگار و ماهر و استاد کار
گوهر درج سخن را گلبن و نسرین برفت

سایه بان عشق حق به مهریه افکنده بود
صف شکن در بحث و توضیح و کلام دین برفت

مجلس شعر و ادب روشنگر اشعار او
فارسی و پنجابی و اردو زبان ساین برفت

اینك او با مهر علی شاه هم نشین جنت است
تابع عهد و وفا آن پیر باتمکین برفت

خاندان مهریه اینك غمین و دل فگار
شمسه تابان عشق و گلشن زرین برفت

خوش بود براو کنون در سایه طوبی یقین
عاشق "الفقر فخری "مهدِ مهدیین برفت
پنج تن آل کساراً در دل و جان جای داد
نعت گوی مصطفی را شاعر شوقین برفت
هم صحابه، هم ائمه،هم تمام اولیاء
بر دل و جان نقش بست و باعلی آمین برفت
کاشف سر وعلن بود و امیر عارفان
سرو ناز باغ عرفان روضه تسکین برفت
جمله آثارش همه روشنگر اسلام ناب
مشعل راه محبت چشمه نوشین برفت
کلید شاگردان او درس و بحث و گفت و گو
راه او دارند و او چون چرخه سیمین برفت
هر کجا نامش بود ورد زبان عاشقان
مثنوی دان، مثنوی خوان جلال الدین برفت
رحمت و غفران و آمرزش رسد بر روح او
در کنار جد امجد آن نصیر الدین برفت
چون برفت از ملك دنیا آن بزرگ مهربان
هاتف ملك سخن را در جمل ره بین برفت
"پیر نصیر الدین نصیر صدق و صفا" تاریخ فوت
۱۳۸۷ه‍.ش
مدفنش باشد زیارت گاه هر بادین برفت
"پیر نصیر الدین نصیر انفاس قدسیه" برفت
۱۳۸۷ه‍.ش

روضـه رضـوان عشـق بـافكـر نو تدوين بـرفـت
"پيـرنـصيـر الـدين نصيرايزد شناس " رفـت از جهان
۱٤۳۰ھ۔ق
شـد وصـال او غـم انگيـز و هـمـه غمگين برفت
"پير نـصيـر الدين نصير آغا سوی " جـنت شتافت
۲۰۰۹م
خـوشـه حـلـم و صـفـا آن شـاعـر شيـرين بـرفـت
"پير نـصيـر الـدين نصير دريای راز " خـاموش شد
۱٤۳۰ھ۔ق
آه افســوس آن اميــر گــولــره راميــن بــرفــت
"پير نـصير الـديـن نـصير فـضل محمد" فوت او
در بهشــت جــاودان هــمـراه حـورعيـن بـرفـت

ايـن رهـا خـوانـد دعـا و رسـم قـل بـر آن بزرگ
يـاد او دارد بـه دل، جـانـم نـصيـر الدين برفت [۳٤]

۲۔ تـأثـرات قـلبی بـه صـورت اشـعـار بـر وصـال پر ملال حضرت پير سيد نصير الدين نصير[سرہ] ازمولانا ممتاز احمد چشتی:

حيف از دنيـای فـانـی پيکـرِ اعـجـاز رفـت
ليك بـا صـد احتشـام و عـظـمت و اعزاز رفت
تـاجـدارِ كشورِ شعر و سخن در عهدِ خويش
گــرمــی بــازار عشـق و در دو ســاز رفــت
شـوق جـامیؒ، ذوقِ سرمد، رنگ بيدل، طرز ميرؔ
جــامـع الا وصــاف آن يك دلنشين آواز رفت

صدرِ بزمِ علم و فن، منزل شناس معرفت
طائرِ لاهوت سوی آشیانه باز رفت
بر وصالش اهل دل، اهل بصیرت گفته اند
عارفِ رومیّ برفت و حافظ شیراز رفت
حامی شرعِ متین، در عصرِ حاضر برملا
جذبه ابلاغِ حق رانقطه آغاز رفت
صید کرده صد هزاران دل به دام زلفِ خویش
عاشقان را محوِ حیرت کر د باصد ناز رفت
بر سریرِ اَوج معنی شاهباز نکته رس
پر کشاده و ناگهان جست و به یك پرواز رفت
جلوه بنمود و بر رخ بعد ازان پرده کشید
مر حبا آمد، دریغا با چنین انداز رفت
در جنازه از دحام خلق چون عرفات بود
منفرد در این شرف بی مثل و بی انباز رفت
فردِ کامل شه نصیر الدین در موت و حیات
در جهان ممتاز بود و ازجهان ممتاز رفت[۳۵]

۳ـ قطعه تاریخ(سال و صال) وصال ۱۳ فوریه ۲۰۰۹ م ـ۱۷ صفر المظفر ۱۴۳۰ ق، از طارق سلطان پوری[۳۶] ـ

شهیر جهانِ شعر و ادب، نام ور دنیای علم و فقر وتحقیق، شاعر هفت زبان، شهره آفاق ادیب و خطیب، فخرِ روزگار شیخ طریقت حضرت پیر سید نصیر الدین نصیرؔ گیلانی نورالله مرقده ـ

تو عزم سفر کردی و خستی جگرِ ما
بستی کمر خویش و شکستی کمرِ ما

نــا گهــان آن عــنــدلیــب گـلستـانِ راز رفـت
مــحـفـل مـعنی شد افسرده، نـوا پـرواز رفت
رخـت بـربسـت از جهـانِ آب گـل سیّـد نـصیر
آن فـریـد الـدهـر عـالـم، عـارفِ مـمتـاز رفت
هـم صـفیـر بیـدلؒ و اقبـالؒ و غـالـبؒ شدزدهـر
رومـیؒ، جـامـیؒ و رضاؒ، حـافظؒ راهـم آواز رفت
آن نـگــاری بـی نـظیر آن دل ربـای بی سهیـم
آن پـری پیکـر، طـر حدار و کـرشمه سـاز رفـت
او لبــاس نــو بپــو شــانیـد عــروسِ فـکــررا
طـر فگی بـخـش تـغزل، صـاحـب اعجـاز رفت
در سخـن گـویـی مثـال خویـش در دنیـا نداشـت
بــی بـدل داعــی، خـطیب العصر سـر افـراز رفت
مــحــو غــور و فــکـر بـودم بهر سـالِ رحـلتـش
گفت هاتف "زیب و جاه و خوبی و اعزاز رفت"[٣٧]

١٤٣٠هـ.ق

٤ـ قطعه های تاریخ وصال از طارق سلطان پوری:

مـحتـرم الـمقـام حـضرت پیر سید نصیر الدین نصیرؔ گیلانیؒ، تاریخ رحلت، جمعه المبارك ١٣ فوریه ٢٠٠٩م، ١٧ صفر المظفر ١٤٣٠ هـ.ق

قرآنی ماده تاریخ (سال وصال)

هُمُ المُو مِنُونَ حَقًّا لَهُم دَرَجٰت٭ عِندَ رَبِّهِم (الانفال)[٣٨]

(١٤٣٠هـ)

هـو گیا هـم سے جدا لمحوں میں وہ جمعه کے دن
بـابـوجـی، مهـر علی کے آستـان کـا شه دمـاغ

منتخب اصحاب علم و فضل کا وہ صدرِ بزم
منفرد جمعیت دیدہ و راں کا شہ دماغ
ماہِ طلعت مُرشدِ عالم وجیہ روزگار
وہ سجیلا محرم اسرار، بانکا شہ دماغ
دورِ حاضر کا فقید المثل دانش ورنصیرؔ
واقعی اک بے نظیر عصرِ رواں کا شہ دماغ
مدتوں اہل جہاں روئیں گے اس کی یاد میں
سال رحلت اس کا ہے طارقؔ"جہاں کا شہ دماغ"
۱٤۳۰ھ۔ق

گل خوشنما باغ مہر علی کا
نظر، صاحبان نظر کی تھی اس پر
فضائل کی، تصویر وہ خوبیوں کی
مفکر، ادیب و خطیب و سخن ور
لکھی حمد، ایمان افروز اس نے
کھی اس نے جو نعت، ہے روح پرور
رضا، مہر و اقبال کا وارثِ فکر
وہ رومی و جامی و خسرو کا مظہر
معارف کا اس نے لٹایا خزانہ
کئے علم کے اس نے تقسیم گوہر
جو اس کے بزرگوں کے پیشِ نظر تھا
وہی کام کرتا رہا زندگی بھر
قلم سے بھی اس نے، زباں سے بھی اس نے
کیا کام دین نبی کا موثر

جگر دار، نا مصلحت کیش حق گو
اولوالعزم، پر دم جسور و دلاور
نگارش سے تقریر عمدہ تر اس کی
خطابت سے، تحریر اس کی حسیں تر
مسخر کیا اس نے ذہنوں، دلوں کو
بھلائیں گے اہل جہاں اس کو کیوں کر
نہ کوتاہی کی اس نے اظہارِ حق میں
مساجد کے شاہد ہیں محراب و منبر
فضائیں مدارس کی دیں گی گواہی
جو سچ تھا، وہ سجتا تھا اس کی زبان پر
نمونہ وہ تھا فقر کی تمکنت کا
وہ تھا احتشام ولایت کا پیکر
سپہرِ ہدایت کا وہ نجمِ تاباں
وہ افلاکِ عرفاں کا ماہِ منوّر
کم ہوگی نہ اس کی محبت دلوں میں
اسے لوگ چاہیں گے پہلے سے بڑھ کر
نگاہِ فلک نے وہ کم دیکھا ہوگا
جو تھا اس کا دنیا سے جانے کا منظر
خدا کی عنایت ہے مل جائے جس کو
کرم ہے محمد کا، ہو جائے جس پر
بہت کم ہماری طرح لوگ ہوں گے
دل آزردہ، افسردہ مغموم و مضطر
نہیں جلوہ گر آج محفل میں ساقی
یقیں آئے محفل نشینوں کو کیوں کر

ھوا کون بزمِ زمانہ سے رخصت
یہ کیوں آیا خلقِ خدا کا سمندر
کرے حق تعالی بلنداس کا رتبہ
نوازیں اسے شافعِ روز محشر
رہے گردشِ وقت، جب تک ھے دنیا
گہر بار و گل پاش اس کی لحد پر
زمانہ بھی ھے اشکبار اور طارقؔ
بہت آسماں رویا اس سانحے پر
غروبِ مہ علم و عرفاں کی تاریخ
کہی عظمت فکرِ بیدل کا پیکر ۳۹

۲۰۰۹م

۵۔ قطعہِ تاریخ وصال از سید عارف مہجور رضوی:

"گوھر چشمہ گولڑہ شریف"

۱٤۳۰ـق

"مجمع البرکات پیر سیّد نصیر الدّین نصیرؒ" ۲۰۰۹م

ھوا کے دوش پہ رکھا ھوا دیا ھے حیات
جسے بجھانے پہ مامور ھے قضا کہیے
بڑھا رھی ھے بھر آن دکھ جدائی کے
اجل کرے ھے مصائب سے آشنا، کہیے
چلا ھے دھر سے وجہ قرارِ قلب حزیں
اکھڑ نہ جائے کھیں زیست کی ھوا، کہیے
بچا بجھی ھے زمانے میں یوں صفِ ماتم
اٹھا جھاں طریقت کا نا خدا، کہیے

رلائے خون کے آنسو غمِ فراقِ نصیرؔ
رہے گی اس کے لئے آنکھ نم سدا، کہیے
کرے گی اہل نظر کو غریب اس کی یاد
پھریں گے اہل عقیدت بے دست و پا، کہیے
بجا ہیں بے سرو پا آج دانش و بینش
اتر گئی ہے سرِ علم سے رِدا، کہیے
کہاں سے پائیں گے حسن بیاں کے جلوئے
ملے گا کس سے فصاحت کا ارتقاء، کہیے
وہ تاجدارِ فضیلت وہ شہر یارِ عمل
جہان علم تھا اس ھی سے خوشنما، کہیے
بجا حواس کو کھیں پاسبانِ دین متیں
حقیقی معنوں میں تھا پیرِ باصفا، کہیے
اسی کے دم سے تھا قائم بھرم مشائخ کا
سبھی سے اس کی رہی منفرد نوا، کہیے
پیام بر تھا جہاں میں خدا کی وحدت کا
نبی سے عشق تھا بس اس کا مدعا، کہیے
پلائے جام مئے الفتِ حبیب خدا
جہان نعت کا تھا ایك رہنما کہیے
وہ جاں نثارِ صحابہؓ، محب آلِ نبی
تھا مدح گوئے شہیدانِ کربلا، کہیے
اسی کے فیض سے مدحت کو ھے فروغ ملا
اسی سے عام ھوا جذبۂ وفا، کہیے
بدل کے رکھ دیا اس نے مزاج پیری کا
بتایا اس طرح ھوتی ھے اقتدا، کہیے

وہ مثلِ تیغِ برھنہ تھا گمرھوں کے لئے
تھا اس طریق میں وہ متّبعِ رضا، کھیے
رھے گا نام و نشاں اس کا تا ابد روشن
سخن کو اس کے ملا درجہ بقا، کھیے
بڑھائی عظمت و شان اس نے اپنے آبا کی
چراغ مھرِ علی کا تھا وہ ضیا، کھیے
قدم قدم پہ نگھباں تھے اس کے بابوجی
جمال گولڑہ تھا اس میں جلوہ زا، کھیے
سنِ وصال پہ مھجور ہے سرِ بھجت
"وفاتِ فخرِ جھاں آہ" بر ملا کھیے ۴۰
۱۴۳۰ھ۔ق

اظہارِ تأسف:

خواجہ حسن ثانی نظامی، مدیر ماھنامہ منادی دھلی نو، ھند نوردیدہ خانوادہ قادریہ چشتیہ، مخدوم زادہ شمس العلماء خواجہ حسن نظامیؒ

سیّدنا و مولانا حضرت پیرسیّد نصیر الدین نصیر گیلانیؒ، فرزند حضرت شاہ معین الدین، نبیرہ حضرت محی الدین و نور من نور، مھر منیر نوراللہ مرقدہ درگذشت (انا للہ و ان الیہ راجعون)۔

اے پاك مٹی، اپنے نئے محترم مھمان کے لئے آنکھیں بچھا، آنسو بھا
ٹھنڈی رہ، راحت بخش، جملہ اھل بیعت و اھل بیت خانوادہ پاکِ مھریہ کو اللہ تعالیٰ رحمٰن و رحیم صبر عطا فرمائے۔
سلسلہ ھائے عالیہ کے فیض و اکرام کو قائم رکھے۔
جانشینوں کو جانشین بنائے بھی، رکھے بھی! سلامتیاں عطاء فرمائے۔
الٰھی تابود خورشید وماھی چراغ چشتیان قادریان را روشنایی،
سوگوارو دعاء گو و دامن گرفتہ حضرت پیرنصیر

لفظ لفظ شعر و سخن، بول بول معانی آفرین، نکته نکته دل پذیر

علم حاضر۔ عقل دائم۔ عشق زندہ و پایندہ

جن کے مرید بندہ بے دام

جن کے بزرگ،وہ

جن کے قدم صرف اور صرف چومنے کے لئے، محض آنکھیں رکھنے کے لیے بنائے گئے ہیں

اولاد ایسی، جو بس اہل بیت کہلائے مرقد، وہ

جن پر ماتھے ٹکیں، قبر ایسی جن پر عطر و پھول ہی چڑھتے رہیں

چوکھٹ، جہاں بس منتیں ہی مانی جائیں اور پوری ہوتی ہی دکھائی دیں

منہ پھیریں تو معشوق

نظر ڈالیں تو عاشق مہربان ہوں

تو مانند پروردگار بخشیں تو آمرز گارھی آمرز گار

چلے گئے، مگر موجود ہیں، آہٹ نہیں۔ مگر سنے جارہے ہیں

کیا یہ سچ مچ نصیر پیا تھے ؟

آفرین خداست بر پدری که ازو مانند این چنین پسری [41]

پرورده آغوش سیادت، چراغ گولره، شخصیت های حضرت پیر سیّد نصیر الدین نصیرؒ همالهٔ علم و فن هابود۔ ادای او قلندرانه، دل صوفیانه، قلم شاعرانه و ادیبانه بود۔ او نیز مصلح بزرگ بود۔ او احسان بزرگ بر اهل تصوف دارد که در این زمانه حاضر درباره شریعت و طریقت آگاهی داد[42]۔

در فراق برادر خودش دلم پاره پاره شده ام

مثل وی در این جهان نیست

"عکس سلف ها سیّد نصیر الدین نصیر گیلانیؒ"

"قاضی محمد رئیس احمد قادری"[43]

پیر سید نصیر الدین نصیرؒ، خورشیدی که زیر خاك رفت

"سید مزمل حسین "[٤٤]

"حضرت پیر نصیرؒ یادگارِ سلف ها بود"

میاں غلام صفدر چشتی (بالا شریف)[٤٥]

اوُچه رفت که علم و فضل، شعر و ادب، نکته سنجی، و نکته رسی، نظافت و نفاست، حمیت و غیرت، رشد و هدایت، شفقت و راحت همه را با خود برد۔

"صاحبزاده محمد محب الله نوری

بصیرپور، او کاره پاکستان "[٤٦]

وارث علم های جد بزرگ پیر مهر علی شاه گولروی بود و رمز شناس اسرار طریقت بود و نیز شاعر قادر الکلام بود۔ او در باده توحید مست و در "عشقِ رسولؐ "سر شار بود۔

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد
روی گل سیر ندیدم که بهار آخر شد

درسینه دل صوفیانه، دردستِ قلم ادیبانه، از ***"نام و نسب*** "علم و دانش ظاهر می شود۔ از "عرشِ ناز "، دستِ نظر، پیمانِ شب و آغوشِ حیرت ادب و علم می ریزد و از دین همه اوست، رنگِ نظام ذوقِ چشتیه عیان می شود[٤٧]۔ (میاں غلام صفدر چشتی)

موت سے کس کو رستگاری ہے۔ آج وہ، کل ہماری باری ہے۔

جامع علوم ظاهری و باطنی، غایت علوِّ فطرت، نخل بند بستانِ نکته دانی، سخن ور بی نظیر، نکته دل پذیر، سرآمد یگانه، مجموعه سخن گستری، گوهر دریای معنوی، در معدن تحقیق، لؤلوی لجّه تصدیق، فخر و عزیز اربابِ طریقت، کاشفِ دقایق و اسرار حقیقت، جرعه نوش میخانه وحدت باده اشام نور رسالتؐ، شاعر هفت زبان، بلبل بستان مدینه حامل سینه بی کینه، مدحت طراز علی دربان سیّده زهرا سلام الله علیها، منقبت خوان حسنین، بیدل عصر وغالب دوران حضرت صاحبزاده پیر سیّد نصیر الدین نصیرؒ از این جهان دیده از فروبست[٤٨]۔

"بشیر حسین ناظم"

شخصیتِ پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانیؒ مغنا طیسی بود[۴۹] ـ

"خالد بهزاد هاشمی"

پیر سید بر کات احمد معینی اجمیری گفت که او عاشق رسول بود وقتی که از جهان فانی دار بقا سفرمی کند آن زندگی را حیات نو می گویند[۵۰] ـ

بادشاهِ فاروق سجاده نشین موهره شریف گفت: در این قرن ثانئِ نصیر نبود[۵۱] ـ

پیر علاء الدّین صدیقی سجاده نشین نیریان شریف آزاد کشمیر گفت:

که پیر نصیر الدین نصیر گیلانیؒ شاعربی مثل و واعظِ یگانه و بی مانند بود[۵۲] ـ

"طلوعِ مهر" ۱٤۳۰ه

دانشور محقق و پژو هشگر (کشورِ پاکستان) آقای افتخار عارف به این الفاظ گفت:

که او به زبان عربی، فارسی، اردو و پنجابی، شاعر یگانه بود و جانشینِ راست جدِّ بزرگ خودش بود و مردِ با عمل بود[۵۳] ـ

"طلوعِ مهر" ۱٤۳۰ه

صاحبزاده دکتر ساجدالرحمٰن گفت:

که پیر نصیر الدّین نصیرؒ عالمِ دین بودو عارف بی مثل و بی نظیر بود۔ وفات وی خلای بزرگ است۔ نظیر نصیر در این جهان دو باره ممکن نیست۔

پسر بزرگ نصیر، سیّد غلام نظام الدّین معروف به جامی گیلانی به طور اختصار فرمود که پدر من تصویر بابوجی بود۔ دستارش و سخن هایش مثل بابوجی بود۔ پدر من شاعر یگانه و مقام بزرگ داشت۔ او سهم تاریخ است، تاریخ بیان خواهد کرد[۵٤] ـ

"آقای پیر عتیق الرحمٰن ڈهانگری شریف، برای اظهار تعزیت وتسلیت گفت که پیر نصیر الدین نصیر درمشایخ مقام مرکزی داشت" [۵۵] ـ

پیر سید معین الحق گیلانی گولروی به اختصار فرمود که پسر عموی من بعداز پیر مهر

علی شاه گولروی نام بزرگ دیگر گولره شریف پیر نصیر الدین نصیرؔ گیلانی است [۵۶]۔

روزنامه اذکار، میاں تنویر قادری گفت:

"پیر نصیر الدین نصیرؔ خوش گل، خوش مزاج، خوش لباس درویش بود۔ او شهرۀ آفاق شاعر نعت گو، عاشقِ صادق، پیشوای روحانی بود۔"

صدر آصف علی زرداری، وزیر نخست، سیّد یوسف رضا گیلانی گفتند:

"خدمت های نصیر گیلانیؒ تادیر فراموش نخواهد کرد۔"

سپیکر قومی اسمبلی فهمیده میرزا، دپتی سپیکر فضل کریم، راجه ظفر الحق، چوهدری شجاعت حسین، مشاهد حسین سیّد، نواز کهو کهر، طارق فضل، شیری رحمان، صمصام بخاری و دیگر ارکان اسمبلی و وزراء گفتند که "کشور مان از بلند مرتبه، نامور عالم، مبلغ و مفکر دین مبین محروم شد"[۵۷]۔

حواشی و تعلیقات

۱ـ فیض، فیض احمد، مولانا، مهر منیر، (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گولروی)، مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۳۳۶ـ

۲ـ نواب بیگ دهلوی، میرزا، تحفه الابرار، دهلی، مطبع رضوی، ۱۳۲٤ هـ ق/۱۹۰٦م ج ۲، ص ۱٤۸ـ

۳ـ نظامی، خلیق احمد، تاریخ مشایخ چشت، سال چاپ ۱۹۸۵، مکتبه عارفین، کراچی، ص ۷۱٤ـ

٤ـ رجوع شود به: اساطیر اولیٰ کی تصویر، حضرت بابوجیؒ، پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج٤، شماره ۱۲، ص ٤۷-٤۱ـ

۵ـ شورش کاشمیری، آغا، تحریك ختم نبوت، لاهور، ۱۹۷۵م، ص ۵۷-۸ـ

٦ـ اساطیرِ اولیٰ کی تصویر، حضرت بابوجیؒ، پیر نصیر الدین نصیر گیلانی، طلوع مهر، اسلام آباد، ج ٤، شماره ۱۲، ص ٤۸-٤۱ـ

۷ـ غلام عبدالحق، چشتی، مکتوبات مسافر چند روزه (مکتوبات پیر سید غلام محی الدین بابوجی)، مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص۹۵ـ

۸ـ شرح حال و سوانح پیر غلام محی الدین بابوجیؒ ضیای مهر تالیف مولانا مشتاق احمد چشتی ـ

۹ـ کهگه، محمد شاه، مهر نصیر، ضیاء القران پبلی کیشنز، لاهور، ۲۰۰۸م، ص ۳٤ـ

۱۰ـ واژه مخصوص علاقه که معنی اش برادرِ بزرگ است ـ

۱۱ـ محمد مرید احمد چشتی، حاجی، فوز المقال فی خلفای پیر سیال، لاهور، اداره تعلیماتِ اسلاف، ۱۹۹۸م، ص ۱۵۲ـ

۱۲ـ فیض، فیض احمد، مولانا، مهر منیر، (سوانح حیات پیر مهر علی شاه گولروی)، مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۳۸۱ـ

۱۳ـ نمونه بیت های مشتاق، رجوع شود به اسرار المشتاق،

ذات حق چون قابل حمد و ثناست
پس محمد گفتن او را هم رواست

یاد کن او را به صد عجز و نیاز
تا شوی از یادِ او تو سرفراز
هستی موهوم را معدوم ساز
فاش گردد آن چه در وی هست راز
جمله موجودات عکس یك وجود
بود مطلق، شدمقید انسان کلیم
سر وحدت را نداند هر کسی
گرچه بینی در جهان عاقل بسی
کن تصور دم به دم من نیستم
نیستم، من نیستم، من نیستم
این وجودِ من وجود من کجاست
بل وجود من ز انعام خداست
بشنو از من ای برادر یك خبر
باش مشتاقش که یابی زود تر

۱۴۔ کھگه، محمد شاه، مهر نصیر، ضیاء القرآن پبلی کیشنز لاهور، ۲۰۰۸، ص ۳۴-۳۵۔

۱۵۔ همانجا۔

۱۶۔ درس نظامی در حوزه علمیه شبه قاره رواج دارد۔ این مواد درسی دینی روسط ملاّ نظام الدین محمد سهالوی، (د: ۱۷۴۸-۱۱۶۱ه) فرزند ملا قطب الدین فرزند عبد الحکیم ترتیب یافت و موردِ استقبال گرم علمای شبه قاره قرار گرفت۔ برای آگاهی بیشتری رجوع شود به: تذکره مصنفین درس نظامی۔ مولف پروفسور اختر راهی، لاهور، مکتبه رحمانیه، ۱۳۹۸ / ۱۹۷۸۔

۱۷۔ استاد پیر سید نصیر الدین گیلانی گولروی بود۔

۱۸۔ متولد، بخش گجرات، ۱۳۰۵ ه/۱۸۸۶ م-د: ۲۸ جمادی الاول ۱۳۶۷ه/ ۸ مارس ۱۹۴۸م، رئیس جامع عباسیه، بهاول پور بود۔

۱۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب ،مکتبه مهریه نصیریه ،گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۰م،

ص (حرف گفتنی)۔

۲۰۔ زبان استان پنجاب است۔

۲۱۔ همو

۲۲۔ زبان مشرقِ هند، همین زبان امیر خسرو دهلوی۔

۲۳۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، آغوش حیرت، بار اول ۱۹۸۲م، کراچی، ص ۴۸-۴۹۔

۲۴۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه است، بار پنجم ۲۰۱۱، مکتبه مهریه نصیریه گولره شریف، اسلام آباد، ص پیش گفتار۔

۲۵۔ کهگه، محمد شاه، مهر نصیر، ضیاء القرآن پبلی کیشنز لاهور، ۲۰۰۸م، ص ۳۹-۴۰۔

۲۶۔ رجوع شود به: طلوعِ مهر مختصر تعارف پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی، ج ۱۰ شماره ۲ سه ماهی محله ۱۴۳۰ه، اسلام آباد، پاکستان۔

۲۷۔ اظهر، ظهو احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی (یادیں ان کی مهکی مهکی)، (علامه ممتاز احمد چشتی)، نوادرات پبلیکیشنز، لاهور، فیصل آباد ۲۰۱۰م، ص ۲۰۳-۲۱۱۔

۲۸۔ همانجا

۲۹۔ رجوع شود به بزم نصیر، محمد شاه کهگه، نذر نصیر گیلانی، ترتیب و تقدیم، دکتر ظهور احمد اظهر، نوادرات پبلیکیشز، لاهور، فیصل آباد، ص ۱۴۱-۱۴۴۔

۳۰۔ قدر جوهری داند یعنی ما باید مقام پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی بشناسیم، سید نصیر گولروی خود فرمود که بعداز وفاتم زاری خواهند کرد و جستجو صمیمانه خواهند کرد۔

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی

درسینه های مردم عارف مزار ماست

۳۱۔ پاکستان دارای چهار استان دارد، یکی پنجاب، دوم سرحد، سوم بلوچستان و چهارم سنده است۔

۳۲۔ "آغوشِ حیرت" یکی از مجموعه رباعی های سید نصیر گیلانی است۔ نام این کتاب از بیت میرزا بیدل گرفته است۔

خیالش برنمی تابد شعور، ای بی خودی! جوشی

نمی گنجد بدیدن جلوه اش، ای حیرت! آغوشی

۳٤۔ نام یك سوره در قرآن مجید است

۳٤۔ رجوع شودبه: پیر نصیر الدین نصیر، دریای راز خاموش شد، محمد شاه کهگه، صوت هادی، او کاره، ج شماره، ۹ ،ص۶۹-۷۷۔

۳۵۔ رجوع شودبه:

۳٦۔ محمد عبد القیوم سلطان پوری۔

۳۷۔ رجوع شودبه، آن فرید الدهر عالم، عارفِ ممتاز رفت، محمد عبد القیوم طارق سلطان پوری، طلوعِ مهر،(سه ماهی)، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۲، ص ۸۷۔

۳۸۔ سوره الانفال، شماره آیت ٤، (آنهابه راستی و حقیقت اهل ایمانند و نزدِ خدا مراتب بلند و آمرزش و روزی نیکو مخصوص آنهاست)

۳۹۔ رجوع شودبه: قطعه های تاریخ پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی، محمد عبد القیوم طارق سلطان پوری،طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲۔

٤۰۔ رجوع شودبه: قطعه تاریخِ وصال، گوهر چشمه گولره شریف، سید عارف مهجور رضوی، طلوعِ مهر،اسلام آباد، ج ۱۵، شماره ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹۔

٤۱۔ تعزیتی کلمات، خواجه حسن ثانی نظامی (مدیر ماهنامه منادی، دهلی نو، هند) پسر شمس العلماء حضرت خواجه حسن نظامی، سجاده نشین درگاهِ خواجه نظام الدین محبوب اولیاء و مرید پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی بود، طلوع مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۸-۹۔

٤۲۔ همانجا

٤۳۔ رجوع شودبه: عکس اسلاف، قاضی محمد رئیس احمد قادری، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱،ص ۱٤۔

٤٤۔ رجوع شودبه: خورشیدی که زیر خاك رفت، سید مزمل حسین، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱،ص ۱٤۔

۴۵۔ رجوع شود به، یاد گارِ سلف هابود، غلام صفدر چشتی (بالا شریف)، طلوعِ مهر، اسلام آباد ج ۱۰، شماره ۱، ص ۲۳۔

۴۶۔ رجوع شود به: مهر تابان علم و ادب، صاحبزاده محمد محب الله نوری، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۳۱۔

۴۷۔ رجوعِ شود به، یادگارِ سلف هابود، غلام صفدر چشتی، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۲۵ ۔

۴۸۔ رجوع شود به: مهتاب درخشانِ خانواده مهریه، بشیر حسین ناظم، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۳۷-۳۹۔

۴۹۔ رجوعِ شود به: شخصیت مغناطیسی، خالد بهزاد هاشمی، طلوعِ مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۴۰-۴۳۔

۵۰۔ رجوعِ شود به کتھے مهر علی کتھے تیری ثنا، گستاخ اکھیں کتھے جا اڑیاں، دکتر قاضی محمد افضل علوی، طلوع مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۱، ص ۴۵۔

۵۱۔ همو، ۵۳۔

۵۲۔ همانجا

۵۳۔ همو، ۵۶۔

۵۴۔ همو، ۵۶

۵۵۔ همانجا

۵۶۔ همو، ۵۷

۵۷۔ همو، ۵۸۔

باب دوم (فصل دوم)

باب دوم

فصل دوم

صفات شخصی و ویژگی های اخلاقی

سید نصیر الدین نصیرؔ گیلانی مردی بوده است وارسته و قانع و شاکر، نسبت به لباس وپوشاك خود مقید نبوده است۔ چنان که غالباً لباس عادی، پیراهن و شلوار به رنك سفید می پوشیده، و دستار هررنك می پوشیده۔ او نسبت به امور دینی و مذهبی و اجرای فرائض پاینده بوده و اهل ریا و عوام فریب و مجامله گوی نبوده است و مخصوصاً باین که دست تنك بود۔ برای گرفتن صله، تعریف بی جا و انتقاد بی مورد از کسی نکرده است و برخلاف عقیده خود هیچوقت سخنی نمی گفت۔ اومردی بوده است خوش مشرب و مزاج، خوش سخن و با ادبا و شاعران دوره خود آمیزش و آمد وشد داشته است(۱)۔

سیدنصیر الدین نصیرؔ گیلانی دانشجو و دانش آموز بود و همه وقت جستجوی علم و معرفت می کرد و کتاب های دینی، مذهبی، ادبی و تاریخی از هر جامی خرید، بعد از خریدن کتاب ها مسرت زیادی می یافت۔ استاد و استاد زاده خوش را حرمت بسیار می داشت۔ باری یادم می آید که در حدود ۲۰۰۰ء با پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی به زیارت حرمین شرفین رفته بودم۔ درآنجا او گردن خم کرده و همه وقت مدح پیغامبر کرده، ساعت ها را گذشت۔ هنگامی که ما به کشور مان برگشتیم، پیر نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی کتاب های زیادی خرید یعنی بر کتاب های عربی به موضوع مختلف مال خطیر خرج کرد و خوشحال شد۔ کتابدوستی وی واقعیتی پذیرفته شده بود۔ (۲)

سید نصیر الدین نصیر گیلانی یکی از شخصیت های یگانه روزگار بود۔ اوصاحب نژاد نیك بود و نجابت نسبی داشت و این فقط عطیه خداوندی و از بخش الٰهی ممکن بوده است۔ شکل نصیرؔ، بی مثل و بسیار زیبا بود۔ "ماشاء الله "فرخنده روی سفید، سیم تن، زلف سیاه یعنی گیره گیر و تاب دار بوده، ریش متناسب تراشیده، درپس عینك، چشم های فطین و روشن به نظر می آید۔ گرداگردش کتاب های دینی، مذهبی، اخلاقی، لسانی، علمی و ادبی، پیش او جعبه ای تنبول افتاده، لنك ساده بسته برقالی نشسته طور زندگی کردنش همین بود۔ اما گاهی وضع ظاهر اش تغییر هم می کرد۔ (۳)

صدایش نرم و ملائم و بارعب هیبت بوده، گفتگوی وی دانشمندانه و خردمندانه بود۔ اغلب میان گفتگوی و مکالمه بیت های فارسی و اردو از ابو سعید ابوالخیر،مولوی، سعدی، خسرو دهلوی، جامی،حافظ، بیدل و میر،آتش، غالب، امیر، انیس، دبیر، داغ، امجد حیدرآبادی و نوح ناروی می سرود گاه گاهی از جد بزرگ پیر مهر علی شاه و پدربزرگ خود حضرت بابو جی ذکر می کرد (٤)۔

غذای وی ساده و اندك بود یعنی کم خوردن و هیچگاه بسیار خوری نمی کرد۔ اگرچه پختن غذای های نوعی می دانست۔ کله پاچه (٥) راخیلی دوست داشت۔

نصیر گیلانی در قدم زدن و راه رفتن سریع السیر و سبك بود۔ معمولاً بیشتر بعداز نماز عصر به ایستگاه قطار درگولره می رفت و در آن جا پیاده راه می رفت۔ مردمان گوناگون زیارت وی می کردند و مریدان و پیروان دنبالش می دویدند (٦)۔

پروفسور دکتر سید خورشید رضوی درباره نصیر گیلانی می فرماید:

"صاحبزاده نصیر الدین نصیر گیلانی را نیك خوی، نیکوی طبع، مهمان نواز، علم دوست و پژوهش گر یافتم۔ اور به زبان های مختلف تسلط داشت و یکی از شاعران اردو بود که بر زبان و ادبیات عربی و فارسی نیز غلبه یافته بود و دراین زبان ها شعر سروده بود۔ جرأت همت داشت بر موضوع های سنجیده فکر وتفحص کند۔ و نتیجه های فکر خود را اعلام کند"۔ (۷)

دکتر محمد حسین تسبیحی رها درباره وی می گوید:

نصیر الدین عشق ما نصیر است
همین پیر محبت را امیر است
سرا سر کارِ عشق خدایی
جمال جلوه شیرین نوایی (۸)

آری، استادِ ادب و سخن پیر فکر و فن و هنر مند گلزار و چمن و خردمند سبزه و دمن و دانشمند باغ و بهار و چمن حضرت آقای پیر نصیر الدین نصیر است۔ یادم می آید، آن بزرگوار را در خانه اش باخانواده ام در سال ١٣٥٤ ش /١٩٧٤م درگولره شریف زیارت کردم۔ ایشان بسیار مهربانی و محبت فرمودند و لنگر طعام خود را گستریدند و ضیافت ویژه ترتیب دادند۔ هنگامی که ازخدمت او باز گشتیم۔ هدایای گونا گون به ما و به فرزندان من دادند۔

خدا رحمت کند مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی را که بسیار مرا همراهی کرد و در هنگام دیدار با آقای صاحبزاده پیر نصیر الدین در خانه اش، تعارفاتِ بسیار و مطالبِ گران بها بیان داشت (۹)۔

پروفسور دکتر غلام معین الدین نظامی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، در دانشکده خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب لاهور، درباره نصیر الدین نصیر گولروی به این طور می فرماید:

پیر سید نصیر الدین نصیرؒ گیلانی گولروی روشن فکر و صایب الرای بود یعنی فکرش درست و راست و حق رسا بود۔ او سخن سنج، سخن ور، سخن شناس و سخن ران بود۔ در سخنرانی وی پر از جلال و جمال بی نظیر و یگانه بود۔ او غریب دوست، دوست نواز، علم و دانش بود و به تحقیق و پژوهش علاقۀ زیادی داشت۔ مردم خانقاهی نیز روشن نصیر گیلانی را دوست می داشتند۔ الان این چنین شخصیت های، در این جهان یافته نمی شوند در خانقاه ها ومدرسه ها از وجود آنان خالی است۔ باحق گویی و قطعیت، اظهار رای و بی باکی، ویژگی های خاص بود۔ او مستقل مزاج و ثابت قدم، دارای عزیمت و به حق در ستی رهنمونی کرده بود۔ شعر و سخن مایه اصلی شناخت وی نبود بل که این هنر یکی از ویژگی های شخصیت جذاب وی بود (۱۰)۔

آقای قاضی محمد رئیس احمد قادری گفت:

پیش پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی می رفتم، او محبت ها و شفقت های بسیار می یافتم۔ او ظرف عالی داشت و من بنده حقیر هستم اما بنده نوازی می کرد۔ به این سبب در ویرانه دل من بهار می آمد۔ او به هر ساعت ذکر اسلاف می کرد۔ صحبت وی زیبا و فرحت بخش بود (۱۱)۔

سید پیر نصیر الدین نصیر گیلانی خود فرمود:

"وقتی که دربچگی تحصیلات مقدماتی فرامی گرفتم۔، در آن زمانِ عربی و فارسی، شامل موادِ درسی بود۔ پدر بزرگم حضرت بابوجیؒ می خواست که "درس نظامی "(۱۲) بخوانم۔ باذوق محفل ها، رواهای نورانی و روشن و شخصیت های جامع العلوم و الفنون دیدم که هیچ کسی ندیده بودم۔ الان همه تأثیر هایش در دل و دماغم آمیخته است" ۔

دکتر محمد حسین آزاد درباره نصیر گیلانی، در "نذرنصیر گیلانی" می فرماید:

سید نصیر الدین نصیر مردِ عالی بود۔ او پیر کامل، شاعر بی بدل و عاشق راستین پیغامبر اکرم (ص) بود(۱۳)۔

علامه ممتاز احمد چشتی (۱) به این طور درباره نصیر می فرماید:

حضرت پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی، جرأت مند، و بردِ بی پروا بود۔ حق شناسی، حق گویی، احقاقِ حق، و جوهر دوری از دروغ و باطل و هنر در فطرت و خمیر داشت، هیچ نیروی سرکش و مصلحت هر نوعی و ترس غیر الله وی را از اظهار حق نمی توانست مانع شد۔ اوهر سخنی را که درست و راست می فهمی، اعلام آن را وظیفه خودمی دانست۔

پیر سید نصیر الدین نصیر حرفِ راست را در برابر هر فرمان روا، دنیا پرست، زمیندار و ثروت مند صریح می گفت۔ وی مردی دانشمند بود و دانش پروران، سخنگو یان، صافتان باصفاویژوهشگران را خیلی دوست داشت۔ خودش سراپا تواضع و انکسار بود۔ همواره منکسرانه به سرمی برد (۱۵)۔پروفسور دکتر ظهور احمد اظهر که دوست نصیر گیلانی است، درباره نصیر گیلانی می گوید:

که پیر نصیر گیلانی عکس زیبا وراستین پدر بزرگِ خود حضرت پیر مهر علی شاه است۔ سید نصیر الدین گیلانی دو خوی پسندیده داشت که در جهان نظیر نبود۔ یکی راست گوی و دومین وضعداری۔ او در راست گوی و حق پرستی شمشیر برهنه بود۔ نخستین بار، سید نصیر گیلانی را در دانشکدۀ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور دیدم، بعد از زیارت وی بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم در ملاقات باردگر، مجموعه رباعی های خود "آغوش حیرت" را به من داد که برای من آن ارمغان فاخره بود۔ پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی جوان با عزم و مرد با همت و نترس نیز بود۔ اما مرد"جوان مرگ" نیز است۔ بیتی برایش رقم می کنم:

ولیس علی الله بمستنکر

ان یجمع العالم فی واحد (۱۹)

آقای نذیر احمد غازی، رئیس دادگاه (بازنشسته) در باره پیر نصیر الدین نصیرؒ می گوید:

پیر سیدنصیر الدین نصیرؒ شخصیت نجیب و صلح جوی بود۔ وی در کارِ تبلیغ الاسلام و عرفان خیلی کرم بود۔ او برای تبلیغ دین مصلحتی و حکمتی و روش موعظت را پیش نظر داشت قدر شناسِ هر آدم ناچیز و ثروتمند بود۔ پیر سید نصیر دوست مشفق به کمالی بود۔ او اگر کسانی با او ناراحت می شدند، او بلد بود چکونه قلب آنان را به دست بیاورد خودش به زبان اردو می گوید۔

آج مل کی بھی ان سے نہ کچھ بات کی
ہائے مجبوریاں میرے حالات کی
اے نصیر ان کو اپنا بنالیں گے ہم
کوئی صورت تو نکلے ملاقات کی (۱۸)

حواشی و تعلیقات

۱۔ رجوع شود به۔ قربت کی یادوں کے سنگ، میرزا غلام قاسم راہی، طلوع مہر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۲، ص ٦٥-٧٢۔

۲۔ اظهر، ظهور احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی (درخشید ولی شعله مستعجل بود۔ دکتر ظهور احمد اظهر نوادرات پبلشرز، لاهور، فیصل آباد، ۲۰۱۰م، ص ۲۱۲-۲۳۰۔

۳۔ طارق حبیب، ذکرِ نصیر، ماهنامه اخبار اردو، اسلام آباد، آوریل ۲۰۰۹م، ص ۲٥-۳۰۔

٤۔ قربت کی یادوں کے سنگ، مرزا غلام قاسم راهی، طلوع مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، شماره ۲، ص ٦٥-٧٢۔

٥۔ مجموع سرو پاچه های حیوان (مانند گو سفند)، خوراکی که از کله و پاچهٔ گوسفند سازند، موهای کله و پاچه را با آب آهك سوزانند و کله و پا چه را جو شانده داخل بینی و دهان گوسفند راپاك کنند و با چاقو تراشند۔ سپس با پیاز یا شکنبه و شیردان بار کنند۔

٦۔ اظهر، ظهور احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی (درخشید ولی شعله مستعجل بود۔ دکتر ظهور احمد اظهر نوادرات پبلشرز، لاهور، فیصل آباد، ۲۰۱۰م، ص ۲۰۳-۲۰۷۔

۷۔ خورشید رضوی، سید، دکتر، دیدگاه های مشاهیر علم ادب، مهر نصیر تالیف محمد شاه کهگه، ضیاء القرآن پبلی کیشنز لاهور، کراچی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۰-۱۲۱۔

۸۔ تسبیحی، محمد حسین، دیدگاه های مشاهیر علم و ادب (۸)، مهر نصیر تالیف محمد شاه کهگه، ضیاء القرآن پبلی کیشنز لاهور، کراچی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۲-۱۲۳۔

۹۔ همانجا۔

۱۰۔ نظامی، غلام معین الدین، دکتر، پروفسور، دیدگاه های مشاهیر علم و ادب مهر نصیر تالیف محمد شاه کهگه، ضیاء القرآن پبلی کیشنز، لاهور، کراچی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲٦-۱۳۷

۱۱۔ محمد رئیس احمد، قاضی، اسلاف کی تصویر سید نصیر الدین نصیر، طلوع مهر، اسلام آباد، ج ۱۰، ش۲، ص ۱٤-۱٦۔

۱۲۔ درسِ نظامی در حوضه علمیه شبه قاره رواج دارد، این مواد درسی دینی روسط ملّا نظام الدین محمد سهالوی (د: ۱۷٤۸م/۱۱٦۱ ه۔ق) فرزند ملّا قطب الدین فرزند عبدالحلیم ترتیب

یافت و مورداستقبال گرم علمای شبه قاره قرار گرفت۔ برای آگاهی بیشتری رجوع شودبه "تذکره مصنفین درس نظامی" مؤلف پروفسور اختر راهی، مکتبه رحمانیه لاهور، ۱۳۸۹-۱۹۷۸م۔

۱۳۔ محمد امین الحسنات، پیر، حضرت پیر سید نصیر الدین نصیر، طلوع مهر، اسلام آباد،، ج ۱۰، ش ۱، ص ۱۰-۱۳۔

۱٤۔ خطیب و علامه و استاد جامعه انوار العلوم، ملتان، پاکستان، هم درس و هم مکتب پیر سید نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی، رفیق صمیمی است۔

۱۵۔ اظهر، ظهور احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی (یادیں ان کی مهکی مهکی، علامه ممتاز احمد چشتی)، نوادرات پبلیشرز، لاهور، فیصل آباد، ۲۰۱۰م، ص ۲۰۳-۲۰۷۔

۱٦۔ همانجا۔

۱۷۔ اظهر، ظهور احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی، (درخشید ولی شعله مستعجل بود، دکتر ظهور احمد اظهر)، نوادرات پبلیشرز، لاهور، فیصل آباد، ۲۰۱۰ م، ص ۲۲٤ (عربی شاعر،ابو العتاهیه)

۱۸۔ همان، (مردِ دوران، آقای نذیر احمد غازی، رئیس دادگاه) ص ۲۳۱-۲۳۵۔

باب دوم (فصلِ سوم)

باب دوم

فصل سوم

مقاله های گونا گون، خطبات

پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی شاعری آزاد طبع و بلند همت بود۔ او سر مشق شا عران بعداز خود قرار گرفته و بیشتر آنان او پیروی کرده و سعی داشته اند با او مقابله و معارضه کنند و بیشتر آنان نیز او را بر تر شمرده و به استادی اش اقرار کرده بودند۔ احساسات مذهبی در او بسیار قومی بود و روح او باتعلیمات اسلام درهم آمیخته و سینه اش از معارف اسلامی پر شده بود۔ زبان او زبان شعربود، همه چیز را به شیر آورده، هرچه اندیشده و دیده و شنیده باشعر بیان کرده بود۔ در تمام انوا ع درشعر طبع آزمایی کرده و غالباً بسیار خوب از عهده بر آمده بود۔ اغلب اهل فضل در پاکستان، او رایکی از شاعران سبك هندی می دانند (۱)۔

نصیر گیلانی را به حق می توان از عالمان و ادیبان و هنر مندان بزرگ پاکستان به شمار آورد۔ او به تحقیق و شناسایی ادیان علاقهٔ بسیار داشت و با علما و بزرگان ادیان مختلف ارتباط درشت و تقریباً کتاب های مقدس آسمانی را خواند(۲)۔ همچنین مطالعاتی در اختلافات فرقه های مختلف اسلام و کتب هر فرقه و سخنان شان را منصفانه و مشتاقانه ملاحظه کرد و با آرای مختلف مورد بحث قرار داد۔ او یکی از ابعاد شخصیت فرهنگی او است۔ او بر تمام دانش های زمان خویش تسلط داشته، در حقیقت مقام علمی وی فراتر از پایگاه شاعری او است و چنانکه خود گفته شاعری برای وی افتخاری نبوده و این یك کشش ذوق و روحی بوده است۔

نثر نصیر به زبان اردو است، نثروی مصنوعی و فنی است و پراز واژه های تازی و فارسی است۔ مقاله هایش دینی، فقهی و مذهبی اند۔ مقاله هایش پر از بیت های عربی و فارسی و اردوی، پنجابی اند۔ او در هر موضوع از آیت های قرآنی و حدیث های پیغامبر استناد می کند۔ موضوع مقاله های نصیر بسیار جالب و مهم اند۔ برخی موضوع هایش مشکل و پیچیده و عارفانه متصوفانه اند (۳)۔ اسامی مقاله های نصیر به قرار زیر اند۔

حضرت پیران پیر کی شخصیت، سیرت اور تعلیمات

(شرح حال سید عبدالقادر گیلانی، کردار و تعلیم و تعلم یعنی مقاله ای ایمان افروز و شرك سوز) (٤)۔

امام ابو حنیفه اور ان کا طرزِ استدلال

(امام ابو حنیفه و طرز استدلال ایشان، مقام علمی و فقهی امام الائمه و سراج الامه) (٥)

لفظ الله کی تحقیق (برای جویندگان راهِ حق، سامان تحقیق) (٦)

قران مجید کے آداب تلاوت

آداب خواندن کتاب پروردگار (قران مجید) (٧)

موازنۂ علم و کرامت (درباره علم و حکمت و کرامت) (٨)

کیا ابلیس عالم تھا؟ (آیا ابلیس عالم بود؟)

برای ارباب علم و اصحاب تحقیق، پیغام مباهات (٩)

اسلام میں شاعری کی حیثیت (جای گاه شعر در اسلام)

مقاله ای تحقیقی و پژوهشی درباره جای گاه شعر در اسلام (١٠)

"ضیای مهر" کا تحقیقی جایزه

مقاله ای درباره کتابی که شرح حال زندگی و تنقید و تنقیص (١١)

فتوی نویسی کے آداب (آداب فتاویٰ نویسی) (١٢)

پاکستان میں زلزلے کی تباه کاریاں، اسباب اور تجاویز

زیان زلزله در پاکستان، سبب ها و رواشمردن و جایز داشتن (١٣)

مسلمانوں کے عروج و زوال کے اسباب

سبب های عروج و زوالِ مسلمانان (١٤)

الجواهر التوحیدیه فی تعلیمات الغوثیه

(توحید و دانش های غوث اعظم) (١٥)

افزون برآن مقاله های زیادی به اردو درباره عرفان و ادب و دین نوشته است که مرتب در فصل نامه **"طلوعِ مهر"** به عنوان "اپنی بات" (سخن خویش) از گولره شریف، اسلام آباد چاپ می شود۔

چند از خطبه های وی به شرح زیر است:

عنوان خطبه های نصیرؔ گیلانی۔

عرس گولره شریف

نعتیه کلام پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی

برنامه معرفی درباره گولره شریف

درباره حاضر و ناظر، بوئی شریف (حسن ابدال)

واقعه کربلا، گوجر خان

حیات النبیؐ، دهوك متکیال

عظمت انسانیت g/۱۸ واه کینت

شرك، وسیله، بوهڑ بازار، راول پندی

توحید و عظمت غوث پاك، جڑانواله

آئینه دل، (کالو کوٹها) کامره

فلسفه بیعت و اهل بیت، سوهاوه

توحید و رسالت، فیصل آباد

روستای میرا، ۲۹ رمضان المبارك، راولپندی

نشان منزل، دهر نال

دستارِ فضیلت، گوجر خان

توحید و رسالت، راول پندی

شان اولیاء، کوٹ نجیب الله

شان علی المرتضی، (کلر سیداں)

رحمت اللعالمین، راجه بازار، راول پندی

درباره بیعت، تارویج (ناروے)

عقیدت از شیخ، عرس غوث پاك

ناموس قرآن، گوجر خان

مسائل شریعت، حضرو (اتك)

شان اهل بیت اطهار، جهنگ

یارسول الله، دهوریه

شانِ رسالت، چونیاں

قصۂ یوسف، دهوریه

قرآن و سنت، چکوال

درباره نسبت، جڑانواله

عظمت غوث پاك و بدعت، مرید کی

جشنِ میلادِ مصطفی، اکال گره

اهل بیت و رسالت، دهوك منگتال

حقیقتِ روح، گوجر خان

توحید و هدایت، سرو به شریف

قصه سلیمان، چك دلوان والا

توحید و رسالت، هری پور

محبتِ رسولؐ، جوهر چوك، راول پندی

تعلیمات اولیاء الله، کوت نجیب الله

۸۲ رمضان المبارك، دهوك کالاخان

شبِ معراج، دهوك گنگال، راول پندی

توحید و رسالت، دهوك چودریان

سیرت النبیؐ، گوجر خان

ختم النبوت و عشقِ مصطفی، دهوك چراغ دین

ولایت چیست؟، کراچی کمپنی، اسلام آباد

عرس کلیام شریف (سرو سماع)، کلیام اعوان،راولپندی

ختم شریف و ادب، سلطان پور

نور و بشر، دنگه گجرات

ناموس رسالت، گوجر خان

شرك چیست؟ صهام، راولپندی

میلادِ مصطفیؐ، لائی کراس، یو-کے

اهل بیت و صحابه، گوجر خان

مجلس امام حسینؑ، اسلام آباد

غیر الله، ایستگاه گولره شریف

مقام شفاعت، روات، راولپندی

علم و منافقت، راولپندی

حیات النبیؐ، سمندری(فیصل آباد)

عاشقانِ رسول، پیر محل

شرك و توحید، کمالیه

رحمته العالمین، مظفر گره

صفات چیست؟ اتك

حاضرو ناظر، حیات النبیؐ، سلطان پور

توحید هدایت، چك دلوان والا

فضل ربی، دهوریه

شرك و بدعت، فیصل آباد

فیضان مهر علی، فقیر والی

شاه است حسین، گوجر خان

مقام اهل بیت، او کاره

خلافت راشده، راولپندی

ختم نبوت کانفرنس، برمنگهم، انگلستان

(مصاحبه) انترویو شب معراج، لندن

صراطِ مستقیم، گوجر خان

عظمتِ صحابه کرام و اهل بیت اطهار، بکهاری کلان، چکوال

نسبت اولیاء الله، کوت نجیب الله

نفاذِ شریعت، راولپندی

صادقین، دهوریه

مصاحبه

انترویو فلسفه دعا، دی ایم -اسلام

مهرو رضا کانفرنس، اسلام آباد

هدایت و توحید، فیصل آباد

قصه سلیمان و جبر، گوجر خان

مقام عائشه صدیقه، جهلم مولوی عبد الصبور، راولپندی

یارسول کانفرنس، دهیر کوت، با غ

منافقت و توحید، دهوك اجمیری

توحید و رسالت، کرور لعل عیسن

اولیاء الله، بهکر

مهر نبوت، گوجر خان

اهل بیت و اهل بیعت، چکوال

شانِ رسالت، گوجر خان

مشاعره، ولادت حضرت علی علیه السلام، کراچی

ختم نبوت کانفرنس، ایبت آباد

مشاعره غالب اکادمی، دهلی، هند

مشاعره رام پور، هند

ذکر مصطفیٰ و اهلِ بیعت، جهلم

نفع و نقصان از نبی مکرمؐ، راولپندی

سیرت النبیؐ، مرکزی مسجد، واه کینت

مسجد اجی (سید نذر دین شاهؒ)، گولره شریف

سجادہ نشینی، کلیام شریف

شانِ زہرہؓ، کلر سیداں

جمعۃ الوداع (رمضان المبارک)

امیر معاویہ و امام حسین علیہ السلام، گوجر خان

خلافت، مسجد اسماعیل، گوجر خان

فناء، فیصل آباد

اولیاء اللہ، شور کوٹ

درسِ اولیاء، فقیر والی

مشاعرہ بہ عنوان امام حسینؑ، فیصل آباد

حواشی و تعلیقات

۱ـ جامی گیلانی پسر سید نصیر الدین نصیر گیلانی، غلام معین الحق گیلانی برادرِ عموی نصیر گیلانی، مهر فریدالحق گیلانی۔ خواهر زاده و شوهر دختر سید نصیر گیلانی، افضل خاکسار هرنوٹا سر خوش وغیره پیروی کردند۔

۲ـ سبزواری، رضا مصطفوی، دکتر، مقام پیر چیست و پیر نصیر الدین کیست؟، دانش، فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۹۸ تابستان ۱۳۸۸، ص ۲۳۹-۲۴۶۔

۳ـ اظهر، ظهور احمد، دکتر، نذر نصیر گیلانی، درخشیده ولی شعله مستعجل بود۔ نوادارات پبلیشرز۔ لاهور۔ فیصل آباد، ۲۰۱۰م، ص ۲۱۲-۲۲۵۔

٤ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف اسلام آباد، ۲۰۰۰م، ص ۲۰-۲۸۔

٥ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، حضرت پیران پیر کی شخصیت، سیرت اور تعلیمات، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف اسلام آباد۔

٦ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، امام ابو حنیفه اور ان کا طرز استدلال، مکتبه مهریه نصیر گولره شریف، اسلام آباد، ۔

۷ـ نصیر گولروی، نصیر الدین لفظ الله که تحقیق، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد،۔

۸ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، موازنۂ علم و کرامت، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد،۔

۹ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، کیا ابلیس عالم تها؟، مکتبه مهریه نصیر یه، گولره شریف، اسلام آباد،۔

۱۰ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، اسلام میں شاعری کی حیثیت، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف،اسلام آباد۔

۱۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، ضیای مهر کا تحقیقی جایزه، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد ۔

۱۲ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، فتوی نویسی کے آداب، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۱۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پاکستان میں زلزلے کی تباه کاریاں، اسباب اور تجاویز، مکتبه مهریه

نصیریه، گولرہ شریف، اسلام آباد۔

۱٤۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، مسلمانوں کے عروج و زوال کے اسباب، مکتبہ مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۱٥۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، الجواهر التوحیدیه فی تعلیماتِ الغوثیه، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد۔

١٦۔ رجوع شودبه، مغازۂ آقای جاوید که آنجاسی دی های خطبات موجود هستند، مکتبه آدیوویدیو، گولره شریف، اسلام آباد۔

باب سوم

باب سوم

آثارِ منظوم و منثور نصیر گیلانی گولرویؒ

آثارِ منظوم و منثور نصیر گولروی بیست و هشت عنوان است۔ این آثار دارای علم لدنی و سراسر الهامی است۔آثارش درزمینه های ادب و عرفان و فرهنگ اسلامی ارزش زیادی دارد۔ در آنها اطلاعات مهمی در مواردِ فقر،آموزه های صوفیه و تفکرِعرفانی موجوداست۔ آثارِ وی شیوهٔ صفای قلب و کسبِ حکمت را بازگو می کند۔

شرح مختصر آثارِمنظوم و منثورنصیر گولری به قرار زیر است:

آثارِمنظوم:

"در **آغوشِ حیرت** "حاویِ سه صد رباعی فارسی است۔موضوع آن حمد،مدح پیغامبر اکرمؐ، مناقب اولیای کرام ومتفرقات است۔ نوع رباعی قالبی است پیچیده و مشکل در ادبیات کلاسیك پایهٔ رباعی عالی و مخصوص بود۔ اگر چه این قالب چهار مصراع دارد اما جهان معنی در وجود خود دارد۔ شاعران ممتاز نیز معمولاً به سوی رباعی در آخر عمر خود متوجه می شوند۔ نصیر گولروی در عنفوان جوانی رباعی های گرانقدری گفته است۔ این فقط موهبتِ الٰهی است ۔ در رباعیا ت وی آب و تابِ خمریات حکیم عمر خیام ، انجذاب سر مستی فقر ابی سعید ابی الخیر ، و اکتساب از علوِ فکر میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی عیان است۔رباعیات نصیر گولروی شهکار ادبیات فارسی در شبه قاره هستند۔ سبك رباعیات نصیر گولروی هندی است که در پیروی از میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی نوشته شده است ۔ رنكِ سلامت و شیوایی شیوهٔ اقبال نیز در شعر وی مشهود است۔ دکتر سرفراز ظفر دربارهٔ سبك نصیر این چنین ابرازِنظر کرده است:

"مجموعه اشعارش "**آغوشِ حیرت**" مشتمل بر رباعی ها است۔ وی رباعی را تحتِ تاثیر میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی سروده است۔ شعرش خیلی ساده و روان است۔سبك شعرش "سبك اقبال لاهوری"معروف به سبك شبه قاره است" ۱

نـصـر گـولـروی از استادانِ بزرگِ هنر شعر نه تنها، استفادهٔ شا یانی کرده است بل که در سطح هـنـری و انـدیشه ای در شعر افزونی بی بها نیز کرده است۔ او در بیشتر رباعیات تتبّع حضرت ابو سعید ابـو الـخیـر کـرده اسـت و با موفقیتِ افتخارآمیزی دادِ معنی آفرینی داده است و کار برد به جای صنایع بدایع نیز در شعرش دیده می شود رباعیات خودش را از روی تکلف و آورد غبار آلود نکرده است۔

شـعـرش پـر تـو افـکار ابو سعید ابوالخیر و لطافت تجنیس، صدای باز گشتِ نظریهٔ فنای عمر خیام، معنی آفر ینی و معنی انگیزی میرزا بیدل دهلوی است۔

افزون بر آن سادگی و پر کاری در هنر مندی شاعر نیز است:

ای جـلـوهٔ روی تـو دوای دل من
خــاكِ در تسـت مدعـای دل من
عـمـری بـگـر یستـم برای دل تو
یك بـار تبسـمـی بـرای دل من۲

آغـو شِ حیرت نخستین بار در سال ۱۹۸۲م چاپ شده بود و سپس سه بار تحدید چاپ شده است۔ شیـوهٔ سـخـن گـویـی نـصیر گیلانی در این مجموعه یاد آورِ سبك شعری بیدل دهلوی است و ارادتِ بیـش از حـدِ نـصیر به بیدل راه نیز می رساند۔ نام این مجموعه هم ازیك بیت بیدل بر گرفته شده است:

انتسابش پدر بزرگ حضرت غلام محی الدین معروف به بابوجی است:

خیـالـش بر نمی تابد شعور، ای بی خودی، جوشی
نمی گنجد به دیدن جلوه اش،ای حیرت،آغوشی۳

نـظـر کـو کـبِ نـورانـی، سیّد محمد اکرم شاه اکرام و مرحوم صوفی محمد افضل فقیر و دکتر عبـدالـغـنـی در این مجموعه چاپ شده است۔ خود نصیر هم پیش گفتاری کو تاه در این کتاب نوشته اسـت۔ مـقالهٔ صوفی محمد افضل فقیر خیلی بلند و در بر دارندهٔ سیر تحول رباعی سرایی فارسی است: بار ها شده است که کتاب "***آغوشِ حیرت***"را خوانده ام و بر شاعر و ادیب و سخن ور گرامی جناب آقای پیرزاده و صاحبزاده الحاج پیر سیّد نصیر الدین نصیر دروده‌ا و آفرین ها فرستاده ام دربارهٔ "آغوشِ

حیرت"می گویم:

به آغوشِ محبت جای دارم
که در "**آغوشِ حیرت**"رای دارم
دلم در "در**عرشِ ناز**"او نشسته
به صدق و لطف او پیوند بسته٤
نصیر الدین بود پیر محبت
شده در راهنمایی لطف و رحمت
نصیر الدین شده موضوع کارش
همان پیر پاك و خوش و قارش
بود "**آغوشِ حیرت** "عشق الله
به "**عرشِ ناز**"همواره دل آگاه٥

پیمان شب:

مجموعهٔ غزل های اردوی نصیر گیلانی است که در سال ۱۹۸۳م و سپس در ۲۰۰۰م چاپ شده است. این مجموعه مشتمل بریك صد و هشتاد و چهار غزل است. نصیر گولروی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی و خیال های باریك و دقیق را دوست داشت. نام این مجموعه نیز از بیتِ زیر بیدل ماخوذ است:

بر نمی آید بیاضِ چشمِ آهو از سواد
صبح اقبال جنونم نشکند پیمان شب٦

شاعر در آغاز "پیمان شب" پیش گفتاری به عنوانِ حرف گفتنی نوشته است. نگینون کی تلاش، پیر سیّد ظفر قادری، پیمان شب کا ایك تأثر، آقای احمد ندیم قاسمی(د:۱۰ژوئیه ۲۰۰٦م)غزلیات "نصیر گولروی" آقای دکتر سید عبدالله (د:۱۹۸٦م) و به عنوان "تقریظ "آقای سیّد رئیس امروهوی(د:۱۹۸۸م) به تفصیل نوشتند و گفتند که پیر سیّد نصیر الدین نصیر گولروی شاعری به مثل و یگانه است. مجموعهٔ غزلیات پیمان شب چهار صد صفحه دارد. انتسابش به "نام اردو ادب "است . "پیمان شب "با این که مجموعهٔ اردوی غزلیات است اما دراین مجموعه رنگ

فـارسـی نیـز است۔ خیالِ رنگ آمیزو معنی لطیف، بیان ، معنی بدیع و تر کیبات فارسی نیز در این کتاب مـوجـود انـد۔ بـحور این مجموعه ساده وروان و پُراز موسیقی اند۔ در غزل از ردیف و قافیه موسیقی به وجود می آید و لطافت های آواز و آهنگ نیز پدید می آید۔به اختصار این که ، این مجموعه دارای شعرِ سنتی است امّا از نظرِ هنری خیلی عالی است۔

دین همه اوست:

مـجـمـوعـهٔ ابیاتی است که در مدح پیغامبراکرم سروده شده است۔ نام این کتاب از بیتِ زیر اقبال لاهوری گرفته شده است :

به مصطفٰی برسان خویش را که دین همه اوست

اگـر بـه او نـرسیـدی، تـمـام بولهبی است۷

" دین همه اوست " دارای دو پارهٔ شعر در حمدِ الٰهی ویك صد وشُصت نعت است۔ شهرت پیر سیّـد نصیر الدین به سبب نعتِ رسولؐ است۔ جدِّ بزرگ وی پیر مهر علی شاه گیلانی در نعتِ رسولِ مـقبولؐ شهـرهٔ جهانی داشت ۔ به زبان پنجابی "اج سك متراں دی ودھیری اے" خیـلی معروف است۔ سیـد نـصیر گولروی در پیروی رومی، عبدالرحمٰن جامی، اقبال لاهوری و به خصوص احمد رضا خان فـاضـل بـریلوی شعر سرود و خیلی موفق شد۔ افزون بر آن برخی نعت های فاضل بریلوی را تضمین نیز کرد ۔"دین همه اوست "خیـلی معروف و دربارگاهِ رسالت نیز مقبول است۔ برای این که نزدِ منتقدان عـلـم و ادب مـقبـو لیت تام رسید۔ شاعر این مجموعه را به جد بزرگ خودپیر مهر علی شاه معنون کرد۔ در ایـن مـجموعه نُه حمد، هفده نعت به زبان فارسی، یك صد چهل و هشت نعت به زبان اردوی و سه نـعـت بـه زبـان پـنجابی موجود است ۔ نخستین چاپ این مجموعه در ۱۹۸۳م و دوّمین چاپ آن در ۲۰۰۰م به دستِ ادب دوستان رسیده است۔

فیضِ نسبت:

فیضِ نسبت مجموعه شعری است که مشتمل بر مناقب ائمه اطهار و فضایل خلفای راشدین و دیـگـران اسـت۔ در بیـت هـای نـصیـر گـولروی رنگ استادانه موجود است۔ دیباچه این ضخیم است وصـوفـی مـحـمـد افـضل فقیر به تفصیل نوشته است۔ صوفی محمد افضل فقیر در دیباچهٔ فیضِ نسبت

توضیح داده است که اگر دیوان های استادِ فارسی را بینند، همین روش در آن ها خواهند دید۔ مناقب یعنی بعد از خدای تعالی پیغامبر اکرم(ص)، اهل بیت اطهار، اصحابِ پیغامبر و صوفیهٔ بزرگ ستوده می شوند۔ در مثنوی " *نیرنگ عشق* " که اثرِ غنیمت کنجاهی است، همین روش است۔ بعداز حمدو نعت ، منقبت شیخ عبدالقادر گیلانی است۔ در مناقب حضرت علی کرم الله وجه، قصیدهٔ ای در ردیفِ شین از میرزا عبدالقادر دهلوی ، در ادبیات کلا سیك یگانه و بی مثل است۔ رباعیات مولانا احمد رضاخان بریلوی(د:۱۹۲۱م) در بارهٔ حضرت سید عبدالقادر گیلانی یگانه اند۔ قصیده های میرزا حبیب الله قاآنی دربارهٔ اهلِ بیت اطهار بی مثل اند۔

"فیضِ نسبت " برهان جودتِ طبعِ مناقب نصیر گولروی است و مظهر عقیدت بی پایان وی به اولیای عظام است۔ در زمان گذشته مثال مناقب فیضِ نسبت موجود نیست۔ در شانِ پدر و مادرِ پیغامبر اکرمؐ اهلِ بیت اطهارو اصحاب پیغامبرؐ بیت های گونا گون ما به الا متیازِ این مجموعه اند۔ بعداز این ، مدح بزرگانِ سلسله های طریقت است و محامد و مکارم ایشان نظم کرده است۔ در فیض نسبت هشتاد منقبت و دویست و پنجاه ویك صفحه دارد۔ بار اول در سال ۱۹۸۳م از اسلام آباد چاپ شد۔ مناقب فیض نسبت مشتمل بر بعداز حمد باری تعالی، سیّدناعبدالمطلبؓ، سیدنا عبداللهؓ، سیّده آمنهؓ،سیّد نا ابو طالبؓ، سیّده حلیمه سعدیهؓ، همسرانِ رسولِ کریم، حضراتِ حسنینؓ دختران خیر الانام، سیّدنا ابو بکر صدیقؓ، سیّدنا عمرِ فاروقؓ، سیّدنا عثمانِ غنیؓ، سیّدنا علی مرتضیٰؓ، سیده فاطمة الزهراؓ،سیدناامام حسنؓ و امام حسینؓ ، یومِ عاشور،داتا گنج بخش، شیخ عبدالقادر جیلانی، خواجه معین الدین چشتی، مولوی جلال الدین رومی، بابافرید الدین مسعود گنج شکر، خواجه نظام الدین اولیاء محبوبِ الهی، خواجه علاء الدین صابر کلیری،شمس الدین سیالوی، پیر مهر علی شاهؒ، خواجه قمرالدین سیا لوی، بابوجی قدس سره، خواجه غلام فریدِ، سید محمد اسماعیل شاه کرمانواله و خطاب به ابنِ آدم هستند۔ مناقب سیدنا علی مرتضیٰؓ، امام حسینؑ، مولانا جلال الدین بلخی، خواجه شمس الدین سیا لوی، خواجه قمر الدین سیالوی و سید محمد اسماعیل در زبان فارسی هستند ۸ این مناقب در قوالب قصیده، مثنوی، مستزاد و مسدس سروده شده است۔

رنگِ نظام:

پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی در نوع ادبی رباعی تسلط زیادی داشت۔ رباعی های وی

از استادان سخن دادِ سخن گرفته است۔ در قوالب سخن، قالب رباعی پیچیده و مشکل است۔ در عموم، استادان سخن نیز در آخر عمر طبع آزمایی می کنند۔ اما سید نصیر الدین نصیر در عنفوان شباب بر رباعی گویی دسترس یافت۔ در زبان و ادب فارسی رباعی سرایان معروف، خیام، ابو سعید ابو الخیر، بابا طاهر عریان، عطار نیشاپوری، سحابی استر آبادی، مولانا جامی، بیدل دهلوی و گرامی جالندهری اند۔ سید نصیر الدین بیشتر در پیروی از عمر خیام، ابو سعید ابوالخیر، بیدل و گرامی طبع آزمایی ها کرده است۔

"رنگ نظام" مجموعه رباعیات اردو و مشتمل بر چهار صد و هشتاد و سه رباعی است۔ رنگ نظام را به خواجه نظام الدین محبوب الٰهی دهلوی معنون کرد۔ سید نصیر با محبوب الٰهی عقیدت زیادی داشت۔ شاعر پیروی از سید امجد حیدری آبادی (د:۱۹۶۱م) نیز کرده است۔ رباعی های سید نصیر گولروی در وجود خویش ادعا و دلیل نیز دارد۔ رنگ نظام بار اول در سال ۱۹۹۸م چاپ شد۔

عرشِ ناز:

مجموعه شعری به زبان های فارسی، اردو، پنجابی، پوربی و سرائیکی است۔ این کتاب دارای سی و نُه غزل فارسی، ده منظومهٔ دیگر فارسی۔ شش منظومه اردو و چهار منظومه پنجابی و سرائیکی است۔ عرش ناز اولین بار در سال ۲۰۰۰م به چاپ رسیده است۔

عرش ناز مجموعه غزل های فارسی، قصیده ها، مثنوی و مستزاد است۔ نصیر گولروی در غزل گویی نیز تسلط زیادی داشت۔ این مجموعه شعری وی به اعتبار سخن گویی مقام بزرگ دارد۔ برخی غزل های نصیر گولروی به پیروی مولوی، سعدی، امیر خسرو، حافظ شیرازی، جامی، مولانا عبدالقدوس گنگوهی(د:۱۴۵۶م -۱۵۳۷م)، مولانا سحابی استر آبادی و میرزا بیدل دهلوی کرده است۔ قصیده ای در مدح حافظ مظهر الدین (د:۱۹۸۱م) نوشته است۔ نظم هایی اردو و بهاریه به طرز جوش ملیح آبادی (د:۲۲-فوریه ۱۹۸۲م) طبع آزمایی کرده است۔

در عرش ناز غزل های ردیف مختلف نوشته است۔ دو غزل، ردیف "الف"، هفت غزل ردیف" ت "، "شش" غزل ردیف" د" ، دو غزل ردیفِ" ش"، سه غزل ردیف" م"، سه ردیف "ن" دو ردیف " و" ، یك ردیف "ه" و سیزده ردیف" ی: نوشته اند۔ در سخن گویی وی روش سبك عراقی و هندی است۔ مشتمل بر یك صد صفحه دارد۔ در آخر عرش ناز غزل به عنوان یادِ ماضی، بهاریه، قصیده رزمیه، در

مدح عراق، آزاد نظم، عظمت عقل انسانی و نظم گلبدنی نیز هست۔

افزون بر این مجموعه بیت های پنجابی، سرایکی، پوربی و نیز دوازده خمریه دوبیتی ها به انداز استادانه هست۔ انتساب عرش ناز به نام میرزا عبدالقادر بیدل است۔ "عرش ناز" بار اول ۱٤۲۰ه/ ۲۰۰۰م از مکتبه مهریه نصیریه گولره شریف، اسلام آباد چاپ شد۔

دستِ نظر:

مجموعه غزلیات نصیر الدین نصیر گیلانی به اردو است۔ دست نظر حاوی صد و هفتاد و پنج غزل اردو است۔ سال نخستین چاپ این کتاب ۲۰۰۰م است۔ هنر و اندیشه نصیر در این مجموعه به اوجِ اعتلای خود رسیده است۔ دستِ نظر، بدونِ تر دید یکی از بهترین مجموعه های غزلیات اردوی معاصر است۔

پیر نصیر گولروی سجاده نشین در گاهِ قادریه و چشتیه بود۔ باوجود مشغولیت های خانقاهی، دیوان های اساتذهٔ سخن را مطالعه می کرد و در زبان های مختلف طبع آزمایی نیز می کرد۔ در رباعی و غزل گویی دسترس تام داشت۔ یعنی در غزل گویی از هر نزاکت شعری و صنایع بدایع نیز به خوبی آشنایی داشت۔ موسیقی درونی و بیرونی، روانیِ بحور، تکرار لفظی و از علم معانی و بیان ادراك زیادی داشت۔

"دستِ نظر" مجموعه بی مانند است که از همه خوبی های مزبور دارد۔ مجموعه ای است که بار دگر چاپ شد، یك صد و هشتاد و هشت غزل دارد۔ دکتر توصیف تبسم بر ***"دستِ نظر"*** توضیح و تاثرات ادبی نوشته است۔ او گفت که غزل نصیر از ویژگی های دبستان دهلی و لکهنو برخوردار است۔ در هر غزلِ این مجموعه روانی، وقوع گویی زیبایی مکالمه، شیوهٔ گفتاریِ بیان، کار برد ماهرانه واژگان شوخی طبع، صنعت گری و تجنیس و ترصیح موجود است۔

در هر غزلِ ***"دستِ نظر"*** ، روش استادانه نیز هست۔ اغلب غزلیات سهل ممتنع است و در عین حال معنا های والایی را دارا است۔ به خصوص، پیروی استاد داغ و امیر مینایی کرده است۔ دستِ نظر به اربابِ علم و فن و سخن گویی معنون شده است۔ نصیر گولروی در آن به عنوان "معروض فکر" گفتنی های بیان کرده است۔ این دیوان مشتمل بر سه صد و ده صفحه است۔ در آخر یك بیتِ بیدل دهلوی به خوانند گان نذر کرده است۔

غــازهٔ حســن ادا آســان نـمی آیـد بــه دسـت
فکر، خون هامی خورد، تا رنگ می گردد سخن۹

الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه:

پیـر سیـد نـصیر الدین نصیر در صنف رباعی گویی تسلط زیادی داشت۔ استاد های سخن می فهـمند که رباعی گویی چقدر کار مشکلی است۔ رباعی چهار مصراع دارد۔ رباعی واژه عربی است و مـعنـی اش چهـار است۔ قالب رباعی اختراع ایرانیان است۔ چهار مین مصراع نتیجه کن می شود۔ به عموم معروف است که وزن رباعی لا حول ولا قوة الا بالله است۔

"الـربـاعیـات المدحیه فی حضرة القادریه" مـجـمـوعه فارسی رباعی های پیر سید نصیر الدین است۔ ایـن مـجـمـوعـه ویـژگـی هـای خاص دارد۔ هر رباعی یك ردیف مخصوص دارد یعنی ردیف "عبدالقادر"۔ مثلاً:

تــــا ذرو ه آســمــــانِ عبـد الـقــــادر
تـــا مـــنـــزلِ کــاروانِ عبـدالـقـــادر
گـر قطب جهان کس است و غوثِ زمان
هـر گـز نـرسـد بــه شــانِ عبد القـادر۱۰

ایـن مـجـمـوعـه بـه پیـروی مـولانـا احـمد رضا خان بریلوی (د:۱۹۲۱م) نوشته شده است۔ مـجموعه مولانا بریلوی "حدایق بخشش" مشتمل بر مدح پیغامبر و به خصوص مناقب حضرت شیخ عبـد الـقادر گیلانی است۔ پیش از این، دو مجموعه رباعی های اردو و فارسی ***"رنگ نظام"*** و ***"آغوش حیرت"*** به چاپ رسیده اند۔ ***"الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه"*** مشتمل بر دویست و یازده رباعی فارسی به ردیف "عبدالقادر" است۔

تضمینات بر کلام مولانا احمد رضا خان فاضل بریلوی:

پیـر سید نصیر الدین نصیر گولروی شاعر بی مثل و یگانه بود۔ او نباضِ فطرت انسانی و مکلل بـه اکـلیـل سـخـن بـود۔ هـزار هـا بیت استادان سخن را از بر داشت۔ صنف نعتِ رسول (ص) راخیلی دوست داشـت۔ مجموعه نعت وی "دیـن همه اوست"۔ فـن تـضـمین مشکل و پیچیده است۔ معنی تـضـمین، آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود۔ اگر شعر مشهور و شاعر آن

شناخته شده باشد۔ احتیاجی به ذکر نام آن شاعر نیست والا باید نام او را ذکر کرد، تا "سرقت" محسوب نشود۔ واژه تضمین از "ضم" مشتق است۔ خوبی تضمین این است که با اصل شعر فرق دیگر نمی شود۔ این مجموعه بارِ اول ۲۰۰۷م چاپ شده است۔

"تضمینات بر کلام مولانا احمد رضا خان فاضل بریلوی" اثر نصیر گولروی است، نمونه تضمین نصیر گولروی به قرار زیر است:

دل کے آنگن میں اك چاند سا اترا کیا ھے
موج زن آنکھوں میں یہ نور کا دریا کیا ھے
ماجرا کیا ھے یہ آخر، یہ معمّا کیا ھے
کس کے جلوے کی جھلك ھے یہ اجالا کیاھے
ھر طرف دیدہ حیرت زدہ تکتا کیا ھے ۱۱

دیگر:

اھل نظر میں تیرا ذھن رسا مسلّم
دنیائے علم وفن میں ھے تری جا مسلّم
نزدِ نصیر تیری طرز نوا مسلّم
ملك سخن کی شاھی تجھ کو رضا مسلّم
جس سمت آگئے ھو، سکے بٹھا دئیے ھیں ۱۲

پنجابی کلام در رنگِ ابیات حضرت سلطان باهو:

پیر نصیر الدین نصیر گولروی شاعر هفت زبان بود۔ او شاعر پنجابی زبان نیز بود۔ زبان پنجابی، زبان مردم استان پنجاب، پاکستان است۔ در شعروی رنگ استادانه دیده می شود۔ او مشّاق سخن و شاعر قادرِ الکلام بود۔ جدِّ بزرگوار پیر مهر علی شاه گولروی نیز شاعر پنجابی زبان بود۔ نعت وی در زبان پنجابی خیلی معروف است که بیتِ اول آن به قرارِ زیراست:

اج سك متراں دی ودھیری اے
کیوں دلڑی اداس گھنیری اے ۱۳

نصیر گولروی این نعت را نیز تضمین کرده است:

فرقت دی رات لمبیری اے
جُھلی غم دی لال ھنیری اے
ربّا وصل دے وچ کیہ دیری اے
اج سك متراں دی ودھیری اے
کیوں دلڑی اداس گھنیری اے
لوں لوں وچ شوق چنگیری اے
اج نیناں لایاں کیوں جھڑیاں ۱۴

این اثر نصیر گولروی در زبان پنجابی به پیروی از سلطان العارفین سلطان باهو (د:۱۶۹۱م) نوشته است۔ این کتابچه مشتمل بر بیست صفحه است۔ روش بیت های پنجابی شاعران گذشته است۔ در این کتابچه، حمد نعت، مدح غوث اعظم، دوست راست، شب هجران، شکوه بی قدری، آمدِ یار، حرص چشم، غرور نسب، فراق یار، آرزوی در یار و نماز حضوری وغیره موجود است۔ هر موضوع را به خوبی واردِ قلمرو شعر کرده است۔ این بارِ اول در ۲۰۱۱م چاپ شده است۔

متاعِ زیست:

"متاعِ زیست" آخرین مجموعه شعر پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی است۔ این مجموعه به زبان اردو است۔ در این مجموعه حمد، نعت، منقبت، غزل و رباعی است۔ "متاعِ زیست" بعد از وفاتش چاپ شده است۔ در این مجموعه فقط یك غزل فارسی به پیروی حافظ شیرازی است۔ در آغاز کتاب نگارنده "نطق اول" نوشته ام۔ این مجموعه شعری یك حمد، نوز ده نعتِ رسول (ص)، ده منقبت، نوزده غزل و یك صد و سی و چهار رباعی دارد۔ موضوع مناقب مدح سیده عائشه صدیقهؓ، حضرت اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب، سیده فاطمة الزهراؓ، امام حسین علیه السلام، سید عبدالقادر گیلانیؒ و بنده نواز گیسو دراز اند۔

"متاعِ زیست" یك صد و پنجاه و دو صفحه دارد۔ چاپ اول در ۲۰۱۱م از مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد چاپ رسیده است۔ غزل نصیر گولروی مثل استاد های سخن است۔ غزل هایش مزاج لکهنوی و دهلوی دارد۔ دلِ نصیر آتشکده عشق حقیقی است۔ بیت های وی روانی

و موسیقی و تکرارِ لفظی نیز دارد و زیبایی شعروی است۔

آثارِ منثور

۱۔ امام ابو حنیفہؒ اور ان کاطرزِ استدلال:

"طرزِ استدلال امام ابو حنیفه" مقاله پیر نصیر الدین نصیر گولروی است۔ امام ابو حنیفه نخستین امام فقیه بود۔ امام ابو حنیفه عقیده اهل سنت داشت۔ او در سال ۱۵۱ هجری قمری در گذشت۔ درباره زندگانی امام اعظم صدها کتاب به رشته تحریر در آمده است۔ دوران طفولیت امام اعظم پر آشوب ترین دوران تاریخ است۔ حجاج بن یوسف در آن زمان والیِ عراق بود۔ امام ابو حینفه فرایض و اعمال را جزء ایمان نمی شمرد۔ او گفت که یك انسان عادی هم می داند که ایمان نامِ اعتقاد است که متعلق به قلب انسان می باشد۔

در این مقاله پیر نصیر گولروی می نویسد که امام ابو حنیفه به غایت منکسر بود و در پاسخ هر مسٔله دینی احتیاط می کرد و اغلب جوابش لَا اَدری بود۔ امام ابو حنیفه به فکر آن نبود که این مسٔله مربوط فلان شخص یا فلان فرقه می باشد بلکه او اصل حقیقت را درك می کرد و به مطلب می رسید وقتی که این بحث در نزد او عرضه گردید، علتی گفت ایمان و عمل دو چیز جدا گانه می باشد و حکم هر دو مختلف است۔ بنا آن عده زیادی او را مرجیه گفتند، و محدثین و فقهای که در این مسٔله با ابو حنیفه هم زبان بودند۔ آن ها را هم این خطاب گردید، این مسٔله اگرچه به ظاهر چندان مهم به نظر نمی رسید، اما نتایج آن دارای اثرات نا مطلوب بود، ازاین رو امام ابو حنیفه با آزادی کامل درباره آن اظهار نظر نمود۔ اگر عمل راجزء ایمان قرار دهیم مستلزم آن است که اگر کسی پابندِ اعمال نباشد مومن نیست، طوری که مذهب خوارج است که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانند، در مورد این مبحث نوشته ای از امام ابو حنیفه نیز موجود است۔

نام و نسب:

"نام و نسب "مال پیر نصیر الدین نصیر گولروی است و مشتمل بر نثر مصنوع و عالمانه است۔ نام و نسب نُه صد چهل و شش صفحه دارد یعنی خیلی ضخیم است۔ نثر این تالیف از بیت های عربی، فارسی، اردو و پنجابی آراسته شده است۔ کتابی است در تحقیق سیادتِ سید نا عبدالقادر

گیلانی، جوازِ نکاحِ سیده با غیرِ سید، بعضی از مسایل فقهی و برخی از عقایدِ اهلِ تشیع، در ضمن به ندرت به شرحِ احوال خود نیز پر داخته است۔ این کتاب نخستین بار در ۱۹۹۳م و دوم ۱۹۹۸م چاپ شده است۔ بعضی از علما ء، ردّیه هایی بر این کتاب نیز نوشته اند۔

در"نام و نسب" لفظ سیّد را از نظر اصطلاحی و لغوی توضیح داده است۔ علاوه بر این مباحثِ حالاتِ زندگی و تعلیمات شیخ عبد القادر گیلانی کرده است۔ موضوع مهم دیگر "نکاح سیده با غیر سید" است۔ وضاحت این موضوع را با نص قرآنی و احادیث نبوی کرده است۔

باب اول درباره ممانعت افتخار نسبی

باب دوم دربارهٔ مسله کفو با شریعت

باب سوم درباره پیشینه واژهٔ سید و کار برد لفظ سید و شریف

باب چهارم درباره خصایص مومنان و اهمیت خانقاه ها

باب پنجم دربارهٔ ریا کاری و تصریح ابن عربی

باب ششم دربارهٔ احساس سجادگی و صاحبزادگی

باب هفتم دربارهٔ مسلك ما و ***غنیته الطالبین***

باب هشتم دربارهٔ مسلك تشیّع و عقاید شیعه در بارهٔ اصحاب رسولؐ

باب نهم دربارهٔ برلعن یزید مسلك پیر مهر علی شاه گولروی

باب دهم در بارهٔ انکار حدیث و نظری بر علامه پرویز

باب یازدهم دربارهٔ سوانح، کرامات و تعلیمات غوث اعظم

درپایان این تالیف،در بیت های عربی،فارسی ،اردو،پنجابی مناقب غوث اعظم اند۔همه کتاب تحقیقی و پژوهشی است۔نام و نسب،پاورقی،حاشیه،اشاریه و منابع نیز دارد۔عکس های نادر نیز در آن موجود است۔نام و نسب خیلی معروف و معتبر است۔برخی ناقدین فن و بعضی ارباب خانقاه بر آن ایرادهایی نیز گرفته اند نصیر گولروی پاسخ همه داده است۔

راه و رسم منزل ها:

کتابی است به زبانِ اردو موضوعِ آن مسایل عرفانی و خانقاهی و جواب های ایراداتِ دیگران و لزوم عرفان و تصوّف در زمان معاصر است۔این کتاب در ۱۹۹۵م چاپ شد۔ نام این اثر از بیتِ زیرِ

حافظ شیرازی بر گرفته شده است:

به می سجّاده رنگین کن گرت پیرِ مغان گوید

که سالك بی خبر نبود ز راه و رسمِ منزلها۱۵

موضوع این کتاب تصوف و مسله های عصری است۔انتسابش به نام رئیس المکا شفین شیخ اکبر حضرت محی الدین ابن عربی کرده است۔نثرش ساده و پر از بیت های فارسی واردو است۔ **"راه ورسم منزلها"** مشتمل بر پنج باب است۔

باب اول دربارۀ تصوّف وشعورِ روح

باب دوم دربارۀ حیاتِ نبوی

باب سوم دربارۀ علامه پرویزی،حقیقت سجده تعظیمی و جواز دست بوسی

باب چهارم دربارۀ کرامت های اولیاء الله،اقسام وحی،علم غیب انبیاء کرام و معجزه های

باب پنجم دربارۀ امتِ محمدیہؐ،چرا از عذاب محفوظ است

در این کتاب نوشته اند که گستاخ رسولؐ واجب القتل است۔طرز تبلیغ سید احمد شهید وطریقۀ تبلیغ اسلام را به خوبی شرح داده است۔ در تصوف روش نرم و ملا یم، بر روح ونفس ثلاثه توضیح داده است۔ افزون بر این کتاب،سید نصیر الدین نصیر می فرماید که منظور ما فتنه پردازی و شر انگیزی نیست در این کتاب کرامت های اولیاء با شواهد وقرآنی و اهمیت حدیث،عظمتِ رسول اللهؐ، علمِ الهی،عقیده دیو بندی و خلافت اکابر امت نقل کرده است۔در آخر افکار و نظریات امام ابن تیمیه و شیخ ابن عربی نیز شامل است

حضرت پیرانِ پیر کی شخصیت ، سیرت اور تعلیمات :

"شخصیت حضرت پیرانِ پیر،سیرت و تعلیمات "مقالۀ پیر نصیر الدین نصیر گولروی است ۔در این مقاله شرح احوال سید عبدالقادر گیلانی بغدادی و تعلیمات وی است۔ سید عبدالقادر گیلانی بغدادی در گیلان ایران چشم به جهان گشود۔در هفده سالگی از خدای متعال دعا کرد که ای پروردگار جهانیان!مادرِمن زن سالخورده است یا مرا به خدمتِ دین انتخاب کن یا مرا برای خدمت مادرِضعیف خاص کن۔وقتی که این صدا تا گوش مادر رسید، او گفت:ای پسر من !عبدالقادر،برو،برو من حق خدمت خود ترا بخشیدم و ترا برای خدای تعالی و پیغامبرا کرم(ص) هبه کردم۔

پس ،عبدالقادر برای تحصیلات دینی به بغداد رفت و در جامعه بغداد ثبت نام کرد۔علوم ومنقول را خواند ن شروع کرد۔علما،فقها،خطبا،مفسرین و محدثین جامعه بغداد عبدالقادر را درس دادند۔ روزی این پس در علما و شیوخ بغداد به شمار رفت۔وقتی که عبدالقادر از مردمان بغداد وعظ و خطاب می کرد۔همه مردمان معتزله و اشاعره و دیگر ارباب علم الکلام حیران گشتند، یعنی سخن رانی عبدالقادر بی مثل و یگانه بود۔وعظ وی بیشتر مشتمل بر توحید بود و دل اهلِ شرك و نفاق راتکان می داد۔

گفتگوی وی پاکیزه وروشن بود۔او دل نرم و ملایم داشت او همیشه بر حدیث کلّموالنّاس علی قدرِعقولهم عمل کرد۔اوهمیشه در برخاستن،نشستن و خوردن حتٰی در معاملات عروسی،برشریعت پیغامبراکرمؐ عمل کرد و دیگران را نصیحت کرد و پند و وعظ کرد۔لقب وی محی الدین است۔نصیر گولروی به وی اعتقادِ زیادی داشت۔

نصیر گولروی گفت که در قرن پنجم شخصیت یگانه و منفرد بود۔علم عبدالقادر در قرن خود زیاد بود۔او در خطبات فقط خدای تعالی را حاجت روا،قاضی الحاجات متصرف حقیقی و فعّال لِمایُریدثابت می کند۔ اولین بار در ۲۰۰۰م چاپ شده بود۔

فتوٰی نویسی کے آداب :

در مقاله زیرِ نظر پیر نصیر الدین نصیر گولروی توضیح می دهد که این تالیف علاّمه مفتی محمّد اسحاق نظیری است۔این مقاله پیر نصیر گولروی نیست بل که بر مقاله نظیری است۔برای افاده عام،اجازه داد که به صورت کتابچه چاپ شود۔در این مقاله در شرحِ اسلام و فقه دین متین است،نکته های مهمی و روشِ مسله های فقهی بیان کرده اند۔عقده ها و گره ها چگونه وا می شود۔در مقاله نکته های مهمی به تفصیل داده شده است مثلاً تقوٰی و ورع مفتی، وصف ها و شرط های مفتی،سوال را به خوبی خواند۔

هر سوال را به دقت نظر باید دید ،پاسخ هر مسله صاف و شفاف باید نوشت۔دلیل پاسخ نوشتن و پاسخ تحریر نوشتن یعنی فورًا پاسخ نباید داد۔در این مقاله طریقهٔ جواب دادن،طریقهٔ نوشتن وراثت و نوشتن دیگرحواله جات موجود است۔پیش اهل محلس فتوٰی دادن،برفغان مردمان صبر کردن،نیز توضیح داده است۔به آخر دربارهٔ امام ابو یوسف وصیت ها و تر بیت ها درج است۔مختصر

این که آداب فتوٰی نویسی مفید هر خاص و عام است۔

کیا ابلیس عالم تھا؟:

علم پاکیزه ای وارفع ای عنایت پروردگار است۔علمای دین را وارث انبیاء و اولیاء می گویند۔ پیر نصیر الدین نصیر گولروی در مقالۂ خود "آیا ابلیس عالم بود؟" می گوید که علم انعام خداوندی و میراث انبیاء است۔هر که علم ودانش و حکمت دارد،او در حقیقت وارث انبیا است۔ابلیس لعین و کهین است نه که علم وحق دارد۔ در این خیال،اشتباہِ بزرگ است۔که علمای دین به سبب بغض و حسد و کینه کسی را ابلیس و لعین می گویند که شیطان نیز علم بسیار دارد یعنی عالمِ بزرگ است۔ منظورایشان تحقیر و تذلیل است۔

اگر کسی را که دشمن وی عالم است،که وجه مکرم نیست۔زیرا که شیطان هم علم ودانش بسیار دارد۔ایشان می گویند که هر کسی را علم زیاد دارد او حتماً ابلیس و عزازیل می شود۔در حقیقت ایشان تحقیر علم و جمله اهل علم می کنند۔حقیقتاً این عمل حاسدان و بی سوادان بدترین رفتارها است۔پیر نصیر الدین نصیر گولروی گفت که بعد از تحقیق بسیار واضع شده است که ابلیس عالم نیست بل که لعین است۔یعنی باوجود تحقیق بسیار در هر کتاب معتبر و مستند هیچ ثبوت پیدا نکردم سرشت ابلیس از آتش است۔بدین سبب او از خانوادۂ جنّات است۔نه که از فرشتگان اما جنات اولاد دارند،استکبار و افتخار ابلیس به سبب آتش نژادی است۔بدین گو نه ابلیس گفت که انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین۔

قرآن مجید کے آداب تلاوت:

گر تو می خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز به قرآن زیستن ۱٦

این مقاله پژوهشی هم سید نصیر الدین نصیر گولروی است۔نصیر گولروی در لحن عرب با رقّت قلب به قرآن خواندن تر غیب می دهد۔قرآن مجید کلام خدای بزرگ است۔قرآن مجید برای خواندن احسن به طور خاص علم تجوید را بیا موزد و رموز و اوقاف قرآن را نیز بخواند۔قرآن کریم لفظاًو معناً وحی الهی است۔هر واژۂ قرآن هیچ شك و ریب ندارد۔بل که بر هر واژۂ قرآن شك کردن موجب کفر و گمراهی است۔آداب تفهیم و آداب تلاوت نیز است۔ماباید به جای حصول خواسته ها

فقط برای کسبِ رضای الٰهی قرآن بخوانیم۔

پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی می فر ماید که قرات قرآن مجید با لهجهٔ غمگین و درد آمیز خوانـدن،افضل و بهتر است بلکه نزد خدای تعالی مقبول تر است۔ نزد فرمان نبویؐ و امام شافعی قرات قرآن دستوری دارد۔

(i) هنگام قرأت قرآن صدای قاری مانند داؤد(ع)بشود۔

(ii) وقت قرأت قرآن از دنیا و ما فیها بی خبر بشود۔

(iii) در کیفیت حزن و ملال و پُر از درد و زجر باید قرأتِ قرآن کرد۔

(iv) در قرأت قرآن به کمال مشغول ومنهمك بشود۔

اعانت و استعانت کی شرعی حیثیت:

"اعانت و استعانت کی شرعی حیثیت "ایـن همه تالیف پیر نصیر الدین نصیر گولروی است در پاسخ رباعیات **"رنگ نظام"** نـوشتـه است۔ هر کس برای تحقیق ،ایراد گرفتن حق طبیعی دارد۔اما باید کـه هـر ایراد قوی و پخته باشد و بی بنیاد و از روی بغض و کینه نباشد۔اعتراض واژگونی شنیدن سنت پیغـامبـراکرمؐ وخدای تعالی است۔ بر رباعی پیر نصیر الدین نصیر گولروی اعتراض بی بنیاد کرده شده است،آن رباعی وی به زیر قرار است:

رزّاق جهـــان ربِ تـعـــالی وہ ھے
جـــوّاد وغـــنی و بـر تـر وبـالا وہ ھے
کیوں مانگ رہا ھے مانگنے والوں سے
الـلــہ سے مـانگ دینے والا وہ ھے۱۷

نـصیـر گـولـروی گـفـت کـه من آیت قرآنی را ترجمه کرد:ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم اما مصراع ثالث موردِایرادِمعاندان قرار گرفت:

کیـوں مانگ رہا ھے مانگے والوں سے

او گـفـت کـه هیـچ از کسـی سـوال نکنید جز به خدای تعالی۔پیغامبران و اولیای خدا همه از خـدای مـعتـال سوال می کنند۔این آیت برای بتان نازل شده است۔ گفت که گور های صوفیه را بوسه دادن،شیـوهٔ مـنـکـریـن سـوءِ ادب و گستـاخـی اسـت۔حـالان که خود صوفیاء می فرمایند ،دربارهٔ این

موضوع پیر مهر علی شاه گولروی می فرماید:

"پس اقربِ صواب آن می نماید که کسی از ثقات و مقتدایان تقبیلِ مزارات هم ننماید،تا که عوام کالانعام در ورطۂ ضلال نیفتند،چه به سبب جهل فرق میان سجود وتقبیل کردن نمی توانند" ۱۸

افزون بر این که شیخ عبدالحق محدث دهلوی نیز می فرماید:

واز جمله آداب زیارت است که روی به جانبِ قبر و پشت به جانبِ قبله مقابل روی میّت بایستدو سلام دهد و مسح نکند۔قبر را به دست و بوسه ندهدآن را منحنی نشود وروی به خاك نمالد که این عادت نصارای است و قرأت نزدِ قبر مکروه است نزدِابی حنیفه و نزدِ امام محمّد مکرونیست و صدرالشهید که یکی از مشایخ حنفیه است به قول محمد اخذ کرد و فتویٰ هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قرأتِ قرآن به جهر است و امّا مخافت لاباس به است اگرچه ختم کند۔۱۹

لفظ اللّٰہ کی تحقیق (تحقیقِ لفظ الله):

پیر نصیر الدین نصیر گولروی در این مقاله تحقیقِ لفظِ الله کرده است۔و در واژۂ الله و واژۂ خداتوضیح داده است۔او گفت که لفظ الله در زبان عربی است و لفظِ خدا در زبان فارسی است،در این مقاله،تفصیل این هر دو لفظ و مفهوم لغوی و اصطلاحی نوشته است۔دربارۂ لفظِ الله با بیت های فارسی و اردو شرح داده است۔ناقدین فارسی لفظ خدا به جای الله به کار می برند۔ پیر نصیر گولروی در این مقاله وضاحت لفظ الله و خدا از لغت نامه دهخدا نیز کرده است:

خدا نام ذات باری تعالی است همچو "اله" و "الله" یعنی خدا در زبان فارسی نام ذات باری تعالی است۔به همین در زبان عربی اله یا الله است۔خدا در زبان فارسی به معنٰی الله گرفته شده و چون لفظ مطلق باشد بر غیرِ ذاتِ باری تعالی اطلاق نکنند مگر در صورتی که به چیزی مضاف شود چون که خدا و ده خدا گفته اند که خدا به معنی خود آینده است چه مرکب است از کلمۂ"خود" و کلمه "آ" که صیغه امر است،از آمدن و ظاهر است که امر به ترکیب اسم معنٰی اسم فاعل پیدا می کند و چون

حق تعالی به ظهور خود به دیگری محتاج نیست لهذا باین صفت خواندند(از غیاث اللّغات) پارسیان اطلاق این لفظ تنها بر خداوند تعالی کنند۔۔۔۔۔۔۔بهندی خدا را "رام" می گویند و درقاموس کتاب مقدس آمده است۔خدا یعنی از خود به وجود آمده و آن اسم خالقِ جمیع موجودات و حاکم کل کائنات می باشد۔

لطمة الغیب علیٰ ازالة الرّیب:

ازالة الرّیب تا لیف مولوی محمد اشرف سیالوی است۔نویسنده در آن کتاب دربارۂ تصوف و با پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی گستاخی کرده است۔ پیر نصیر الدین نصیر گولروی در پاسخ"ازالة الرّیب " "لطمة الغیب علیٰ ازالة الرّیب" تالیف کرد۔ پیش از این مولوی احمد بصیر پوری کتاب به نام "فرمانِ شیخ عبدالقادر جیلانی " نوشت، که در آن فرمان شیخ عبدالقادر جیلانی "قدم الشیخ عبدالقادر علیٰ رقاب الاولیاء الاکابر " را ردّ کرد یعنی در بارگاهِ غوثیه کلمات توهین آمیز نوشته است۔چند سال بعد مولوی اشرف سیا لوی نیز دربارگاهِ غوثیه بطلان گفت جواب این هر دو را پیر نصیر گولروی به تفصیل و مدلل داد۔پیر نصیر الدین نصیر گولروی نوۂ پیر مهر علی شاه گولروی واز اولادِسید عبدالقادر گیلانی بود۔

کعب بن اشرف یهودی قرظی با اشعار هجویه با کفارمکه دین اسلام و بنیان گذار اسلام را ضرر می رساند۔ برای اعدام او نیز از دربارِ رسالت حکم جاری شد۔ من الکعب بن الاشرف فانّه، قداذی الله و رسوله یعنی حضور اکرمؐ ارشاد فرمود که کیست؟ که کعب بن اشرف را به کیفر برساند که حتماً خدای تعالی و پیغمبرش را گزند رسانده است۔او پسر اشرف کعب بود ولی در این جا پدرِ کعب اشرف بود که گستاخ بود که اولیای خدا را ایذا داده است بلکه پیشوای اولیاء را ضرر داده است۔ او کعب بن اشرف قرظی بود و این اشرف تقریظی است۔

اسلام میں شاعری کی حیثیت:

"جایگاه شعر دراسلام " مقاله تحقیقی پیر نصیر الدین نصیر گولروی است۔در این مقاله، شرعی حیثیت شعر گویی و بر محاسنِ شعری بسیار تحقیق کرده است۔ از نص قرآنی و حدیث نبوی استدال کرده است که در اسلام پایۂ شعر چسیت؟ وانّ من الشعر الحکمه را با مثال های بسیار توضیح داده است۔در سخن گویی پیام ارفع را حکمت و کارِ ثواب گفته است۔در این مقاله سخن گویی و

موسیقی نیز ذکر کرده است،بل که شعر و موسیقی لازم و ملزوم است۔

نصیر گولروی گفته است شعر گویی یك هنر است و از مشق سخن زیاد، خوبتر می شود۔ در این مقاله،محاسن و معایب سخن گویی را به تفصیل شرح داده است۔ باعلم بیان،علم معانی و بدیع ودر علم عروض نیز می داند، بدین سبب می تواند شعر خوب سراید۔

"شعر گویی کام هے آتش مرصّع ساز کا" ۲۰

سخن را موزون کردن آسان نیست،سرودن شعر کار مشکل است بعضی ها بعد از سرودنِ اشعار عروضی خود را شاعر می فهمند امّا از بحور و وزن های شعری ادراك کامل ندارند۔پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی در این مقاله دربارۀ سخن گویی و انواع سخن نوشته است۔برخی بزرگان دین و صوفیه در میدان سخن گویی مقام بلند دارند و مثلی ندارند۔ اگر سخن ایشان عیبی دارد،مسله ای نیست که آنان در میدان تفسیر،حدیث،فقه و منطق مقام یگانه دارند۔ من هم شاعر هستم و در علومِ اسلامیه و سخن گویی نیز غواصی کرده ام هر کس در هر زمینه علومِ تام ندارند و شهسوار هر میدان نمی شود۔

ضیا ی مهر کا تحقیقی جایزه:

در"***ضیا ی مهر*** " شرح احوال پیر سید غلام محی الدین گیلانی گولروی معروف به "بابو جی"است۔ این تالیف مولانا مشتاق احمد چشتی برادر مولف"***مهرِ منیر***" مولانا فیض احمد فیض(د:۲۰۰۵م) است۔ این مقاله مشتمل بر تحقیق ضیای مهر است۔در این مقاله، پیر نصیر الدین نصیر گولروی دربارۀ شرح حال نویسی توضیح داده است۔ نصیر گفت که جد بزرگوار من حضرت پیر مهر علی شاه گولرویؒ زندگی نامه نویسی را دوست نداشت۔ زیرا که در زندگی نامه ها بیشتر جزئیات بی بنیاد و غیر ضروری نوشته می شود۔ مولانا فیض احمد فیض با اجازۀ بابو جیؒ بعداز مطالعۀ عمیق یك زندگی نامه به نام ***مهرِ منیر*** نوشت۔

وی در مهر منیر همۀ وقایع را بعداز تحقیق و تصدیق بابو جی درج کرد۔ولی در"ضیای مهر"حالات و واقعات مستندو معتبر نیست یعنی بیشتر اطلاعات این کتاب گزیدۀ مهرِ منیر است واطلاعاتِ نویا چیزی تازه نیست۔ روش نگارش ضیای مهر نیز از مهرِ منیر و دیگر زندگی نامه ها مختلف است۔ در آخر ضیای مهر به خصوص سخن مبنی بر تبریك وتهنیت و تعارف یك جانبه یعنی

تملّق گویی است۔ بعضی موضوع های ضیای مهر بی محل و بی موقع است۔

جنون کانام خرد رکھ دیا خرد کا جنون
جو چاھے آپکا حسن کرشمه ساز کرئے

موازنۂ علم و کرامت :

"موازنۂ علم و کرامت" موضوع مهمی است۔پیرنصیر گولروی در این مقاله علم ودانش را از کرامت فوقیت و ترجیح می دهد۔ بر فضیلت علم و حکمت دلیل های بی شمار عقلی و نقلی می دهد۔ بر این موضوع،در نص قرآنیه، احادیث نبویه ، فرمودات اکابر امت و نگارشات دانشوران طایفه انسانی به تفصیل موجود است۔

سید نصیر الدین نصیر گولروی گفت که فضیلت علم و فراست از کشف و کرامت بیشتر است۔ برخی بی سوادان خیال کرده اند که مقام کرامت از علم بلند تراست اما این خیال درست نیست درگمان ایشان اشتباه صریح است بل که گفته است که علم به خود کراماتی بزرگ است۔ زیرا که معنئ اکرام تکریم و کرامت است یعنی عزت و مرتبه است۔ نصیر گولروی گفت که تکریم پیر مهر علی شاه از علم شده است نه به سببِ سید بودن وی و جز آن۔

پاکستان میں زلزلے کی تباہ کاریا ں:

"تباه کاری های زلزله در پاکستان، سبب ها و پیشنهاد ها" مقالۂ پیر نصیر الدین نصیر گولروی است۔ او درباره تباه کاری های زلزله در پاکستان در روز۸ اکتبر۲۰۰۵م تقریباً ساعت هشت و نیم صبح آمده بود و در همه کشور خوف و هراس بود۔ در مناطق شمالی کشور ازآفت خدای بسیار زیان شده است۔ در این سبب هزار ها مرد وزن و بچه در گذشته اند۔افزون بر آن در پایی تخت اسلام آباد نیز زلزله آمده بود۔ یك ساختمان بزرگ در اسلام آباد نیز تباه شده بود ومردم زیادی در این پیش آمد اسفناك طعم مرگ چشیدند مرد مان در نواح از ترس زلزله باوجود سرما در میدان ها و کشتزار ها همه شب گزرانده بودند۔ این سانحه بزرگ بود وبرآن که باید تأسف زیاد کرد۔ خدای متعال همه مردمان و زنان را محفوظ از بلای آسمانی و زمانی کند۔

پیر نصیر الدین نصیر در این مقاله گفت که ما از پروردگارِ جهانیان باید استغفار کنیم۔ زیرا خدای تعالی نیروی بی بدل و یگانه است۔ در این جهان هر طاقت و قوت به جزوی باطل است۔ بدون

شك ، حاجت روا فقط او است۔ در قرآن مجید آمده است که وقتی از زلزله همه روی زمین می جنبد، از این سبب دل هر انسان می لرزد، و بر زبان ای خدا، ای خدا مدد کن ، نظر بر حال من کن-------
یعنی دل های انسان نیز می لرزند۔

پیر نصیر گولروی می گوید که می خواهم از همه ملّت خود بپرسم، وقتی که زلزله ، توفان ، باران شدید و سیل رودخانه ها می آید۔ انسان جز خدای متعال هیچ کس را یاد نمی کند۔ هر نیروی باطل از جهان خاتمه می یابد و خدای حق در دل ها جامی گیرد۔ پس معلوم شد که فقط یك خدا است و بر هر چیز اختیار داردو مالك هر انسان و حیوان است۔

مسلمانوں کے عروج وزوال کے اسباب:

"سبب های عروج و زوال مسلمانان" مقاله پیر نصیر الدین نصیر گولروی است۔ در این مقاله خود دربارهٔ طمع انسانی و مال وزر توضیح داده است۔ او گفت که در جهان هر مناسبات یك دگر فقط از آز می شکند۔ محنت مال و زر در سرشت انسان است۔ وانه لحب الخیر لشدید (۱) انسان برای حصول مال بسیار دروغ می گوید۔ هر مکتب فکر اندوختنِ مال و زر را مرغوب دارد۔ شاهانِ وقت نیز حرصِ اقلیم دیگر دارند۔ قصه ارباب هوا و هوس در قرآن مجید نیز هست۔ دربارهٔ این موضوع بسیار آیات بیّنات هست۔ اولیای خدا همه جهان و دولت آن را نیز متا ع قلیل می فهمند یعنی دنیا و حرص دنیا را عارضی و فانی می دانند۔ زیرا بسیار مرد مان مال و در دام اندو ختن زر گرفتار اند۔ در این عمل رنك و نسل، مساحت و ناحیه زبان و مذهب مبتلا است۔ آری، اولیای پاکباز از حرص دنیا و دام حب مال نیز خود را حفظ کرده اند۔ و آفرینندهٔ زمین و آسمان هادر قلب های ایشان از ازل محبت و انابت خود انداخته اند۔ در این گروه، سرِ فهرست پیغامبران خدا و پیروی کنندگان پیغامبران یعنی اولیای وصالحین هستند۔ در این مقاله مقصود و منظور پیر نصیر الدین نصیر گولروی فقط تربیت و تبلیغ اسوهٔ حسنه است۔ علاج ما از فقر نبوت است۔ علامه محمد اقبال می گوید:

علاج آتش رومی کے سوز میں ہے تیرا
تیری خرد پہ ہے غالب فرنگیوں کا فسون۲۲

از فراگرفتن علم قرآن مجید ، از حصول گوهرِ مقصود ، آشنایی بافقر نبوت وفکر آخرت، انسان خود را بهبود می دهد، این که مال ناپاك را اندوزند۔ این مقاله مشتمل بر آیات قرآنی، احادیث

نبویه و از بیت های متقدمین مزّین است۔ به خصوص، بیت های فارسی خوب اند۔ ۲۳

الجوهر التوحیدیّه فی تعلیماتِ الغوثیه:

در این مقالۀ پیر نصیر الدین نصیر گولروی دربارۀ توحید و خدا را یگانه دانستن، است ۔ پیر نصیر گولروی می گوید که اولیا الله دربارۀ توحید اعتقادِ زیادی دارند و هر وقت گسترش توحید زیاد می کنند۔ به خصوص شیخ عبدالقادر گیلانی معروف به غوث اعظم، تبلیغ خدای یگانه نسبت به دیگران بیشتر یعنی اوهمه عمر درس توحید داد۔ اگر مواعظ وی را به نظر عمیق مطالعه بکنید۔ معلوم خواهد شد که هر وعظ وی مشتمل بر توحید است۔ او می فرماید که مسئله توحید همگانی است۔ شیخ عبدالقادر گیلانی سر تاجِ هر صوفی و هر ولی است۔ هر لفظ و هر واژه وی مشتمل بر نظریه توحید است۔ هر حرفِ شیخ نوشتنی از آب طلایی است او با این که او شیخی بزرگ و عارفی باکمال بود، از فرطِ انکسار و تواضح خود را بی مایه تر از ذرّۀ خاك می دانست۔

این مقاله مشتمل بر ۵۰ صفحه و خواندنی است۔

طریق الفلاح فی مسلۃِ الکفوللنکاح :

آخرین کتاب پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی است۔ عنوان این کتاب در زبان عربی است۔ طریق الفلاح فی مسلۃِ الکفوللنکاح همین موضوع از ابتدای عمر پیر سید نصیر گولروی تا انتهای عمر مورد بحث وتمحیص قرادگرفته است، یعنی مسله شرعی نکاح سیده با غیر سید۔ پیش لفظ و ابتداییه این کتاب صاحبزاده غلام نظام الدین معروف به جامی گیلانی نوشته است۔ تقریظ اول علامه سید عرفان مشهدی، تقریظ دوم علامه مفتی منیب الرحمٰن ، تقریظِ سوم مفتی غلام مصطفٰی رضوی رقم کرده است۔ بعد از این سبب تالیف این کتاب پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی نوشته است۔

"طریق الفلاح فی مسلۃِ الکفوللنکاح" مشتمل بر پنج باب است۔

باب اول دربارۀ شرط کفو در نکاح واقسام وی

باب دوم، دربارۀ مسله نکاح سیده و پاسخ های مدلل

باب سوم، دربارۀ وضاحتِ درجه ایمان و درجه نسب

باب چهارم، دربارۀ تعریفِ مشروعات و تفصیل قرابت داری

باب پنجم، فتاوی مفتیان گولره ومشتمل بر نتیجه های وی و طرز وروش این کتاب بسیار

حواشی و تعلیقات

۱۔ کھگه،محمد شاه،مهرِ نصیر،،ضیاء القرآن پبلی کیشنز،لاهور،(۲۰۰۷م)،ص ۱۲۴۔

۲۔ نصیر گولروی،نصیر الدین، آغوش حیرت،،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف،اسلام آباد،(۲۰۰۰م) ص۱۲۲۔

۳۔ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،دیوان بیدل دهلوی،،مؤسسهٔ انتشارات نگاه، تهران، ایران،(۱۳۸۹ش)،ج ۲، ص۱۳۴۹۔

۴۔ کھگه،محمد شاه،مهرِ نصیر،ص ۱۲۲

۵۔ اظهر،ظهوراحمد،دکتر،نذرِ نصیر گیلانی،، نوادرات پبلشرز، لاهور،(۲۰۱۰م)،ص ۱۵۹

۶۔ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،دیوان بیدل دهلوی،ج ۱،ص ۲۷۰۔

۷۔ اقبال لاهوری، علامه،ارمغانِ حجاز(حصه اردو)،الفیصل ناشران و تاجران کتب، لاهور،(۱۹۹۱م)،ص۱۸۸۔

۸۔ مناقبی که در فیض نسبت در زبان فارسی هستند،بیت اول در زیر درج می شود:

اسلام ای نوع انسان را نویدِ فتح باب

السلام ای قبله گاهِ عاشقان! ای بو تراب

(درمدح اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب)

عارف بود کسی که دلش نسبتِ ولا

دارد به مصطفیٰ وبه اولادِ مصطفیٰ

(درمدح حسین ابنِ علیؓ)

سبطِ شهِ دین،نازِ حسن،پیکرِ تنویر

شاخِ شجر قدس وچمن زادهٔ تطهیر

(در مدح سبطِ رسول مطلبی،حسین ابنِ علیؓ)

پیر رومی،آن معارف دستگاه

خضرِ منزل بهر هر گم کرده راه

(به حضور مولانا جلال الدین بلخی رومی)

حق جلوه و حق شانی،به شکل نورانی

قــربــان جـمــال تو،حواس انسـانـی

(در مدح وارثِ فقر سلیمانی،تاجور اقلیم روحانی،مخدوم ارباب نظر خواجه شمس الحق والدین)

عـارف حـق،زبـدهٔ اهل نظر

آن سپهـر دین محکم را قمر

(در رثای رونق بزم چشت،شیخ الاسلام خواجه محمد قمر الدین سیالوی)

از بـزم فـقـر،صدرِ طریقت شعار رفت

دردا کـه آن سـر آمدِ خیل کبار رفت

(سید محمد اسماعیل شاه بخاری معروف به کرمانواله)

۹ـ بیدل دهلوی، عبدالقادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی،ج۲،ص ۱۲٤۲

۱۰ـ نصیر گولروی،نصیر الدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد،(۲۰۰۷م)،ص۵۳ـ

۱۱ـ نصیر گولروی،نصیر الدین،تضمینات بر کلام مولانا احمد رضا خان فاضل بریلوی،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف،اسلام آباد،(۲۰۰۷م)،ص ۱۳ـ
[پیغامبراکرم(ص) مثل ماه است،در خانهٔ دل است بنا براین،در چشمان دریای نوراست،هر سو نور بی مثل و یگانه است،این جلوهٔ پر نور کیست؟]

۱۲ـ همو،ص۸ـ[حضرت پیغامبراکرم(ص) ذهن رسا دارد و در دنیا علم و فن مقام عالی داردـنزدِ نصیر گولروی طرز نوای تو مسلم استـای رضا شاهی کشورِ سخن مبارك باشدـ کلام وی هرسو مستندو معتبر است]

۱۳ مهر علی شاه، گولروی،مرآة العرفان،مکتبه غوثیه مهریه، گولره شریف،اسلام آباد ص ۱۵ـ[امروزیادِ یار مهربان یعنی یادِ پیغامبراکرم(ص) می آید و دل کو چك من خیلی سراسیمه و نگران هستمـ]

۱٤ـ نصیر گولروی،نصیر الدین،دین همه اوست،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، (۲۰۱۱م)،ص٦ـ

[شبِ فرقت دراز و غم من مثل توفان است،ای خدا وصل یار چرانمی آید،امروز یادِ یار مهربان می آید و دل کوچك من خیلی خیال تودارم که درچشم من پراز اشك ها است۔]

۱۵۔ حافظ شیرازی،دیوان حافظ شیرازی،کانون انتشارات پیامِ عدالت،(ازروی نسخه تصحیح شده علامه محمد قزوینی)، تهران، ایران، (۱۳۷۲ش)ص۳۔

۱۶۔ اقبال لاهوری،رموزبی خودی،اسد پبلی کیشنز،لاهور،(۱۹۷۲م)،ص۱۲۳۔

۱۷۔ نصیر گولروی،نصیر الدین،رنگ نظام، مکتبه مهریه نصریه،گولره شریف،اسلام آباد، (۲۰۱۱م) ص۔۱۵۔

[فقط خدای متعال رازق است،او جوّاد و غنی وبرتر وبالا است،وبرای این که از دیگران سوال نکنید۔]

۱۸۔ مهر علی شاه،گولروی،تحقیق الحق فی کلمة الحق،مطبوعه لاهور،۱۹۹۱م،ص۱۰۵۔

۱۹۔ دهلوی،عبدالحق،شیخ،اشعة اللّمعات،ج اول،باب زیارة القبور، مطبوعه لکهنو، هند، ص۷۶۳۔

۲۰۔ "شعر گویی آتش کار مرصّع ساز است"(خواجه حیدر علی آتش)

۲۱۔ انسان در محبت مال و زر بسیار شدیداست

۲۲۔ اقبال لاهوری،علامه،بالِ جبریل،شیخ غلام علی و پسران،لاهور، (۱۹۶۷م)، ص ٤٤۔

[علاج تو فقط در سوز رومی است۔]

۲۳۔ ۲۲۔ "ده درویش در گلیمی بخسپند و دوپادشاه در اقلیمی نگنجد"

نیم نانی گر خورد مردِ خدا
بذل درویشان کند نیمی دگر
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیمی دگر

باب چهارم (فصل اول)

باب چهارم

فصل اول

ویژگی های هنر و اندیشهٔ نصیر در شعرِ اردو

نصیر الدین نصیر گولروی یکی از فرزانگان متأخرادب فارسی و اردو بود۔او شاعر بزرگ ، واعظ و پایبند شریعت مصطفویؐ نیز بود۔ او عاشق بی مانندی بود۔ او برای وصال محبوب ازلی بی قرار بود۔ او این جهان را دوست نداشت۔ چنان که در حدیث نبوی مروی است:"کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل"۱ یعنی در این جهان مانند غریبی یا راهگذری به سرببرید۔نصیر گولروی اعتقاد داشت که انسان از اصل خویش جدا مانده است۔ بدین سبب جوهر شریعت و طریقت را در تهذیب و ریاضت نفس اهمیّت خاصی می دهد که سبب اتصال به اصل می شود و محبت را که وسیلهٔ تزکیه و تربیت دل است،در تهذیب نفس مؤثر ترین عنصر می داند و می گوید که ای انسان تو در این دنیا که جهان کثرت و اختلاف است در غربت هستی و هیچ گو نه در این قفس خوشحال نیستی، لذامن تو را دعوت می دهم که به میهن اصلی خود باز گرد۔ این جا نصیر گولروی مانند مولانا جلال الدین رومی دنیای روح را بیان کرده است۔ به هر حال در غزل های نصیر گولروی اشعار زیادی درزمینهٔ عرفان وجود دارد شعروی از حیث زبان و بیان خیلی عالی است۔غزل های او بیشتر آهنگ و شیوهٔ کهنه و بعضی شیوهٔ تازه دارد۔ از این رو است که غزل او عارفانه و عاشقانه ودارای جوشش و تپش است و چیزی است عمیق و بی مثل، گویا همه چیزاست، فکر دانشمندانه ای و ذوق سخن گویی باهم مخلوط است۔ باوجود موج وارفتگی و جذبهٔ بی خودی در غزل های او حکمت و معرفت و سوز ودرد جلوه می کند۔در متأخران هیچ شاعری به اندازهٔ او با عزت و آبرو به سر نبرده است ۔

یکتا پرستی با فطرت و جوهر روح شاعرِ ما سرشته است۔وجد و حالت، ذوق و عشق و جذبه که آثارِ او به ویژه غزل و رباعی هایش دیده می شود۔ سید نصیر الدین که یکی از عرفای خانقاهِ اسلامی و پرورش یافته مکتب دینی الٰهی و متبحر در حکم و معارف قرآنی است بدون شك همان خدایی را می پرستد که قرآن او را توصیف نموده نصیر می گوید:

جس لمحه، جدھر بھی، جس ٹھکانے په رھا
ھر دم تری ساتھ لو لگانے په رھا
حالات نے کچھ دور بھی رکھا، لیکن
ذھناً تیرے ھی آستانے په رھا۲

نصیر گولروی با خدای متعال به هر صورت تعلق قلبی داشت۔ او خدای تعالیٰ را جواد و غنی می فهمد که فقط همو حاجت روا۔ مشکل گشا و همه جهان را روزی رسان است۔

رزّاق جھاں، رب تعالی وہ ھے
جوّاد و غنی، برتر و بالا وہ ھے
کیوں مانگ رھا ھے مانگنے والوں سے
اللہ سے مانگ دینے والا وہ ھے۳

دکتر معین نظامی، استاد گروه فارسی، دانشکده خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب لاهور، شاعر فارسی و اردو است۔ وی درباره موضوع مزبور به این طور می گوید:

معین نظامی:

غنا تجھی کو ھے زیبا، ھم اھل حاجت ھیں
اسی لیے تری جانب رجوع کرتے ھیں٤

او همیشه باقی و سلامت می ماند و همه چیز در این جهان فنا خواهد شد:

نصیر گولروی:

وہ مالکِ کل ھے، کائنات اس کی ھے
جو ختم نه ھو کبھی، وہ بات اس کی ھے
اعراض وجود میں ھیں قائم بالغیر
قائم ھے جو بالذات وہ ذات اس کی ھے ٥

سید امجد حیدر آبادی(د: ۱۳۸۰ق) شاعر فارسی و اردو بود۔ او دررباعی گویی خیلی معروف شد:

وی دریکی از رباعیاتش می گوید:

واجب ھی کو ھے دوام باقی فانی
قیوم کو ھے قیام باقی فانی
کھنے کو زمین و آسمان سب کچھ ھے
باقی ھے اسی کا نام باقی فانی ٦

ولا تخزنی یوم یبعثون۷ـ در قرآن حکیم موجود است. یعنی و مرا رسوا مگر دان روزی که خلق را از قبر ها بر انگیزی.

سید امجد حیدر آبادی:

ضایع فرما، نه سرفروشی کو مری
مٹی میں ملا نه گرمجوشی کو مری
آیا ھوں کفن پھن کے اے رب غفور!
دھبه نه لگے سپیدپوشی کو مری ۸

پیر نصیر گولروی:

تجھ پر تو عیاں ھے کم نگاھی میری
لے ڈوبے نه کل به رو سیا ھی میری
رکھ احسنِ تقویم ھی کے زمرے میں
مٹی نه خراب ھو الٰھی میری ۹

وی التجای گنا ھکاران را به پیشگاه خدای متعال چنین می رساند یعنی زشت های و بدی های زیاد دارم:

عاصی ھے، به اعمال قلیل آیا ھے
مجرم ھے، مگر بلا وکیل آیا ھے
مایوس نه پھیر بخش دے جرم اس کے
در پر ترے اك عبدِ ذلیل آیا ھے ۱۰

سید نصیر می گفت که همه عارفان به توحید و یکتا پرستی اعتقادی کامل داشتند و مردم را

بـه یـگـانـه پرستی دعوت کردند۔ مجموعه های سخنان و مواعظِ صوفیه بزرگ شاهدِ این مدعا است۔

وی مـی گـفـت کـه بـزرگـتـریـن مثالِ این امر مواعظِ حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است و خواننده آن مواعظ می تواند به راحتی در یا بد که موضوعِ اساسیِ هر خطابه شیخ گیلانی همین مسأله توحید است۔ این موضوع در شعرِ شاعران عارف به خصوص باز تاب خاصی دارد۔ مثلاً بیدل دهلوی می سراید:

تو کریم مطلق و من گداچه کنی جز این که نخوانی ام

درِ دیگـرم بـنـمـا کـه من به کجا روم چو برانی ام ۱۱

نصیر گولروی :

کس سے مانگیں، کہاں جائیں، کس سے کہیں اور دنیا میں حاجت روا کون ھے

سـب کـا داتـا ھـے تو، سب کو دیتا ھے تو، تیرے بندوں کا تیرے سوا کون ھے ۱۲

دیگر:

دل و دیـده کـرده اسیـرِ تـو، بـه درت نشستـه نصیر تو

مددی! که دافعِ مشکلی، نظری که عقده کشا تویی ۱۳

نصیر گولروی درباره و حدت الوجود به زبان اردو می فرماید:

ھستی ھے تیرے کرم سے یارب ! ھستی

مـعـمـور تـجھـی سے ھے بلندی، پستی

تیـرے ھـی نـور سے ھے روشـن روشـن

نـگـری نـگـری ھـر ایك بستی بستی ۱٤

سید امجد حیدر آبادی نیز دریك رباعی مناجاتی خدای یکتا را فریاد می کند:

گـو بـنـده نـاسـزا ھـوں ربّـی ربّـی

رحـمـت پـه تـری فـدا ھوں ربّی ربّی

عبـد عبـدی ادھـر سے آتی ھے صدا

میں، درد میں کہه رھاھوں ربّی ربّی ۱۵

در شعـر نـصیر تحمیدیه ها خیلی زیاد است۔ در این جا ابیاتی چنداز یکی از حمدیه های مهم

وی ضبط می شود:

خدائے کون و مکان، سب کا پاسباں تو ھے
کریم و رازق و خلّاقِ انس و جاں تو ھے
ھر ایك شے میں، ھر اك روح میں، رواں تو ھے
وھاں خرد کی رسائی نھیں، جھاں تو ھے
ازل سے خاص حجابوں کے درمیاں تو ھے
کوئی بتا نہ سکے گا کبھی، کھاں تو ھے
زباں زباں پہ ھے دن رات داستاں تیری
نظر سے دور سھی، سب کے درمیاں تو ھے
ھر ایك شے سے جھلکتی ھے تیری زیبائی
عیاں شعور پہ ھے، آنکھ سے نھاں تو ھے
خدائے برتر و بالا کا ھے ثنا گستر
نصیر! آج خود اپنے پہ مھربان تو ھے ۱۶

نعت گویی نصیر گولروی:

نعت یعنی وصف کردن پیغامبر (ص)، وصف، صفت، خصلت،بیشتر در مورد خدا و رسول (ص) استعمال شود۔

"نعت و نعت گویی و مراسم نعت گویی و نعت خوانی در سر زمین پاك بسیار باشکوه انجام می گیرد۔ در کتاب های قدیم همواره "توحید" برای ذات باری تعالیٰ و "نعت" برای حضرت محمدؐ بن عبدالله و منقبت برای ائمه اطهار (ع) و صحابه کرام (رض) و "مدح"و "وصف" برای همگان و خاصه بزرگان قوم و پیشوایان دین و دیگر مظاهر طبیعت است۔ آن چه که در این گفتار مورد توجه است "نعت " و "نعت گویی" و مراسم آن است که میان برادران مسلمان ما در سر زمین پاك رواج دارد۔ بیشتر او قات "نعت" در هنگام "ولادت " و "بعثت" و "وفات" آن حضرت (ص) انجام می گیرد"۱۷

موضوع نعت به ظاهر محدود است اما در حقیقت وسیع و بزرگ است۔ یعنی موضوع این، آن

وجود بزرگ است، و سعت های همه انفس و آفاق در این موضوع گنجانیده شده است۔ به همین سبب نوع شعری نعت پهنایی جهانی دارد، محبت پیغامبر اکرم (ص) بخش ایمان هر مسلمان است۔ به همین جهت در همه دوره ها در عربی، فارسی اردو و زبان های دیگر با عقیدت و محبت مدح پیغامبر (ص) سروده شده است۔ نظیر این هیچ زبان دنیای ادب موجود نیست۔

در دوره قدیم شاعران تازی و صف پیغمبر اکرمؐ می کردند۔ بعد ازین شاعران عجم نیز مدح پیغامبر اکرمؐ کرده اند۔ مثلاً خاقانی شروانی (حسان العجم)، سعدی شیرازی، مولوی بلخی، امیر خسرو دهلوی، جامی، قدسی مشهدی، غالب و اقبال لاهوری۔ سپس در زبان اردو میر درد، ناسخ، سودا، میر، احمد رضا، ذوق، داغ، امیر مینای، اقبال، حافظ مظهر الدین، حفیظ تایب، حافظ لدهیانوی، اعظم، کوثر نیازی، ظهوری و پیر نصیر الدین گولروی در سرودن نعت ممتاز اند۔

چون نعت در زبان های مختلف پاکستان سروده می شود هر کس سعی می کند به همان زبان نعت خوانی کند، معمول ترین زبان های نعت گویی عبارت از: اردو، پنجابی، بلوچی، سندی، پشتو، فارسی، عربی و سراییکی۔

"اما زبان رسمی"اردو " می باشد و اکثر نعت گویی و نعت خوانی به همین زبان است باوجود این بستگی دارد که در کدامی که از استان های پاکستان مراسم نعت و نعت خوانی انجام یابد، مثلاً اگر "نعت خوانی" در استانِ پنجاب صورت گیرد مخصوصاً در شهر ها و رو ستا ها البته به زبان پنجابی خواهد بود، و اگر در استان سرحد باشد به زبان پشتو و هر گاه دراستان سنده به زبان "سندی" و موقعی که در استان بلوچستان باشد به زبان "بلوچی" و آن گاه که در بهاولپور و ملتان و اطراف آن باشد به زبان سرائیکی خواهد بود۔ "۱۸

مجموعه ای از نصیر گولروی به نام"دین همه اوست" است که مشتمل بر وصف پیغامبر (ص) است۔ نصیر می گوید که این مجموعه وسیله بخشش من در روزِ محشر خواهد شد۔ پیر نصیر گولروی در نعت سرایی سخن رسایی کامل داشت۔ بیت های وی خیلی روان و جالب اند۔ استادی وی زبان اردو و مهارت وی در شعر چشمگیر است۔

تضمین نصیر گولروی بر نعتِ حضرت مولانا جامی به قرار زیر است:

نه طاقت هے نه مجھ میں کوئی گن   مگر دل کو هے شهر شاہ کی دهن

یـــہ میـری التـجـــا بھرِ خـدا سـن   نسیمـــا! جـانـب بطحـا گذر کن
زا حـوالـم مـحـمـدؐ را خبر کن

وہ کـوئـی نیك ھـو یــا ھـو کوئی بد   کسـی کـو در سے تو کرتا نھیں رد
نھیں ھے تیری رحمت کی کوئی حد   تـویـی سـلـطـانِ عـالم یا محمدؐ
ز روی لـطف سوی من نظر کن

نھیـں ھـے اب و دم خـم یـا مـحـمـدؐ   عـطـا ھـو عزم مـحـکـم یا محمدؐ
تـری شـاھـی مسـلـم یـا مـحـمـدؐ   تـویی سـلـطـان عـالم یـا محمدؐ
زروی لـطف سـوی مـن نـظر کن

صبـــا تـو جـــانتـی ھے درد میـرا   یـہ مـرغ روح قیـدی ھے بدن کـا
یھــاں دم گھـٹ رھـــا ھے بے محـابا   ببـر ایـن جــان مشتــاقـم در آنجـا
فـدای روضـــہ خیـر البشـر کـن

پے دیـدار تھـی بے حد کشاکــش   نـصیـر اکثـر مجھے پڑتے رھے غش
اچانك خواب میں دیکھا وہ مہ وش   مشـرف گرچہ شد جامی زلطفش
خـدایـا ایـن کرم بارِ دگرِ کن ۱۹

پیر نصیر گولروی اعتقاد کلی دارد کہ پیغامبر اکرمؐ نور است و رحمت ھمہ جھان است:

پیر نصیر گولروی:

تیـرے ھی نور سے روشن ھوئے افلاك و زمیں
رونـمـا ھـو گـئے ھر گوشے میں آثارِ حیات
تیـری تـخـلیـق کـو مـانا گیا شھکارِ حیات
نـور تیـرا ھـی رھـا طُـرّۂ دستـارِ حیـات ۲۰

داغ دهلوی:

حسنِ یوسف میں ترا نور تها اے نور خدا

چاره دیده یعقوب هوا، خوب هوا ۲۱

نصیر گولروی:

ضیا فروز هے دل میں حضور کی نسبت

نظر کا نور بنی ان کے نور کی نسبت۲۲

شب معراج و معراج نبی را نصیر گولروی به تفصیل در بیت های اردو و فارسی بیان می کند، بعضی نعت های وی مشتمل برشرح شب معراج اند۔ یعنی ردیف نعت وی "آج کی رات" است و آن خواندنی است:

منتظر خود هے بصد شوق، خدا آج کی رات

کس کی آمد هے سرِ عرش علی آج کی رات

فاصلے گهٹ گئے، یوں قرب بڑها آج کی رات

عبد و معبود میں پرده نه رها آج کی رات

قاب قوسین کی صورت میں هوا قرب نصیب

کهل گیا فلسفه ثمّ دنٰی آج کی رات

رحمت سید عالم هے دو عالم کو محیط

کوئی عاصی نهیں محروم عطا آج کی رات۲۳

دیگر:

جانب عرش هے حضرتؐ کا سفر آج کی رات

ایك هی برج میں هیں شمس و قمر آج کی رات

نور هی نور کی برسات نظر آتی هے

دیکهتی هے نگه شوق جدهر آج کی رات

هم نصیر اپنے نبیؐ پر دل و جاں سے قرباں

عام هے ان کی شفاعت کی خبر آج کی رات۲٤

اعتقاد نصیر گولروی درباره نور و بشر و حاضر و غایب بودن پیغبر اکرم در زیر قرار دارد:

حاضر و ناظر و نور و بشر وغیب کو چھوڑ
شکر کر وہ ترے عیبوں کو چھپائے ہوئے ہیں
اللہ اللہ مدینے پہ یہ جلوؤں کی پھوار
بارش نور میں سب لوگ نہائے ہوئے ہیں ۲۵

دیگر:

کہاں یہ خاک کا ذرّہ، کہاں وہ نور خدا
بشر کہوں نہ کہوں ان کو، سوچتا ہوں میں۲٦

در جای دیگر مجموعه دین همه اوست به زبان فارسی درباره مسئله نور این طور می گوید:

گرامی پیکرِ نورین، نخستین جلوه تکوین
تویی طه، تویی یسین به قرآن یارسول الله
به نورین جسم تو، تشریف وحدت، خلعتِ کثرت
لبت سرچشمهٔ مضمون عرفان یارسول الله ۲۷

روانی الفاظ و تکرار لفظی موجب زیبایی بیت ها و سبب موسیقیت است چند بیت به زیر نوشته می شود:

راستے صاف بتاتے ہیں کہ آپ آتے ہیں
لوگ محفل کو سجاتے ہیں کہ آپ آتے ہیں
کہکشاں، راہگزر، چاند، ستارے، ذرے
سب چمک کر یہ دکھاتے ہیں کہ آپؐ آتے ہیں
دل کو جلوؤں کی طلب، آنکھ کو طیبہ کی لگن
دیکھئے مجھ کو بلاتے ہیں کہ آپ آتے ہیں
ان کی آمد کے پیامی ہیں صبا کے جھونکے
پھول شاخوں کو ہلاتے ہیں کہ آپ آتے ہیں

چـانـد تـاروں میں نـصیـر آج بـڑی هـلچل هے
یهـی آثـار بتـاتے هیں کـه آپ آتے هیں۲۸

ایـن نـعـت مشتـمل بر دوازده بیت است- در آن هیچ واژه مشکلی دیده نمی شود- هر لفظ،هر ترکیب و اضافت زیبا و دل انگیز است- در این نعت ترکیبات زیاد نیست- خلّاق دو عالم،یوم میلاد و بتـان باطل اند- مصراع بیت سوم بسیار جالب و زیبا است یعنی کهکشان، راه گزر، ماه، کوکب ها و ذرّه ها؛ معنی هر لفظ بلیغ است-

حـافـظ مـظهر الدین و پیر نصیر همعصر نیز بودند و دوستی ایشان بایك دگر نیز بودند- برخی بیت های نصیر الدین و مظهر الدین یکسان اند- سبب شهرت نصیر گولروی به نعت گویی وی است- او طبع حافظ مظهر الدین را دوست دارد- دو مثنوی به یاد مظهر الدین نوشته است- پیر نصیر می گفت که حافظ مظهر الدین دوستِ من بود-

نصیر درباره حافظ مظهر الدین می گوید:

مـظهـر الـدیـن، نـعـت گوی نـامور
مـحـرمِ رمـز سـخـن، عـالـی نـظـر
سینـه اش عشـق نبـی راجلوه گـاه
آن حـق آگـاه و مـعـارف دستگـاه
بـود مـظهـر بـلـبـل بستـانِ عشـق
هـر سه دیوانش به نعت ایمان عشق
نـام او لافـانـی از آثـار نـعـت
چهـره اش تـابـنـده از انـوارِ نـعـت
لـطفِ ختـم الـمـرسـلین را مظهـری
لامـعـات سینـه او خـاوری ۲۹

بـعـداز خـوانـدن این بیت ها، معلوم می شود که پیر نصیر گولروی باحافظ مظهر الدین علاقه زیادی داشت- نه تنها او را دوست داشت بلکه تقلید اندیشه های وی را نیز دوست داشته است-

حافظ مظہر الدینؒ:

پیداست ز تست نور ذاتی
از حسن تو، حسن کایناتی
از نور تو نورِ این و آنم
از رنگِ تو رنگ داستانم ۳۰

پیر نصیرالدینؒ:

اللہ نے سو حسن دئیے نوع بشر کو
یوں نور کے سانچے میں ڈھلا کوئی نہیں ہے ۳۱

حافظ مظہر الدین:

ادھر بھی نظر شہر یارِ مدینہ
پڑا ہوں سرِ رہگذارِ مدینہ
تجلی کے مشتاق ہیں دونوں عالم
اٹھا پردہ اے پردہ دار مدینہ
مرا سرمہ چشم ہے خاکِ یثرب
مرا غازہ رخ غبارِ مدینہ
ہے نسبت خدا کو بھی شہر نبیؐ سے
ہے جبریل بھی جاں نثارِ مدینہ
خیالوں میں ہیں شہرِ طیبہ کے جلوے
نظر میں ہے رنگِ بہارِ مدینہ
وہی ذات ہے افتخارِ دو عالم
وہی ذات ہے افتخارِ مدینہ
یہی ایک دیرینہ حسرت ہے دل کی
بنوں مر کے مظہرؔ غبارِ مدینہ ۳۲

پیر نصیر الدینؒ:

قیامت ہے اب انتظارِ مدینہ
الٰہی! دکھا پھر دیارِ مدینہ
اسی آرزو میں مٹا جا رہا ہوں
مری خاک ہو ہمکارِ مدینہ
ستم کا نشانہ مری زندگی ہے
کرم کی نظر شہریارِ مدینہ
معطر ہوئی جاں، کھلا غنچہ دل
چلی جب نسیم بہارِ مدینہ
یہ دوری نہیں، حدِ پاس ادب ہے
ادھر میں، ادھر تاجدارِ مدینہ
پیا تھا بس اک جام اس میکدے سے
نہیں ٹوٹتا اب خمارِ مدینہ
تصور میں ہے آمد و رفت شہ کی
کھڑا ہوں سرِ رہگذارِ مدینہ
اسے مل گئی دین و دنیا کی دولت
ہوا دل سے جو خواستگارِ مدینہ
لگالوں گا آنکھوں میں سرمہ سمجھ کر
اگر ہاتھ آئے غبارِ مدینہ
نصیر اپنی کوشش نہیں کام آتی
بلاتے ہیں خود تاجدارِ مدینہ ۳۳

علامہ اقبال لاہوری:

ور حسابم را تو بینی نا گزیر
از نگاہِ مصطفٰی پنہان بگیر ۳٤

نصیر گولروی:

شـــرم عـصیـــان سے نهیں ســامنے جــایا جــاتــا
یہ بھی کیا کم ھے، ترے شہر میں آئے ہوئے ھیں ۳۵

پیر نـصیـر گـولـروی از ربـاعـی هـای امـجـد بسیـار تـحتِ تاثیر قرار گرفته است۔ سید امجد حیـدرآبـادی در صنف رباعی یگانه و بی مثل بود۔ رباعیات وی در فارسی و اردو هستند۔ تخلص وی امـجـد و لـقـب وی شهـنشـاهِ ربـاعیـات و سعدی دکن است۔ برخی رباعیات سید امجد حیدر آبادی ترجمه آیت های قرآنی و حدیث است۔ پیر نصیر گولروی نیز به پیروی رباعیات امجد ترجمه آیت های قرآن مجید کرده است۔ نمونه چند رباعی امجد حیدر آبادی و پیر نصیر گولروی ملاحظه بکنید:

امجد حیدر آبادی:

رخ مهـر هے، قـد خطِ شعاعی کی طرح
وہ گـلـہ امـت میں هے راعی کی طرح
اس خــاتــم انبیــا کــا آخـر میں ظهـور
هے مـصـرعـه آخـرِ ربـاعی کی طرح۳۶

نصیر گولروی:

مــافـوقِ عـقـول بـن کے آئـپکـا هے
امـت میں فـضـول بـن کے آئپکـا هے
بـرســاتـی نبی کـئـی سنـے اور پڑھے
اب تو بھی رسول بن کے آئپکا هے ۳۷

سید امجد حیدر آبادی:

هــر ذرّہ پـــہ فـضـل کـبـریـا هـوتـا هے
اك چشم زدن میں کیا سے کیا ہوتا هے
اصنـــام، دبـی زبـــاں سے یـہ کهتے هیں
وہ چـاهے تو پتھر بھی خدا هوتا هے ۳۸

پیر نصیر گولروی:

شافی کو علیل کون کر سکتا ھے
حاتم کو بخیل کون کر سکتا ھے
عزت جسے وہ نصیر دینا چاھے
پھر اس کو ذلیل کون کر سکتا ھے ۳۹

این هر دو رباعیات ترجمه و تعز من تشآء و تذل من تشآء ٤٠ اند۔ در ***"رنگِ نظام"*** هر رباعی ترجمه نص قرآنی و حدیث نبوی است۔ در اصل این مجموعه رباعیات نتیجه عقیدت خواجه نظام الدین اولیاء است:

دیتی ھے دلوں کو شاد کامی نسبت
ھے قابل فخر یہ گرامی نسبت
صد شکر کہ محبوب الٰھی کے طفیل
حاصل ھے نصیر کو نظامی نسبت ٤١

سید امجد حیدر آبادی:

کثرت میں جمال پاك و حدت دیکھو
عسرت میں ھے صاف نقش عشرت دیکھو
دنیا میں رھے عالم دیں پیش نظر
آئینہ ھے اس لیے کہ صورت دیکھو ٤٢

پیر نصیر گولروی:

یہ حرص و هوس کا کھیل آخر کب تك
دنیا داروں سے میل آخر کب تك
تا چند یہ کبر، یہ نمایش، یہ فریب
دولت کی یہ ریل پیل آخر کب تك ٤٣

سید امجد حیدر آبادی:

زیبایش و تزئین پہ نظر ھوتی ھے
آخر کی بھی کچھ تجھے خبر ھوتی ھے

یـہ مـوئے سیـہ سپید ھـوں گے اك دن
امـجـد ! ھـر شـام کـی سـحـر ھوتی ھے٤٤

پیر نصیر گولروی:

یہ حشمت و زر یہ کاخ و کو کچھ بھی نہیں
یہ طبل و علـم یہ ھـا و ھو کچھ بھی نہیں
اپـنے کـو سـمـجھتا ھـے اگر تو سب کچھ
میں اتنا بتائے دوں کہ تو کچھ بھی نہیں٤٥

سید امجد حیدر آبادی:

واجـب ھـی کـو ھے دوام بـاقـی فـانـی
قیـوم کـو ھـے قیـام بـاقـی فـانـی
کھنے کو زمین و آسمان سب کچھ ھے
بـاقـی ھے اسی کـا نـام باقی فـانی٤٦

پیر نصیر گولروی :

دنیـا کـی چمك دمك ھے آنی فـانـی
جیسے کـہ ھے موجوں کی روانی فانی
بـاقـی سے مـقـابـلـہ نہیں فـانـی کـا
بـاقـی بـاقـی ھے اور فـانـی فـانـی٤٧

سید امجد حیدر آبادی:

از جـاده شـرع پیـش دستـی نـکنند
در مـحـفـل دین پـاك مستی نـکـنـنـد
سـجـده بـہ نـمـاز میـت آمـد ممنوع
تـامـرده دلان قبـر پـرستی نکنند٤٨

پیر نصیر گولروی:

رسمِ بیعت کو دستگیری سمجھے
گدی پر بیٹھنا، فقیری سمجھے
پیری کی حقیقت کو نہ سمجھے کچھ پیر
قبروں کی مجاوری کو پیری سمجھے ۴۹

سید امجد حیدر آبادی:

کس شان سے شیخ خود نما بیٹھا ہے
سچ مچ کوئی سمجھے کہ خدا بیٹھا ہے
صورت میں ہے با یزید، سیرت میں یزید
چمڑے پہ ہرن کے بھیڑیا بیٹھا ہے ۵۰

پیر نصیر گولروی:

مسند پہ ذرا بیٹھیں گے، اترائیں گے
یہ مفت کا مال چار دن کھائیں گے
آتی نہیں ابجدِ طریقت تو نہ آئے
سجادہ نشین پھر بھی کہلائیں گے۵۱

سید امجد حیدر آبادی:

ہر دم اس کی عنایت تازہ ہے
اس کی رحمت بغیر اندازہ ہے
جتنا ممکن ہو کھٹکھٹائے جاؤ
یہ دستِ دعا خدا کا دروازہ ہے۵۲

پیر نصیر گولروی:

بندوں کی معاف بھول کرتا ہوں میں
ہر نامہ الگ وصول کرتا ہوں میں

پیرون کی نہیں اس میں اجارہ داری
ہر اك کی دعا قبول کرتا ہوں میں۵۳

سید امجد حیدر آبادی:

قرآن کریم میں کرامت دیکھی
ہر جزو کے ساتھ کل کی شرکت دیکھی
ہر منزل کو اسی کی منزل پایا
ہر سورہ میں خدا کی صورت دیکھی٥٤

پیر نصیر گولروی :

گنجینہ عرفان سمجھ کر پڑھیے
سرمایہ ایمان سمجھ کر پڑھیے
الفاظ کے ساتھ ہو معانی پہ نظر
قرآن کو قرآن سمجھ کر پڑھیے۵۵

علم تصوف، علمی که در آن بحث می شود از اعراض از ماسوی الله و وصول به حق سید نصیر الدین نصیر گولروی شاعر عارف و صوفی منش معروفِ خانقاهِ غوثیه و مهریه بود و وی از صوفیان و عارفان الٰهی بود۔ گفتارنیکو که معانی تازه و الفاظ فصیح در آن هست به زبان فارسی کرده است۔ نصیر الدین نصیر گولروی علوم رایج عصرِ خود را به خوبی تحصیل کرده و با حکما و فلاسفه و متصوفه آمیزش داشته است۔ در سیاحت و جهان گردی برای سیر آفاق و انفس روزگارانی صرف وقت کرده و از هر خرمن توشه ای گرد آورده است و به درجه کمال و فضل رسیده است۔

به طور کلی درمیان نوشته های بزرگان و ادبا و فضلا کمتر کسی دیده می شود که مانند سید نصیر الدین نصیر گولروی اصول تصوف و عرفان را به زبان شیرین و ساده و محققانه مورد مطالعه و تجزیه وتحلیل قرار داده باشد۔

از امتیازات شعر نصیر گولروی این است که او نکته های عرفانی و عشق حقیقی را در پیرایه عشق مجازی ادا می کند۔ صفات و شون شاهد مطلق را در زلف و خط و خال و لب و دندان می آورد۔ عرفا و مشایخ را رند باده خوار و پیر خرابات وغیره نام می برد و اعمال آنان را به شکل شراب و

نغمه و دف و چنگ نشان می دهد۔ مدارج و مقامات سلوك و درویشی یعنی صبرورضا و تسلیم و توکل و قناعت راعنوان دیگر می دهد۔ طعن تعریض محتسب وزاهد و فقیه می نماید۔

نصیر گولروی گرایش به تصوف داشت و مشرب عرفان موردِ پسند او بود۔ تصوف و عرفان در نظری وی صفای باطن و جمعیت خاطر و پاکی اخلاق است۔

بعضی از ابیاتِ عرفانی او به شرحِ زیر است:

باطن نگر و عذر پذیر آقا ہے
ربِ دوجہاں بھی کیا نصیر، آقا ہے
ہم زود گریز دیر آمادہ غلام
وہ زود نواز و دیر گیر آقا ہے۵۶

کعبہ و دیر میں محدود تجھے کیوں جانوں، منحصر کیوں مانوں
کوئی ٹوٹا ہوا دل بھی تو ہے کاشانہ ترا، ہے یہ فرمانا ترا
کیا عجب دور تھا آغازِ محبت کا وہ دور، صبر میرا تراجور
اك تماشا تھا تڑپنا مرا، تڑپانا ترا، اس پہ اترانا ترا
کفر و ایمان کے چکر میں پڑے کیوں یہ نصیر، یہ ترے در کا فقیر
دونوں گھر تیرے ہیں، کعبہ ترا، بت خانہ ترا، اپنا بیگانہ ترا ۵۷

دیگر:

گلشن کا پتّہ پتّہ جھومے آمد پر تیری
موجوں میں ڈالے ہلچل ساحل پر جانا تیرا
ارض و سما بھی کم ہیں تیری وسعت کے آگے
حیرت میں ہوں یہ سن کر، دل ہے کاشانہ تیرا
تو ہے وہ سِر مستی، تو ہے وہ راز ہستی
آساں ہے کھونا خود کو، مشکل ہے پانا تیرا
جلوہ دکھلا دے اب تو اپنے نصیر کو تو
بیٹھا ہے در پر تیرے کب سے دیوانہ تیرا ۵۸

هر صوفی و زاهد از روز محشر می ترسد و هر روز عمل خود را بهتر می کند۔ پیر نصیر گولروی نیز خوفِ عقبی دارد:

کب رنج و غم و مرگ و فنا کا ڈر هے
دن رات مجھے روزِ جزا کا ڈر هے
دنیا کو هزار خوف هیں دامن گیر
مجھ کو تو فقط اپنے خدا کا ڈر هے۵۹

هر نفس درس فنا می دهد و این جهان برای انسان جای عمل است۔

پیر نصیر گولروی:

درس عدم و سلب بقا دیتا هے
تعطیل حیات کا پتا دیتا هے
استادِ نفس بدن میں آتے جاتے
انسان کو تعلیم فنا دیتا هے ٦٠

هر مرد کامل خدای بزرگ را جستجو می کند، هر روز و هر ماه و هر سال جستجوی وی فقط رسیدن به ذات حق می شود۔

پیر نصیر گولروی:

ڈھونڈا هے اسے خانہ به خانه هم نے
وحدت کو تو کثرت هی سے مانا هم نے
خورشید کو ظلمت نے کیا هے ممتاز
تنزیهه کو تشبیه سے جانا هم نے٦١

سید امجد حیدر آبادی:

هر رنگ میں بے رنگ کی صورت دیکھی
پتھر میں بھی شعلہ کی لطافت دیکھی
واحد سے هوا همیشه واحد کا صدور
کونین میں وحدت هی کی کثرت دیکھی٦٢

هـر صـوفی و شیخ راست باز و راست گومی شود- صوفیان وارثِ اسوه مصطفٰی اند درباره مرد کامل نصیر گولروی به این طور می گوید:

انســان ادبــی کــا گــر سکھـا دیتے هیں

الـجھے کـوئی تـو مسکـرا دیتے هیں

هیں اسـوه مـصـطـفٰی کے وارث وه لوگ

جو گالیاں سن کر بھی دعا دیتے هیں ٦٣

درنـگاه عارف کامل در این جهان حادث هر چه که ظاهر می شود و یا پیدا است مرضی الٰهی است و در هـرشیی جـلوه محبوب رامی بیند- حتی که او مجبور می شود که بگوید "همه اوست" و آهستـه آهستـه بـه مقامی می رسد که می گوید "مـن تـو شدم تو من شدی، من تن شدم تو جان شدی، تـاکـس نـگـوید بعداز این من دیگرم تو دیگری" و وقتـی می گوید "اناالحق"- ایـن هـمه مرحله های متصوفانه در کلام پیر نصیر گولروی وجود دارد-

نهیں جس میں تیری تجلیاں، اسے جانچتی هے نظر کهاں

تـرے نـور کـا نـه ظهـور هو تو وجود بھی هے عدم سے کم

کبھـی انـعـکـاس جمال هے، کبھی عین شے کی مثال هے

نهیں میرے دل کا معامله، کسی آئینے کے بھرم سے کم ٦٤

در جای دیگر می گوید:

بـقـا کـی جستـجـو هے تو فنا کر اپنی هستی کو

کـه هست و بودِ عالم سے هے دنیائے عدم پهلے ٦٥

دربیتی دگر این گفته است:

نـصیــر کھیـل نهیں هے شعور ذات و صفـات

خـدا شـناس کهاں وه، جو خود شناس نه هو ٦٦

نـصیر گـولـروی بـنـده عشق بود و عشق خمیر مایه عرفان است در عرفان، شریعت هم مرتبه مـخـصـوصی دارد- عاشق هنوز پایبند دستور شرعی است و به وقت سحر در سجود است و در حالت نماز هم جلوه محبوب را تماشامی کند- نصیر این کیفیت را این طور ضبط کرده است:

وصـل میں گـنـجـایـش اغیـار اتنی بھی نـہ تھی
چشم و گوش و ہوش، ہر اپنا وہاں بیگانہ تھا۶۷

دیگر:

مـٹ گیـا نقش دوئی عکس تجلی سے نصیر
اب نـظـر آئیـنـہ ذات میں کون آتـا ھے۶۸

جای دگر، محبوب حقیقی را این طور تماشامی کند:

ہم لے اڑے ھیں ان کی جھلك اك نگاہ میں
بیٹھے رہیں نـقـاب وہ رخ پر لیے ہوئے۶۹

دیگر:

کسی کے حسن نادیدہ کی جانب اك اشارہ ھے
گلستاں میں یہ اك جھونکا نسیم صبح دم تیرا۷۰

در حقیقت عرفان چیزی نیست که از خواندن و آموختن حاصل شود، بل که احساس درونی و باطنی است که خود به خود پیدامی شود و یواش یواش به منزل مکاشفه و حال می رسد، جایی که خطرات گم کردن راه هم وجود دارد. بنا براین احتیاج به پیر و راهبری است که در زبان فارسی او را به نام "پیر" یا "مرشد" می شناسند و در نزد صوفیه، مرتبه، مرشد آنچنان بلند است که وقتی ارباب تصوف، مافی الضمیر خود رامی خواهند اظهار نمایند، با واژه های کیف و سرور، جام و سبو، ساغر و مینا، می کده و پیمانه بیان می کنند و در آن زمان از راهنمابه نام پیرمغان یاد می کنند.

به جای مرشد، لفظ ساقی و لوازم می خواری، می کده، جام، سبو، شیشه، صراحی، نشه، خمار، صبوحی، مطرب، نغمه، سرور و این همه را در بیت های عرفانی می بینیم که در توضیح مدارج و واردات عرفانی به کار می برند و اسرار ورمز های رقیق عرفانی را به این همه واژه ظاهر می نمایند. بالآخر بر عاشق آن حالت جاری می شود که معشوق وی در هر جا وجود دارد اما در نظر نمی آید و آن وقت بین عاشق و معشوق فقط حیرانی و پریشانی خاطر باقی می ماند.

واژه های ساقی ومی کده، جام ومی، نشه و خمار، خم ابرو و طاق می خانه باهم مربوط اند که در بیان راه طریقت، در بیت های اردوی نصیر گولروی همه جامی یابیم.

دو بیت غزل را ملاحظه بکنید:

پیتے ھیں قسمت والے ساقی پیمانہ تیرا
رندوں کی جائے سجدہ، باب میخانہ تیرا
تو ھے وہ سرمستی، تو ھے وہ رازِ ھستی
آساں ھے کھونا خود کو مشکل ھے پانا تیرا ۷۱

در بیت مزبور، معنی ساقی، ساقی کوثر است۔

جای دیگر:

رند پیتے رھیں، چلتا رھے پیمانہ ترا، یونھی روزانہ
پیرِ میخانہ!سلامت رھے میخانہ ترا، جام و پیمانہ ۷۲

سه بیت غزل اردو، برھمین موضوع به زیر قرار است:

تیری آنکھوں کا یہ میخانہ سلامت ساقی
مست رکھتا ھے ترا بادہ سرجوش مجھے
ایك دو جام سے نیّت مری بھر جاتی تھی
تری آنکھوں نے بنایا ھے بلا نوش مجھے
صحبت میکدہ یاد آئے گی سب کو برسوں
نام لے لے کے مرا روئیں گے مے نوش مجھے ۷۳

جای دیگر:

اك قیامت ڈھائے گا دنیا سے اٹھ جانا مرا
یاد کر کے روئیں گے یارانِ میخانے مجھے ۷٤

پیر نصیر گولروی در بیت زیر سراسر از باده عرفان لبریز است:

عھد پختہ کیا رندوں نے یہ پیمانے سے
خاك ھو جائیں گے نکلیں گے نہ میخانے سے
میرے ساقی ھو عطا مجھ کو بھی پیمانے سے
فیض پاتا ھے زمانہ تیرے میخانے سے

کر ہی لیتا کبھی پینے سے میں توبہ، لیکن
باز آتی نہیں آنکھیں تری پلوانے سے

پیرِ میخانہ سلامت رہے تیری نسبت
بات بن جائے گی اپنی، ترا کہلانے سے

واعظِ شہر کی توبہ نہ کہیں ٹوٹی ہو
آج ہو حق کی صدا آتی ہے میخانے سے

رند کے ظرف پہ ساقی کی نظر رہتی ہے
اسے چُلّو سے پلادی، اسے پیمانے سے

شکوہ ترکِ ملاقات بجا ہے لیکن
جس نے پی ہو وہ نکلتا نہیں میخانے سے

بے سہارا ہوں، بوڑھاپے میں کہاں جاؤں نصیرؔ
اب جنازہ ہی اٹھے گا مرا میخانے سے ۷۵

بیت های درباره مَی خانه ببینید:

گذر جائے ہماری عمر پیمانے کے چگر میں
خدا مشغول رکھے ان کے میخانے کے چکر میں

گوارا تھا نہ میخانے کا جن کو نام تک لینا
سنا ہے آج کل وہ بھی ہیں میخانے کے چگر میں

کہاں واعظ کہاں یہ منہ اندھیرے قصدِ میخانہ
یہ حضرت بھی ہیں شاید پینے پلوانے کے چگر میں

زہے قسمت نہ چھوٹا مجھ سے میخانے کا دروازہ
رہا ہر چند واعظ مجھ کو بھکانے کے چگر میں ۷٦

دیگر:

شیشہ و جام کی ضرورت کیا
تم پلا دو اگر نگاہوں سے ۷۷

دیگر:

بـزم سـاقـی کے طـور کیـا کھیے

جـام وسـاغـر کـا دور کیـا کھیے

جیسے دو جـام رقـص کـرتے ھـوں

ان کـی آنـکھوں کو اور کیا کھیے۷۸

عارف الٰهی تشنه ای است که تشنگی او فرو نمی نشیند بل که باهر طلب، افزون تر می شود۔

سلسلـه ٹوٹے نـه ساقی هوش اڑجانے کے بعد

مـجھ کو ملتا ھی رھے پیمانه، پیمانے کے بعد۷۹

دیگر:

ایك دو جام سے کیا پیاس بجھے گی ساقی

مے پـلاتـا ھـے تو ایسے کئی پیمانے دے ۸۰

نصیر گولروی به زبان اردو از شیخ خود می گوید:

هـنـگـامـه عـالم کیا ساقی! محشر بھی مجھے چونکا نه سکے

ساغر نه اٹھا، آنکھوں سے پلا، مدھوش نه کر، غافل کر دے ۸۱

در حـقیـقـت، شراب، شرابِ جمال است۔ محبوب از نگاهِ زیبایی خود مست و خراب می کند۔ اقبال لاهوری در زبور عجم می گوید:

از چشم سـاقـی مستِ شرابم

بـی می خرابم، بی می خرابم۸۲

پیر نصیر می گوید:

خـدا گـواه کـه اهـل نـظـر کے مسلك میں

شـراب حسـن سے بھتـر کوئی شراب نھیں

اب اس مـقـام پے لے آئی ھے تـری الفـت

وه الـجھـنیں، وه اذیّـت، وه اضطراب نھیں

نگاہ جم گئی اس چھرہ کتابی پر
اب اس کتاب سے بڑہ کر کوئی کتاب نهیں
نصیر! میکدہ زندگی میں لطف هی کیا
شریك جام، جو وہ رشكِ ماهتاب نهیں ۸۳

در گشایش راز های سربسته، حتماً احتیاج به عارفی کامل است تابر عاشق زار، ادراك اسرار الهی را آسان کند۔ بنا بر این لازم است که عاشق هم در جستجو و تلاش محبوب، خود رابی خود و سرمست و گم کند۔ پیر نصیر گولروی این احساس را در این بیت ها تو ضیح داده است:

ٹهان لی میں نے بهی ساقی! یهیں مرجانے کی
کتنی دلکش هیں فضائیں ترے میخانے کی
واہ کیا خوب نشانی هے یہ میخانے کی
دل میں تصویر کهینچی رهتی هے پیمانے کی
یاد آتی هیں کسی کی وہ نشیلی آنکهیں
دیکھ کر شکل چهلکتے هوئے پیمانے کی
رندِ بد مست کی توبہ بهی کوئی توبہ هے
ٹوٹ جائے گی چهلك دیکھ کے پیمانے کی ۸٤

جای دیگر:

هم آتے جاتے رهے می کدے میں شام و سحر
شریك جام کسی نے کیا کیا نہ کیا
پیالہ هاتھ میں لینا هی میگساری هے
بلا سے گهونٹ جو هم نے پیا پیا نہ پیا ۸۵

در این همه غزل اردو واژه های خمریه یعنی می، بادہ، قدح، رند، خرابات، صراحی، شیشه، ساغر، جام، ساقی، چشم ساقی، می خوردن، چشم باساقی چهار کردن، تیر چشم زدن مربوط اند۔ یك غزل نصیر با این همه معنی ملاحظه بکنید:

تنهانه پی شراب، همیں بهی پلا کے پی
اے پینے والے! هم سے نگاهیں لڑا کے پی
میخانه ترا، جام ترا، رند بهی ترے
ساقی! مزا تو جب هے، که سب کو پلا کے پی
ساغر اٹها تو هر غم دنیا کو بهول جا
پینے کا وقت آئے تو کچهه گنگنا کے پی
شاید نه کوئی اور جهکے تیرے سامنے
زاهد! ذرا صراحی کی گردن جهکا کے پی
ساغر هے صرف رندِ تنك ظرف کے لئے
اے مے پرست! خم کبهی منه سے لگا کے پی
پینے میں احتیاط کا پهلو بهی چاهیے
مخلوق کو نه اپنا تماشا دکها کے پی
اے باده کش! وه آج نظر سے پلائیں گے
ساغر کو پهینك، آنکهوں سے آنکهیں ملا کے پی
آداب مے کشی کے تقاضے سمجهه، نصیرؔ
ساغر اٹها کے اور نگاهیں جما کے پی۸۶

تتبع از شاعران گذشته:

شعر نصیر گولروی شعری دل نواز و خوش آهنگ است۔ بیت های او دارای مضامین اخلاقی و عرفانی است، پیر نصیر گولروی بر زبان عربی و فارسی تسلطِ زیادی داشت، برای این که با زبان آوری کامل و آوردن مثال های مناسب، بیت های خود را به مضامین دل انگیز آراسته است۔ این امتیاز در غزل های وی نمایان تر و چشمگیر تر است۔ غزلیات وی بیشتر عاشقانه و عارفانه اند۔ غزلیات وی بیشتر عاشقانه و عارفانه اند۔ غزلیات وی در عمق و اندیشه و باریکی خیال و ظرافت کاری به غزلیات میرتقی میر (د:۱۸۱۰م)، خواجه حیدر علی آتش(د:۱۸۴۶م)، میرزا اسد الله خان غالب(د:۱۸۶۹م) و مومن خان مومن(د:۱۸۵۲م) نمی رسد، ولی از حیث انسجام و روانی و سلاست بیان و فصاحت در

درجه اعلای شعری است و به اصطلاح سهل و ممتنع است. یعنی شنونده تصور می کند که او هم قادر است به آسانی مانند آن اشعار را بگوید، ولی هنگام عمل می بیند از جمله ممتنعات است. در دیوان وی غزل هایی یافت می شود که او در سرودن آن ها، هم از لحاظ وزن و قافیه و هم از لحاظ مضمون. در این شك نیست که از حیث کمیت و تنوع و تفنن در اسلوب های مختلف، شعرش در موضوعات مختلف، زیبا و دل کش است. پیر نصیر گولروی طبعاً جمال دوست و زیبا پسند بود. چون نظر وی به روی دل فریب می افتد به ستایش او می پردازد.

چون که پیر نصیر گولروی شاعر فارسی زبان نیز بود. وی از شاعران بزرگ گذشته پیروی کرده است تتبعاتِ وی از مولوی، سعدی، خسرو، حافظ، جامی، سحابی و بیدل مهم است. افزون بر این، به زبان اردو، میرتقی میر، غالب دهلوی، انیس و دبیر، مؤمن خان مؤمن، داغ، نوح ناروی و جوش ملیح آبادی را تتبع کرده است.

نمونه چند بیت ها که تتبّع کرده است، به زیر قرار اند:

سعدی شیرازی:

به زیور ها بیارایند وقتی خوب رویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیور ها بیارایی۸۷

پیر نصیر گولروی:

حسینوں کے بدن کی وجہِ آرایش تو ہیں زیور
مگر آرایش زیور کا باعث ہے بدن تیرا۸۸

ابو سعید ابوالخیر:

مردانِ خدا! میل به هستی نکنند
خود بینی و خویشتن پرستی نکنند
آنجا که مجرّدان حق می نوشند
خم خانه تهی کنند و مستی نکنند۸۹

پیر نصیر گولروی:

مــردانِ خــدا رغبــتِ هستــی نهیــں کــرتــے
یــہ لــوگ کبھــی نــفــس پــرستی نهیــں کرتے
پیتــے هیــں جهــاں اهــل صــفــا بــادہ عــرفــاں
میخانه بهی پی جائیں تو مستی نهیں کرتے ۹۰

مولانا جامی:

بـنـده عشـق شـدی تــرك نســب کن جـامـی
کـه دریـن راه، فلان ابن فلان چیزی نیست ۹۱

پیر نصیر گولروی:

بـنـده عشـق هـے جــامـی! نسبی کِبر کو چھوڑ
که فلاں ابنِ فلاں کچھ نهیں اس رستے میں ۹۲

بیدل دهلوی:

سـخـن بـاشد دلیلِ زندگی روشن خیالان را
غـم مـردن نـدارد شـعـلـه ما، تازبان دارد ۹۳

پیر نصیر گولروی:

کـلام روشـن خیـال لـوگـون کـا ان کـی برهـان زندگی هے
نهیں بجھے گا همارا شعله، هے جب تك اس کی زبان باقی ۹٤

بیدل دهلوی:

در زنــدگــی مــطــالـعــه دل غـنیـمـت است
خواهی بخوان و خوان مخوان، مانوشته ایم ۹۵

پیر نصیر گولروی:

حیــات میں هــے غـنیـمــت مـطـالعـه دل کـا
کوئی پڑھے نه پڑھے، هم نے داستاں لکھ دی ۹٦

مولانا گرامی:

خموشی با تکلّم در ستیزه

تبسّم در میانش ریزه ریزه ۹۷

پیر نصیر گولروی:

ٹھنی ہے گفتگو کی اور خاموشی کی آپس میں

پسا جاتا ہے بے چارہ تبسّم، درمیاں ہو کر۹۸

بیت های عاشقانه در این دوران در قالب غزل و رباعی. منظومه های وصف محبوب و بزمی سروده شده است. غزل بیشتر به ثبت و توضیح احساسات و عواطف عاشقانه اختصاص دارد. نیاز عاشقانه نسبت به معشوق بابعضی توصیف ها مانند توصیف، هجران ها، درد ها و حسرت ها و گاه با توصیف هایی از معشوق همراه است.

بر اساس غزل های عاشقانه می توان تصویری از معشوق موردِ نظر شاعر را به دست داد. و البته این تصویر، در همه غزل ها، تصویری است تقریباً یکسان و قرار دادی و تنها در مواردی خاص است که سلیقه شاعر از این تصویر قرار دادی تجاوز می کند. معمولاً معشوق در شعرِ فارسی و اردو سیم اندام و خورشید صورت یا ماه روی و سرو قامت است.

غزل های سید نصیر الدین نصیر گولروی بیشتر تحتِ تأثیر جذبه ها واحوال قلبی سروده شده و در آن ها قصدِ تعلیم نبوده است در این شعر ها نیز تأثیر خواجه میر درد، میرتقی میر وغالب دهلوی و به خصوص تأثیر غزل ها داغ دهلوی رامی توان دریافت چه از نظر وزن و قافیه وچه از نظر زبان و بیان. بیشتر غزل های پیر نصیر گولروی عاشقانه است.

توصیف حالات عاشقانه، وصال،فراق، وصف معشوق، زیبایی و جمال معشوق، حسن و نظر، شوق دیدار و مسایلی از این دست در غزل های وی نمودی خاص دارد. به این ابیات از غزل های وی که شامل مبالغه ها و تضادها و پارا دوکس ها است.

به پیروی از خواجه میر درد (د:۱۱۹۹ق./۱۷۸۵م)، یعنی خیال نصیر نیز همین طور است:

کس کی یہ چشم مست نے، بزم کویوں چھکا دیا

مثل حباب سرنگوں، شرم سے ہر ایاغ ہے۹۹

پیر نصیر گولروی:

نهیں هے تیری مثال ساقی! یه تجه میں دیکها کمال ساقی
عجیب کیف و سرور و مستی، تری نظر کی شراب میں هے ۱۰۰

خواجه میر درد:

دونوں جهان کی نه رهی، پهر خبر اسے
دو پیالے تیری آنکهوں نے جس کے پلادئیے ۱۰۱

پیر نصیر گولروی:

هم چشمِ تصور میں سجالیں گے وه آنکهیں
یوں پینے پلانے کا مزا یاد کریں گے ۱۰۲

جای دیگر همین خیال را به این طور اظهار کرده است:

یاد آتی هیں کسی کی وه نشیلی آنکهیں
دیکه کر شکل چهلکتے هوئے پیمانے کی ۱۰۳

دیگر:

اے بادہ کش! وه آج نظر سے پلائیں گے
ساغر کو پهینك، آنکهوں سے آنکهین ملا کے پی ۱۰۴

میر تقی میر(د: ۱۸۱۰م) شاعرِ زبان ریخته بود و در صنف غزل مقام یگانه داشت۔ دریك غزل زیر، روشِ میر را ببینید:

شیخی کا اب کمال هے کچه اور
حال هے اور، قال هے کچه اور
وعدے برسوں کے کن نے دیکھے هیں
دم میں عاشق کا حال هے کچه اور
نه ملیں گو که هجر میں مر جائیں
عاشقوں کا وصال هے کچه اور ۱۰۵

جای دیگر:

نئے طور سیکھے، نکالے ڈھب اور
مگر اور تھے تب ہوئے ہو اب اور
ادا کچھ ہے، انداز کچھ، ناز کچھ
تہِ دل ہے کچھ اور زیرِ لب اور ۱۰۶

در این بیت ها کار برد "اور" ملاحظه بکنید، این روش، دبستان دهلی است۔ در پیروی میر، کار برد "اور" در بیت های نصیر گولروی را نیز ملاحظه بکنید، نصیر اگرچه در استان پنجاب چشم به جهان گشود و پدر وی نیز "پنجابی" بود ولی در زبان نصیر گولروی رنگ دبستان دهلی و دبستان لکهنو ـسرایت کرده شده است:

پیمان وفا اور ہے سامان جفا اور
اس فتنہ دوراں نے کہا اور، کیا اور
تیور الگ، انداز جدا، ان کی ادا اور
وہ اور ہوا میں ہیں، زمانے کی ہوا اور
ترکیب کوئی ان کو منانے کی ہو کیا اور
میں جتنا مناتا ہوں، وہ ہوتے ہیں خفا اور
پی لیں جو کبھی شیخ تو پی پی کے پکاریں
اے ساقیِ میخانہ! ذرا اور، ذرا اور ۱۰۷

میر تقی میر:

آفاق کی منزل سے گیا کون سلامات
اسباب لٹا راہ میں یاں ہر سفری کا ۱۰۸

نصیر گولروی:

عافیت دور رہی فطرت انسانی سے
بچ سکا کون زمانے میں پریشانی سے ۱۰۹

میر تقی میر:

پھر نہ آئے جو ہوئے خاك میں جا آسودہ
غالباً زیر زمیں میر ھے آرام بھت ۱۱۰

پیر نصیر گولروی:

پلٹ کر آ نھیں سکتا عدم کی راہ سے کوئی
یہ دنیا چھوڑ کر جو بھی گیا، اب تك نھیں آیا ۱۱۱

میرزا اسد الله خان غالب دھلوی شاعر زبان فارسی و اردو بود۔ برخی خیال ھای نصیر گولروی به پیروی میرزا غالب دهلوی نیز اند۔

غالب دهلوی:

تیرے وعدے پر جیئے ھم تو یہ جان، جھوٹ جانا
کہ خوشی سے مر نہ جاتے، اگر اعتبار ھوتا۱۱۲

نصیر گولروی:

تمھارے وعدہ فردا کا اعتبار تو ھو
گذر ھی جائے گی، فرقت کی ایك شب کیاھے ۱۱۳

غالب دهلوی:

گو ھاتھ میں جنبش نھیں آنکھوں میں تو دم ھے
رھنے دو ابھی ساغر و مینا میرے آگے۱۱٤

نصیر گولروی:

اب نقاھت کا یہ عالم ھے کہ اٹھتے نھیں ھاتھ
صرف نظریں ھی پھنچ سکتی ھیں پیمانے تك۱۱۵

غالب دهلوی:

مجھ تك کب ان کی بزم میں آتا تھا دور جام
ساقی نے کچھ ملا نہ دیا ھو شراب میں ۱۱٦

نصیر گولروی:

کیون نہ شك ہو مجھے ساقی تری فیاّضی پر

چشم مخمور سے مجھ کو کبھی پلوائی بھی؟۱۱۷

میرزا نواب خان داغ دهلوی(د:۱۹۰۵م) شاعر برجسته دبستان دهلی بود۔ شاعرانِ دهلی به روش مخصوص خود مغرور و ناز داشتند۔ یعنی دیگران را کمتر می فهمیدند۔ نصیر گولروی به پیروی میرزا داغ دهلوی نیز طبع آزمایی کرده است۔ خیال نصیر گولروی از طبع داغ دهلوی بیشتر اثر پذیر شده است۔

چند بیت های داغ و نصیر به طور نمونه به زیر قرار اند:

داغ:

لوگ کہتے ہیں، چپ لگی ہے تجھے

حال دل بھی سنا کے دیکھ لیا ۱۱۸

نصیر گولروی:

اٹھے نہ تھے ابھی ہم حال دل سنانے کو

زمانہ بیٹھ گیا حاشیے چڑھانے کو

نہ جانے اب وہ مجھے کیا جواب دیتے ہیں

سنا تو دی ہے انہیں داستان "سنانے" کو ۱۱۹

در این ابیات مزبور، حال دل گفتن با دوست خود، خیلی کار مشکل است۔

داغ دهلوی:

دل لے کے مفت کہتے ہیں کچھ کام کا نہیں

الٹی شکایتیں ہوئیں، احسان تو گیا ۱۲۰

نصیر گولروی:

دل لے کے بدل گئے نگاہیں

یہ مفت کا مال تو نہیں ہے ۱۲۱

داغ دهلوی:

باعثِ گریه نه پوچھ اے هم نشیں
کیا کهوں میں آگیا تھا یاد کیا ۱۲۲

نصیر گولروی:

لهو خشك، دل خشك، دم خشك هے
هم آنکھوں سے آنسو بهائیں گے کیا۱۲۳

در بعضی جاها، خیال و مزاج داغ دهلوی و پیر نصیر گولروی یکسان اند. سخنان با دلبر عیار، ذکر زلف و رخسار و ذکر شب فرقت و بی اعتنای دوست، یعنی از غمزه و عشوه، جهان راسوختن، بعداز خندیدن یار، درهر دو جهان شکر ریختن، این همه روش دبستان دهلی و لکهنواست.

داغ دهلوی:

مٹ گئے عشق میں گھر سینکڑوں ویراں هو کر
پھر گئی آنکھ تری گردش دوراں هو کر
خیر بهتر هے، تغافل هی سهی، سن لینا
جان پر کھیل گیا کوئی پریشاں هو کر
دیکھنے والے هی سو عیب لگا دیتے هیں
کوئی جو چاهے کرے آنکھ سے پنهاں هو کر۱۲٤

نصیر گولروی:

وفا هو کر، جفا هو کر، حیا هو کر، ادا هو کر
سمائے وه مرے دل میں نهیں معلوم کیا هو کر
نه وه محفل، نه وه ساقی، نه وه ساغر، نه وه باده
هماری زندگی اب ره گئی هے بے مزا هو کر
نه چھوڑو ساتھ میرا هجر کی شب ڈوبتے تارو!
نه پھیرو مجھ سے یوں آنکھیں، مرے غم آشنا هو کر

مـرے دل نے حسینـوں میں مـزے لوٹے محبت کے
کبھی اس پر فدا ھو کر، کبھی اس پر فدا ھو کر۱۲۵

در مـقایسه ابیات داغ و نصیر، ردیف ایشان یکسان است، غم و هجر به انداز دهلی نیز موجود است و شـوخـی کـلام بـه روش لـکهنو نیز موجود است۔ ولی در قافیه داغ و نصیر، در این ابیات غزل تـفاوت است۔ داغ می گوید، از فتنه دلبر عیار، خانه های عشاق خراب شدند، یعنی کرد تاراج دلم فتنه نگاهی عجبی۔ به رندی و به شوخی دوست، هزاران خان و مان برکنده باشی۔ نصیر گولروی در ابیات خود، وفای دوست، جفای دوست، حیای دوست، ادای یار، محفلِ محبوب، ساقی، باده، ساغر، شب هجر و ناز حسینان، برای فقط یك دل این قدر سامان کرده است۔

داغ دهلوی:

تھے کھـاں رات کـو؟ آئینـه تـو لے کـر دیکھو
اور ھـوتی ھے خطا وار کی صورت کیسی؟ ۱۲۶

نصیر گولروی:

سینـکـڑوں آکے رھے دل میں گماں ساری رات
سـچ کھو، تم نے گزاری ھے کھاں ساری رات۱۲۷

داغ دهلوی:

جـو بـل ھے تـری زلف گِـره گیر سے باھر
وه پیـچ نھیں ھے مری تقدیر سے باھر۱۲۸

نصیر گولروی:

رھـنـے لـگی وه زلفِ گره گیر سـامـنے
ھـر وقـت اب تو ھے یھی زنجیر سامنے۱۲۹

دیگر:

حـلـقـه زلف کے قیـدی کـا خـدا ھـی حـافـظ
یه ھے وه قید که جس کی کوئی میعاد نھیں ۱۳۰

اقبال لاهوری:

کوئی دم کا مہمان ہوں اے اهل محفل

چراغ سحر ہوں بجھا چاھتا ہوں ۱۳۱

نصیر گولروی:

میں چراغِ ناتواں ہوں کوئی دم کامہماں ہوں

میرے سامنے سے اٹھ کر کوئی ایك پل نه جائے ۱۳۲

ساغر صدیقی یکی از شاعران رندِ خراب و مست بود۔ سخن گویی وی مشتمل بر خمریه است یعنی مضامین وی رندانه اند۔

ساغر صدیقی:

جی میں آتا ھے الٹ دیں ان کے چھرے سے نقاب

حوصله کرتے ھیں لیکن حوصله ھوتا نھیں ۱۳۳

نصیر گولروی:

مجھ کو مدت سے یه ارماں ھے که الٹیں وہ نقاب

دولتِ حسنِ خدا داد کا نذرانه بنوں ۱۳٤

فیض:

قفس اداس ھے یارو صبا سے کچھ تو کھو

کھیں تو بھر خدا آج ذکرِ یار چلے ۱۳۵

نصیر گولروی:

قفس میں حال نه پوچھا صبا نے آکے کبھی

مرے قریب سے بیگانه وار گزری ھے ۱۳٦

داغ دهلوی:

آنکھ اپنی لڑی رھتی ھے محفل میں ھر اك سے

بیتاب جو دو چار کو دیکھا، اسے دیکھا ۱۳۷

نصیر گولروی:

تمام عمر حسینوں کو ٹوٹ کر چاھا
انھوں نے نام ھمارا لیا لیا نہ لیا۱۳۸

شاہ نیاز بریلوی:

چون نقاب زلفِ مشکین از رخ عارض فگند
شد جھان دیوانہ روی پری رخسار من ۱۳۹

نصیر گولروی:

نظر ھے آج تك اس جستجو میں کھوئی ھوئی
وہ حسنِ یار، جو زیرِ نقاب تھا کیا تھا ۱٤۰

نامعلوم:

زیور به خود مبند که زیبا به بینمت
بادیگران مباش که تنها بینمت۱٤۱

نصیر گولروی:

پھنچی جو ان کی سادگیِ حسن تك نظر
حوروں نے رکھ دیئے وھیں زیور اتار کے۱٤۲

سعدی:

عافیت خواھی نظر در منظر خوبان مکن
ورکنی بدرود کن خواب و قرار خویش را۱٤۳

نصیر گولروی:

حسن اك قھر ھے، آفت ھے، غضب ھے یارو
دل لگائے نه کھیں بھول کے انساں کوئی۱٤٤

فیضی دکنی:

ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن
درمیان راز مشتاقان قلم نا محرم است۱٤٥

نصیر گولروی:

کبھی نامه لکھا تو خود هی لکھ کر، چاك کر ڈالا

کهاں کا نامه بر، کیوں کوئی میرے یار تك پهنچے۱٤٦

پیر نصیر الدین نصیر گولروی شاعر خدامست بود۔ او اعتقاد داشت که این جهان بی معنی و فانی است۔ او سجاده نشین خانقاهِ چشتیه بود او در باره خود می گوید:

میں نصیر فقر سرشت هوں که مریدِ ساقی چشت هوں

مجھے بادشاهوں سے کام کیا، انهیں دور هی سے سلام هے۱٤٧

مشایخین چشت در فقر خود سرمست می شوند، ایشان به شان و شوکت ظاهری هیچ سرو کار ندارند۔ ایشان در جهان خود مشغول می شوند۔ نصیر گولروی درباره رفتن خود از این جهان فانی به خوبی می دانست۔

نمونه بیت های نصیر گولروی شایان توجه است:

کج کلا هوں سے نهیں خاك نشینوں کو غرض

اپنے گھر بیٹھے، جو هو وقت کا سلطان کوئی ۱٤٨

دیگر:

زندگی کس کی هو سکی هے نصیر

یه بهی هے، ایك بے وفا کی طرح ۱٤٩

جای دیگر درباره چشم به این جهان فروبستن:

چاره سازو! کیوں دوا کرتے هو، مرجانے بهی دو

بزم هو جائے گی سونی میرے اٹھ جانے سے کیا ؟ ۱٥٠

نصیر گولروی درباره وضع کفن خود می گفت:

کفن بهی هو گا مرا پاك صاف اور نیا

رهیں گی قبر میں بهی خوش لباسیاں مری ۱٥١

جای دیگر تخیل نصیر رانگاه بکنید:

ابھی حوصلے نکالو، ابھی اور کچھ ستالو
تمھیں پھر پتہ چلے گا، جو ہم اٹھ گئے جہاں سے۱۵۲

دیگر:

کہہ دو، کہ جنازے پہ مرے آکے نہ روئیں
وہ روئے تو پھر مرثیہ خوانی نہیں رکتی۱۵۳

همین تخیل را به جای دیگر ملاحظه بکنید:

پھر نہ پابند وفا ہو گا کوئی مجھ جیسا
رکھے رہ جائیں گے آداب وفا میرے بعد
میں ہی اك واقف آداب محبت ہوں نصیر
مل کے ڈھونڈیں گے مجھے اهل وفا میرے بعد ۱۵٤

دیگر:

اك قیامت ڈھائے گا دنیا سے اٹھ جانا مرا
یاد کر کے روئیں گے یاران میخانہ مجھے ۱۵۵

پیر نصیر گولروی بر زبان عربی و فارسی تسلط زیادی داشت۔ به همین سبب واژه های عربی فارسی در سخنگویی اردو نیز به کار می برد۔ و تخیلات شاعران فارسی نیز در سخن گویی اردو می آورد۔ او در صنف غزل و رباعی دسترس کامل داشت۔ غزل های وی لطیف و زیبا در دیوان او هست۔ مضامین غزل های اردو از شاعران فارسی مانند، مولوی، سعدی، حافظ، جامی و بیدل دهلوی گرفته است، و ازردیف و قافیه و مضامین آنها نیز استفاده کرده است۔

پیر نصیر گولروی در بیشتر علوم زمان خویش مهارت داشت و از شاعرانی است که وسعت اطلاعات او در شعرش انعکاسی و سیع دارد۔ او علوم شرعی، علوم طریقت و عرفانی، فلسفه و ریاضی، نجوم و طب و موسیقی و علوم ادبی را به خوبی می دانست۔ در قالب غزل، بیشتر توضیح احساسات و عواطف عاشقانه اختصاص دارد۔ نیاز عاشقانه نسبت به معشوق بابعضی توصیف ها مانند توصیف هجران ها و درد ها و حسرت ها و گاه با توصیف هایی از معشوق همرا ه است۔

اگرچه روش سخن گویی به پیروی استادان پیشین است اما شیوه وی بی همتا است۔ در شعر

نصیر گولروی تشبیه و به خصوص استعاره فراوان است۔ در تشبیهات و استعارات او عناصر ملموس و ذهنی هر دو دخیل است۔ بسیاری از تشبیه ها و استعاره ها و کنایه های پیر نصیر گولروی تازه و بدیع و زیبا است، و بیان گر قوت تخیل او و نظیر آنها را در آثار دیگر شاعران نمی تو ان یافت مانند۔

احتیاج لب کشائی، زبان دیده بینا، شوکتِ جم سے کم، تصویرِ ستم، جشنِ قیامت، حاصل صد حیات، رونق حسنِ ذات، آسوده افلاك، سوز سینه گداز، آه برق خراق، مریدِ ساقی چشت، تطهیر نگاه، سلسله کرم، ربطِ نگاه، سایهٔ گیسو ظلِ الٰهی، رگِ گل، پیمان وفا، سامان جفا، دستِ جنون، دستِ کرم، ظلماتِ سحاب زندگی، زخمه یابِ جنون، رباب جنون، شراب نابِ جنون، چیره دستیاں، نقش بر آب، هجوم تمنّا، متاع نظر، چراغِ حاده الفت، سحابِ گریه چشم تمنا، وقتِ سخن، انحصارِ نشاط، غیرت خورشید، سدِّ سکندر، قبله گاهِ نگاه و دل، سیرِ گلشن، حاضرِ بابِ عطا، سیاره نسبت، محوِ گردش پنجتن، اسوه مادر، تخصیص شرف، سیلِ اشكِ حسرت کلید قفل مقصد، دیوِ هوس، برقِ تپاں، لطافت فطرت، صوت و آهنگ هستی، زحمتِ تقصیر، ممنون ساحل، و طلوع و غیره، صدها ترکیب منفرد هستند که از آن ها صرفِ نظر می شود۔ در زیر ابیاتی چند از تفسیر آورده می شود:

مرے هاتھ آگئی هے یه کلیدِ قفل مقصد
ترا نام لے رها هوں مرا کام چل رهاهے۱۵۶

دیگر:

کوئی یاد آرها هے مرے دل کو آج شاید
جو یه سیلِ اشكِ حسرت سرِ شام چل رها هے ۱۵۷

دیگر:

نوعِ انسان کو نه حاصل هوسکے گی تا ابد
اك وه تخصیصِ شرف جو آلِ پیغمبر میں هے۱۵۸

دیگر:

ای خوشا قسمت، مرا سیاره نسبت نصیر
محو گردشِ پنجتن کے سرمدی محور میں هے۱۵۹

دیگر:

سنا تھا کھل گئے تھے ان کے گیسو سیرِ گلشن میں
صبا تیرا برا ہو تو نے مجھ کو بے خبر رکھا ۱٦۰

دیگر:

کیا غم اگر وہ جانِ وفا سرد مہر ہے
سوزِ دروں میں کم نہیں برقِ تپاں سے ہم ۱٦۱

دیگر:

اك اك سانس ہے صوت و آہنگ ہستی
ہم اس ساز کے زیر و بم جانتے ہیں ۱٦۲

دیگر:

نہیں ہے احتیاج لب کشائی روبرو ان کے
کہ اہل دل، زبانِ دیدہ بینا سمجھتے ہیں ۱٦۳

دیگر:

نہ فراقِ یار کے مشغلے، نہ وہ بزم شوق کے ولولے
نہ وہ سوزِ سینہ گداز ہے، نہ وہ آہِ برق خرام ہے ۱٦٤

دیگر:

جلوہ رخ ہے پر توِ رحمت
سایہ گیسو ظل الٰہی ۱٦٥

دیگر:

مجنوں ہی پہ کیا، لٹ گئے انسان ہزاروں
اك دستِ جنوں میں ہیں گریبان ہزاروں ۱٦٦
ظلماتِ سحاب زندگی سے
بجلی کی طرح گزر رہا ہوں ۱٦۷

دیگر:

هے آج پھر دل دیوانہ زخمہ یابِ جنون
کسی نے چھیڑ دیا پھر کہیں ربابِ جنون۱٦۸

دیگر:

خرد اٹھا نہ سکی پھر کوئی بھی ہنگامہ
چڑھی وہ ٹوٹ کے بوئے شرابِ نابِ جنون ۱٦۹

دیگر:

چراغ جادہ الفت کو کیا کہے کوئی
جو تیرا نقشِ قدم بھی اسے نہیں کہتے ۱۷۰

دیگر:

سامنا ان کا میسر ہو تو پھر کھل کر برس
اے سحابِ گریہ چشمِ تمنا تھم ابھی ۱۷۱

جو ہے قبلہ گاہِ نگاہ و دل، اسی سنگِ در کی تلاش ہے
جو ترے حضور جھکا رہے، مجھے ایسے سر کی تلاش ہے۱۷۲

در بیت های نصیر گولروی تشبیه ها و استعاره ها و صنعتِ تضاد ها و مجاز ها و کنایه های فراوان به کار رفته و ترکیب های و صفی و تشبیهی و استعاری بی شمار، که متناسب با موضوعات اخلاقی، عرفانی و بزمی اواست۔ در شعرش دیده می شود که بسیاری از آن ها تازه و بدیع است۔ نمو نه چند ابیات که صنعتِ تشبیه دارند:

تشبیهات:

ابرو ہیں کہ محراب حرم قبلہ عشاق
آنکھوں پہ لٹا بیٹھے ہیں ایمان ہزاروں۱۷۳

محراب حرم را با ابرو های محبوب تشبیه داده است۔

گِھر گئے کس واسطے غم کی گھٹاؤں میں نصیر
کیا خیال گیسوئے جاناں سرِ شام آگیا؟ ۱۷٤

در این بیت، در ابرهای سیاه را با خیال گیسوی جانان تشبیه داده است که خیلی خوب است۔

مرا دل چھید کر آنکھیں جھکا لیں اس ستمگر نے
کھوں اب کیا کہ اس نے تیر برسا کر کماں رکھ دی ۱۷۵

جای دیگر، صنعتِ تشبیه را ملاحظه بکنید:

پھنچے ھیں پھنچنے والے اس کوچے میں مر مر کر
کوئی جنت میں قبل از مرگ داخل ہو نہیں سکتا۱۷۶

"کوچه دوست" را با "جنت" تشبیه داده است۔

بنے ہوئے ہیں سپید و سیاہ کے مالك
وہ رخ بدلتے ہیں لیل و نہار کی صورت۱۷۷

در این بیت مزبور، صنعت تشبیه و صنعت تضاد نیز هست۔ یعنی "سپید و سیاه " صنعت تضاد است، "سپید و سیاه" را با "لیل و نهار" تشبیه داده است۔

شاعر در استعاره ، واژه ای را به علاقه مشابهت به جای واژه دیگری به کار می برد۔ از طرف دیگر می توان استعاره را از تشبیه نیز بیرون آورد، بدین معنی که از جمله تشبیهی، مشبه و وجه شبه و اداتِ تشبیه را حذف کنیم به نحوی که فقط مشبه به باقی بماند، به این مشبه به استعاره می گویند۔ استعاره بزرگ ترین کشف هنر مندو عالی ترین امکانات در حیطه زبان هنری است و دیگر از آن پیش ترنمی تو ان رفت۔ استعاره کار آمد ترین ابزار تخیل و به اصطلاح ابزار نقاشی در کلام است۔۱۷۸

نمونه اشعار استعاره از شعر نصیر گولروی:

یوں میری آنکھ سے اس چاند کا ہونا اوجھل
ہے سہاگن کی بھری گود کا ویراں ہونا۱۷۹

"چاند" (ماه) استعاره از محبوب زیبا است۔

جای دیگر همین معنی است:

جگمگاتیں مرا آنگن وہ روپھلی کرنیں
کاش وہ چاند میرے گھر میں بھی اترا ہوتا ۱۸۰

معاذ اللہ! یہ عالم بتوں کی خود نمائی کا
کہ جیسے چھا ھی جائیں گے خدائی پر، خدا ہو کر۱۸۱

جای دگر، بلبل استعاره از عاشق است، بیت زیر ملاحظه بکنید:

چڑھاوے چڑھ رہے تھے تربتِ بلبل پہ پھولوں کے
مگر ہم تھے کہ ہم نے لا کے شاخِ آشیاں رکھ دی۱۸۲

دیگر:

چند کلیاں شگفتہ قسمت ھیں
سارے غنچے کھِلا نہیں کرتے ۱۸۳

صنعت تضاد، ضد یك دگر بودن، مخالف هم بودن، دو مفهوم که اجتماع آنها در یکجا ممکن نباشد تضاد دارند مثل سیاهی و سفیدی یا سود و زیان وغیره۔

نمونه اشعار تضاد از شعر نصیر گولروی:

صحرا کی ھوا مجھے گوارا
گلشن کی ھوا سے ڈر رہا ہوں۱۸٤

در این بیت مزبور "صحرا" و "گلشن" تضاد دارند۔

جای دیگر:

صبح سے ھے غرض، نہ شام سے کام
زندگی کو ھے اپنے کام سے کام ۱۸۵

"صبح" و "شام تضاد است۔

کبھی خلوت، کبھی جلوت، کبھی ھنسنا، کبھی رونا
مرتب کر رھے ھیں ھم بھی اك فسانہ برسوں سے ۱۸٦

"خلوت" و "جلوت" صنعت تضاد است۔

جای دیگر:

بڑھاؤ اور نہ تم بدحواسیاں میری
گھٹاسکو تو گھٹا دو اداسیاں میری۱۸۷

"بڑھاؤ" (اضافه کردن) و "گھٹاؤ" (کم کردن) صنعت تضاد است۔

چاند تاروں میں تری شکل نظر آتی ہے
ہجر میں وصل کا رہتا ہے سماں ساری رات۱۸۸

"ہجر" و "وصل" صنعت تضاد است۔

گوینده در سخن خود لفظی آورد که دارای دو معنی باشد۔ یکی نزدیك و دیگری دور و ذهن شنونده ابتدا به طرف معنی نزدیك و بعد به معنی دور که مقصود گوینده است متوجه شود یعنی به شك انداختن۔

نمونه اشعار ایهام از شعر اردوی نصیر گولروی:

کوئی دیکھے نصیر! اپنی یہ طول عمر کی خواہش
کہ جینا چاہتے ہیں ان پہ مرجانے کے چکّر میں۱۸۹

جای دیگر:

یہ اجمال تو وہ تفصیل
ذرہ کچھ ہے دریا کچھ
ایك حقیقت کے ہوتے
قطرہ کچھ ہے صحرا کچھ ۱۹۰

جای دیگر:

مرے تھے ان پہ جینے کے لئے ہم
خبر کیا تھی کہ مر جانا پڑے گا۱۹۱

جای دیگر:

فرطِ غم سے ہیں بیاباں آنکھیں
دور تك نام نہیں پانی کا
بنتِ تہذیب برہنہ سر کا
قحط ہے غیرتِ انسانی کا۱۹۲

زیبایی در شیوه مکالمه ای:

جب کہا ہم نے کہ ہم سے یہ تکلف کیسا
نیچی نظروں سے کہا اس نے، حیا اچھی ہے
میں یہ کہتا ہوں، مری آہِ رسا سے ڈرئیے
وہ یہ کہتے ہیں کہ یہ تیز ہوا اچھی ہے
مسکرائے، جو نظر آئی شبیہِ یوسفؑ
میں نے پوچھا کہ یہ کیسی ہے ، کہا، اچھی ہے ۱۹۳

لفظی صنعت گری، تجنیس و ترصیع:

خدا گواہ کہ اہل نظر کے مشرب میں
شراب حسن سے بہتر کوئی شراب نہیں

جای دیگر:

نظر کو ہے وہ مقام حاصل کہ ہر جگہ ہے جمالِ کامل
نہ ان کا جلوہ نقاب میں تھا، نہ ان کا جلوہ نقاب میں ہے

جای دیگر:

مؤثر یہ کلام اپنا، یہ انداز بیاں اپنا
خدا کی دین ہے یہ بھی، اسے فضل خدا کہیے

حواشی و تعلیقات

۱ـ بخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب الرقاق، ج آخر، ص ۵۶۰ـ

۲ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، رنگ نظام، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۸ـ

[هر وقت تنها تورا می خواهم، اگرچه روش زمانه ظالم بود- و من هجرت به سوی خدای خود خواهم کرد که او بر حفظ من از دشمن مقتدر است و دانا است]-

۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۱۱م، ص ۱۵ـ

[خدای متعال رازق جهان است- او فقط جواد و غنی، برتر و بالا است- و تنها از تو می طلبیم-]

۴ـ معین نظامی، استخاره، بك هوم، خیابان مزنگ، لاهور، ۲۰۰۸م، ص ۱۳ـ

۵ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، ص ۱۵،

[خدای بزرگ و برتر است او مالك کل است و تنها هستی تو قائم بالذات است]-

۶ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، بهادر یار جنگ اکادمی، کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۱۱ـ[در هر دو جهان جز خدای متعال فانی است، فانی است، باقی، قیوم فقط ذات یکتا است-]

۷ـ قرآن مجید، ۲۶: ۸۷ـ ومرا رسوا مگردان روزی که خلق را از قبر ها بر انگیزی-

۸ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۳ـ

[ای ربِ غفور! با کفن آمده ام، تو لطف و کرم بفرما و مرا ببخشید]-

۹ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، ص ۶ـ

[نصیر التجا کرد که ای خدای بزرگ رسوا مگر دان و زمره احسنِ تقویم بدار]-

۱۰ـ همو- ص ۳-

[خدایا! من در پیروی شیطان بر خویش ستم کردم و اگر تو مارا نبخشی و به من رحمت و رأفت نفرمایی، سخت از زیان کاری عالم شده ام]-

۱۱ـ بیدل دهلوی، دیوان بیدل دهلوی، (به کوشش اکبر بهدار وند)، مؤسسه انتشارات نگاه،

تهران، ایران، ۱۳۸۹ش، ص ۱۰۲۵۔

۱۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۱۱م، ص ٤۔ [ای خدای متعال در هر دو جهان جز تو نیست یعنی فقط تو پرودگارِ جهانیان است و تنها داتای جهان و رزق دهنده است]۔

۱۳۔ همو، ص ۱۲۔

۱٤۔ همان، رنگِ نظام، ص ۱۳۔ [ای رب از کرم تو این جهان قایم است]۔

۱۵۔ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد حیدر آبادی، ص ۱۲٤۔

[ای رب عظیم، من بنده تو هستم و پر معاصی هستم، بر من لطف و کرم بکن]۔

۱٦۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، فیض نسبت، ص ۳، ٤۔

[اصل هر اسم و صفت و فعل که در علم ظاهر باشد همین وصف باطن است و حقیقت امواج که عین دریا است۔ از این روهمه در کاینات تحلیاتِ حق می باشد و وجود این کثرت اعتباری از همین وحدتِ حقیقی است]۔

۱۷۔ تسبیحی، محمد حسین، دکتر، فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی، "نعت خوانی"، اسلام آباد، پاکستان، ج ۲، ص ۱۸۱۔

۱۸۔ همو ص ۱۸۲۔

۱۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۵۰۔

۲۰۔ همو، ص ۹۳۔

[نور حرمین آمد و سرداری عالم را جدالحسنین آمد (رض) رخ پر نور بنما! ورنه من از فرطِ بی تابی زنم دستِ جنون بر جیب و دامان یارسول الله]۔

۲۱۔ داغ دهلوی، آفتاب داغ، نیا اداره، لاهور، ص ۱۳۲۔

[ای خدای پر نور، در حسن یوسف هم نور تو بود]۔

۲۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۹۹۔

[نسبت پیغامبر اکرم (ص) در دل ضیا فروز است]۔

۲۳۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۹۷، ۹۸۔

[امشب خدای متعال منتظرِ حبیب خود است، و هیچ پرده میان عبد و معبود است یعنی شب معراج پیغامبر اکرم (ص) زیارت خدای تعالٰی بر عرش عظیم رفت]۔

۲٤۔ همو، ص ۹۹، ۱۰۲۔

[امشب هر سو نور و ضیا است و خورشید و ماه باهم نزدیك شده اند۔ ای نصیر، امروز دل و جان بر پیغمبر اکرم (ص) نظار خواهیم کرد و او حتماً شفاعت مان خواهد کرد]۔

۲۵۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، متاعِ زیست، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۱۰م، ص ٦،۸۔

[پیغامبر اکرم (ص) حاضر و ناظر و نور و بشر هم است و دربار غیب هم می داند۔ نصیر می گوید که پیغمبر اکرم (ص) حاضر و ناظر و نور و بشر و غیب نیز است، اوبی شك همه صفات دارد۔ ماباید شکر کردیم که خامی های مان پو شانیده است یعنی مخفی کرده است]

۲٦۔ همان، دین همه اوست، ص ١٦٧۔

[کجا این ذره خاك است و کجا او نور خدا است]۔

۲۷۔ همو، ص ۳۲، ۳۳۔

۲۸۔ همو، ص ۱۷٤، ۱۷۵۔

[هر ذره و هر صورت تو ضیح می دهد که پیغامبر اکرم (ص) می آید، به همین سبب مردمان بزم را می آرایند۔ زیرا کهکشان، راه گذر، ماه، کوکب ها و ذره ها می درخشنده۔ دل ها جلوه زیبا می طلبند و چشم ها زیارت طیبه می خواهند۔ امروز میان ماه و کوکب ها سرگوشی می شود که امشب حتماً نگار ما خواهد آمد]۔

خبرم رسید امشب که نگار خواهی آمد
سرِ من فدای راهی که سوار خواهی آمد

۲۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز، ص

۳۰۔ مظهر الدین، حافظ، باب جبریل ، حریم ادب، راولپندی، ۱۹۹۳م، ص ۳۳۔

۳۱۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۲۷٤۔

۳۲۔ مظهر الدین، حافظ باب جبریل، ص ۳۱

[ای شهریارِ مدینه به من نظر کنید که من عاشق شماهستم و در راه افتاده ام۔ و می خواهم که زیارت شما بکنم۔ خاك يثرب سرمه چشم من است و گردِ راه مدینه غازه رخ من است۔ شهر مدینه نزد خدای تعالی نیز معتبر و مکرم است و جبریل (ص) نیز جان نثار مدینه می کند و مظهر نیز حسرت دیرینه دارد که شهر مدینه برود]۔

۳۳۔ اقبال لاهوری، کلیات اقبال لاهوری، مکتبه دانیال، لاهور، ص ۳۲۴۔

۳٤۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۲۹٤۔

۳۵۔ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، بهادر یار جنگ اکادمی، کراچی، ۱۹۹٦م، ص ۱۹۔

[حبیب خدا آخرین پیغامبر خدا است]۔

۳٦۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۵۰۔ [محمد (ص) پیغامبر خدا و خاتم انبیاء است]۔

۳۷۔ امجد حیدر ابادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۲۔

[خدای بزرگ هر ذره می توان کامل کرد۔]

۳۸۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۳۰

[اگر خدای متعال کسی را عزت می دهد هیچ کس او را ذلیل نمی توان کرد]۔

۳۹۔ قرآن مجید،

٤۰۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، ص ۳۳۔

[نسبت نظامی برای نصیر قابل فخر است]۔

٤۱۔ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۳٤۔

[این جهان فقط بازی است بر این که بازی این جهان تمام خواهد شد۔ عمل های نیك بکنید]

٤۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، ص ۹۰۔

[بدانید که زندگی دنیا به حقیقت بازیچه ای است۔ طفلا نه و لهو عیاشی و زیب و آرایش و تفاخر و خود ستایی بایك دگر و حرص افزون مال و فرزندان، این حقیقت کار دنیا است و در مثل مانند بارانی است]۔

۴۳ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، س ٦٨ ـ

[برعمل های خود به دقت نظر بکن، زیرا که این جهان فانی تمام خواهد شد]ـ

٤٤ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۱۰۳ ـ

[زندگانی دنیا متاعی اندك است و جهان آخرت ابدی است]ـ

٤٥ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۱ ـ

[خدای بزرگ باقی است و دیگر هر چیز فانی است]ـ

٤٦ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۱۵۵ ـ

[در هر دو جهان خدا هست چیز های دیگر فانی است]ـ

٤٧ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۰٤ ـ

٤٨ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۲۲۱ ـ

٤٩ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۲۹۷ ـ

[هر که ریا کاری می کند او شیخ کامل نیست بل که او یزید است]ـ

٥٠ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۲۲۲ ـ

[امروز ها هر سجاده نشین بی عمل و بی کردار است ولی جای این برای با عمل و با کردار است]

٥١ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۷ ـ

[خدای متعال می گوید که از من دعا بکنید، مستجاب خواهد کرد]ـ

٥٢ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۲٤۰، [ادعونی استجب لکم(٤٠:٦٠)، خدای شما فرمود که مرا با خلوص دل بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم]ـ

٥٣ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۸۸ـ

[کتاب خدای تعالی لا ریب و بی مثل است و هر سوره و آیت نشانی خدا است]ـ

٥٤ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۱۷۵ ـ

[قرآن مجید کتاب خدای بزرگ است و هر لفظ و معنی اعجاز دارد تا آن که باید هر مفهوم قرآن را فهمیدیم]ـ

۵۵ـ همو، ص ۱۸ـ

[خدای بزرگ و برتر مالك هر دو جهان است و بسیار بخشنده و مهربان است]ـ

۵٦ـ همان، متاع زیست، ص ٦۸ـ

[خدای بزرگ و برتر هر جا موجود است یعنی او در کعبه و دیر و کنشت محدود نیست بل که او در دل مقام دارد یعنی آنچه خود داشت زبیگانه تمنا می کرد ـ در نظر نصیر گولروی کعبه و بت خانه فرق نیست]،

فرقی ننهد عاشق در کعبه و بتخانه

این خلوت جانا نه آن جلوت جانانه

۵۷ـ همو، ص ٦۸ـ

[هر برگِ درخت و هر گل بر آمدن تو شگفته اند ـ ای خدا زمین و آسمان نمی تواند و سعت تو بگنجد ـ تو سرِ مستی و هستی است ـ تو کجایی؟ من می خواهم که شمارا ببین، همه عمر باتو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما، چه قیامتی که نمی رسی ز کنار ما به کنار ما]ـ

۵۸ـ گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۱۲۸ـ

[من از هیچ چیز نمی ترسم، من شب و روز از روز جزا می ترسم و فقط از خدای متعال می ترسم]ـ

۵۹ـ همو، ص ۱٤٤ـ

[یعنی هر نفس درباره بی ثباتی دنیا درس فنا می دهد]ـ

٦۰ـ همو، ص ۱۵۹، [تلاشِ خدای از هر جا کرده ام یعنی به زبان حافظ شیرازی، سالها دل طلب جام جم از مامی کرد، آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد]ـ

٦۱ـ امجد حیدر آبادی، سید، رباعیات امجد، ص ۱۷۲ـ

[جلوه خدای تعالی در هر رنگ موجود است]ـ

٦۲ـ گولروی، نصیر الدین، رنگِ نظام، ص ۲۱٤ـ

[کسانی که پیروی پیغامبر اکرم (ص) می کنند، ایشان بعد از شنیدن دشنام ها دعای خیر می کنند]ـ

۶۳ـ همان، پیمان شب، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ٤ ـ

[صورت هر انسان عکس خدای تعالی است یعنی ظهور نور تو از وجود و عدم نیز است]ـ

٦٤ـ همو، ص ۲۸ـ

[هستی خود را فنا کرد و جستجو بقا مکن]ـ

٦٥ـ همو، ص ٣٤ـ

[ای نصیر، شعور ذات بازی نیست، نخست نفس خود رابه شناس، سپس خدای تعالی را بشناسدـ]

٦٦ـ نصیر گولروی، نصیر الدین،، دست نظر، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۹۸ـ

[در کوی عشق، چیز دیگر نمی گنجد یعنی چشم و گوش نیز نمی گنجدـ]

٦٧ـ همو، ص ١٩٦ـ

[ای نصیر، از عکس تجلی اوـ، نقش دوبی تمام شدـ الان تنها او در نظر من است دیگر نیستـ بی نشان است کزو نام و نشان چیزی نیست، بخدا غیرِ خدا در دو جهان چیزی نیستـ]

٦٨ـ همو، ص ١٣٤ـ [نگارِ من اگرچه با نقاب است اما دیده امـ]

هیچ صورت نتواند که کند بند ترا
در صورِ ظاهری اما نه اسیرِ صوری

جامیؔ

٦٩ـ همو، ص ۱،

[در هر چیز فقط او نظر می آیدـ]

۷۰ـ همان، متاع زیست، ص ٦٨ـ

[ای ساقی، از دست تو شراب خوردن، دلیل خوش بختی استـ]

۷۱ـ همو، ص ٦٨ـ

[ای پیر می خانه،می خانه شما و جام و پیمانه شما سلامات باشیدـ]

۷۲ـ همو، ص ۸۲

[ای ساقی، می خانه چشم تو سلامت باشید، زیرا که من از چشم تو خرابم یعنی در چشم فسون سازت، هشیاری و سرشاری، ای مهوش طنازی، ای دلبر عیاری (نصیر)۔]

۷۳۔ همو، ص ۷۸۔ [بعداز وفات من یاران می خانه زاری خواهند کرد۔

۷٤۔ همو، ص ۷٤۔

[رندان می خانه عهد پخته می بندند که از می خانه شما نخواهند رفت یعنی فقط صورت شمارا خواهند دید۔ ای ساقی باده خانه تو و نسبت تو سلامت باشید۔ پنداز کجا،من از کجا، باده بگردان ساقیا۔ زیرا نخستین باده کاندر جام کردند، از چشم ساقی وام کردند۔ چو خود کردند راز خویشتن فاش، عراقی را چرا بدنام کردند۔ الان من پیر شدم و کجا بروم، الان فقط جنازه من از می خانه خواهد رفت۔]

۷۵۔ همو، ص ۸۱۔

[عمر من از آمدن و رفتن می خانه تمام بشود۔ خدای تعالی در گردش میخانه مشغول شود و هر وقت رونق میخانه آباد دارد۔]

۷٦۔ همان، دست نظر، ص ۲۱۷۔

به جای شیشه و جام می خورید،
هان شراب عشق خوبان را نصیر

[شیشه و ساقی و جامی دیگر است۔]

۷۷۔ همو، ص ۲۱٦۔

[د و چشم ساقی در اصل دو جام می اند، زیرا هر عارف از چشم ساقی خراب می شود۔]

۷۸۔ همان، پیمان شب، ص ۱۳۔

[بعداز خراب من با شراب، سلسله می کشی جاری باید شد۔]

۷۹۔ همان، دست نظر، ص ۲۱۵۔

[من از یك یا دو ساغر سیر نخواهم شد۔]

۸۰۔ همو، ص ۲۳۳۔

[ای ساقی، می خواهم که از چشم ساقی بخورم۔]

۸۱۔ اقبال لاهوری،زبور عجم، شیخ غلام علی و پسران، لاهور، ۱۹۹۱م، ص ۸٤۔

۸۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۲۲۹۔

[نصیر می گوید که بخدا در مسلکِ اهل نظر از شراب حسن بهتر هیچ شراب نیست۔ زیرا که دید تو برای من شراب و مستی است۔ خون نابهٔ دل خور که شرابی بهِ از این نیست، دندان به جگرزن که کبابی به از این نیست، در کنز و هدا به نتوان یافت خدا را، در صفحه دل بین که کتابی به از این نیست۔]

۸۳۔ همو، ص ۳۸۔

[ای ساقی! من می خواهم که در می خانه بمیرم۔ زیرا هوای می خانه دل کش است یعنی نمی دهد اجازه مرا به سیر و سفر، چشمان مست مثل دو جام شراب، بی قرار می کنند۔]

۸٤۔ همان، پیمان شب، ص ۱۱۱۔

[ما به شام و سحر درِ می خانه می رفتیم، کسی مارا به شریك جام بکند یا نکند یعنی مرضی او است۔]

۸٥۔ همان، دستِ نظر، ص ۸۰۔

[تو تنها می نخوردی، باهم مرا باده بخورید۔ پیش از خوردن، بعد از آمیختن نظر بخوری۔ ای ساقی ! میخانه، جام، می و رند، نیز مال تو هستند، ای باده کش امروز ساقی با نظر خود هر کسی را مست خواهد کرد۔ بر این که تو آداب می کشی را بفهم۔]

۸٦۔ سعدی شیرازی، کلیات سعدی، انتشارات هر مس، تهران، ایران، ۱۳۸٥ش، ص ۹۲۸۔

۸۷۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۲۹۸۔

۸۸۔ ابو سعید ابوالخیر، رباعیات ابو سعید ابوالخیر،

۸۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب ص ۲۹۸۔

۹۰۔ جامی، عبد الرحمن، مولانا، کلیات جامی، موسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۲۹۔

۹۱۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمانِ شب، ص ۲۹۹۔

۹۲۔ بیدل دهلوی، عبد القادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ص ٥٥۲۔

۹۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۲۹۹ـ

۹٤ـ بیدل دهلوی، عبد القادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج ۲، ص ۱۹۹ـ

۹٥ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۳۰۰ـ

۹٦ـ گرامی، جالندهری، غلام قادر، مولانا، کلیات گرامی، ص ۲۱۸ـ

۹۷ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب ص ۲۹۷ـ

۹۸ـ میر درد، خواجه، دیوان درد، عثمان پبلی کیشنز، لاهور، ص ۲۲٥ـ

۹۹ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۲۰۰ـ

[ای ساقی شراب چشم تو، بی مثل است ـ]

۱۰۰ـ میردرد، خواجه، دیوان درد، ص ۱۷۷ـ

[چشم تو شراب مست است ـ]

۱۰۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۳۳ـ

[ما در چشم تصور آن چشمان را خواهیم آراست ـ سپس لذت شراب خوردن خواهیم برد ـ]

۱۰۲ـ همو، ص ۳۸ـ

[تا حالا چشم مست او یاد می آیم که شکلش مانندِ پیمانه می است ـ]

۱۰۳ـ همو، ص ۸۰ـ]

[ای باده کش، امروز او از نظر خواهد نو شانید ـ]

۱۰٤ـ میر، میر تقی، انتخاب میر، فضلی سنز، کراچی، ص ۱۹۹ـ

[وعده محبوب را کسی ندید، زیرا حالت عاشق هر لحظ تغییر دارد ـ]

۱۰٥ـ میر، میر تقی، دیوان میر، ج ۲، ص ٥۹۹ـ

[ادای تو، ناز تو و هر روشِ تو یگانه است ـ]

۱۰٦ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۳۱ـ

[پیمان وفا و سامان جفا دیگراست، و فتنه دورانش نیز دیگر است ـ هر روش من جدا است ـ اگر یك جام آقای شیخ بنو شد ـ ای ساقی میخانه، او آرزو خواهد کرد که یك جام دیگر، یك جام دگر ـ]

۱۰۷ـ میر، میر تقی، انتخاب میر، ص ٦١ـ]

[در این جهان هر کس رحلت خواهد کرد۔]

۱۰۸ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۲۲ـ

[در این جهان هر کس غمزده است۔]

۱۰۹ـ میر، میر تقی، انتخاب میر، ص ۱۷۵ـ

[کسانی که در این جهان در گذشت، دیگر باز نیا مد۔]

۱۱۰ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۸۹ـ

[یعنی کسانی که فوت شد، باز نیامد۔]

۱۱۱ـ غالب دهلوی، اسد الله خان، میرزا، دیوان غالب، خزینه علم و ادب، لاهور، ص ٥٤ـ

[وعده دوست مبنی بر دروغ است۔ اگر یقین بشوم، با مسرت بمیرم۔]

۱۱۲ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۱۳٤ـ

[وعده فردای تو معتبر نیست، شب فرقت نیز خواهد گذشت۔]

۱۱۳ـ غالب دهلوی، اسد الله خان، میرزا دیوان غالب، ص ۳۲۰ـ

[الان دست من ضعیف و ناتوان شده است اما چشم من می توان دید، برای این که تا حالا می خواهم که ساغر مینا را ببینیم۔]

۱۱٤ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ٤۲ـ

[دست و پای من طاقت زیاد ندارم، اما چشم من می خواهم که پیمانه می راببینیم۔]

۱۱٥ـ غالب دهلوی، اسد الله خان، میرزا، دیوان غالب، ص ۱٥۹ـ

[تا امروز، می نداده ام اما امروز التفات ساقی مشکوك است۔]

۱۱٦ـ گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۱٦۱ـ

[فیاضی ساقی مشکوك است زیرا که پیش از این، بر من این قدر التفات نکرده ام۔]

۱۱۷ـ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، نیا اداره، لاهور، ص ۲۹ـ

[حال دل گفته اما هیچ پاسخ نداده است برای وی که هنوز خاموش شده ام۔]

۱۱۸ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۱۰ـ

بعد از شنیدن حال دلم، ببینید، او چه می گوید۔

۱۱۹۔ داغ دهلوی، میرزا خان، کلیات داغ، الحمد، پبلی کیشنز، لاهور، ص ۴۳۵۔

[دل من مفت ربوده است۔ شکوه ها نیز می کند۔]

۱۲۰۔ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیمان شب، ص ۲۶۔

[دل من مال ارزان و مفت نیست۔]

۱۲۱۔ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، نیا ادره، لاهور، ص ۲۵۔

[از یاد تو من زاری و گریه می کنم۔

۱۲۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین،، پیمان شب، ص ۵۹۔

[هر چیز من خشك شده است، برای این که در چشم های اشك نیست۔]

۱۲۳۔ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، ص ۸۸۔

[به رندی و به شوخی دوست همچو خسرو، هزاران خان و مان بر کنده باشی۔]

۱۲۴۔ گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۹۴۔

[وفای، جفای، ادای و حیای دوست، همه ناز دوست در دل من موجزن شدن۔ زندگی من بی مزا شده است۔ زیرا هنوز نه آن بزم، نه ساقی، نه آن ساغرو نه آن باده است۔]

۱۲۵۔ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، ص ۱۳۹۔

[همه شب کجا بودی؟ زیرا شکلش مانند خطا وار است۔]

۱۲۶۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۹۶۔

[همه شب کجا گذاشت؟ صد ها گمان در دل من می آیند]۔

۱۲۷۔ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، ص ۷۸۔

[موی دوست گره است و در هر گره مو مبوس هستم۔]

۱۲۸۔ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیمان شب، ص ۱۵۶۔

[من در زنجیر زلف دوست مقید هستم۔]

۱۲۹۔ همو، ص ۲۶۷۔

به گیسو چه زنجیر، زنجیر محکم

به ابرو چه شمشیر خون خوار داری

عرش ناز

۱۳۰ـ اقبال لاهوری، علامه، بانگ درا، الفیصل ناشران و تاجران، لاهور، ۱۹۹۱م، ص ۷۵ـ

[من چراغ سحر هستم الان هیچ کسی از من دور نبا شد۔]

۱۳۱ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیمان شب ص ۱۲۷ـ

[من چراغ سحر هستم الان هیچ کسی از من دور نباشد۔]

۱۳۲ـ ساغر صدیقی، دیوان ساغر، بك کارنر پرنترز، جهلم، ص ۱۱ـ

[می خواهم که ای دوست، شما رابی نقاب بینیم۔]

۱۳۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دستِ نظر، ص ۱۹،

[نگار خود را بدون نقا ببینیم]

۱۳٤ـ فیض، فیض احمد، نسخه های وفا، مکتبه کاروان، لاهور، ص ۷۰ـ

[ای دوستان! بگوئید از صبا که قفس اداس است۔ باید که ذکر یار کرد۔]

۱۳۵ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دست نظر، ص ۲۸ـ

[حال من در قفس نیز نپر سیده است۔]

۱۳٦ـ داغ دهلوی، میرزا خان، آفتاب داغ، ص ۵۸ـ

[من هر یك رامی بینم و برای یك بیتاب می شوم۔]

۱۳۷ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۱۱۱ـ

[همه عمر حسینان را داده ام و در عشق ایشان دیوانه شده ام]۔

۱۳۸ـ بریلوی، شاه نیاز احمد، کلام شاه نیاز، ویلکم بك پورت، کراچی، ۲۰۰۳م، ص ۱۹۷ـ

۱۳۹ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ٥٤ـ

۱٤۰ـ درباره شاعر نمی دانم۔

۱٤۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ٥۲ـ

۱٤۲ـ سعدی شیرازی، کلیات سعدی، ص ۲۰۱

۱٤٣ـ نصیر گولروی، نصیرالدین،

۱٤٤ـ فیضی دکنی، ابوالفیصل، کلیات فیضی، نولکشور، هند، ص ۱۸۰ـ

۱٤٥ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیمان شب، ص ۲۰۵ـ

۱٤٦ـ همو، ص ۱۸ـ [من مرید ساقی چشت هستم و فقر سرشت هستم.]

۱٤٧ـ همو، ص ۱۰۵ـ

[من خاك نشین هستم و مرا از کج کلاه ها هیچ کار نیست، بی شك اگر بادشاه وقت هست.]

۱٤٨ـ همو، ص ۱۰۲ـ

[زندگی بی وفا است و رفیق هیچ کسی را نیست.]

۱٤٩ـ همو، ص ۲٥ـ

[می خواهم که از یادِ تو بمیرم، برای من دعا بکنید.]

۱٥۰ـ همو، ص ۹٥ـ

[در مرقد خود کفن من نیز نظیف و تمیز خواهد شد.]

ضایع فرما نہ سر فروشی کو مری
مٹی میں ملا نہ گرمجوشی کو مری
آیا ہوں کفن پہن کے اے رب غفور
دھبہ نہ لگے سپید پوشی کو مری

امجد حیدر آبادی

۱٥۱ـ همو، ص ۲۱۸ـ

[بعداز رفتن این جهان، شما به من با شدت یاد خواهید کرد.]

۱٥۲ـ همو، ص ۲٥٤ـ

[بگوئید که بر جنازه ام زاری نکنید، از گریه کردن، مرثیه خوانی تمام نخواهد شد.]

۱٥٣ـ همو، ص ۲۰۰ـ

[بعداز من در این جهان نخواهد آمد، همه کس باهم جستجو خواهند کرد اما مثل من نمی]

توان پیدا کردند۔

۱۵۴۔ همو، ص ۲۹٦۔

[از رفتن جهان ، مرد مان حشر برپا خواهند کرد۔ و باشدت گریه خواهند کرد۔]

۱۵۵۔ همان، متاع زیست، ص ۳۵۔

[از نام تو مقصود من کامل شد۔]

۱۵٦۔ همو، ص ۳۵۔

[سبب اشك های من، یاد کسی است۔]

۱۵۷۔ همو، ص ۵۱،

[تخصیص شرف که در آل پیغمبر اکرم (ص) است، نصیب دیگری نیست۔]

۱۵۸۔ همو، ص ۵۳۔

[من غلام اهل بیت اطهار هستم۔]

۱۵۹۔ همو، ص ٦۵۔

[گیسوی دوست در سیر گلشن پریشان شده بود۔ امابی خبر شوم۔]

۱٦۰۔ همان، دست نظر،ص ٦٦۔

[سوز درون و غم دارم اما جان وفا سرد مهر است۔]

۱٦۱۔همو، ص ۱۲۔

[هر صورت و آهنگ رامی دانم۔]

۱٦۲۔ همان، پیمان شب، ص ۱۔

[رو به روی او، زبان دیده بینامی فهمم۔]

۱٦۳۔ همو، ص۱۸۔

[الان نا مشغولیت فراق یار، نا آن ولوله های بزم شوق، نا آن سوز سینه گداز و آن آهِ براق خرام است۔]

۱٦٤۔ همو، ص۲۱۔

[جلوهٔ رخ دوست پر تو رحمت است۔]

۱٦٥ـ همو، ص ٤٠ـ

[هزاران در راهِ او خان ومان بر کنده باشند.]

۱٦٦ـ همو، ص ٤٠ـ

[من از ظلمات سحاب زندگی مثل برق می گذرم.]

۱٦٧ـ همو، ص٦٨ـ

[امروز سپس دل سودایی را آواز داده است.

۱٦٨ـ همو، ص٦٨ـ

[پند از کجا، من از کجا، باده بگردان ساقیا.]

۱٦٩ـ همو، ص١١٥ـ

[احترام نقش پا است.]

۱۷۰ـ همو، ۱۲٥ـ

[گریهٔ من مسلسل و پیهم می شود.]

۱۷۱ـ همو، ص١٥١ـ

[من گدای در تو هستم همیشه و دایم تا هستم.]

۱۷۲ـ همو، ص ٤٠ـ

[من وفای ابروی تو و سوای چشم تو هستم.]

۱۷۳ـ همو، ص ١٠١ـ

[من اسیر گیسوی جانان هستم.]

۱۷٤ـ همو، ص٢٣١ـ

[دل من از مژگان دوست پاره پاره شده است.]

۱۷٥ـهمان، دست نظر، ص٦٩ـ

[کوچهٔ دوست برای عاشقان جنت است.]

۱۷٦ـ همو، ص ۷۳ـ

[بررخ روشن عجب زلف سیاه،

این زمین را صبح و شامی دیگر است۔]

۱۷۷۔ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه علی اکبر دهخدا، ج۱ ،تهران، ایران،ص۲۰۳۔

۱۷۸۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،متا ع زیست، ص٦٦۔

[دوست من ماه است و غایب شدن از چشم ،من مثلی عروس نو است]

۱۷۹۔ همو،ص ص٦٣۔

[من خواهش می کنم که آن ماه درخانهٔ من نیز بیایم۔]

۱۸۰۔ همان، پیمان،شب، ص۹۳۔

[حسن دوست من بی مثل است۔]

۱۸۱۔ همو، ص۲۳۰۔

[بر مرقدِ عندلیب گل پاشی می شود۔]

۱۸۲۔ همو، ص۵۰۔

[شگفتنِ هر غنچه، دلیل خوش بختی است۔]

۱۸۳۔ همو، ص٦۱۔

[از دوستان می ترسم۔]

۱۸٤۔ همو، ص۷۵۔

[باید که قصد حیات شد۔]

۱۸۵۔ همو، ص۸۱۔

[در زندگی نام احساس است، گاه غم، گاه شادمانی می شود۔]

۱۸٦۔ همو، ص ۵۹۔

[مشکل های من کم بکن۔]

۱۸۷۔ همو، ص ۹۷۔

[جلوهٔ صورت تو از ماه ستاره نظر می آید۔]

۱۸۸۔ همان، متا ع زیست، ص۸۱۔

[مقصودِ حیات من فقط برای دوست است۔]

۱۸۸ـ همو، ص ۷۰ـ

[قطره دیگر است، صحرا دیگر است، این تنها حقیقت است ـ]

۱۹۰ـ همان، دستِ نظر، ص ٥٤ـ]

[مردن و زیستن فقط برای او است ـ]

۱۹۱ـ همو، ص۲۷٦ـ

[چشمان من از فرط محبت و دوریٔ یار پر غم اند ـ]

۱۹۲ـ همو، ص

مکالمه بانگار است،

[چو گفتمش ای دو دیده قربان مگر ربودی تو راحت جان

به گفت از راهِ بی نیازی درین نداریم اختیاری

بگفتمش این چه شد که یکسر نماند در شورشِ حیا تم

به لب نوای، به سر هوای، به سینه آهی، به دل قراری]

عرش ناز

۱۹۳ـ همو ـ ص ۱٦۱ـ

[از چشم مست ساقی، خراب شد ه ام]ـ

باب چهارم (فصلِ دوم)

باب چهارم

فصل دوم

نظرات دیگران درباره ویژگی های شعری سید نصیر گولروی:

پیر نصیر الدین نصیر گولروی فقط سجاده نشین خانقاه نبود بل که دانش منددینی ، فقیه، محقق، منتقدادبی، نویسنده و یك شاعر نغز گو بود۔ او یك شیخ با عمل ، ادب دوست و ادب پرور بود۔ او در محافل مشاعره شمع محفل می شد۔ او در کشورِ خود و بیرون کشور در محفل های بین مللی شرکت می جست۔ ناقدان معروف ادب درباره شخصیت نصیر و سخن گویی وی خامه فرسایی کرده اند۔ تأثرات و نظرات ناقدان بسیار اند۔ ولی چند نظر دیگران درباره سخن گویی وی رقم می شود، نام های ایشان به قرارزیرند:

پیر سید ظفر قادری، صاحبزاده غلام نظام الدین معظم آبادی، حافظ محمد افضل فقیر، دکتر سید عبدالله، جناب احمد ندیم قاسمی، جناب سید رئیس امروهوی، دکتر اسلم فرخی، دکتر توصیف تبسم، شکیل اختر، پروفسور انور مسعود۔

حافظ محمد افضل فقیر:

مجموعه مناقب "فیض نسبت" مشتمل بر مناقب اولیای عظام است۔ این مجموعه رباعیات مظهر جودتِ طبعِ صاحبزاده سید نصیر الدین نصیر گیلانی و نشانۀ محبت وی با اهل الله است۔ در زمان گذشته، به زبان اردو مثل این مجموعه دیده نشده است۔ مدحیه هایی در شان پدر و مادر پیغامبر اکرم(ص) خلفای راشدین، اهلِ بیت اطهار و صحابه کبار رضوان الله علیهم اجمعین مابه الامتیازِ این مجموعه اند۔ مدح سرایی ائمّه سلاسل صوفیه و محامد و مکارم هم که در این مجموعه آمده است ۔ خیلی عالی است۔

در زبان اردو۔ حضرت امیر خسرو دهلوی برای شیخ خود مناقب نوشته بود یعنی امیر خسرو نخستین شاعر بود که به حضور مرشد خود مدح سرایی کرده بود۔ در هند فضای دکن برای منقبت نگاری معروف بود۔ شاعران دکن اولین بار در روش متصوفانه "جکری" نوشته بودند، بعداً "جکری" به شکل ذکری تبدیل شد۔ این کلام ترجمان سوز و مستی و سرورِ باطن بود۔ چنان چه ذکر خیلی

معروف شد و در این نوع شعر، عنصرِ نغمگی و گداز غالب بود۔ ولی دکنی یکی از شاعران معروف دکن بود۔ وی زبانِ اردو را از لطافت و روانی آشنا کرده بود۔

سپس شاعران دهلی خیلی معروف شدند۔ در آن زمان سخن گویان بزرگ سودا، میر و مصحفی بودند۔ ایشان از صمیم قلب مناقب اهل بیت (ع) سرودند۔ حکیم مومن خان مومن (د:۱۸۵۲) نیز معروف بود۔ دو قصیده غالب دهلوی معروف اند که مشتمل بر مناقب حضرت علی کرم الله وجه اند۔ علامه اقبال لاهوری (د:۱۹۳۸) نیز طبع آزمایی کرده است۔ حکیم میرزا حبیب الله قاآنی شیرازی، واقف از دانش موسیقی، اسرار و رموز معنویت بر مناقب اهل بیت اطهار دسترس تامه داشت و فکر رسا نیز داشت۔

نصیر گولروی متصف از همه صفات نیز بود۔ او بر علوم دینی فقهی و ادبی و فنی مهارت تامه داشت۔ مجموعه مناقب نصیر یگانه و بی نظیر است۔ قصیده همزیه نصیر بر رفعت فن است، ملاحظه بکنید:

تفصیلِ مجد، مهرِ نجابت، مطافِ عقل
میقاتِ عزم، طورِ یقین، مشعرِ هدیٰ
بنیادِ صبر، قصرِ تحمل، اساسِ ضبط
مقدامِ رزم، بابِ ظفر، ضیغمِ وِغا[1]

شکوه قصیده رائیه نیز دیدنی است۔ دو بیت آن قصیده ملاحظه بکنید:

با تذکره معرکه آرایی تیغش
رو دادِ شجاعان همه افسون و اساطیر
در معرض جودش به پرِ کاه نیرزد
لعل و گهر و درهم و دینار و قناطیر[2]

در مجموعه "***فیض نسبت***" قصیده ای در مدح حضرت علیؑ هم است که جذبه های عقیدت و از رفعت مضمون ها تابناک است۔ در زبان اردو، دو مسدس به یاد امام عالی مقام و روز عاشوره نیز هستند۔ مسدس سوم، درباره بزرگی زاد روزِ حیدر کرار است۔ این مسدس نمونه شکوه ترکیب ها و خیال های ایمان افروز است۔ صوفی افضل فقیر گفت که از این مناقب و از این شیوه بیان عارف و

عـامـی هـر دو حسـبِ استعـداد مستـفید خواهند شد۔ روشِ نصیر گولروی به هر صورت دامن دل می کشد، مناقب نصیر گولروی در مدح اهل بیت اطهار، صحابه کبار و خواجگانِ طریقت پر معنی و لبریز از مطالب هستند۔

خواجه غلام نظام الدین معظم آبادی:

حـضـرت صـاحبـزاده غلام نظام الدین(رح) از اولادِ امجاد حضرت خواجه معظم الدین رحمة الـلـه عـلیـه بـود۔ او صـاحب کشف و کرامت و عالم و فاضل بود۔ حضرت غلام نظام الدین پروفسور دانشکـده دولتی هم بود۔ او شاعر و شاعر گر بود۔ او رفیق و دوست صمیمی پیر نصیر گولروی بود۔ اغـلـب به یکدگر نامه محبت آمیز می فرستادند۔ وی نامه ای منظوم به اردو دارد که بهترین معرفی آثارِ نصیراست:

کـی میں نے سیرِ معنوی منظرِ خیال
فـکـر و فـن نـصیـر هے شهکـارِ بے مثال
"آغوش حیرت" اور تو "پیمانِ شب" کو دیکھ
اك اك سے بڑه کے خود هے مری منصفی پـه دال
تـرکیـب لـفـظ و معنـی و لطفِ بیـان سے
نـکهـرا مـزاج شعـر میں کیا حسن اعتدال
مـعیّـار حـاضـره سے کـلام نـصیـر کـو
کوتاهی و کجی کا نهیں کچھ بهی احتمال
پـور جـنـاب مهر عـلـی شـه نـصیـر دیں
هے تاج و تختِ شعر و سخن جس کے حسبِ حال
هـر گـز تـرے کـلام بـلاغـت نـظـام کـو
فرسوده کر سکیں گے نه تاحشر ماه و سال ۳

خـواجـه غـلام نـظـام الدین معظم آبادی، بعد از سیرِ معنوی کلام نصیر گولروی می گوید که فـکـر و فن نصیر ،شاهکار بی مانندی است یعنی "آغوشِ حیرت" مـجموعه فارسی رباعیات و "پیمان شب" مـجموعه اردو غزلیات هم به اعتبار اوج خیال و رفعت فکر و فن ارفع و یگانه اند۔ کلام نصیر از

لحاظ ترکیبِ لفظ و معنی و لطف بیان استادانه است۔ به همین دلیل شعر وی فرسوده و کهنه نخواهد شد۔

زنجیر روایت:

از نبیل بی عدیل، شاعرِ نغز اندیش، انسان وفا کیش، ادیب بالغ نظر، جناب شکیل اختر۔

استعداد خدا داد راه های اظهار خود راجستجو می کند و در این جستجو داستان دشواری ها پنهان می شود۔ و اظهار این مشکلات این قدر مهم نیست۔ روابط پیر نصیر الدین نصیر گولروی بامن بسیار دیرینه نیست۔ اما احوال زندگی وی را می دانم "***رنگِ نظام***" مجموعه رباعیات اردو است، گیرایی در فکر و خیال و باندرتِ اظهار رنگِ منفرد دارد۔ رباعیاتِ نصیر گولروی در وجودِ خویش ادعا و برهان نیز دارند۔ اما روش وی خوبی های سخن گویی را مجروح نمی کند۔ زیرا که رباعیات وی برخی نکات ضعف در نظام خانقاهی را عیان می کنند۔

در رباعی گویی نام پیر نصیر الدین هم بزرگ است۔ رباعیات نصیر گولروی در زمان حاضر ره نمایی نظام خانقاهی می کنند، یعنی نکته های ضعف در خانقاه ها را باز گو می کند۔ آقای شکیل اختر می گوید که نصیر گولروی در زبان عربی و فارسی اردو پنجابی، پوربی و سرایکی ادراک تامه دارد۔ او از دقت ها و ظرافت های سخن گویی آگاه است۔

نماینده عصر و دبستان نظام، نصیر المشایخ پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی از نقّادِ نام ور دکتر محمد اسلم فرخی۔

"***رنگِ نظام***" مجموعه اردو رباعیات مولانا سید نصیر الدین نصیر است۔ پیر نصیر نسبت نظامی دارد۔ دکتر محمد اسلم فرخی می گوید که ای خدای تعالیٰ نصیر المشایخ را سلامت باکرامت بدار۔ سلسله نسب نصیر گولروی از دودمان عالی شان است۔ پیر نصیر گولروی اسرار و رموزِ طریقت از صحبت مشایخ بزرگ کسب کرده است۔ یعنی نصیر گولروی در آغوش بزرگان تربیت یافته است، او این امر را اعتراف کرده است۔ زیرا که پیر نصیر گولروی صفت های مشایخ خود دارد برای این که او خود نماینده خواجه چشت است۔

پیر نصیر گولروی چشم های بزرگان را دیده است و کسب فیض نیز کرده است۔ او درد مند بود۔ "درد" در اصل حاصل زندگی است او مراحل خرد مندی و کسب علم رابا پایمردی، جان کاوی و استقلال طی کرده است۔ علم در حقیقت ورثه موروثی او است۔ کلامِ نصیر گولروی پراز درد و هجر است۔ دلِ نصیر آتش کده و خانه درد است۔ هر که رباعیات و غزلیات نصیر رامی خواند، می تواند احساساتِ دردِ نصیر گولروی را به خوبی بفهمد۔

در رباعیات نصیر گولروی اخلاص شاعرانه، وفور هنر مندانه، زورِ تعقل و شوق علم و تراکیب نو موجود است۔ میرزا دبیر هر سال در بزم خاص به مخصوص رباعی می خواند مانند "دبیر آیاهے"، "حقیر آیاهے"۔ یه کون هے جو نهیں دبیر آیا هے (دبیر آمده است، حقیر آمده است و دبیر آمده است)۔ رباعی نصیر به زیر ملاحظه بکنید:

عاصی هے بہ اعمالِ قلیل آیاهے
مجرم هے مگر بلا وکیل آیاهے
مایوس نه پهیر بخش دے جرم اس کے
در پر تیرے اك عبدِ ذلیل آیا هے ٤

احساسِ فروتنی و زبون حالی بنده بی نوا به رباعی زیر عیان است، وفورِ دانش ببینید:

وه مالك کل هے کائنات اس کی هے
جو ختم نه هو کبهی، وه بات اس کی هے
اعراض وجود میں هے قائم بالغیر
قائم هے جو بالذات، وه ذات اس کی هے ٥

جای دیگر، نمونه وفور علم و دانش را ملاحظه بکنید:

باطن نگر و عذر پذیر آقا هے
ربِ دوجهان بهی کیا نصیر آقا هے
هم زود گریز و دیر آماده غلام
وه زود نواز و دیر گیر آقا هے٦

باری، خواجه نظام الدین در مجلس خود مصرعی خواند:

مـردان هـزار دریـا خوردند تو تشنه رفتند

نصیر گولروی همین خیال به این طور می گوید:

اس بـزم فـنـا میں کبرِ هستی نـه کرو
بـخـل و حسـد و دراز دستی نـه کـرو
کهتـے هیں یهی قـدح زنی کـے آداب
مے خانه بهی پی جاؤ تو مستی نه کرو ۷

آقـای دکتـر محمد اسلم فرخی درباره نصیر گولروی جای دیگر می گوید که برخی رباعیات نصیر به پیروی حکیم عمر خیام اند، نمونه رباعی وی به زیر قرار است:

میخـانے پـہ بـارانِ عـطا کهل کر هو
الـلـه سے عـرضِ مـدعـا کهل کر هو
چهائی هے عجیب سی گهٹن رندوں پر
اے پیر مـغـاں! آج دعـا کهـل کر هو ۸

پیر نصیر گولروی سجاده نشین غوثیه مهریه است و او در طریقت، علم و آگاهی زیاد دارد. او برای اصلاح سجاده نشینان ازایشان چنین راهنمایی و رهبری می کند :

مسـنـد پـه ذرا بیـٹهیں گے اترائیں گے
یـه مـفـت کا مال چار دن کهائیں گے
آتـی نهیں ابـجـدِ طریـقـت تو نـه آئے
سـجاده نشین پهر بهی کهلائیں گے ۹

تلاش گوهر ها :

از صاحبزاده پیر سید ظفر قادری، آستانه عالیه قادر بخش شریف (کمالیه):

شـگـفتـه سفید رنگ، سلسله زلف تابه دوش، ریش سیاه تراشیده، چشم های وی فطین و دانا، پس از عینك می بیند. وجودش در کتاب های گسترده، پیش خود جعبه برگ تنبول و در لباس تمیز ولی سـاده بر زمین نشسته است. به همین تصور، شکل نصیر گولروی پیش نظر می آید. آشنایی من با برادر

نصیر دیرینه است امااز ملاقاتِ نخستین، بسیاربه یاد دارم۔ پدر بزرگِ نصیر الدین نصیر سید غلام محی الدین قدس سره معروف به بابوجیؒ روحِ روان گولره شریف و روشن ستاره افق تصوف بود۔ او برمن نظر التفات می فرمود۔ سخنان وی فراموش نشدنی اند۔ دوست بزرگ من آقای شورش کاشمیری و استادِ محترم من آقای احسان دانش بودند که ما باهم در مجلس حضرت بابوجیؒ می رفتیم که غذای روح و تسکین دل در مجلس وی دیده ایم، هیچ جائیز اطمینانِ قلب ندیده ایم۔

حضرت بابوجی تربیتِ نصیر به نظر خویش و دستِ خود کرده بود۔ الان پیر نصیر الدین به یك وقت عربی، فارسی و اردو دسترس کلی دارد۔ در این کم سنی شعر وی این قدر پخته است که قابلِ تحسین و ستایش است۔ در سخن گویی نصیر استادِ کهنه مشاق معلوم می شود، وقتی که ما در آئینه ماضی و بر ورق های تاریخ نگاه می اندازیم، نامهای بسیار از نظر ما که روشن وتا بنده اند، می گذرند۔ مثلاً امیر خسرو دهلوی خواجه میر درد، بیدم وارثی و خواجه حسن نظامی خیلی معروف بودند۔

یعنی سخنان ایشان بسیار دلنواز و دل سوز هستند که هزار دل ها از نگاه ایشان می تپند۔ اینان همه حلقه به گوش صوفیان بودند۔ سخنان نصیر گولروی هم دل سوز و دل نواز اند۔ موضوع شعر و سخن نصیر تصوف و عرفان است۔ او در بحرِ علم تصوف به خوبی غوطه می زند۔ علامه اقبال لاهوری می گوید:

مرا سبو چه غنیمت هے اس زمانے میں
که خانقاه میں خالی هیں صوفیوں کے کدو ۱۰

۱۵ دسامبر ۱۹۸۲ م، ظفر قادری، لاهور

تأثری بر پیمان شب:

از احمد ندیم قاسمی

سید نصیر الدین نصیر شاعرِ جوان است که در اردو و فارسی شعر می گوید۔ و در هر دو زبان آوازه سخن گویی وی در همه کشور گسترده است۔ سبب سخن گویی وی این نیست که او از اولادِ پیر مهر علی شاه (رح) است۔ فقط این است که او در مساحت شعر و سخن بسیار کوشش می کند۔ غزل فارسی و اردو، در آغوش تصوف بازی کرده است۔ تصوف و عرفان در خون نصیر گولروی

است۔ پیر نصیر در تصوف صبح، شام می کند۔ موضوعِ **"پیمانِ شب"** نیز تصوف و عرفان است۔ پیمان شب به زبان اردو و در قالبِ غزل است۔

دو عالم کے علاوہ کوئی عالم اور ھے شاید
ان آئینوں میں وہ آئینہ گر دیکھا نہیں جاتا ۱۱

ابیات نصیر گولروی درباره جلوه ذات ملاحظه بکنید:

دو جہاں چھوڑ! دل میں ڈھونڈ اسے
دیکھ! موجود ہو یہیں نہ کہیں ۱۲

دیگر:

بے خودی میں نہ ہوئی ہم کو نصیر اپنی خبر
ہوش آیا، تو ہمیں جلوہ جاناں نکلے ۱۳

دیگر:

جلوہ ذات سے جو خالی ہو
کوئی ایسا بشر نہیں ملتا ۱۴

سپس وقتی در شعر وی مجاز با حقیقت باهم یك دگر می آمیزد، نتیجه این به زیر است:

وہ شوخ جب آیا تو پھر اس شان سے آیا
جو صاحبِ خانہ تھے، وہ مہماں نظر آئے ۱۵

آری، در کلام شاعرِ نو عمر، اغلب فراوانی جذبه ها به نظر می آید۔ اما در کلام نصیر رنگِ متقدمین و روایت نادره کاری عیان است۔ در واژه های غزل که در کلام متقدمین رایج بودند۔ در غزل نصیر نیز موجود اند:

شیخ، زاهد، پارسا، ساقی، جام و سبو، میخانه و در میخانه، نصیر خود می گوید:

نظارہ مہ و شاں سے پہلے
تطہیرِ نگاہ چاہتا ہوں ۱۶

ویژگی های پیمان شب یك دیگر است۔ زمین غزل های "پیمانِ شب" مالِ نصیر گولروی اند۔ برخی ردیف های غزل نصیر بی نظیر اند۔ ویژگی پیمان شب که قشنك است، سهل ممتنع است۔

باوجود شاعر فارسی، سخن گویی اردو آسان است۔ در ابتدا میرزا غالب دهلوی هم مبتلا شده بود۔ از سلاست و بلاغتِ غزل نصیر متأثر شده ام۔

۲۵ اکتبر ۱۹۸۲م، احمد ندیم قاسمی

غزل های نصیر گولروی:

از دکتر سید عبد الله

پیر سید نصیر الدین نصیر غزل کلاسیك را به خوبی می داند یعنی در روایت های متقدمین زندگی می کند۔ لذا غزل وی پایبندِ روایت های سخن است۔ این روایت چه بود؟ درباره این روایت ما، ناقدین مغرب می گویند که آن فقط قصه گل و بلبل و افسانه هجر و وصال است۔ اما راست این است که این روایت ترجمانِ وضع دار تهذیب ویك حیادار بود۔ یعنی می توان یك نگاهِ دزدیده هزار افسانه دل رقم کرد۔

روشِ کلام شاعر هم این بود که او ازیك رمز یا استعاره جلوه دوست را رنك می دهد۔ یعنی در یك غمزه و عشوه دوست هزار قصه پنهان می کند۔

خامی طولِ کلام که در طرزِ نو است، شعر کلاسیك از این عیب مستثنی بود۔ ضبطِ نفس و ضبطِ بیان هر دو هم رکاب می رفتند، یعنی در این نه خنده دندان نما بود نه گفتارِ بی باك بود۔ بل که به زبان میر تقی میر بشنوید:

اك نگه، ایك چشمك، ایك سخن

هے مگر اس میں بهی تامّل سا۱۷

در شعر کلاسیك، به پیروی استادانه روش، طرزِ ادای استادانِ بزرگ از زبان و بیان ایشان، از غمزه و عشوه، از ایمای خفی و جلی، از بلاغت و فصاحت و از صحبت ایشان فرامی گرفتند۔ الحمدالله ! در این زمان معاصر شاه نصیر گولروی هم باوجودی که تلمیذِ ربّانی است، در دیوان های استادان سخن غوطه زنی کرده است۔ از ایشان طرز و روش کلام آموخت و سپس در کلام خود گل و گلستان فطرت را به احسن طور آراست۔ در شعرِ غزل، وسیله حسن آفرینی و معنی آفرینی "ردیف" است۔ و از این اظهارِ قدرتِ زبان نیز افزون تر می شود و در بیت هم مضبوط می شود۔ برای فراگرفتن این فنِ سخن بسیار کوشش می کردند۔

در غزلیات نصیر گولروی هم ردیف موجود است۔ به خصوص در ردیف های طولانی رنگ موسیقی نیز عیان است۔ شرینی زبان نصیر و خوبی بیان وی بی سابقه است۔ من هیچ کسی رانمی شناسم که در جوانی به اندازه نصیر در شعر گویی کمال داشته باشد۔

۲ اکتبر ۱۹۸۲م سید عبدالله

تقریظ:

سید رئیس امروهوی

سید نصیر الدین نصیر چشم و چراغ روهانی خانواده ممتاز است۔ در قلندری و درویشی وی هیچ شك نیست۔ رباعیاتِ فارسی نصیر به پیروی میرزا عبدالقادر بیدل نوشته شده است۔ در غزل وی کیفیت قلبی نمایان است۔

نمونه نصیر این است:

آغوشِ جنون میں جا رہا ہوں
ہر غم سے نجات پا رہا ہوں
وہ ناؤ مجھی کو لے کے ڈوبی
جس ناؤ کا ناخدا رہا ہوں۱۸

این احساسات و عواطف طبیعی است۔ خوبی شعر نصیر این است که آن فصیح و بلیغ است۔ بیشتر غزل های نصیر در وزن های کوتاه سروده شده در آن ها ردیف را لتزام کرده است و در دیوان او غزل های کوتاه و بلند زیاد اند۔

جان پیاری تھی، مگر جان سے پیارے تم تھے
جو کہا تم نے وہ مانا گیا، ٹالا نہ گیا
صرف اك بار نظر بھر کے انھیں دیکھا تھا
زندگی بھر مری آنکھوں کا اجالا نہ گیا ۱۹

کار بردن به موقع محاوره ها در بر جستگی شعر سبب افزونی است:

دل تمہاری طرف سے صاف کیا
جاؤ ہم نے تمھیں معاف کیا

جان کر ان سے بے رخی برتی
هم نے اپنا حساب صاف کیا ۲۰

در بحور کوتاه، نشتر آفرینیٔ غزل، عجب کیفیتی لطف و کرم احساس می دهد۔ بحورِ کوتاه نصیر مثل آب جوی سبك اند۔ مثلاً:

راهوں سے تری گزر رها هوں
انگاروں په پاوں دهر رها هوں ۲۱

جای دیگر:

هے مدِّ نظر ترا تصور
آئینے سے بات کر رها هوں ۲۲

لطف قوافی خواندنی است:

ان سے هر وقت میری آنکھ لڑی رهتی هے
کیا لڑاکا هے که لڑنے په اڑی رهتی هے۲۳

دیگر:

جو کبھی خون شهیداں سے حنا بند رهے
اب انهیں پھول سے هاتھوں میں چھڑی رهتی هے ۲٤

جای دیگر رنگِ تغزل را ببینید:

لاکھ ڈھونڈا مگر نهیں ملتا
کوئی بھی هم سفر نهیں ملتا
هم بھی اس سے کبھی نهیں ملتے
کوئی هم سے اگر نهیں ملتا ۲۵

اینان سهلِ ممتنع می گویند، نمونه این ابیات از دیدن آسان معلوم می شود اما به این طور شعر گفتن، بسیار مشکل است۔ روانی و سلاستِ این شعر مثل نثر است۔ احساساتِ نصیر، طبیعی اند۔ او احساس می کند که این احساس جذبه دل من است۔

اس کو چل پھر کے ڈھونڈنے والو
وہ سرِ رہگزر نہیں ملتا ۲۶

گاه گاهی از ردیف، همه غزل تابناك می شود:

جگمگانے لگی بام و در چاندنی
ہر طرف آرہی ہے نظر چاندنی
ان کے جلوؤں کی تشریح ممکن نہیں
سر به سر نور هیں سر به سر چاندنی ۲۷

او از لطف و لطافت می فرماید:

بلا کی نامہ اعمال پر ہے گل کاری
کسی کی ہوگی عبارت، مرا قلم تو نہیں۲۸

کس به میدان در نمی آید سواران راچه شد، در حالت روحانی پژمردگی خانقاه ها، ذاتِ گران مایه وی سلامت باشید که او فارسی و اردو را از فکر و تخیلِ خود ثروت مند می سازد۔

آشنایی من باسید نصیر الدین گیلانی دیرینه است۔ اغلب در بزم های مشاعره رادیو و تلویزیون یکدگر رامی بینیم۔ بیشتر سجاده نشینان وقت خود در لوازم خانقاه صرف می کنند۔اغلب ایشان از فراوانی آسایش ها، عقیدت و عزت و اکرام در حبِ جاه و دنیا گرفتار می شوند۔ اما بعضی شخصیت ها مانند پیر نصیر الدین نصیر نیز هستند۔ یعنی علم و عرفان و ادب را وراثت خود می دانند۔ و برای فراگرفتن دانش ها شب و روز بسیار کوشش می کنند۔ "براین دعوئ که کردم شاهدی است۔"پیر نصیرالدین نصیر به یك وقت عالم دین و شاعر بی مثل است۔ آثاروی تصدیق و تائیدِ دعوی من می کنند۔ کتاب او بر تصوف و مسایل عصری، ***"راه و رسم منزل ها"*** اثری ارزنده است۔ موضوع مهم نصیر گولروی۔ نعت، منقبت و سلام است۔ در شعر نعتیه عربی، فارسی، اردو و پنجابی به عنوان، ***"دین همه اوست"*** چاپ شده است۔ در این زمان، ذوق فارسی و سخن گویی فارسی قابل ستایش است۔ رباعیات وی در زبان فارسی قابل قدر اند یعنی از اهل ذوق، خراج حیرت وصول می کنند۔علاوه بر این مقاله های تحقیقی و پژوهشی نیز نوشته است و خدای متعال وی را از توفیق مزید سرفرازبکند۔

۲۱ ژوئن ۲۰۰۳م، پروفسور انور مسعود

نظر بر دستِ نظر:

از دکتر توصیف تبسم بدایونی

زندگی از ارتباط روح و بدن به وجود می آید و شعر از ارتباطِ خیال و لفظ۔ یعنی روح جسم و خیال شعر خارج از حواس اند، و وجود هم ندارند۔ اما بدن و شعر وجود دارند۔ این بحث و موضوع بسیار قدیم و کهنه است۔ برخی شاعرانِ گذشته می گویند که برای تخلیق شعر خیال و لفظ خیلی مهم اند۔ یعنی بدون لفظ سخن گویی ممکن نیست۔ یك شاعر برای گفتن شعرِ زیبا و پراز خیال شب و روز خون جگر می خورد تا رنگ می گردد سخن۔

آقای نصیر گولروی شاعرِ غزل اردو هم است۔ برای تفهیم غزل وی، باید که شرح احوال زندگی وی را بخوانیم تحصیلات مقدماتی نصیر از مسجد است۔ وی عربی و فارسی را از استادانِ معتبر فراگرفت۔ به همین سبب، ذوق شعر فارسی به اندازِ احسن در خمیرش موجود است۔ در زبان فارسی شعر گویی کار مشکل و سخت است بل که سخن فهمی هم کارِ مشکل است۔ در این زمان، وجود نصیر غنیمت است۔ او در قالبِ رباعی و غزل مهارت تامه دارد۔ رباعیات فارسی او بر اوج فن سخن گویی رسیده اند۔

"آغوش حیرت" مجموعه رباعیات فارسی وی است۔ ***"دین همه اوست"*** ***"فیض نسبت"*** و ***"عرشِ ناز"*** مجموعه های اشعارِ فارسی وی اند۔ مزاج نصیر گولروی کلاسیکی است۔ برخی زمین های وی به پیروی میر و غالب اند۔ در غزل های اردوی نصیر، بیشتر مضامین استادانِ سلف هستند۔ نصیر گولروی به اعتبار مضامین روشِ کلاسیك را دوست دارد۔ معنی کلاسیك، سخن گویی قدیم یا فرسوده نیست۔ بل که روش استادانه و ترکیب های استوار فارسی و عربی است۔

غزل های نصیر گولروی بیشتر تحت تأثیر جذبه ها و احوال قلبی سروده شده و در آنها قصد تعلیم نیست۔ تأثیر قرآن کریم و احادیث نبوی هم در غزل های وی بسیار زیاد است۔ در غزل، فرمان روا معشوق است و صاحبِ اختیار، و بر عکس عاشق، عاجز و ناتوان و تسلیم است و منتظر نگاه و لطف معشوق۔ عشق در غزل معمولاً با نوعی هجران و دوری و محرومیت همراه است۔ غزل مظهر عواطف و احساسات قلبی است۔ به همین سبب شور و وجد و حال و عواطف و احساسات در این غزل ها فوران دارد و از نظر بیان و زبان نیز، گوینده را مست می کند نمونه ابیات از **دستِ نظر:**

عکسِ ساقی شراب میں رکھئیے
ماہتاب، آفتاب میں رکھئیے ۲۹

دیگر:

نظر بڑھتی ہے، لیکن اشک رستہ روک لیتے ہیں
دمِ رخصت انہیں اے چشم تر! دیکھا نہیں جاتا ۳۰

دیگر:

وہ پائمال محبت ہیں ہم کہ اپنا غبار
جدھر وہ ہوتے ہیں، اڑ کر ادھر ہی جاتا ہے
وہ بے وفا ہے، مگر سنگ دل نہیں پھر بھی
مرے ملال سے چہرہ اتر ہی جاتا ہے ۳۱

دیگر:

اک قیامت ہے تیری انگڑائی
ٹوٹ جائے نہ آئینہ کوئی
موت کو بھی گلے لگائیں لوگ
ہو جو اس میں تری ادا کوئی ۳۲

دیگر:

یوں مہکتی ہے صبا گلشن میں
تیری خوشبوئے بدن ہو جیسے
ایسی درماندہ ہے دل کی دھڑکن
تیرے لہجے کی تھکن ہو جیسے ۳۳

دیگر:

دام و صیاد کا کھٹکا ہے قیامت، ورنہ
ذوقِ پرواز کو ہے کنجِ گلستاں کافی

بے کسی اور اداسی کے اندھیرے نہ ڈھلے

چاندنی روئی سرِ گور غریباں کافی ۳٤

وسعتِ مطالعه و اثرِ همه گیری این هم شده است که غزل های "**دستِ نظر**" در زمین های معروف نوشته شده اند، به طور مثال به قرارِ زیر اند۔

جو وہ تو نہ رہا تو وہ بات گئی، جو وہ بات گئی تو مزا نہ رہا ۳۵

یوں جمالِ روے جاناں شمع خلوت خانہ تھا ۳٦

ابھی وہ خوش ابھی ناخوش، کرم یوں بھی ہے اور یوں بھی ۳۷

مری نظر سے مکمل بہار گزری ہے ۳۸

ہم پیکرِ جاناں کی دل پر تصویر اتارا کرتے ہیں ۳۹

دشت میں آئے تو جیتے جی نہ دیوانے گئے ٤۰

بعداز خواندن این غزل ها، ذهن ما به سوی غزل های معروف شاعرانی امثالِ بهادر شاه ظفر، خواجه میر درد، فیض و جذبی وغیره می رود۔ پیروی کردن نصیر مثالی و بی نظیر است زیرا که این کار دشوار و جان گسل است۔ تشبیه در شعر او جای گاهی ویژه دارد۔ او باتشبیهات زیبا و مناسب با مقام، شعر خویش را زیبا و با آن ها مفاهیم خویش را بیان کرده است۔ در اکثر تشبیه های او، یك سوی تشبیه، امری است ذهنی و این، لازمه بیان هر موضوع اخلاقی و فکری و عرفانی است اما تشبیهات محسوس نیز در شعرش کم نیست۔ وی استعاره های فراوان را نیز در شعرش آورده است۔ وی استعاره ها را نیز متناسب با مقام و بیان مطلب انتخاب کرده است۔

پھر مرے سامنے آ اور حجابات اٹھا

زحمت جلوہ پھر اے پردہ نشین ! تھوڑی سی ٤١

کس تکلف سے کیا اس نے تماشا اپنا
کس توجہ سے ہوئی انجمن آرائی بھی ۴۲

خار ہی خار زمانے میں نظر آتے ہیں
اپنے دامن کو برائی سے بچا کر چلئیے
روشنی ہو تو چمک اٹھتی ہے ہر راہِ سیاہ
دو قدم چلئیے، مگر شمع جلا کر چلئیے ۴۳

نصیر گولروی از علم موسیقی هم آگاه است و در باره موسیقی می گوید که موسیقی هم چون خون است که در رگ های شعر می دود و در حقیقت سخن گویی را زندگی می بخشد۔ شعر بدون موسیقی مجسمه است۔ در بیت های نصیر گولروی، موسیقی اندرونی و بیرونی را ملاحظه بکنید:

ان کے جلوؤں سے مزین دونوں آنکھیں ہیں مری
ان کا خاکہ، انا کا نقشہ، ان کی صورت دل میں ہے
ان کی حسرت، ان کا ارماں، ان کی الفت، ان کا غم
کیا بتائیں، کیا کہیں، کیا کیا ہمارے دل میں ہے ۴۴

جای دیگر:

میری زیست پر مسرت کبھی تھی، نہ ہے، نہ ہو گی
کوئی بھتری کی صورت کبھی تھی، نہ ہے، نہ ہو گی ۴۵

جای دیگر:

کیا کہا جاسکے اس نظر کو اور پھر اس نظر کے اثر کو
نفع سمجھیں جو دل کے ضرر کو، ان اشاروں سے اللہ بچائے
ہم فقیروں کو ان کی طلب کیا، ملنے جلنے کا آخر سبب کیا
لطف کیا، ان کا غیظ و غضب کیا، شہر یاروں سے اللہ بچائے ۴۶

قدرت کلام وصفِ غزلِ نصیر است۔ این وصف نتیجه ریاضت و مشقّت است۔ یعنی این

سپند باآسانی خاکستر نشد بل که بعد از تپیدن و سوختن به این صورت تبدیل شده است۔

حسن لهجه را ببینید:

بے وفا بھی رہے، خفا بھی رہے
آپ بھی ہیں بڑے عجب کوئی ۴۷

اگر سنو تو تمام و کمال حال سنو
ہم ابتدا سے سنائیں گے، درمیان سے نہیں ۴۸

شوخی طبع وی را ملاحظه بکنید:

جب اپنے گھر پہ بلاتا ہوں میں کبھی ان کو
انہیں ضرور کوئی خاص کام ہوتا ہے ۴۹

دیگر:

دیکھ رہا ہے غور سے ان کو
آنے والا، جانے والا ۵۰

دیگر:

اللہ سدھارے قاصدوں کو
جائیں گے جہاں بھی، جم رہیں گے ۵۱

حواشی و تعلیقات

۱ـ نصیر گولروی، نصیرالدین،فیض نسبت، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۰م، ص ٦٤ـ

۲ـ همو، ص٦٨ـ

۳ـ طارق حبیب، مجله شبیه، لاهور، ویژه نامۀ حضرت خواجه غلام نظام الدین معظم آبادی، ج۲ـ۷، ش ۱۲ـ۲۷ـ۸،۲۷ـ۱۹۹۷م، ص ۲ـ۱۳۱ـ

٤ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، رنگ نظام، مکتبه مهریه نصیر یه، گولره شریف،اسلام آباد، ۲۰۱۱م، ص ۳ـ

[ای خدا من گناه گار هستم،خطا های من ببخشید]

۵ـ همو، ص ۱۵ـ

[خدای متعال مالك هر دو جهان است]

٦ـ همان،رنگ نظام، ص۱۸ـ

[خدای بزرگ و برتر، زود نواز و دیر گیر است]

۷ـ همو،ص۲۰۲ـ

[این جهان فانی است، نباید کبر و نخوت کردیم]

۸ـ همو، ص۱٦٦ـ

[ای ساقیٔ می خانه باران عطا بشود، یعنی ای پیر مغان دعای من قبول بشود]

۹ـ همو، ص ۲۲۲ـ

[اگرچه من ابجدِ طریقت نیز نمی دانم، اما سجاده نشین خانقاه هستم]

۱۰ـ اقبال لاهوری، بالِ جبریل، شیخ غلام علی و پسران، لاهور،۱۹٦۸م، ص۱۹ـ

[در این زمان سبوچهٔ من غنیمت است، زیرا ظرف صوفیان در خانقاه ها را خالی است]

۱۱ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، دستِ نظر، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف ، اسلام آباد، ص ۱٤۹ـ

[بخدا، درهر دو عالم چیزی نیست، فقط در هر جا جلوهٔ او است ـ]

۱۲ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیمان شب، مکتبه مهریه نصیر یه، گولره شریف ، اسلام آباد،ص۱۵۸ـ

[سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد۔]

۱۳۔ همو،۱۸۱۔

[من نمی دانم که من کیستم؟ بعداز این معلوم می شود که در وجود من جلوهٔ جانان است۔]

۱٤۔ همو، ص ۱۸۸۔

[یعنی هر بشر جلوهٔ ذات دارد۔]

۱۵۔ همو، ص۲۰۲۔

[خانهٔ دل من هم پُر از انوار الٰهی است۔]

۱٦۔ همو، ص ۱۹۔

[پیش از دیدن یار، پاکیزگی نگه می خواهم۔]

۱۷۔ میر، میر تقی، انتخاب میر، ج ۲، فضلی سنز، کراچی، ۲۰۰۰م، ص ۵۲۵۔

[در نگاهِ دوست، عشوه و غمزه است۔]

۱۸۔ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیمان شب، ص ۲٤۲۔

[الان در آغوش جنون می روم و از هر غم می آسایم۔]

۱۹۔ همو، ص ۱۷٦۔

[او بیش از جان عزیز است، هر حکم اش تسلیم کرده ام۔]

۲۰۔ همو، ص ۱۲۳۔

[برای شما، از دل خود هر کثافت را تمیز کرده ام۔]

۲۱۔ همو، ص٦۱۔

[اگرچه راهِ دوست مشکل بود اما می گذرم و پیش من صورتش است۔]

۲۲۔ همانجا،

[صورتش در نظر من است و از آئینه حرف می زنم۔]

۲۳۔ همو، ص ۱۵۳۔

[من هر وقت دیوانگی وی مست و بی خود هستم و او هر وقت ستم می کند۔]

۲٤۔ همانجا،

[ناز و ادا، عشوه و غمزه و ادای دل ربا، بهر دل این چه سامان کرده ای۔]

۲۵۔ همو، ص ۱۸۸۔

[اگر کسی ازما نخواهد، ماهم او رانخواهیم دید۔]

۲۶۔ همانجا۔

[دولتی هست که یابی سرِ راهی گاهی۔]

۲۷۔ همو، ص ۱۳۹۔

[جلوه های او به هر سو نظر می آیند۔]

۲۸۔ همو، ص ۲٤٤۔

[من نامه اعمال را ننوشتم، من نمی دانم۔]

۲۹۔ همان، دست نظر، ص ۲۲۵۔

[عکس ساقی در شراب است۔]

۳۰۔ همو، ص ۱٤۹۔

[اشکی که ز دل خیزد در دیده شکستم من۔]

۳۱۔ همو، ص ۱۷۷۔

[دوست من اگرچه سنگ دل است اما بی وفا نیست۔]

۳۲۔ همو، ص ۱۳۔

[عشوه و اندازِ تو قیامت است۔

۳۳۔ همو، ص ۱۰۔

[بوی صبا مثل خوش بوی بدن دوست است۔]

۳٤۔ همو، ص ۱۵۵، ۱۵٦۔

[ترس دام و صیاد قیامت است و گرنه ذوق پرواز دارم۔]

۳۵۔ همو، ص ٤۔

[بدون تو هیچ لذت نیست، هر بهار از تو است۔]

۳٦۔ همو، ص ۹۷۔

[جمال روی جانان شمع خلوت خانه بود۔]

۳۷۔ همو، ص ۱۳۶۔

[مزاج دوست هر ساعت تبدیل می شود۔]

۳۸۔ همو، ص ۲۸۔

[از نگاهِ من بهار گذشت۔]

۳۹۔ همو، ص ۱۸۲۔

[عکس پیکر جانان در دل من است۔]

۴۰۔ همو، ص ۲۱۱۔

[در راهِ عشق به سلامتی نمی ماند۔]

۴۱۔ همو، ص ۱۷۴۔

[بی نقاب پیش من بیایید۔]

۴۲۔ همو، ص ۱۶۲۔

[جلوه دوست همه جا است۔]

۴۳۔ همو، ص ۲۲۶۔

[در این زمان جز زشت و رسوایی نیست۔]

۴۴۔ همو، ص ۹۲، ۹۳۔

[از جلوه دوست چشم من روشن است یعنی صورتش و نقشه اش و شکلش در دل من است]

۴۵۔ همو، ص ۱۲۳۔

[زندگی من در هیچ زمان مسرت و خوش نبود۔]

۴۶۔ همو، ص ۶۱۔

[عافیت خواهی نظر در منظر خوبان مکن، یعنی جهان سوزی اگر در غمزه آیی، شکر ریزی اگر درخنده باشی۔]

۴۷۔همو، ص ۳۱۔

[دوست من، بی وفا و خفا هم شد۔]

۴۸ـ همو، ص ۱۰۲،ـ

[من حال دل را از ابتدا خواهم شنید]

۴۹ـ همو، ص ۱۲۵ـ

[او هر روز و هر ساعت مشغول می شود]

۵۰ـ همو، ص ۱۶۰ـ

[من او را به دقت نظر می بینم.]

۵۱ـ همو، ص۱۵۷ـ

[نباید قاصد را هم راز داد]

باب چهارم (فصلِ سوم)

باب چهارم

فصل سوم

اشعار پنجابی،سرائیکی،و پوربی نصیر گولرویؒ:

پیر نصیرالدین نصیر گولروی یکی از شاعران بزرگ در عصرخویش و از بزرگ ترین شاعران پنجابی گوی بود۔او هم غزل سرای است و هم شاعر زهد واخلاق و تصوف۔زیرا او از اولادِ شیخ عبدالقادر گیلانی بود،علم ومعارف از وراثت وی است۔به همین سبب کاربرد اصطلاحات علوم دینی و غلبۀ روحیۀ مذهبی،اشارات و تلمیحات قرآنی و دینی درشعرش فراوان است۔بنا بر این، اشعار او دارای مضامین اخلاقی و عرفانی است۔یکی از عوامل شهرت وی، کثرت اطلاعات و احاطه ای است که وی به زبان های عربی و فارسی داشته و با زبان آوری کامل و آوردن مثالهای مناسب،اشعار خود رابه مضامین دل انگیز آراسته است این امتیاز در غزلهای وی نمایان تر و چشمگیر تر است۔وی در بیان این مفاهیم آهنگی صادقانه دارد و در بیان انتقاد ها لحنی تند و بی پروا و صریح دارد چون هد فش بیان و تعلیم معارف الهی و بر انگیختن انسان ها به سیر وسلوك طریقت است۔

نصیر گولروی در شعر خود معنی و مقصود تام دارد و در هیچ جای کلام خویش معنی را فدای لفظ نکرده و در بسیاری موارد با عباراتی موجز منظور خویش را بیان کرده است۔شعر پیر نصیر گولروی از نظر کهنگی های زبانی و تغییر تلفظ کلمات به شعر شاعران دوران قدیم مانند امیر خسرو،سلطان باهو،میان محمد بخش و پیر مهر علی شاه گولروی است اما از لحاظ فکری و گستردگی واژگان و ترکیبات و تعبیرات با شعر آن دوره بسیار متفاوت است۔

اغلب موضوع شعر پنجابی حمد،نعت،منقبت وغزلیه چو برگه است۔اما تنهایك منظومه در زبان سرائیکی و پوربی در "***عرش ناز***"موجود است۔نصیر،پدرش وپدر بزرگش هم به گولره دنیا آمدند و گولره نواحِ راول پندی و در استان پنجاب موجود است۔ پنجابی زبانی است و زبان ایالت پنجاب است۔ شاعرانِ پنجابی،شاعران آفاقی بودند یعنی شعر ایشان در جهان معروف و هر دل عزیز است۔

پیر مهر علی شاه گولروی معاصربا علامه محمد اقبال لاهوری بود۔او هم شاعر پنجابی بود۔اگرچه شعر وی اندك است اما معیار شعرش و خیالش هم خوب است۔موضوع شعر وی فقط

مدح پیغامبر(ص) و منقبت است۔ابیاتی که دربارهٔ پیغامبراکرم(ص) نوشته شده است۔خیلی جالب،پُر معنی و محبت آمیزاند۔یعنی او از نظر زمانی و هم از نظر شعر فارسی و پنجابی و به ویژه شعر عرفانی، برقلّه ای رفیع ایستاده است۔علاوه بر این،نصیر گولروی باشعر سایر شاعران بزرگ گذشتهٔ خود نیز آشنااست۔

و از بعضی از آنان در آثار خود نام برده یا مصراع هایی از آنان نقل کرده است و در بعضی جاها، او ازشعر شاعران بزرگ ممتاز می شود۔"خیال"نوعی از شعرِ موسیقایی محلّی است که بیشتر شاعران آن را موردِ طبع آزمایی قرارداده اند۔

"خیال "پیر نصیر الدین گولروی هم خواندنی است که به زبان هندی است۔ چند ابیات به زیر قرار است:

هم کا دکھائی دیت ھے ایسی روپ کی اگیا ساجن ماں
جھونس رھا ھے تن من ھمرا نیر بھر آئے انکھین ماں
دوربھئے ھیں جب سے ساجن آگ لگی ھے تن من ماں
پورب پچھم اُتر دکّھن ڈھونڈ پھری بن بن ماں
درشن کی پیاسی ھے نجریا ترسین انکھیاں دیکھن کا
ھم سے روٹھے منھ کو چھپائے بیٹھے ھو کیوں چلمن ماں
ایك تھاری آس پہ ساجن سگرے بندھن توڑے ھیں
اپنا کر کے راکھیو موھے آن پڑی ھوں چرنن ماں
ڈال گلے میں پیت کی مالا خود ھے نصیر اب متوالا
چتون میں جادو کا جتن ھے رس کے بھرے تورے نینن ماں ۱

شعر نصیر گولروی،روان و ساده است۔بسیاری از مضامین او،تکرار مضامین قدما است،اما مضامین تازه نیز دارد۔ این "خیال"به پیروی امیر خسرو دهلوی نوشته است۔

دورهٔ پیر نصیر الدین گولروی تاحدودی دورهٔ انحطاط شعر فارسی در شبه قاره بود یعنی زبان عربی و فارسی در این دوره هم رواج کمتری دارد۔برای درك مطالب خیال وی،باید سطح دانش خواننده بالا باشد، وی برای رساندنِ پیغام خود، زبان پنجابی را انتخاب کرده است۔زیرا بیشتر

مـردمان در ایالت پنجاب زبان پنجابی را بهتر می فهمند۔به همین سبب پیر نصیر گولروی خیال خود را بـه زبـان پنجابی و سرائیکی می سرود۔او نعت رسول اکرم(ص)را که پیر مهر علی شاه گولروی نوشته بـود،و خیـلـی معروف شده بود،تضمین کرده است۔تضمین نصیرهم معروف شده است۔ابیاتی چند از آن به زیر قرار اند:

اوهـدی دل نُون تانگھ بتیری اے　　جهـدی ازلـون شـان اُچیـری اے
ربّـا وصـل دے وچ کیـه دیری اے　　اج سك متـراں دی ودهیـری اے
کیـون دلـڑی اداس گهنیـری اے　　لـون لـون وچ شوق چنگیری اے
اج نیـنـاں لائیاں کیـون جهڑیاں

اِنهـون هستـی دا عـنوان آ کهاں　　رب سـچـے دی بـرهـان آ کهـاں
یـاں اکهیـا دا قـران آ کهـاں　　اس صـورت نـون‌میں جان آ کهاں
جـانـان کـه جانِ جهان آ کهاں　　سچ آکهاں تے رب دی شان آ کهاں
جس شان تهیں شاناں سب بنیاں۲

جـامـه رحمت والا راس تسـاں　　کیتـا دل نـه کسے دا اداس تساں
سـاری اُمّت دا احسـاس تساں　　یـعـطیك ربك داس تسـاں
فتـرضـی تهیں پوری آس اسـاں　　لج پـال کـریسی پـاس اسـاں
وا شـفـع تشفـع صحیح پڑهیاں

کیـه جن و بشر، کیـه شاه و گدا　　ڈٹهی جس وی نصیر اوه شانِ خدا
اُڈے هـوش تے مـونهوں بول اُٹهیـا　　سبـحـان الـلـه مـا اجـمـلك
مـا احسـنك مـا اکـمـلك　　کتهے مهر علی کتهے تیری ثنا
گستـاخ اکهیں کتهے جا اڑیاں۳

اینها بهترین ابیات در ستایش پیامبرا کرم(ص) به زبان پنجابی اند۔ناقدان ادب، درباره این نعت با اتفاق می گویند که سبب شهرت این نعتِ پیغمبر(ص)،این است که این به بارگاهِ رسالت(ص) مقبول است۔اگرچه در این نعت واژه های عربی و فارسی به کار برده اند اما باز هم،در مردم خواص و عام مقبول است۔دراصل شهرت وی مدحِ رسول(ص) است۔نصیر گولروی به صراحت می گوید که کامیابی و کامرانی ما فقط در اسوه حسنه است و در توصیف کردن پیغامبرا کرم(ص) است۔زیرا که در قرآن کریم، خود خدای متعال ستایش کرده است۔پیر نصیر پس از حدِ بزرگِ خود،بزرگ ترین شاعر و عارف مسلك بود۔

در زبان پنجابی داستان به قالب مثنوی نوشته شده است و موضوع اش هم عشق حقیقی و هم عشق مجازی است۔شاعران پنجابی که در میدان ادب معروف شده اند،ایشان عربی و فارسی نیز می دانستند۔شاعری که بهره ای از عربی و فارسی ندارد۔تخیل وی ناقص و یك بعدی است۔ پیر نصیرالدین یکی از شاعران قوی دست پنجابی و از استادان عربی و فارسی بود۔او در زبان عربی و علوم زمان خویش مهارت داشته بود۔و چون ذهنش بدین علوم مشغول بوده،مفاهیم و اصطلاحات آن ها را فراوان به کار برده و در صور خیال شعری خویش نیز از آن ها بهره گرفته است۔ پیر نصیر گولروی عرفان را در قالب غزل وارد کرده است و در زبان پنجابی غزل "چو برگ"هم نوشته است۔مضامین وی مثل غزل فارسی دورهٔ ایلخانی و سلجوقی اند۔مثلاً:بی وفای دوست،بی پروای دوست،سنگ دلی،عشوه،غمزه و شوخی،هجر و فراق،عاشقانه و رندانه، حقیقی با مجازی و زلف و رخسار وغیره۔

نمونه های غزلیه چو برگی به زیر قرار اند:

سورج عمر تے آس دا ڈب چلیا کردا اجے وی نہیں سوہنا یار گلاں
لوك بولیاں مار دے ہر ویلے، کٹن چھاتی نوں وانگ تلوار گلاں
لیکھاں والیاں نال کیہ ریس ساڈی، کرئے اوھناں دے نال دلدار گلاں
آجا ساھواں دا نہیں وساہ کوئی بوھے مار بھیے، کرئیے چار گلاں ٤

در این ابیات، چنان که می بینیم، هنرِ خیال آفرینی و درد انگیزی نصیر به اوج خود رسیده است۔ اینها نمونه خوبِ شعرِ پنجابی وی است و به یادِ سپردنی و دوست داشتنی۔

واہ واہ ھجر فراق دی اگ ڈاڈھی دھکھن دلاں دے نال سریرِ و کھرے
ڈاروں وچھڑے پنچھی جیوں ہون زخمی، بھکھے تسے تے اتوں اسیر و کھرے
شام پیندیاں ای ڈب ڈب آس جاوے لگن روح تے سوچ نوں تیر و کھرے
ھوندا رھوئے جھان وچ ھور سب کج شالا ھون نہ ویراں تو ویر و کھرے۵

جایی دیگر نیز شیوهٔ شعر سرایی وی وابراز احساسات و عواطف وی در خورِ ستایش است:

تیرے داغ فراق نوں دل چمسی لکھاں داغ قلبِ داغدار تے سھی
جاواں تیریاں اداواں دے میں صدقے وگڑی زلف نوں ذرا سنوارتے سھی
تینوں رب نے جے بادِ بھار کیتا ایھو کرم اس مشت غبار تے سھی
تیری تاھنگ اڈیك نے مار سٹیا کدے آویں ھا بھاویں مزارتے سھی٦

جای دیگر:

دونواں اکھاں نے رو رو کے رہ پاۓ اوھدی خبر ھوا وی نھیں آئی
ایسا دل دا شھر خموش ھو یا کوئی کوك صدا وی نھیں آئی
رب نے ساھواں دی ڈور وی نھیں کھچّی مینوں لین قضاوی نھیں آئی
اتوں قسمت نے ھور ھنیر کیتا مڑ کے بادِ صبا وی نھیں آئی۷

پیر نصیر گولروی محتوای شعر فارسی را به قالب شعر پنجابی به خوبی به کار می برد۔ به این سبب تخیل وی در ادبیات پنجابی به تکامل رسیده است۔ مضامین وی در شعر پنجابی عاشقانه هم است۔ زبان نصیر بسیار شیوا و لطیف است۔

نمونه ابیات پنجابی را ملاحظه بکنید:

پھلے وانگ پتنگ دے ڈور دے کے فیر کٹ کے پتنگ دی کار لئیا
دے کے مفت دلاسڑے یاریاں دے اکو وار تے کیہ لکھاں وار لئیا
ایسا کرن دی نھیں سی امید جس تے اسے آپ بن کے پھرہ دار لئیا
کریئے شکوہ نصیر خزاں دا کیہ ساڈے باغ نوں آپ بھار لئیا۸

درك اسرار الهی و دیدار جلوهٔ محبوب حقیقی،نصیب هشیاران نیست۔ برای آن حالت، تحیّر و سر مستی هم لازم است۔یعنی عشق حقیقی وارداتی مختلف دارد که طریق اهل عرفان است وقتی که

جذبهٔ عشق حقیقی غالب می شود۔ فرق بین دوست و دشمن از بین می رود و آهسته آهسته اهمیت دنیا و ما فیها هیچ می شود و لذت های عیش و عشرت عارف کامل تمام می شود و در دل عاشق حسن دوست جا می گیرد و بر عاشق چنین کیفیتی جاری می شود و می گوید:

الف اج میرے دل دے شہر وچوں نواں راہی عجیب اك آ لنگھیا
نہیں سی جان پچھان پر کیه دساں کیه کیه دس کے ناز و ادا لنگھیا
اوهدے طرز خرام دی شان نه پجه پیر دب کے وانگ صبا لنگھیا
پته لگ نہیں سکیا نصیر اج تك بنده لنگھیا که آپ خدا لنگھیا۹

افزون بر آن، در شعر او واژه های موسیقی و گاهی بی معنی، و اسم های صوت و امثال آن به کار رفته است مانند"سا رے گا ما پا دها نی سا" وتك دهن تا تهیا وغیره۔در شعر نصیر،عناصر موسیقی و تکرار لفظی،قوافی و ردیف زینت شعر است۔

عین عشق دی جنهاں نوں چاٹ پے گئی بهنگڑا پا کے سرِ بازار نچدے
گا کے راگ ملهار بهار سندا جهمّر پاوندے تے پیر مار نچدے
تِك دهن تا تهیا تِك دهن تا تهیا پیلاں پاپا دم دیدار نچدے
جیهڑے جهوٹیاں شاناں دے نہیں بهکھے چهڈ کے خودی اگے در یار نچدے ۱۰

اساس مضمون در این شعر این است که وقتی عاشق صورتِ معشوق شد،او دیوانه و سودایی شد و در فصل بهار باراگِ ملهار می رقصد،خیال نصیر بر این طرز،بیشتر در پیروی از امیر خسرو دهلوی است۔ مثلاً:

آن روز که روح پاك آدم به بدن
گفتند در آنمی شد از ترس بدن
خواندند ملایکان به لحن داؤد
درتن درتن در آ درآدر تن در تن۱۱

ابیات پنجابی اگرچه اندك است اما لبریز از معانی وتأثیر درد است۔پیر نصیر گولروی به پیروی ابیات باهو هم شعر نوشته است یعنی بعد از هر مصراع "هو "تکرار می شود

چند بیت از وی بدین روش به قرار زیراست:

وحدت دا دریا جلالی هر کوئی جس تھیں ڈریا ہو
سك بھر نے دی ھر دل وچ پر ورلیاں بھانڈا بھریا ہو
جس وی غوطہ اس وچ لایا اوہ نصیر نہ مریا ہو
اس دریا دیاں پٹھیاں چالاں جو ڈبیا سو تریا ہو ۱۲

التجای نصیر دربارۀ رسالت مآب (ص):

پہلی رات قبر وچ میری مکھ دا نور وسائیں ہو
کوثر پیالا پاکاں والا مینوں گھٹ پلائیں ہو
جد اعمال ترکڑی تلسن جہات کرم دی پائیں ہو
میں ڈرساں مرے کول کھلوویں چھڈ کے دور نہ جائیں ہو ۱۳

در **قرآن کریم** آمده است که روز محشر اعمال هر انسان میزان خواهند شد به جنت یا دوزخ رفتن هر کس آشکار خواهد شد۔اما نصیر گولروی اعتقاد دارد که روز حشر نزدیك میزان پیغمبر اکرم(ص) شده باشد۔به همین سبب،من نه از تاریکی گور و نه از روزِ بعث نمی ترسم۔ اندیشه های نصیر اگر کهنه و سنّتی است،باکار بردواژگان تازه و شیوۀ بیان نوین جدید به نظر می رسد۔یعنی هر لفظ و هر بیتِ نصیر تأثیری دارد و در دل هیجان به وجود می آرد۔او به شیخ عبدالقادر گیلانی اعتقاد زیادی دارد و از اولادِ غوثِ اعظم هم است۔هر صوفی و شیخ ارادت به شیخ گیلانی را اعزاز و فخرِ خود می داند۔ قصّه ای که منسوب به غوث اعظم است که مولانا غنیمت کنجاهی هم ذکر کرده است۔ابیات پنجابی،درشانِ پیران پیرؒ ملاحظه بکنید:

هك بڈ هڑی بغداد نگر وچ روندی بیٹھ کنارے ہو
تڑفے تے فریاداں پاوے ھتھ مٹیاں تے مارے ہو
ڈب گیا میرا سہریاں والا نال براتی سارے ہو
دجلہ دریا ٹھاٹھاں مارے کردی موت اشارے ہو
اچّن چیتی میراںؒ آئے کردے سیر نظارے ہو
بڈھی وچ قدماں دے ڈگ کے رو وے تے عرض گزارے ہو

کون ھو وے جیھڑا موڑے میرے ڈبے چن تے تارے ھو
پیر ھوئے تے میراں جیھا جھیڑا لاوے نہ جھوٹے لارے ھو
عبدالقادر ھتھ اٹھاے اگے رب پیارے ھو
ڈبی کِشتی رب دے فضلوں لگی آن کنارے ھو
واہ نصیر پُتر زھراؓ جس ڈبّے بیڑے تارے ھو ۱٤

مضمون ھای گونا گون نصیر به طرز ابیات باھو به زیر قرار اند:

یاراں دی گل چھیڑ نہ یارا اج دے یار لٹیرے ھو
اڈن توں پر تولدے رھندے پنچھی جیوں بنیرے ھو
جے لبھے تے پچھے پچھے نہ لبھے تے اگیرے ھو
جانی یار نصیر نہ ملدے نانی یار بتیرے ھو ۱۵

جای دیگر:

جگ جگ جیون یار سجیرے ویکھاں سدا اچیرے ھو
وسن گلیاں، کھلن بوھے، کدی نہ مگن پھیرے ھو
رونق میلے، گلّاں باتاں درشن شام سویرے ھو
یاراں نال نصیر بھاراں یاراں باجھ ھنیرے ھو ۱٦

تخیل نصیر دربارهٔ شب ھجر:

کالی رات جدائی والی غم دے گھپ ھنیرے ھو
اڈیاں چا چا رستے ویکھاں رووان شام سویرے ھو
شالا مکے رات ھجر دی بولے کاگ بنیرے ھو
سر قربان نصیر کراں جے یار آوے گھر میرے ھو ۱۷

درباره شعرِ پنجابی سید نصیر گولروی نظرات دیگران اندك و مختصر هستند، طارق حبیب، مربی اردو در دانشگاهِ سرگودها، درباره شعرِ پنجابی نصیر گولروی می گوید که بعداز خواندن کلام فارسی بوی بیدل دهلوی و حافظ شیرازی می آید و اگر بیت های اردو بخواند، یادِ میر، غالب، داغ و اقبال می آید۔ همین که ابیات پنجابی در نظر می آیند، در آن اثرات شاعران صوفی پنجابی احساس می

شود و روش زبان و بیان وی قابل رشك است۔۱۸

پروفسور محمد یسین قمر، شاعر نعت، درباره فن نصیر گولروی به من نامه ای نوشت، می خواهم که دو سطر به زیر بنوسیم:

"حضرت پیر نصیر الدین گولروی اوہ ہستی نیں جنہاں اپنی خاندانی ریت نوں انج نبھایا کہ علم و ادب دی دنیا وچ اوہناں دا ناں ہمیشہ سر کڈھویں لکھاریاں وچ لکھیا جاندا رہوئے گا"۱۹ یك شاعرِ پنجابی زبان، آقای رای محمد خان ناصر، در نواح ننکانه صاحب، زندگی می کند، به من نامه ای فرستاد، می خواهم سطر های مهم ازنامه وی بنویسم:

"نصیر الدین نصیر بختاں آلیاں ورلیاں وچوں اوہ نصیباں آلا اے جناں دے پدہ ٹر دے راہندے نیں، نہ تاں اوناں دے پیر تھکدے نیں، تے نا ای او ناں دی ریجھ لاندھی اے۔ اوہ آپدے دادے تاجدارِ گولڑہ پیر مہر علی شاہؒ ہوراں دے اوہ لیکے ہوئے رستے تے جتن تائیں ٹریا، پکے پیریں سوہنا ٹریا۔ ایہہ وڈی ساری گل ہوندی اے، جیہڑا قطرہ سمندر دے وچے رہ کے وچوں ای کوئی سپی لبھ لووے تے موتی بن جاوے۔ قطرہ سمندر نالوں وڈا تاں نہیں ہندا، پر اوہندا اپنا مل تے اپنی سیان ضرور ہندی اے۔"۲۰۔خواجه غلام فرید، به زبان سرائیکی شعر سرود، پیر نصیر گولروی بیت های سرائیکی به پیروی از خواجه غلام فرید سروده است۔ استعاره وی لفظ "پنل" به معنی معشوق یا معشوق حقیقی است۔ مثلاً:

هر جا ذات پنل جی
عاشق جان یقین
هر صورت وچ یار دا جلوه
کیا اسمان زمین
احد اها بن احمد آیا
موهیس چین مچین
هر جاذات پنل دی هے
صوفی سمجھ سنجان۲۱

جای دیگر:

پـــــــنـــــــل آوم آگـــــــل لاوم

پـــووم قبـــول دعـــــائیـــں

بـاجـھ مـتھـل دے باجھ نہ کائی

سـجھـم نـــہ ھـر گـز واھیـں

روز ازل دی ایـں جك اوں جك

میـں بـــاندی تـوں سـائیں۲۲

پیر نصیر هم "پنل" را مخاطب می کند و می گوید که ای پنل بیایید که بی تو بسر نمی شود۔ یعنی بی همگان بسر شود، بی تو بسر نمی شود۔ چند بیت درباره "پنل" به زیر قرار اند:

آپـــــنـــلا بـــــا غ بهـــــاراں وے

میں گھـول گھتی لکھ واراں وے

اوہ پـر کیف تـرانے بھل گئے　　می خانے، پیمانے بھل گئے

سب و سریم مینگھ ملھاراں وے　　آپـــنـــلا بـــا غ بهـــاراں وے

میں گھول گھتی لکھ وارا ں وے

دلـڑی غـرق غماں وچھ ھوئی　　راہ نـصیـر نـوں دس جـا کوئی

ھك جندڑی تے درد ھزاراں وے　　آپـــنـــلا بـــا غ بهـــاراں وے

میں گھول گھتی لکھ واراں وے ۲۳

در ایـن ابیـاتِ سـرائیکـی، دردِ هـجـر، صـدمه فرقت و دردِ غم جانان است۔ یعنی بیان احوال عـاشقانه در این ابیات بسیار متد اول است و معشوق در این ابیات مظهر زیبایی، بی وفایی، عاشق کشی و حـق نـا شنـاسی است۔ معشوق در این شعر ها، مرد است نه زن۔ این قصه ای که مشتمل بر عشق و محبت بود۔ "سسی و پنوں" پنوں نامی بلوچ بود و باسسّی بی وفایی کرده بود۔

مـوضوع نصیر گولروی در ابیات پنجابی و پوربی هم حکمی، عرفانی و بزمی است۔ در اصل زبـان مـعـروف و بـزرگ هـنـدی و پنجابی است و دیگر لهجه های مختلف اند مثلاً سرائیکی، پوربی و پـوتهوهاری وغیره۔ در ابتدا شعر های این روش امیر خسرو دهلوی نوشته بود۔ او مرید خاص حضرت

خواجه نظام الدین محبوب الٰهی بود و بیشتر در مدح شیخ خود می نوشت۔ مثلاً:

موهے اپنے هی رنگ میں رنگ لے نجام ۲۴

نصیر گولروی در مدح شیخ عبدالقادر محبوب سبحانی چنین می گوید:

میں تو جاوں گی واری میں اڑاوں گی آج گلال
مورے انگناں میں آئے محی الدین جیلانی لجپال
تورا نام جپوں گی، چاهے کرپا سے دیکھ نہ دیکھ
توری بن کے رهوں گی، صدقه جھولی میں ڈال نہ ڈال
موری میلی چنریا، سکھیاں پهنت اجلے جورے
میں تو پهرت هوں نر دهن اور گٹھڑی میں سب کی لال
پیتم کا سے کهوں میں تم بن دکھ بپتا یہ اپنی
آئی دوار پہ تھارے، اب تو کهه کے جاؤں گی حال۲۵

این ابیات به زبان پوربی هستند، این بسیار خوب و خواندنی اند۔

جای دیگر:

مورے جاگ اجیارے غوث پیا
تورا قائم سدا بغداد رهے
ترے کارن جینا مرنا هے
رونا هے، آهیں بهرنا هے
دکھیاری یہ کیوں ناشاد رهے
تورا قائم سدا بغداد رهے ۲۶

شعر نصیر گولروی از نظر جوهر شعر و عناصر خیال، یکی از قوی ترین و ناب ترین شعر های پنجابی است۔ او گاهی در غزل اردو، بیت پنجابی هم می آمیزد این روش جالب و مؤثر است:

هك تویوں تے هیں میریاں آساں دا سهارا
فریاد کراں کینوں جے تینوں نہ کراں یاد

قربت میں نصیر آج یہ کیا خدشہ دوری
بهتر ہے نہ کر فصلِ بہاراں میں خزاں یاد ۲۷

برای حاسدان نصیر به این طور می گوید:

تکلیف دے گھٹ بھرے اساں کل کوڑے
اج بیٹھے آں سکھ دے نال ہو کے چوڑے
جے رب نے اسانوں کج فضیلت دتی
کیوں ہوندے نے ایویں لوک او کھے سوڑے۲۸

درباره شکوه بی قدری می گوید:

بے قدراں کج قدر نہ جانتی کیتی خوب تسلی ہو
دنیا دار پجاری زر دے کتیاں دے گل ٹلی ہو
بك بك اتھرو روسن اکھیاں ویکھ حویلی کلی ہو
کوچ نصیر اساں جد کیتا پے جاسی تھر تھلی ہو۲۹

حواشی و تعلیقات

۱۔ نصیر گولروی، نصیرالدین،عرش ناز، مکتبه مهریه نصیریه،گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۰م، ص۸۷۔

[من از حسن و زیبا یی تو می سوزم و درچشم من اشك می خیزم۔من درهر جا معشوق خود را تلاش کرده ام ولی پیدا نکردم۔ چشم من سودایی تو است و خواب و قرار من تمام شد۔]

۲۔ همان، دین همه او ست،ص٦۔۷

[امروز، ای دوست یاد تو می افتم،و دل من بسیار غمزده است و چشم های من پُر از اشك اند۔صورت تو جان من است یا این شان خدا است که هر شان از تو در وجود آمده است۔]

۳۔ همو،ص ۸،۹،۱۰۔

[ای پیغمبر از سفارش تو امیدوار هستم تو بسیار وفادار و لج پال است۔ بل که در خبر واشفع تشفّع درست است۔صورت تو بسیار زیبا و خوب و کامل است۔کجا مهر علی و کجا مقام تو است۔]

٤۔ همان، عرش ناز ، ص ۸۹۔

[امید من تمام شده است و عمر من هم تمام شده است اما دوست من بامن هیچ حروف نزده است]

۵۔ همانجا

دردِ هجر بسیار مشکل است وقتی که شب می شود، دل من خیلی پریشان می شود،و برادر ازبرادر جدا نشوند۔

٦۔ همو، ص ۹۰

[عشوه و ناز تو خیلی جالب است و زلف تو برای من زنجیر محکم است۔ زیبای تو بی مثل است۔حتماً بر مرقدِ من بیا یید۔]

۷۔ همو، ص۹۱۔

[چشم های من در فراق تو بسیار اشك باری کرد اما دوست من نیامد، برای من مردم هم دشوار شده است۔]

۸ـ همو، ص ۹۰

[دل من را مانند باد بادك سكستهٔ است،از دشمنان شكوه نيست بل كه من را خود دوستان سكستهٔ است ـ]

۹ـ همو، ص ۹۲ـ

[مدت ها حق رامی جستیم گاه می یافتیم و گاه نه، اکنون خود رامی جویم و نمی یا بم، همه او شدیم او است ـ]

۱۰ـ همو، ص ۹۳

[عشق، بلای است و از عشق مانند دیوانه ها می رقصم و باراگ ملهار می رقصم]

۱۱ـ امیر خسرودهلوی، دیون امیر خسرو،موسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ص ۳۸۱ـ

۱۲ـ نصیر گولروی، نصیرالدین،پنجابی کلام در رنگ ابیات حضرت سلطان باهو، مکتبه مهریه نصیر یه ، گولره شریف، اسلام آباد،۲۰۱۱م، ص۱ ـ

[در دریای وحدت، به هر سو نظاره می کند و هر سو جلوهٔ محبوب می بیند ـ]

۱۳ـ همو، ص ٤

[ای پیغمبراکرم(ص) من در نخستین شب قبر می خواهم که شمارا ببینم و جام کوثر هم بخوریم زیرا که شما رحمت اللعالمین است ـ]

۱٤ـ همو،ص۱۱

[يك پيرزن در بغداد زندگی می كرد و بعد از غرق شدنِ قايق گريه می كرد و دعامی كرد كه پسر من داماد بود كه با بستگان غرق شده بود و يادِ وی همه وقت گريه می كرد ـ روزی،پير بغداد كنار دجله آمد و آن پيرزن را گفت كه خدای متعال كرم خواهد كرد ـ بعد از دعای پير بغداد، پسرش آن قايق غرق شده روی آب آمد و همه در آن زنده بودند ـ]

۱۵ـ همو،ص۱۲ـ

[دوست امروز دروغ می گويد و دوستی وی مبنی بر طمع است دوست نيك در اين جهان نيست]

۱۶۔ همانجا

[همیشه دوستان نیك و دوستان راست سلامت باشند و در هر میدان موفق باشند که هر بهار با دوست نیك است]

۱۷۔ همو، ص ۱۳۔

[شب فرقت بسیار سیاه و مشکل می شود۔ یعنی شبان هجران دراز چون زلف و روز وصلت چون عمر کوتاه۔]

۱۸۔ طارق حبیب، ذکر نصیر، (ماه نامه، اخبار اردو)، اسلام آباد، آوریل ۲۰۰۹م، ص ۲۷۔

۱۹۔ نامه ای از وار برتن وصول کردم۔

[پیر نصیرالدین نصیر گولروی، فخرِ دودمان مهریه بود و در علم و ادب یگانه و بی مانند بود و در زبان پنجابی رنگ منفرد داشت۔]

۲۰۔ نامه ای ازروستای تنکانه فرستاده بود۔

[نصیر الدین نصیر گولروی خوش نصیب بود و برای خانواده خود فخر بود۔ او به خوبی جدِ خود حضرت پیر مهر علی شاه (رح) پیروی کرد و در جهان نام پیدا کرد۔ سپس در اصل خود آمیخت یعنی هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روز گار وصل خویش۔]

۲۱۔ شفقت تنویر،میرزا، کلیات فرید، خواجه غلام فرید کوت متهن، دوست پبلی کیشنز، اسلام آباد، ۲۰۰۱م، ص ۱۴۰۔

[آن ذات یگانه در عالم اطلاق احد است و قتی ظهور می یابد و به جهان کثرت تقید و تعین فرود می آید، احمد نام می یابد۔]

۲۲۔ همو، ص ۱۳۹۔

[هر جا ذات پنل است یعنی ذات واحد مطلق است۔]

۲۳۔ نصیر گولروی، نصیر الدین،عرش ناز، ص ۸۸۔

[ای پنل (ای دوست) بیایید که هر بهار از تو هست۔ از یاد تو بی خود شده ام۔]

۲۴۔ امیر خسرو دهلوی، امیر خسرو کا هندی کلام، لوك ورثه پنجابی، لاهور، ص ۲۰۱۔

[ای خواجه نظام الدین، من رنگ تو را دوست دارم۔]

۲۵۔ گولروی، نصیر الدین، فیض نسبت، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۰۰م، ص ۱۶۰۔

[ای خواجه محی الدین عبدالقادر (رح) در حیاط من بیایید که خوشحال بشوم۔ هر وقت نام تو را یاد بکنم۔ هر کس خوشحال شده اند و کاسهٔ من خالی است۔ ای شیخ هر دعای من، وهر تمنای من موفق بشویید۔]

۲۶۔ همو، ص ۱۶۲، ۱۶۳۔

[شیخ من در همه جهان بزرگ است و بغدادِ تو سلامت باشید، زیستن و مردن من فقط ای غوث تو هست۔]

۲۷۔ همان، دستِ نظر، ص ۱۲۱۔

[ای نگار من، جان دل من فقط تو هست۔]

۲۸۔ همان ، رنگِ نظام، ص ۱۷۸۔

[حاسد در جهان هیچ سود نمی یابد و هر وقت می سوزد اما خدای متعال محسود به اوج فلك می رساند۔]

۲۹۔ همان، پنجابی کلام در رنگ ابیاتِ حضرت سلطان باهو، ص ۱۴۔

[بعداز وفات من همه مردم یاد خواهند کرد اما اکنون قدر من نمی دانند۔]

باب پنجم(فصلِ اول)

باب پنجم

فصل اول

شعر فارسی نصیرالدین نصیرؔ و بررسی گسترده شعرِ وی :

سید نصیر الدین نصیر گیلانی گولروی یکی از شاعران برجسته فارسی روزگار معاصر در پاکستان است وی در شعر سرایی اش به انواع مختلف شعر فارسی مانندِ قصیده، مثنوی، رباعی، غزل و قطعه پرداخته است۔ بدین دلیل شعرش دارایِ تنوع ویژه ای از نظر قالب های شعری است۔ آثار ارزشمندش نشان گرِ مهارتِ فراوانِ شاعر به انواعِ سنتی شعر فارسی است یعنی نصیر در تمام اقسام شعر از قصیده، رباعی، مثنوی، غزل، قطعه و مستزاد سروده است ولی شهرتِ او به واسطه رباعی ها و غزل های دل نشین و روان است که در این نوع شعر از خود استادی نشان داده و در زمان خود در هنرِ رباعی و غزل سرایی بی نظیر بوده است۔ شعر هایش در محکم، روان و دارای نکات باریك و مطالب بدیع و مضمون های تازه و از مطالب عرفانی و حکمتی مملواست و در بعضی از آنها لغات و تعبیرات وتراکیب نوین به کار برده است مانند این بیت ها:

اگرچه دامن کشیده از من ولی فتادم به پای نازش
بگفتمش، زحمت علاجی، تبسمی کردو گفت، آری
اگر تو خواهش ز سازِ هستی رسی به آهنگِ نغمه کن
الاپ در وجد گاهِ عالم نی دهانی دها پاماگاماگا ری ۱

سبك شعرش شدیداً تحتِ تاثیر شعر مولوی، سعدی، خسرو، حافظ و بیدلؔ قرار گرفته است۔ بیشتر غزل های وی به پیروی از سعدی، خسرو، حافظ، بیدل سروده شده است۔ نصیر گیلانی باشعر سایر شاعران بزرگ آشنا بود و از بعضی از آنان در آثار خود نام برده یا مصراع هایی از آنان نقل کرده است۔ مهارت وی در زبان فارسی واستادی او در زبان شعری، بی شك نتیجه مطالعه دقیق و گسترده وی در دیوان ها و منظومه های گونا گون شعر هزارساله فارسی تواند بود۔

رباعی های او بیشتر تحت تاثیر عواطف و احساساتِ درونی وی سروده شده و در آنها قصد تعلیم نبوده است۔ به همین سبب شور و وجد و حالِ ویژه ای در آنها محسوس است۔ وی در رباعی

گویی به بیدل دهلوی اعتنا داشته است۔ وی نه تنها در شعرش از هنر و اندیشه بیدل استفاده کرده است بلکه در آثارِ منثورش به زبان اردو نیز به شرح و تفسیر نکته های دقیق اندیشه های بیدل پرداخته و حق مطلب را به نحوی دانشمندانه و عارفانه ادا کرده است۔

ویژگی های فکری و ادبی:

بیدل برای سید نصیر گولروی فقط شاعر نیست بلکه عارفی است، ژرف اندیش و فیلسوفی است صافی دل، او خودش را "کوچه نشین بیدل" می نامد و مجموعه شعر خود با نام عرش ناز رابه بیدل معنون کرده است وی لقب هایی مسجع و مقفی نثار وی کرده است:

" به نامِ افلاطونِ دانش کده حقایق، جا لینوسِ عزلت گاه دقایق، مفخرِ عرفای اعصار، مرجعِ فضلاءِ امصار، حیرت خانهٔ رموز و اسرار، کشّافِ معضلاتِ معارف، حلّالِ نکات عوارف، سبّاحِ عجله فصاحت، سیاحِ حدایق بلاغت، حارسِ عقل و شرح، عارفِ اصل وفرع، سالكِ بادیه تجرید، نقطه دایره توحید، ادب یافته عتبه عبودیت، نواخته نوال بابِ ربو بیت، مجذوبِ وحدت، مفتیِ هدایت، مکلل به اکلیل سخن، مطرز به طرازِ علم و فن، تربیت یافته اولیاء، خلاصه فیضانِ اصفیاء، نباض فطرت انسانی، خطیب منبر سحر بیانی، سلطان اقلیم الفاظ و معانی، مسافرِ رسیده منزل، فقیرِ مستغنی دل، ابو الفضائل حضرت میرزا عبد القادر بیدل عظیم آبادی ثم الدهلوی قدس سره العزیز تقدیم می کنم" ۲

درباره بیدل دهلوی، سخنورِ بزرگ دیگر شبه قاره اسد الله خان غالب دهلوی (د: ۱۸۶۹م) گفته است:

گر ملے حضرت بیدل کا خطِ لوح مزار
اسد آئینه، پروازِ معانی مانگے ۳

دیگر:

طرزِ بیدل میں ریخته لکھنا
اسد الله خان قیامت هے ٤

نصیر گولروی در بعضی از ابیاتِ عرش ناز نظراتِ خودش را در بابِ شخص و شعرِ خویش

چنین ابراز نموده است دربیتی قناعت و مناعت و استغنای قلبی خود راچنین باز گومی کند:

نصیر دستِ طلب کی کنم به خلق دراز
من التجا به خدا وندِ لایزال کنم ٥

دربیت زیر ذکرِ ذوق و شوق خود می کند و خود را از مغتنمات می شمارد:

بیا باشوق در بزم نصیر ای تشنه مستی
که او در قحطِ خوش ذوقی وجودی مغتنم دارد ٦

دربیتی گرمی بیان خود راچنین وصف می کند:

زنوای من شبِ غم به فغان رسد جهانی
دلِ سرد شعله گیرد زتجلّی بیانم ۷

شاعر می داند که شعرش حاوی نیرو وجاذبه ای است و به درجه قبولِ همگانی رسیده است:

چه کشی نصیر غمِ طلب، بنشین به زاویه ادب
همه جا اگر نرسیده ای، سخنِ خوشت همه جارسد ۸

بازهم در شرح عشق وارادتِ خود به حضرت رسالت مآب و استغنای قلبی خود چنین دادِ سخن می دهد:

چه کنم نصیر به ناکسان نظرِ هوس پی آب و نان
که هزار مرحمت و کرم بنموده میرِ حجازِ من ۹

وی دربیت زیرخود را "ابو البیان" می نامد و می گوید که برای اهلِ نظر اهمیت ویژه ای دارد:

طرب ای نصیر ابو البیان، چه شوی فسرده ز ابلهان
که تو در نگاهِ چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای ۱۰

همچنین گاهی احساس می کند که شعرش احتیاج به شرح دارد تا در کش آسان تر باشد و هر کس نمی تواندبه شعرش پی می برد:

بهر تفهیم کلامِ ما نصیر
نکته سنجی، نکته دانی دیگر است ۱۱

دربیتی می گوید که هیچ گاه به فکر کسبِ مال و منال و جاه و منصب نیست:

چــه خیــالِ جــاه وچــه فکــرِ زر، نبود مـرا هوس دگـر
بـه جز این که خاك درت شوم کرمی که ناز گدا تویی ۱۲

دربیتی دیگر، که به پیروی از حافظ و اقبال به شیوه سبك هندی سروده شده است، به عالی همتی خود چنین اشاره می کند:

به فطرتی که ادب گاه جوهر نسبی است
ثـنای اهلِ کرم جرمِ مدّعا طلبی است ۱۳

پیروی موفق نصیر گولروی از شاعران برجسته فارسی از ویژگی های مهم وی است. وی از غزل های معروفِ سخنورانِ نامی استقبال می کند و در تتبع آنها طبعش رامی آز ماید، تتبع نصیر از آنان پیروی محض و استقبال بی رنگ و بویی نیست بل که هنرِ شعری وی در آن تتبعات به خوبی درخشیده است. برخی از نمونه های پیروی های وی از اشعارِ استادان در زیر آورده می شود:

به تقلید از غزلی منسوب به شیخ احمد جام(د: ۱۱٤۱م) با مطلع:

کشتـگــــانِ خـنـجـــر تسلـیم را
هـر زمان از غیب جان دیگر است ۱٤

با اندك تغییری در قافیه می گوید:

بـردرِ خـوبـان نـظـامـی دیگر است
انتـظـام و اهتـمـامـی دیـگر است ۱۵

سپس:

عـاشـقـان را عـز و شـانـی دیـگر است
شـوکت واجلال و آنی دیگر است ۱٦

در اقتفای حافظ شیرازی چنین می سراید:

چــه شـد گـر نـازِ دارایـی شهـنشاهِ عجم دارد
که شام ماغریبان خنده ها بر صبحِ جم دارد۱۷

به تقلید از غزلی منسوب به زیب النسا مخفی(د:۱۱۱۸ق) به مطلع زیر:

آن شوخ چیره بند سوارِ سمند شد
یاران حذر کنید که آتش بلند شد ۱۸

چنین دادِ سخن می دهد:

آن گل قبای ماچو سوارِ سمند شد
شوری ز خلق رفت که آتش بلند شد ۱۹

به پیروی از غزلهای سعدی شیرازی و عراقی همدانی چه خوش گفته است:

مهِ من به یادِ رویت ز دو دیده خون فشانم
تو بیا دمی به بالین که رود ز شوق جانم ۲۰

در غزلی از خواجه حافظ شیرازی چنین تتبع می کند:

ساقیا در گردش آور جام را
هان، جوابی گردشِ ایام را ۲۱

همچنین غزلی دیگر نیز در پیروی حافظ سروده است به مطلع زیر:

وارفتگی و مستی در عهدِ شباب اولیٰ
در دورِ گل و لاله دورِ می ناب اولیٰ۲۲

به پیروی از امیر خسرو دهلوی:

دیده ماهرزه گردِ جلوه گلزار نیست
خود گلستانیم مارا باگلستان کار نیست۲۳

اصطلاح "بارِ امانت" که یاد آورِ آیه قرآن: "اِنّا عرضنا الا مانته" است در شعرِ حافظ چنین آمده است:

آسمان بارِ امانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند ۲٤

این اصطلاح بارِ معنای و الای عرفانی در شعرِ نصیرؔ چنین تکرار شده است:

ای دل کنون که بارِ امانت گرفته ای
محنت به جان خویش کش و برد بار باش ۲۵

بیت زیر سید نصیر الدین نصیر گولروی:

چـون چشم التفات کند سوی دیگران

بـاشد گاه گوشه چشمی به مارسد ۲۶

یاد آورِ این بیتِ حافظ شیرازی است:

آنـان کـه خـاك را بـه نـظر کیمیا کنند

آیـا بود که گوشه چشمی به کنند ۲۷

حافظ شیرازی گفته است:

یـا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید۲۸

نصیر گولروی می گوید:

یـا یـارِ بـی وفا رسد و یاقضا رسد ۲۹

غزل حافظ:

یـوسف گـم گشتـه باز آید به کنعان غم مخور

کـلبـه احزان شود روزی گلستان غم مخور ۳۰

نصیر گولروی:

دل تـنگ از حـوادثِ عـالم مشو چنین

روزی بود که شاهد فرخنده پارسد۳۱

حافظ شیرازی:

بـه پیـرِمَـی کـده گـفتـم کـه چیست راه نجـات

بخواست جام مَی و گفت که عیب پوشیدن ۳۲

نصیر گولروی:

در عیـوب خـودبیـنـد، چشم از جهان بندد

عیب دیگران پوشد، بنده خدا این است ۳۳

نصیر الدین نصیر گولروی در "***عرشِ ناز***" در دو جا از مثنوی معنوی مولوی نیز اقتباس کرده است:

هــر کــه او کـل شـد مپـنـدارش چو طوطـی راز دان

هــر کــه پیمــایـد قوافی رومـی و عطـار نیسـت ۳٤

اشاره به داستانِ معروف طوطی در مثنوی مولوی هر که پیماید قوافی رومی و عطار نیست۔

نصیر گولروی:

"کارِ مردان روشنی و گرمی است" آری نصیر ۳۵

"کارِ مردان روشنی و گرمی است" مصرع مولانا است:

غزل های هم قافیه و هم طرح:

به پیروی از غزل حافظ شیرازیؒ :

منـم کـه دیـده بـه دیـدار دوسـت کـردم بـاز

چـه شـکـر گـویـمـت، ای کـار ساز بنده نواز

نیـــاز مـنـدِ بـلا گـو رخ از غبـار مشـوی

کــه کـیـمیـای مـراد است خـاكِ کـوی نیـاز

بــه یك دو قـطـره کـه ایثـار کـردی، ای دیده

بسـا کـه بـررخ دولـت کـنـی کـرشمـه نـاز

طهـارت ار نــه بــه خـون جـگـر کند عـاشق

بــه قـول مـفتـی عشـقـش درست نیست نمـاز

ز مشـعـلاتِ طـریـقـت عـنـان متـاب، ای دل

کـــه مــرد راه نیـنـدیشد از نشیـب و فــراز

دریـن مـقـام مـجـازی بـه جـز پیـالـه مگیر

مـن از نسیـم سـخـن چـنـیـن چـه طرف بر بندم

چـو سـرور است دریـن بـاغ نیست محرم راز

دریــن سـراچــه بـازیـچــه غیـرِ عشق مبـاز

اگـرچـه حسـن تـو از عشـقِ غیـر مستغنی ست

مــن آن نیـم کــه ازیـن عشق بـازی آیـم بـاز

چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم
ز اشك پرس حکایت که من نیم غمّاز
غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست
جمال دولتِ محمود را به زلف ایاز
غزل سرایی ناهید صرفی ای نبرد
در آن مقام که حافظ بر آورد آواز ۳٦

نوشتن بیت های غزل حافظ، منظور و مقصود من این است که مقایسه قافیه وردیف حافظ و نصیر گولروی بشوید.

سید نصیر گولروی:

خدا دهد به صبا اجرِ خدمت پرواز
که آورد خبر از دل ربای ملك حجاز
دعا کنند اسیران سنبل جعدش
که باد تا به ابد عمرِ زلف یار دراز
مرو مرو پسِ مرگم تو از سرِ بالین
بیا بیا که درِ چشم شوق دارم باز
زهی نصیب، تو سلطان و من گدای درت
هزار شکر منم بنده و تو بنده نواز
زیارت رخِ ساقی به میکده خوشتر
ز بانك واعظِ خام و زشیخ شعبده باز
مکن مقابله حسن او به حسن کسی
که هست دلبرم از جمله دلبران ممتاز
سلام من به گروهی که بی زمان و مکان
به طاق ابروی جانان ادا کنند نماز

سر از لحد بدر آرند بهر پا بوسی
گهی گذر به سرِ کشتگانِ غمزه ناز
حضورِ دل طلبی، باشکستگی خو کن
تو خلق را چه فریبی به سجده های دراز
سپندا رتپم روز و شب به آتشِ هجر
نه همدمی، نه رفیقی نه مونس و دم ساز
مَی آرجنسِ دویی بر دکان یکتایی
مبین ز شرك نگاهی به حسن بی انباز
به اوج حسن حقیقت کجارسد نظرش
گذشت هر که نه از پل صراطِ عشقِ مجاز
به زیرِ خاك به رنگِ عروس خوابیدند
فغان که هیچ نیابم ز رفتگان آواز
بیا به دردی پیر مغان قناعت کن
کناره گیر ز حلوا خورانِ مطبخ آز
به شکرِ آن که شدی کامل النصاب چو بدر
بده به قاسیه قلبان زکوٰة سوز و گداز
طریقِ اهل ادب نیست سر کشی کردن
تو شمع وار در آتش به سوزو سر مفراز
قبول کن ز ره لطف آن چه آوردیم
که مفلسیم و نداریم جز متاع نیاز
رسید بردر تو با هزارحسرت دل
مران نصیرِ حزین را ز آستانه ناز
غرض تتبع طرز است در غزل، ورنه
کجا نصیر و کجا شعرِ حافظ شیراز۳۷

حافظ شیرازی:

این خرقه که من دارم، در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی، غرقِ می ناب اولی
چون عمر تبه کردم، چندان که نگه کردم
در کنج خراباتی، افتاده خراب اولی
چون مصلحت اندیشی، دو است ز درویشی
هم سینه پر آتش به، هم دیده پر آب اولی
من حالت زاهد، باخلق نخواهم گفت
کاین قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی
تابی سرو پاباشد، اوضاع فلك زین دست
در سر، هوس ساقی، در دست شراب اولی
از هم چو تو دلداری، دل بر نکنم، آری
چون تاب کشم باری، زان زلفِ بتاب اولی
چون پیر شدی حافظ، از میکده بیرون آی
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی[۳۸]

نصیر گولروی:

وارفتگی و مستی در عهدِ شباب اولی
در دورِ گل و لاله دورِ می ناب اولی
ای زاهد ظاهر بین! بی هوده چه می لافی
از زهد ریا باشد یك جرعه شراب اولی
من رندِ سیه مستم و عظِ تو نمی فهمم
از موعظه و تلقین آهنگِ رباب اولی
درمیکده هستی رقصیم سرمستی

کاین عمر گران مایه وقفِ می ناب اولی
از خرقه سالوسی، و ز سبحه تزویری
مینا و قدح بهتر، طاوس و رباب اولی
از چشمِ وفا کیشان ای دوست چه پوشی رو
کزدیده نا محرم این شرم و حجاب اولی
هر ذره به راهِ او دارد خبر از منزل
در چشمِ حقیقت بین حرفی کتابی اولی
در بزم سخن سنجان بی علم مزن حرفی
بی طاقتِ دانایی نا گفته جواب اولی
آن چشم که می بیند جزچهره جانانه
محروم نظر بهتر، آسوده به خواب اولی
از بزمِ ریا کاران بگذشت نصیر آسان
این رند خراباتی بدنام و خراب اولی ۳۹

حافظ شیرازی:

سینه مالا مال درد است، ای دریغا مرهمی
دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همد می
چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو
ساقیا جامی به من ده تا بیا سایم دمی
زیرکی راگفتم این احوال بین ، خندید و گفت
صعب روزی بو العجب کاری، پریشان عالمی
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان فارغ است از حال ما، کو رستمی؟
در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

اهل کار و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید، جهان سوزی، نه خامی، بی غمی
آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست
عالمی دیگر بباید ساخت و ز نو آدمی
خیز تاخاطر بدان ترك سمر قندی دهیم
کز نسیمش " بوی جوی مولیان آیدهمی "
گریه حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق؟
کاندرین توفان نماید هفت دریا شبنمی ۴۰

نصیر گولروی:

ای که نامت بر زبان ماغریان هر دمی
وی که یادت مونس هر بیدلی در هر غمی
از جمال روی تو جمعیت صد جان و دل
و ز پریشانی زلفِ تو، پریشان عالمی
از خطا شرمنده ام لطفی بفرما ای کریم !
رشحه ابرِ کرم، موجی نکاهد از یمی
ساقیم آن باده اندر کاسه جان ریخته
درنگاهِ مست من شد چون خزف جامِ جمی
خود بگو چون عرضه دارم بر تو حال شوق دل
نامه من تنك دامن، نامه بر نامحرمی
ناوكِ تو چون که باشد چاره زخم جگر
ای خوشا صیدی که از تیرِ تو یابد مرهمی
جان به لب آمد نصیر از فرقتِ دلدار خویش
زندگی یا بد اگر بیند رخِ آن همدمی ۴۱

جامی:

شـدم ز مـدرسة و خـانـقـاه بیگـانـه
سـرِ نیـاز مـن و آستـان میخـانـه
صـدای ذکـر ریـایـی نـمی دهـد ذوقی
خـوشـا نـوای نی و نـعره هـای مستانـه
ز شیخ شهـر چـه مـی پـرسـی و محاسن او
کـه شـرح آن نتوانـد بـه صد زبـان شانـه
کـجاسـت سـاقی پیمان شکن که بفروشیم
متـاع تـو بـه وتـقوا بـه یك دو پیمـانـه
ز عشـق گـوی کـه افسانه ای ازین خوش تر
نـگـفتـه انـد دریـن گـنبدِ پـر افسـانـه
بسـوز بـال و پـر سـعی تـا بیا سـایی
بـه پـای شـمـع دلفـروز خود چو پـروانـه
ز تـن پـرسـت مـحـو سرِ اهـل دل جـامـی
کـه نیسـت هـر صـدفـی جای درّ یکدانه ۲ ٤

نصیر گولروی:

غنـی شـدیـم ز جـاه و جـلال شـاهـانـه
بـس اسـت فـخـرِ غلامـی پیـرِ میخانـه
بـه پیـش چشـم تو هیچ است جام و پیمانه
نثـارِ نیـم نـگـاهـت هـزار میخـانـه
تـو هـمـچـو شـمـعِ فـروزان عذار افـروزی
بـه گـردِ روی تـو گـردم مثـالِ پـروانـه
خرد حجاب و جنون است باریاب حضور!

اگـر تـو واقفِ رمـزی، مبـاش فـرزانـه
ز حسـنِ تست نـمایان جمال و جلوه حق
حـدیثِ شـمس و قمر پیش رویت افسانه
هـزار فتـنـه ز مـوجِ خـرامت انـگیـزی
بـه صـحـن گـل کـده مـخرام بیـش مستانه
ز چشـم غیـر نهـان بـاش و دلبـرانـه در آ
بـه انتـظـار گـه چشـم، بـی حجـابـانـه
جنـونِ هـوش و خـرد را ز مغز بیرون کن
بـه پـای یـار بـنـه عـقـل وهوش نذرانـه
بـه راهِ مـی کـده یـاران کـنـیـد تـدفیـنـم
زهـی نـصیب شـوم خـاکِ راهِ میـخـانـه
مـران ز بـار گـه خـویشتـن مـرا هـرگـز
کـه آمـدم بـه درِ تـو نیـاز منـدانـه
نـصیـر فـاش مـگـو حـرفِ راز در محفل
کـه بـس بـلـنـد شدی در طریق رندانه ۴۳

در غـزل هـای نـصیـر الـدیـن نصیر رنگ صوفیانه نمایان است۔ او در غزل فارسی و اردو شیوه خـاصـی و منفرد داشت۔ شیوه وی در میان مردم پسندیده بود۔ نصیر گیلانی ادعا می کرد که طرز وی یگانه است و اعتراف می کرد که او درغزل های خود چاشنی عشق، مستی درد و غم و لذت معنی را از میخانه بیدل دهلوی گرفته است۔

بیدلؔ دهلوی:

دور از بسـاطِ وصـل تـو ماییم و دیده ای
چـون شـمـع کشته داغ نگاه رمیده ای
شـد نـو بهـار و مـا نـفشـا ندیم گرد بال
در سـایـه گـلـی بـه نسیـم و زیـده ای

مـاحسرت انتخـاب صبـاییم از محیط
کـنـج دلـی و یك نـفــس آرمیـده ای
در حیرتـم بـه راحـت منزل چسان رسد
راهـی بــه چشـم آبلـه پـا نـدیـده ای
مـحـمـل کشان عجز رسا قطع کرده اند
صـد دشـت وره امیـد، بـه پای بریده ای
اشکـم نیـاز مـحـفـل نـاز تو مـی کشد
آئینـه داری از دل حســرت چکیده ای
آکـر بـه پـاس راز وفـا تیـغ هـا کشید
چـون صبـح بـر سـرم نفس ناکشیده ای
دارم دلـی بـه صـد تپـش آهـنگی جنون
یك اشك وار تـا بـه چکیدن رسیده ای
مـی بـایـدم زخـجـلـت اعـمـال زیستـن
نـومیـد تـر ز زنـدگـی آیینـه دیـده ای
بیـدلؔ ز کشتـزار تـمـنـا ست حـاصلم
تـخم دلی به سعی شکستن دمیده ای ٤٤

نصیر گولروی:

سـرِ لـوحِ مـصـحف رخ گشـا کـه بهـارِ صبحِ دمیده ای
کـرمـی کـه یـوسفِ رحـمتـی، نـظری که دولتِ دیده ای
هـوسِ نیــاز هــر آستــان نـکشـد بـه هـرزه گـداییـم
بــی غبــارِ راهِ تـو قــانـعـم تـو اگـر زمـن ببـریـده ای
پَـر وبــالِ سـعـی عبث مـزن بـه عبـورِ بـام الـوهیت
بـه وفـای حقِّ عبـودیت کـه بـه فکرِ سلكِ نر سیده ای

نفسی به مشقِ خود آگهی نظری گشا و به خود نگر
که امینِ جلوه سرمدی که بهارِ حسنِ ندیده ای
چه بلا ربوده غیرتی که به جذب پر اثرِ نفس
تب و تاب جوهر رنگ و بو ز دماغ غنچه کشیده ای
ستم است این روش جنون که ز خود فریبی پر فسون
نظری به او نگشودی و نفسی ز خود نرمیده ای
نه به چشمِ تو اثرِ نمی، نه به سینه ات خلش غمی
چه تشخّصی، چه تعیّنی که به داغِ دل نتپیده ای
غم چشم و کاکل این و آن پی تست جای ندامتی
تو که جیب هستی خویش را به جنون خود ندریده ای
چه قدر به خواهش ما سوا، رمِ تست هر زگی آشنا
که دلِ تو طورِ تجلی و تو به طوفِ کعبه دویده ای
عجب است قصّه غفلتت که بهرزه شورش ماومن
به حضورِ سمع قبولیت سخنی ز خود نشنیده ای
قدم و حدوثِ تو پر زیان، عدم و وجودِ تو همعنان
تو اگر به یادِ نگاه او قدح جنون نکشیده ای
طرب ای نصیر ابو البیان چه شوی فسرده ز ابلهان
که تو در نگاهِ چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای ٤٥

بیدل دهلوی:

همه راست زین چمن آرزو که به کام دل ثمری رسد
من و پریشانی حسرتی، که زنامه گل به سری رسد
چقدر ز منت قاصدان، بگذارم دل ناتوان
به بر تو نامه بر خودم، اگرم چورنگ پری رسد

نگهی نکرده ز خود سفر، ز کمال خود چه برد اثر
بروی در پی آن قدر که به ماز ما خبری رسد
شرر، طبعیت عاشقان، به فسردگی ندهد عنان
تب موج ما نبری گمان، که به سکته گهری رسد
به کدام آئینه جوهری، کشم التفاتی از آن پری
مگر التماس گداز من به قبول شیشه گری رسد
به تلاش معنی ناز کم، که درین قلم و امتحان
نرسم اگر من ناتوان، سخنم به مو کمری رسد
ز معاملات جهان کد، تو بر آکزین همه دام و دد
عفف سگی به سگی خورد، لگد خری بی خری رسد
به چنین جنون کده ستم، ز تظلم تو کراست غم
به هزار خون تپد از الم، که رگی به نیشتری رسد
همه جاست شوق طرب کمین، ز و داغ غنچه گل آفرین
تو اگرز خود روی این چنین به تو از تو خوب تری رسد
به هزار کوچه دویده ام، به تسلّیی نرسیده ام
ز قد خمیده شنیده ام، که چو حلقه شد به دری رسد
ز کمال نظم فسون اثر، بگداخت بیدلِ بی خبر
چه قیامت است بر آن هنر که به همجویی هنری رسد ٤٦

نصیرِ گولروی:

اگراست در دلت آرزو که نظر به خوش نظری رسد
به حریم جلوه خودنشین که ترا ازو خبری رسد
شب تار و گریه مستقل منم و کشاکش زخم دل
به امید آن که ستاره ای سرِ مطلع سحری رسد
خبری نیامده از قفس ز مآل طوطی خوش نفس

مگـر اهتمـام گـزندِ او بـه غبار مشت پری رسد
مـی جستجـو نـچشیـده ای بـه تجسّسی نخمیده ای
تو به فهم خود چه رسیده ای که به کنه تو دگری رسد
بـه نـگـاهِ پـر هـو سـان تـن چـه تمیز آدم و اهر من
پی امتحـان بـه عیار فـن مگر آن که دیده وری رسد
چـه کشی مـذلت مبهمـی بـه تلاش کوثر و زمزمی
بـدهـش ز گـریـه شب،نمی که به نخل دل ثمری رسد
مـدد ای کـرشمـه آرزو کـه نـصیرؔ در ره جستجـو
نـفسـی کشد، سخنی زند، قدمی نهد، به دری رسد۴۷

بیدلؔ دهلوی:

تب و تاب اشك چکیده ام که رسد به معنی راز من
ز شکست شیشه دل مگر شنوی حدیث گداز من
سـرو کـار جـوهـر حیـرتـم بـه کدام آئینه می کشد
کـه غبـار عـالـم بستـگـی زده حـلقـه بر در باز من
سخـنـی ز پـرده شنیده ام به حضور دل نرسیده ام
چـه نـمـایـم آنچه ندیده ام تو بپرس از آئینه ساز من
عـرق جبیـن خـجـالتـم کـه چـو شمع در برانجمن
ننهـفـت عیـب کـفـی تهی سر آستین دراز من
ز تـلاش طـاقـت هـرزه دو نشـدم دچـار تسلیی
قدمی در آبله بشکنم که به خود رسد تك و تاز من
ز تـرانـه ای کـه ادا کـنـم چکنم اگر نـه حیا کنم
زدل فسـرده چـه وا کـنـم گـره است رشته سازِ من
نـه بـه خلد داشتم آرزو نه به با غ حسرت رنك و بو

شـد از التـفـات خیال تو دو جهان طرب گه باز من
ز غـــرور نشـــه نــاز او نــرسیـده ام بـــه تـغـنیـی
کـه خـمـد بـه افسری فلك سر سجده کار نیاز من
ره دیر و کـعبـه نـرفتـه ام بـه سـجـود یاد تو خفته ام
سـزنـوایی کـه نـداشتـم کـه نـمود جای نماز من
اگـرم غبـار زمیـن کـنـی و گـر آسـمـان برین کنی
مـن اسیـر بیـدل بیـکسـی تـو کریم بنده نواز من۴۸

علاوه بر این، در همین ردیف و قافیه، مطلع غزل دیگر ملاحظه بکنید:

چـون شـمـع تـا چـکیـدن اشك ست ساز من
هستـی خـطـی ست وقف جبین گداز من ۴۹

دیگر:

حیـرت آهـنـگـم که می فهمد زبان راز من
گـوش بـر آئیـنـه نـه تا بشنوی آواز من ۵۰

نصیر گولروی:

چــه سـخـن رسیـد ز شـورِ دل بـه لبـان زمزمـه سـازِ من
کــه بـــه خـلـق رفتـه قیـامتـی ز نـوای سینـه گدازِ من
چـه طـلسـم حیـرت مـطـلـقـم، چه فسون عقل مجردی
نـه بـه مـن رسـد تك و تـاز تو نه به تو رسد تك و تاز من
مـخـروش پیـش مـن ایـن قـدر به غرور نعمت سیم وزر
کــه بـلـنـدی سـرِ آسـمـــان نـر سـد بـه گـردِ نیـاز من
نه من آنچنان که به تو رسم نه تو آنچنان که به من رسی
تـو و بـزم عشـرتِ و عـافیـت من و نـالـه هـای دراز من
شـده ام ز جـلـوه دوسـت پـر پـس ازیـن مرا هم او شمر
کـه شـرار بـرق حـقیـقتـش هـمه سوخت طورِ مجاز من

عبث است ذکرِ می دنی بگداز این همه پر فنی
بنشین که یك دو قدح زنی زنگاه باده نواز من
به قضای مفتی رنگ و بو به کرشمه هاهمه کرده خو
چه تو وچه جلوه نازِ تو چه من وچه رنگِ نیاز من
ننهم به عظمت آسمان سرِ محتشم به درِ خسان
که نداد درس تملقم ز ازل معلّمِ ناز من
به سرورِ دیده سرمگین نگهی کرشمه در آستین
به خم دو کاکل عنبرین کرم ای شکسته نواز من
نَرَوم به مسجداگر کشان ز جنون سری غلطم مخوان
به دری که خم شود آسمان چه بساطِ پشت نماز من
چه کنم نصیر به ناکسان نظرِ هوس پی آب و نان
که هزار مرحمت و کرم بنموده میرِ حجازّ من ۵۱

بیدل دهلوی:

آیین خود آیی از روز الست استش
دل تحفه مبر آنجا کایینه به دست استش
نخچیر فنا غیر از تسلیم چه اندیشد
در رنگ تو پر دازد تیری که به دست استش
تو فان کشا کشها و ضع نفس است اینجا
ماماهی آن بحریم کاین صورت شست استش
هر گه نسق هستی موصوف نفس باشد
در بندچه بنداستش در بست چه بست استش
موضوع خیالات است آرایش این محفل
چون آینه عنقایی نی بود و نه هست استش

بـر کـوس و دهـل نتـوان بـنیـاد سـلامـت چید
دنیـا گـلـه ای دارد کـایـن شور شکست استـش
هر چند زمین گیری ست جز نعل در آتش نیست
مـانـنـد سپـنـد اینـجـا هر آبلـه جست استش
سـردر قـدم اشـکـم کـایـن شیشه به سنگ افکن
بـی مـنـت خـود داری لغـزیدن مـست استش
بیـمـایـگـی فـقـرم تهمـت کـش هستی مـاند
کـم سـایـگـی دیوار بـر گـردن پـست استـش
چـون نـقـش نـگیـن بیدل پـا در گـل آفـاتیم
هـر چند بنای ماسنگ است شکست استش ۵۲

نصیر گولروی:

تـعـالی الـلـه چـه زیبـا بر سرِ محفل نشست استش
تـو گـویی جـان و ایـمـان دل عالم بـه دست استش
جـنـون درکـارِ خـود هشیـار از فیض نـگـاهِ او
خـرد رم خـورده جام رحیق چشمِ مست استـش
کـجـا اغیـار و اعـدا، خـویـش را بیگـانـه مـی بینم
کـه از پیـو ستنش بس و حشت افزا تر گسست استش
زیـاده خـود مـده آواره دشـت مـحبـت را
بـه جـان تـو کـه یـادِ تو متا ع بود و هست استش
دلِ عـاشـق در آشـوب مـلامـت آن چـنـان مـانـد
که صیاد است و از ناوك زبون صیدی به شست استش
خـضـر در سبـزه خـطّـش بهـار زنـدگـی جـویـد
مسیـحـا نیـم جـان در یـادِ لـعـل می پرست استش
ز افسـون کـاری مهـر و عتـابـش سخت حیرانم

که از وی در جهان دل گشادِ کار و بست استش
چه دریا بند این صورت پر ستان ذوقِ آن رندی
که مثل موج صد وارفتگی ها در شکست استش
نه وار ستست از پیکان چشم مست او صیدی
ز دام طرّه پر خم کرا یارای جست استش
جهانِ اهلِ دل از جلوه رخسارِ او روشن
نگاهِ گل رخان مخمور چشم می پرست استش
نگنجد در بیان ها رفعت آن مرد حق مستی
که شان و شوکتِ آفاقیان در دیده پست استش
به چشم کم مبین هر گز نصیر درد سامان را
که شام زندگی روشن تر از صبحِ الست استش۵۳

بیدل دهلوی:

چو سرشك، بی سرو پایی ام قدمی نزد به هوای تو
که هزار آبله در غرق بگداختم ز حیای تو
به خرام فتنه مده عنان که مباد چون دل عاشقان
به ترنك شیشه زند جهان ز شکست رنك حنای تو
خجلست همت پر گشا که به فرصتی برد التجا
دل چاك می کشد از نفس سحر انتظار دعای تو
چمن وفا کده کرم نکشد خجالت این ستم
که چو غنچه کا سه نهد به کف ز دل شکسته گدای تو
به شباب اگر همه خم رسد من و ما به ربط عدم رسد
نبری گمان که بهم رسد لب من ز حرف ثنای تو
ز سخن خروش تو جلوه گر ز خموشی آه تو پرده در
به کدام زمزمه سر کنند متحیر من و مای تو

ز فسانه منی و تویی چه فروشم آئینه دویی
به تاملی نشدم گره که نبود بند قبای تو
اگر از توام چه طلب کنم و گر این منم چه طرب کنم
همه انفعال فضولی ام چه فنای من چه بقای تو
چه جنون به خود تك و تاز من چه خطا نشیب و فراز من
چه جحیم غفلت سازمن چه بهشت یاد لقای تو
به چه رنگ صورت خون من ندرد نقاب جنون من
که به آب آئینه شسته است اثر حنا کف پای تو
نه به دل ز عجز رسا رسم، نه به رمز آئینه وارسم
به کجا رسم که به جارسم، من غافل از همه جای تو
چو سحر به عالم جلوه ات خجلم ز تهمت زندگی
نفسی که داشتم آب شد ز حجاب آئینه های تو
من بیدل وصف انس و جان دل خاك تا سر آسمان
به فدای تو به فدای تو به فدای تو به فدای تو ٥٤

نصیر گولروی:

چه دلی مستِ طرب نشد ز دو چشم باده به جام تو
چه قیامت است که سر نزد ز خرامِ فتنه گامِ تو
خم زلفِ تست مرا امان سرِ کوی تست بهارِ جان
نروم به طورِ تجلیی ز درت، به عظمتِ نامِ تو
زفسون خرامی خود خجل همه غرقِ حسرت دیدنت
خبری که کرد به آهوان ز بهارِ موجِ خرام تو
به مقام صلح رسیم کی، تو به زهد و من به هوا ی می
به تاملی مژه باز کن چه جواب من، چه سلام تو

چـه بسـاطِ ذرّه نـاتـوان چـو سـمـنـدِ اخـضـرِ آسمـان
بـه فسـون عـنـانـی کهکشـان نـرسـد بـه گردِ خرام تو
دل مـن بـه نشّـه مـعـنـوی شـده مسـتِ بـاده سـرمدی
تـو کـجـا و یـادِ مـن از کـجـا دو جـهـان فدای پیامِ تو
اگـر از تـو مهـر بـریـده ام و گـر از درت بـرمیـده ام
کـرمـی بـه مـن کـه رسیـده ام بـه حریم رحمت عـام تو
تـو و مشـقِ زیـنـت و آئیـنـه پـسِ پـرده بـاهـمـه آبـرو
مـن و چشـم و کـوی مـلامتـی بـه امیـد جـلـوه بـام تـو
خـم و پیـچ مـوجـه سـطـحیم چـه زنـم دم از عمق آگهی
قـمـرِ سپهر تـقـدّسـی، چـه رسـم بـه عـرشِ مـقـام تـو
بـه درِ خـزان کـده جـنـون چـو بهـارِ یـاد تـو پـانهـد
بـخـدا کـه صبـح طـرب دمـد بـه دیـارِ وحشـی رام تـو
چـه کـنـم جـزایـن کـه جبیـن نهم بـه غبـار راهِ تصوّرت
لـبِ خشك و زحـمـت مـوج یـم، من تیره بخت و پیام تو
چـه گـلـی بـه گـل کـده صـور بـه جمال غمزه ناز و فر
کـه زبـان خـورد خـم گـردشـی بـه طواف کعبـه نـام تو
تب و تاب سینه به خون رسد، دو جهان به دام فسون رسد
دلِ عـالـمـی بـه جـنـون رسـد ز تبسّـم لـب بـام تـو
لـبِ تسـت مـعبـد رنگ و بـو، رخِ تسـت کـعبـه آبـرو
چـه کـنـم اگـر نـه جـنون کنم من پر شکسته به دام تو
شـده غـرق زورق آرزو بـه هـجـوم لـجّـه جستجـو
کـرم ای نـصیرِ شـکستـگان ! که نصیرِ خسته غلامِ تو ۵۵

ویژگی های عرفانی و بزمی

سیدنصیر الدین نصیرؔ صوفی صافی دل و پایبند به شریعت اسلامی بود و در راهِ طریقت روحانی نیز مرتبه بلند داشت. نصیر با اذکار و اوراد و مشاغل روحانی صوفیان آشنایی کامل داشت و بدان هااشتغال می ورزید. او صوفی پخته کار بود و از اسرار عیونی و شؤنی آگاه بود. علاقه او به عرفان و احساسات و تجربیات عارفانه وی در شعرش نیز بازتاب دارد:

تو ایزدِ ستّاری، یك جلوه غفّاری

بر حالِ من رندی، سرمست سیه کاری

با این که نصیر آمد کم کوش و تهی دامن

یارب نظری فرما بر حالِ من زاری ٥٦

جای دیگر این طور می گوید:

پی کرم به زبان نگه سوال کنم

دمی به چشم کرم بین که عرضِ حال کنم

تو خُود ز صورت من حالِ زارِ دل دریاب

چه آورم به زبان و چه عرض حال کنم ٥٧

مسئله ذات و صفات یا مسئله وحدت و کثرت در نزد صوفیان و فلسفیان از ابتدا قابل توجه بوده است. طبقه عارفان در حل این عقده ها، کنجکاوی زیاد نمودند و بعضی موفق شدند، نصیر در ***"آغوشِ حیرت"*** می گوید:

بالا تر از ادراك و بیانی یارب

پیدایی و از دیده نهانی یارب

فکرِ همه از نهایتت حیرانست

در امکانیم و لامکانی یا رب ٥٨

شیخ ابی سعید ابی الخیر گفته است:

"مدت ها حق را می جستیم گاه می یافتیم و گاه نه، اکنون خود را می جویم و نمی یابم، همه او شدیم و همه اوست:

بــه چــون و چــرا در شـدم ســالیــان
کــه چـون ایـن چـنیـن و چـرا آنچنـان
چـو از خـواب بیـدار شـد خـفتــه مـرد
بـه بیـداری آسان ترش گشت درد" ۵۹

نصیر گولروی گفت:

ای حسنِ تـو بـی مثیـل و ذاتـت عـالی
مــوجــودِ بــلا قیـد ز مــاه و ســالــی
عــالم به تو سرخوش و تو غایب ز میان
آفـاق ز تـو پـراست و جـایت خالی ٦۰

درجای دیگر چنان به از اهمیت خودشناسی اشاره می کند:

اگر است در دلت آرزو که نظر به خوش نظری رسد
به حریم جلوه خود نشین که ترا از و خبری رسد ٦١

طریقت و علم تصوف سراسرِ علم سینه است و طریقت را با شریعت خلط دادن به ظاهر غلط است و از ایـن جا در بحث علم تصوّف اختلافِ گونا گون آغاز گیرد. منصور حلّاج انا لحق گفت و به دار رسید. حافظ شیرازی درباره این موضوع گفته است:

آن یــــار کــزو گشــت ســرِ دار بــلـنــد
جـرمش این بود که اسرار هویدا می کرد ٦۲

نصیر گولروی این مسئله باریك را بااستفاده از تعبیرات و تراکیب دل انگیز چنان بیان می کند:

صــورت گــرِ ایــجــاد و نـگــارنـده آفـاق
گـــردش ده ایّــام و طــرازنــده اعـصــار
بــرتــرز هــمــه، جـلـوه نمـا در همـه عـالم
در پــــرده تــکــویـن و ز هــر ذرّه نـمـودار
خـود صــاحـب ادراك و بـرون ازحد ادراك
آن کـز هـمـه مستورو بـه عیب همـه ستار

مکشوف بر او بوده نهان خانه تخلیق

معروف ازو گشته سرا پرده افکار

اوضاعِ جهان پر تو رنگینی حسنش

او خالقِ شب های سیه، فالقِ اسحار

از تابِ جمالش همه زیبایی گلشن

رعنایی گل، موج صبا، خنده از هار

در عالمِ امکان ز تجلای جمالش

ضو باری ذرّات شود روکش اقمار

نوری ز تجلّیش نیابی، چو نبا شد

تاب و تب جان، دیده بینا، دلِ بیدار

بینند نصیرؔ اهل نظر جلوه حسنش

گاهی به سرِ منبر و گاهی به سرِ دار ٦٣

نصیر گولروی هم از تلمیحات یعنی انا الحق استفاده می کند و نظرِ خود را دراین ز مینه چنین اعلام می دارد:

وا نمودی حسنِ خود در جلوه های رنگ رنگ

گاه برمنبر شدی گه بر سرِ دار آمدی ٦٤

چه شد گر آمده بانگِ انا الحق از منصور

که قطره مدعیِ ذاتِ خود زیم نسبی ست ٦٥

تعلیم همه ادیان و ملل این است که انسان خودش را بشناسد و خدا را بداند و رشته خود شناسی و خدا دانی را تکامل بدهد۔ ماسوی الله فانی است و الله باقی۔ جهان و هرچه که در آن است آفریده شده است و آدمی بهترین آفریدگان است در بیشترِ ادیان به خدا و اصل شدن منظور و مقصودِ اصلی زندگی است۔

بدن را فنا و روح را به سرچشمه اصلی و باقی آشنا کردن تعلیم اساسی هر کیش و روش روحانی

است-٦٦

نصیر گولروی در ابیات اردوی خود به این مسئله چنان اعتنا کرده است:

تن میں جان کا نمود کیوں کر دیکھوں
اس جامہ کا تارو پود کیوں کر دیکھوں
روئی نظر آتی نہیں پیراهن میں
اپنے میں ترا وجود کیوں کر دیکھوں ٦٧

بزرگ ترین عاملی که عرفان اسلام را براساس عشق و محبت استوار ساخت، عقیده به "وحدت وجود" ( ) بود. لذا همین که عارف خدا را حقیقت ساری درهمه اشیاء شمرد و ماسوی الله را عدم دانست، یعنی جز خدا چیزی ندید و به گفته مولانا جلال الدین رومی اعتقاد آورد:

جمله معشوق است و عاشق پرده ای
زنده معشوق است وعاشق مرده ای ٦٨

نصیر و گولروی می گوید:

در نگاهِ مانگنجد عشوه رنگِ دویی
ماسوا را در دل وحدت پرستان بار نیست ٦٩
بر نتابی جلوه اش، عکسِ جمالش را بیاب
چون به احمد گم شدی، دیدِ اَحد دشوار نیست ۷۰

زیرا فرق است بین معشوقی که "همه عالم ازوست "و معشوقی که "همه عالم اوست " ازاین رو صوفیه دو گروه هستند، یکی راشهودی ودیگری را وجودی گویند:

ویژگی های قالب و سبك نصیر:

نصیر الدین نصیر گولروی شاعر عرفان بود. غزل های و رباعی ها و قصیده ها سرود و در قالب های گونان گون از قبیل قصیده، رباعی، مثنوی، غزل، قطعه و جز آن ها شعر سرود امّا علاقه زیادی به غزل ها و رباعی ها پیدا کرد و در این انواع شعری قدرت تمام نشان داد. اشعارش ساده و زیبا و روان است. سید نصیر گولروی و سبك عراقی و هندی سروده است. باوجود مایه های هندی (چه در حوزه واژگان و ترکیبها وچه در حوزه مضمون پروری ها و نازك خیالی ها) که در شعر نصیر

گولروی می یابیم، روی هم رفته باید اذعان داشت که سیاق زبان او، خصوصاً در آثار اولیه بیشتر "عراقی" است تاهندی. اصولاً سبك و زبان شاعرانی چون نصیر را بر خلاف شهرتی که به هند گویی یافته اند، نمی توان هندی تام و تمام دانست، چون آثارشان در بر دارنده همه این ویژگی هایی سبك نیست و از خصایص سبك هندی، بیشتر مضمون پروری و ترکیب سازی را مد نظر خود داشته اند. از سوی دیگر، یکی از تفاوت عمده سبك عراقی و هندی در موسیقی کلام و اسقاح سخن آنها است، مثلاًشعر حافظ و بیدل دریك وزن خاص بر خلاف مشابهت صوری موسیقایی، از لحاظ ایقاعی تفاوت دارند و بامحك موسیقی می توازن به این تفاوت پی برد.

شعر این دسته از شاعران خصوصاً نصیر گولروی از زبان نرم بافت عراقی وموسیقی خاص عراقی همراه با چاشنی و مضمون گرایی خاص هندی بر خوردار است، تخیلات وصور ذهنی نصیر گولروی بیشتر مبتنی بر مضمون پردازی های هندی گو نه است:

به راه می کده یاران کنید تد فینم
زهی نصیب شوم خاكِ راه می خانه ۷۱
(عرشَ ناز)

سرِ لوحِ مصحف رخ گشا که بهار صبحِ دمیده ای
گرمی که یوسفِ رحمتی، نظری که دولت دیده ای۷۲

صور عاطفی غزلیات نصیر گولروی هر چند گستردگی ندارد اما شالوده حسی غزل های او را "حزنی عمیق" و "شفقتی ملموس" تشکیل می دهد که مثل خون در شریان شعر او جاری است. هر چند برخی از این روی کرد های عاطفی، غیر تجربی اند و در سنت های ادبی شعر فارسی ریشه دارند، اما غالب غزلها، آئینه تاثرات شاعر از دنیای درون یا پیرامون خویش است. گفتیم که عواطف او غالباً در حیطه فردیت و تاثرات شخصی است، گاه در موزه ای گسترده تر فرد گرایی شاعر به جمع گرایی و هم نوع دوستی مبدل می گردد. در قلم رو تغزل و عاشقانه سرایی و عارفانه گویی، می توان گفت که نصیر گولروی، شاعر عشق عمیق و عفیف است:

بـه مـصحفِ رخ او چشم شـوق نگشـایم
دراز دستی مژگان به جلوه بی ادبی است۷۳

کـن صـرفِ دل اغیـار انداز تغـافـل را
مـاخـاك شـدیـم ای گل تو محو خود آرایی
گـر بـرسـرِ بـالینم یك جلوه بـه فـرمـایـی
صـد بـار شـوم قـربـان ای پیکر زیبـایی ٧٤

او حتی در عـاشقـانـه ها از تو صیفات عریان می پرهیزد مگر آن جا که سخن، دیگر سخن او نیست، بـل کـه پیروی از سنت هـا و و مـضـامیـن مـرسـوم شـعـری در پشت شعر ها نهفته است:

بـر رخ روشـن عـجـب زلف سیـاه
ایـن زمیـن را صبح و شامی دیگر است ۷۵

زبـوسـه قـدمـت در ثـواب کـم بـاشـد
تـمـام عـمـر اگـر صـرف در نماز کنم ٧٦

لـلـه نـگـاهـی کـن ای یـارِ پـری رویـم
گـردیـد نـصیرِ تـو دیـوانـه و سودایی ۷۷

یـکـی از بـرجستگی های بی نظیر سید نصیر گولروی اشراف و چیرگی او بر اکثر قالب های شـعـری است، در کنار غزل های شیوا، قصاید استوار و شکوه مند می سراید و در کنار این ها، و مثنوی هـای شـورانـگیـز۔ این ویژگی در کمتر شاعری نظیر دارد، حتی سرهنگان شعر فارسی نیز اغلب در یك قالب خاص سر آمدند۔ مثلاً حافظ و بیدل در غزل، خاقانی در قصیده نظامی و مولوی در مثنوی دل در ربـاعـی ولـی مهـارت و استـادی نـصیر گولروی در همه قالب ها، چشم گیر و شگفتی زاست و این، از قریحه شگفت او خبر می دهد۔

از جنبه موسیقایی، غزل های او نیز خوش آهنك و خوش طنین هستند، شاعری است در قلم رو شعر سنتی و در قالب معیار های امروز این نمی گنجد. با معیار های شعر سنتی اگر بخواهیم بسنجیم، می توان ادعا کرد که شعر او بر آثار بسیاری از شاعران زمان صفوی (دوره سبكِ هندی) و دوره قاجاری (دوره سبك باز گشت) برتری دارد. چه از حیث اسلوب سخنوری و چه از جهت عواطف و اندیشه هایی شاعرانه.

چه طلسم حیرت مطلقم، چه فسون عقل مجردی
نه به من رسد تگ و تاز تو نه به تو رسد تگ و تاز من
عبث است ذکر می دنی بگداز این همه پرفنی
بنشین که یك دو قدح زنی زنگاهِ باده نوازِ من ۷۸

جنون در کار خود هشیار از فیض نگاه او
خرد رم خورده جامِ رحیق چشمِ مستتش ۷۹

از امتیازات شعر نصیر گولروی این است که او نکته های عرفانی و عشق حقیقی را در پیرایه عشق مجازی ادا می کند. صفات و شون شاهد مطلق را در زلف و خط و خال و لب و دندان می آورد. عرفا و مشایخ رارند باده خوار و پیر خرابات و غیره نام می برد و اعمال آنان را به شکل شراب و نغمه و دف و چنگ نشان می دهد. مدارج و مقامات سلوك و درویشی یعنی صبرو رضا و تسلیم و توکل و قناعت را عنوان دیگر می دهد. طعن و تعریض محتسب و زاهد و فقیه می نماید.

نصیر گولروی گرایش به تصوف دارد و مشرب عرفان موردِ پسند او است. تصوف در نظر وی صفای باطن و جمعیت خاطر و پاکی اخلاق است. بعضی از ابیات عرفانی او به شرح زیر است:

صوفی که به زعم قلب آگاه خوش است
واعظ به امید اجرت از شاه خوش است
چون هر دو نیند درخورِ صحبت و فیض
رندی کن و گوشه گیر کاین راه خوش است ۸۰

معراج نگاهِ فقر کاشانه تست
سرمستی جاوید به پیمانه تست
تا چند به قصدِ امتحان رو پوشی
ای شمعِ جمال! خلق پروانه تست ۸۱

سرمایه فقراست ز شاهی خوشتر
در دهر آزارِ کس نخواهی، خوشتر
عاری است گر از شکستِ رنگِ دلها
زان کج کلی است بی کلای خوشتر ۸۲

دل صاف کن آئینه جبینی این است
خیری بگزین مشرب دینی این است
با خلق نشستن و به حق پیوستن
در مسلك ماگوشه نشینی این است ۸۳

جای دیگر:

هر گز مپیچ گردن تسلیم ز امرِ دوست
چون کوه درطریق رضا استوار باش
دل را به دام گیسوی جانان اسیر کن
و زبندِ راه ورسم جهان رستگار باش
از عشق دوست قطع مکن رشته امید
آسوده از هجوم غم روزگار باش ۸٤

نهـاده ام بـه در عشق تـا جبین نیاز
سرِ غـرور بـه راه تـو پـایمال کنم ۸۵

بـه درگـاهِ تـو رب چـون نـصیر شرمسـار آمـد
عیـوبـش از کـرم پـوشاندی و حاجت روا کردی۸۶
پـر وبـال سعـیِ عبـث مزن بـه عبور بـام الوهیت
بـه وفـای حق عبـودیت که فکرِ سالک نرسیده ای ۸۷

جای دیگر، درباره تسلیم و رضا و توکل به این طور می گوید:

سرِ لـوح مـصحفِ رخ گشـا کـه بهـارِ صبح دمیده ای
کـرمـی کـه یـوسف رحـمتی، نـظری که دولتِ دیده ای
ستـم است ایـن روشِ جنـون کـه زخود فریبی پر فسون
نـظری بـه او نـگشودی و نـفسی ز خـود نـرمیـده ای
چـه قـدر بـه خـواهـش مـاسوا، رم تست هر زگی آشنا
کـه دلِ تـو طـورِ تـجلّی و تو بـه طوفِ کعبـه دویده ای
قِدم و حُدوثِ تـو پُـر زیـان، عـدم و وجـودِ تو همعنان
تـو اگـر بـه یـادِ نـگـاهِ او قـدحِ جنـون نـکشیـده ای
طـرب ای نـصیـر ابـو البیـان چـه شوی فسرده ز ابلهـان
کـه تو در نگاهِ چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای۸۸

افزون برآن:

از دکـانِ جـو فـروشـان جو طـلـب
درِّ مـعـنـی از دکـانی دیـگـر است
درطـریـق جستـجـوی بـی نشـان
بـی نشان گشتن نشانی دیگر است ۸۹

نـصیـر گـولروی از می عرفانی و معنویت سرمست بود و این سرمستی از غزل های او مترشح

است. همه می دانند که یك شاعر عارف چون از عشق سخن می گوید جذبه او صادق است و احساسات او از عمق قلب سرچشمه می گیرد. غزل های عشقی نصیر نیز از همین عاطفه و احساسات روحی لبریز است مثلاً نمونه ای از غزل نصیر:

ای سروِ ناز نینی ای ترك بی نیازی
شوری زدی به عالم با قامتِ درازی
دستی دهد چو بختم بوسم ز فرطِ شوقت
پای سگان کویت با صد هزار نازی
آخر چرا نپرسی گاهی منِ حزین را
دارم بر آستانت دایم سرِ نیازی
سنبل سرِ ارادت آرد به پای نازت
آیی اگر به گلشن با کاکل درازی
دل بردبانگاهی از دستِ عشقبازان
آن شاهِ کج کلاهی، آن ماهِ دلنوازی
تا از گدازِ هستی راهی به خویش یابم
بستم چو شمعِ محفل احرام سوز و سازی
بی حاصل است قتلم با تیغ و تیر و خنجر
کارم تمام کردی با چشمِ نیم بازی
باری نصیر خواهی گر در جهان سعادت
کن بیعتِ ارادت بر دستِ پاکبازی ۹۰

معشوق در شعر فارسی مظهر زیبایی، بی وفایی، عاشق کشی و حق ناشناسی است، اگرچه وصف جمال معشوق در غزل فراوان است. معشوق در غزل، مرد است نه زن، عاشق محروم وبی نوا و ستمکش است. از وصل نصیبی ندارد وحتی خود را درخورِ وصل نمی داند.

ویژگی های هنری وفنی

سید نصیر گولروی یکی از بزرگ ترین شاعران معاصر فارسی و اردو در پاکستان بود۔ شعر نصیر، شعری است ساده، کلام او نرم و روان و لطیف و به دور از ناهمواری هاست۔ سبب این، به جز ذوق سلیم و تربیت یافته، آشنایی او باموسیقی بود۔ تکرار کلمه و جمله و کوتاهی جمله ها وقاطعیت لحن او به خصوص در بخشی از اشعار او قابل توجه است۔ به همین سبب کلامش از تاثیری خاص بهره دارد۔ تشبیه ها وتو صیف های او هم زیباولطیف است وهم دقیق۔ مجاز و کنایه و ایهام درشعرش زیاد نیست ولی از تشبیه فراوان استفاده کرده است۔ تشبیه و استعاره ازیك جنسند۔ تشبیه واستعاره مهم ترین وسیله مخیل کردن کلامند، اما از آنجا که علمای قدیم معانی و بیان به بررسی آیات قرآن مجید می پرداختند۔ معتقد بودند که استعاره وتشبیه (که در قرآن مجید فراوان است) ربطی به خیال تخیل ندارند پس می توان در تعریف تشبیه گفت: تشبیه ادعای مانندگی بین دوچیز است: صورت او مثل ماه است، اداتِ تشبیه مهم عبار تنداز: مانند، همانند، مثل، مثال، بسان، به شکل، چنان، چون، همچون، چو وغیره۔

نمونه اشعار تشبیهی از سید نصیر گولروی:

بررخِ روشن عجب زلفِ سیاه
این زمین را صبح و شامی دیگر است ۹۱

"رخِ روشن" و "زلفِ سیاه" تراکیبِ جالب و زیبا اند، به مقابل"صبح وشامی " آمده اند۔ دراین بیت صنعت تضاد نیز موجود است۔ صبح و شامی صنعت تضاد است۔ زلفِ سیاه و شامی تشبیه است ۔

روی تابان تو در پرده گیسوی سیاه
به شب تار درخشانی ماهی عجبی ۹۲

آن گل قبای ماچو سوارِ سمند شد
شوری ز خلق رفت که آتش بلند شد ۹۳

جای دیگر:

چو والیل کاکل، چو خورشید طلعت
چو محراب ابروی خمدار داری
به گیسو چو زنجیر، زنجیر محکم
به ابرو چه شمشیر خونخوارداری ۹٤

دیگر:

حسنش به نظر شمع فروزان سرِ آفاق
قولش به عمل صورتِ آیات به تفسیر
درسیل مصائب به لبش موج تبسم
از خون شهادت به رخش غازه توقیر ۹۵

در مصحف حق آیت دین است علیؑ
بر چرخِ عطا مهرِ مبین است علیؑ ۹٦

دیگر:

خیال قامتِ تو، راه نمای عالم باید
به عینیت دو عینت، ایمان یارسول الله
زهی رویت به خوبی صبح عید نشاةِ عالم
زهی زلفِ تو شام عنبر افشان یارسول الله ۹۷

استعاره بزرگ ترین کشف هنر مندو عالی ترین امکانات در حیطه زبان هنری است صنعت استعاره کار آمد ترین ابزار تخیل و به اصطلاح ابزار نقاشی در کلام است، ابن خلدون در مقدمه معروف خود می نویسد "الشعر هوالکلام البلیغ المبنی علی استعاره والا وصاف"۹۸ـ

کن صرفِ دلِ اغیارانداز تغافل را
ماخاك شدیم ای گل تو محو خود آرایی ۹۹

دیگر:

ای مه! جمال کلبه تاریك پست من

از پای تو چو طارم اخضر بلند شد ۱۰۰

دیگر:

بهار آمدو سازِ بهار باید و نیست

فغان که گلبدنی در کنار باید و نیست ۱۰۱

دیگر:

مهِ من، به یادِ رویت زدو دیده خون فشانم

تو بیا، دمی به بالین که رود ز شوق جانم ۱۰۲

دیگر:

گشت دل دیوانه و زنجیر گفت

گیسوی آن یارِ گل اندام را۱۰۳

ای تاجور سریرامکان مددی

سالارِ امم، حبیب یزدان مددی ۱۰٤

از درد تو دارم به دلِ خویش خزانه　　فارغ شده از عزت و ناموسِ شاهانه

فرهادو شم بهرِ تو شیرین زمانه　　مجنون صفتم در به در و خانه به خانه

شاهد که به بینم رخِ لیلی به بهانه ۱۰۵

گرامی پیکرِ نورین نخستین جلوهٔ تکوین

تویی طٰهٰ، تویی یٰسیٓن به قرآن یارسول الله

تویی مختارِ کوثرٓ، صدرِ محضر، ناظم محشر

تویی بر منصب اجرای فرمان یار سول الله۱۰٦

معنی صنعت تضاد ضدِ یك دگر بودن، مخالف هم بودن، دو مفهوم که اجتماع آنها در یکجا ممکن نباشد تضاد دارند مثل سیاهی و سفیدی وغیره۔

نصیر گولروی گفت:

شب فراق تو بنگرچه سهمگینم کرد

زبیم هجر فغان در شب وصال کنم ۱۰۷

در این بیت "شبِ فراق" و "شب وصال" تراکیب های تضاد یگانه اند۔

دیگر:

بررخ روشن عجب زلف سیاه

این زمین را صبح و شامی دیگر است ۱۰۸

در محبتِ جانان ای نصیر تو یکسر

خویش را فنا گردان معنی بقا اینست ۱۰۹

نگاه کردن به چیزی، اشاره کردن سوی چیزی، اشاره کردن به قصه یا مثلی مشهور یا آوردن

اصطلاحات علمی در شعر:

نمونه چند بیت های نصیر گولروی:

بر نتابی جلوه اش، عکس جمالش رابیاب

چون به احمد گم شدی دید اَحد دشوار نیست ۱۱۰

سرِ لوحِ مصحف رخ گشا که بهار صبحِ دمیده ای

کرمی که یوسفِ رحمتی، نظری که دولت دیده ای ۱۱۱

دردِ دل شد راحت جان ای بتِ عیسی نفس

از کرم چون بر سرِ بالین بیمار آمدی ۱۱۲

اقلیم حقایق بودش زیرِ نگین
در اهلِ طلب کلیم سینای یقین
آن مهر سپهر معرفت پیرِ سیال
قطب الاقطاب خواجه شمس الدین[ح] ۱۱۳

هر چند شوی انجمن افروزِ مجاز
آهنگ تو باشد همه داؤد اعجاز
پیش آیدت آن روز که از وحشت او
مینای گلوی تو نیارد آواز ۱۱۴

نصیر در شعر خود تشبیهات نو و تازه آورده است۔ بعضی اوقات هم این طور است که تشبیه نو نیست ولی کار برد آن تازه است و این کار برد در شعرش ایجادِ نزاکت کرده است۔ مثلاً:

نمونه ای از غزل نصیر گولروی[ح]:

دل برد ز دستِ من مه روی فسون کاری
دل سوز دل افروزی، دل دارِ دل آزاری
در معرضِ حسنِ تو مثلِ خس و خاشا کیم
ای گل کده خوبی! چشمِ کرمی، باری
از پرتوِ رخسارت، از جلوه انوارت
هر ذرّه ضیاریزی، هر دشت چمن زاری
در چشمِ فسون سازت، هشیاری و سر شاری
هوش و خردم بردی، مفتونِ خودم کردی
با چشمِ سیه مستی، با طرّه طرّاری
ای مهوش طنّازی! ای دلبرِ عیاری
تو ایزدِ ستّاری، یك جلوه غفّاری
بر حال من رندی۔ سرمستِ سیه کاری

با این که نصیر آمد کم و کوش و تهی دامن

یارب نظری فرما بر حالِ منِ زاری۱۱۵

نصیر گولرویؒ ادعا می کند که طرز وی یگانه وبی نظیر است و در دیوان های دیگران دیده نمی شود ازین جهت مردم برنظم وی دیوانه شده اند. مطلع و مقطع را ملاحظه بکنید:

باهمه نازو دلبری پاس وفا نمی کنی

ای بتِ فتنه گر چرا خوفِ خدا نمی کنی

جان به لب ای طبیبِ دل در غم هجر شد نصیر

دردِ فراق داده ای از چه دوا نمی کنی۱۱۶

در این غزل سعدی دوازده بیت است: نصیر گولروی به پیروی سعدی در قالب خمسه تضمین کرد. خمسه وی بر غزل حضرت سعدی شیرازی به قرار زیراست:۱۱۷

بر سفر ای ماهِ زیبا می روی کرده ویران شهرِ دل رامی روی

عالمی همراه و تنها می روی سروِ سیمینا به صحرا می روی

سخت بی مهری که بی مامی روی

پیرو برنا بسته گیسوی تو مست کرده اهل دل را بوی تو

قبله دل، کعبه جان کوی تو ای تماشا گاهِ عالم روی تو

تو کجا بهرِ تماشامی روی

قلب ناشادان زیك حرف تو شاد تا ابد گلزارِ حسنت تازه باد

ای که دیدارِ تو نیل هر مراد گر قدم به چشمِ من خواهی نهاد

دیده بر ره می نهم تا می روی

ای وجودت در حسینان معتبر چهره تو باعثِ عیدِ نظر

آئینه گوید که ای رشكِ قمر گر تماشامی کنی در خود نگر

کی به خوشتر زین تماشامی روی

تـو کـه در خـوبـی ز خـوبان برتری خود حجابِ حسن خود رامی دری
بـی نـقـاب از چشم عـالم بگذری روی پـنـهـان دارد از مـردم پـری
تـو پـری رو آشـکـارا مـی روی

جان و دل همواره خاطر خواهِ تست ویـن نـصیر خسته خـاکِ راهِ تست
هـمـچـواو صد بنده در گـاه تست دیده سـعـدی و دل هـمـراهِ تست
تـا نپنداری که تنها می روی۱۱۸

مـولانـا هـلا لـی استر آبادی قطعاً یکی از بهترین غزل سرایان ایران ویکی از بزرگ ترین شاعران آواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم بوده است۔ در زمان خویش نیز شهرت فراوان داشته و معاصران وی او را بزرگ داشته اند۔ به پیروی از هالی جغتا ی ملاحظه بکنید:

ای تیـرِ غـمـت را دل عشـاق نشـانـه
خـلـقـی بـه تـو مشغول و تو غایب زمیانه
گـه معتکف دیـرم و گـه ساکن مسجد
یـعـنـی کـه تـرامـی طلبم خانه بـه خانـه
حـاجـی بـه ره کـعبه و من طـالبِ دیدار
او خـانـه هـمـی جوید و من صاحب خانه
تـقـصـیـر هـلالـی بـامید کـرم تست
یـعـنی که گنه را به ازین نیست بهانه ۱۱۹

نصیر در پیروی مولانا هلالی جغتایی تضمین نوشت:

از حسـنِ تو افتاده چه شوری به زمانه عـالـم هـمـه جـویای تو ای درِّ یگانه
هر کس ز تو دارد به لبِ خویش فسانه ای تیـرِغـمـت را دلِ عشّاق نشـانـه
خـلـقـی بـه تو مشغول و تو غائب زمیانه

از دردِ تـو دارم بـه دلِ خـویـش خزانه　　　فـارغ شـده از عـزّت و نـامـوسِ شهانه
فـرهــاد و شـم بهـرِ تـو شیرین زمـانـه　　　مـجـنون صفتم در بدر و خانه به خانه
شــایـد کــه ببینـم رخِ لیـلـی بـه بهـانـه

دیـوانــه تـو هستـم و بی گـانـه ز غیرم　　　مـانـنـدِ صبـا بهـر تو ای لاله! به سیرم
در ذوقِ تـمـنّــای تـو پـرّان شده طیرم　　　گـه معتکف مسجد و گه ساکنِ دیرم
یـعـنـی کـه تـرا مـی طـلـبـم خـانه به خانه

بـاطـعـنـه و تشـنیع مرا نیست سرو کار　　　گــردم پــی آن یــار بهــر کـوچـه و بـازار
باشد که رسم در حرم دوست به یکبار　　　حـاجـی بـه رهِ کـعبـه و مـن طالبِ دیدار
او خـانـه هـمـی جوید و من صاحبِ خانه

بـنگر به نصیر آن که شهید کرم تست　　　آسـودگــی او ز نــویــد کــرم تسـت
مـایـوس مـگر دان که بعیدِ کرم تست　　　تـقـصیــر هـلالـی بـامیدِ کـرم تسـت
یـعـنـی که گنه را به ازین نیست بهانه ۱۲۰

خمسه بر غزل ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدلؒ:

بـه طـوفـان هـای دریـا گـوهر غلطان شود پیدا　　　بـه شام تیر گی ها کو کبِ رخشان شود پیدا
پس از صد خار، برشاخی، گل خندان شود پیدا　　　کجا الوان نعمت زین بساط آسان شود پیدا
کـه آدم از بهشت آید برون تانان شودپیدا

چرا در کسبِ آن هر دم کنی تو سعی لا حاصل　　　بالآخرتا کجا حرصش کنی چون مردِ لا یعقل
جنین و ش از فریب او فرومانی، چوخر در گل　　　تـمیـزِلـذتِ دنیـا هـم آسـان نیست ای غـافل

چو طفلان خون خوری یك عمر، تا دندان شود پیدا

به جز ناکامی و حسرت نیابی هیچ در دنیا　　ازین منزل که حرص و هوا بربند محمل را
مبادا در جهان از الفتِ هستی شوی رسوا　　امان خواه از گزندِ خلق در گرم اختلاطی ها
که عقرب بیشتر در فصل تابستان شود پیدا

سحاب تیره غمها به گیتی آسمان آرد　　زبارانِ حوادث اهل عالم را بیا زارد
به کشتِ جان و دل ابرِ مصایب پی به پی بارد　　بنای وحشت این کهنه منزل، عبرتی دارد
که صاحب خانه گر پیدا شود، مهمان شود پیدا

نصیرؔ از درد و غمهای زمانه گشته ای بسمل　　ز حق رحمت طلب در گردشِ دوران برای دل
به راهِ منزل حسنِ حقیقت شو گران محمل　　ردیف بارِ دنیا رنجِ عقبیٰ ساختن بیدل
زگاو وخر نمی آید، مگر انسان شود پیدا ۱۲۱

سید نصیر الدین نصیر با ذات رسول اکرمؐ والهانه عشق می ورزید. بسیاری از ابیات درعشق رسول سروده است. از غزل زیر عشق محبت و ارادت نصیر به ذات گرامی پیمبرؐ آشکار می شود:

ای دل! مدام بنده آن شهریار باش
بی غم ز گردشِ فلكِ کج مدار باش
هرگز مپیچ گردنِ تسلیم ز امرِ دوست
چون کوه در طریق رضا استوار باش
بی سوزِ عشق، زیست بود شمعِ بی فروغ
پروانه وار مردِ محبت شعار باش
لوح جبینِ خویش به خاك درش بسای
با روزگار همدم و با بخت یار باش
دل را به دام گیسوی جانان اسیر کن

و زبـنـدِ راه ورسـم جهـان رستگـار بـاش
از عشـقِ دوسـت قـطـع مـکـن رشتـه امیـد
آسـوده از هـجـوم غـم روزگــار بــاش
ای دل کـنـون کـه بـارِ امـانـت گـرفتـه ای
مـحـنـت بـه جان خویش کش وبرد بار باش
سـر در رهـش فـدا کـن و دل بر رخـش نثار
خـون از جگر چکان و به چشم اشکبار باش
تـا درد نـوشِ سـاقـی کـوثـرّ شدی نصیرّ
سـرشـارِ بـاده کـرمِ کـردگـار بـاش ۱۲۲

غزل نصیر پُر از عشق نبیّ است و از آتش عشق روشن است۔ او در این آتش عشق نه تنها خود مـی سوزد بلکه دیگران را هم می سوزاند۔ نصیر از تپش آن، گاه گریه می کند و گاه در بیقراری دست برای دعا بلند می کند۔

تـو خـود ز صورت من حالِ زارِ دل دریاب
چـه آورم بـه زبـان و چـه عـرضِ حال کنم
شـبِ دراز و غـم هجر و خون فشانی چشم
بـه سـازِ این هـمـه نـظـاره جمال کنم
نـصیـرّ دسـتِ طلب کی کنم به خلق دراز
مـن التجـا بـه خـداوند لایزال کنم ۱۲۳

دیگر:

ذرّه کـــوچـــه آن شــاهِ مـدیـنــه بـودن
ای نـصیرّ از پئی ما شوکت و جاهی عجبی ۱۲۴

بـر نتـابـی جلـوه اش، عـکسِ جمـالـش را بیـاب
چـون به احمد گم شدی، دیدِ اَحد دشوار نیست ۱۲۵

دیگر:

چه کنم نصیر به ناکسان نظرِ هوس پی آب و نان
که هزار مرحمت و کرم بنموده میرِ حجازِ من۱۲۶

ای نصیرؔ از دل من محو شده رنج و خوشی　　دارم از خلق جهان وحشت و بیگانه وشی
روز و شب من به تمنای رسولؔ قرشی　　می روم، ناله کنم مثلِ بلالِ حبشی
شوقِ پا بوسی آن ناقه سواری دارم ۱۲۷

تضمین بر نعت (مدح پیغامبر) مولانا عبدالرحمن جامیؔ:

یکی غمخواری مژگانِ تر کن　　شبِ هجران مارا مختصر کن
به شهرِ قبله پاکان سفر کن　　نیسما! جانب بطحا گذر کن
ز احوالم محمدؔ را خبر کن

به تشویش مآلم یا محمدؔ　　چرا پیشت ننالم یا محمدؔ
گدای خسته حالم یا محمدؔ　　تویی سلطانِ عالم یا محمدؔ
ز روی لطف سوی من نظر کن

ز غمها ساز، بی غم یا محمدؔ　　شود اندوهِ دل، کم یا محمدؔ
نظر بر حالِ من هم یا محمدؔ　　تویی سلطان عالم یا محمدؔ
زروی لطف سوی من نظر کن

غمت درمان عالم یا محمدؔ　　رخت برهان عالم یا محمدؔ
به تست ایمان عالم یا محمدؔ　　تویی سلطان عالم یا محمدؔ
ز روی لطف سوی من نظر کن

ندارد عـرصـه فیضـان تو، حد شـب وروز از بـرای حـل مـقـصـد
گـدا بـر آستانت همچو من، صد تـوبـی سـلـطـان عـالـم یـا محمدﷺ
زروی لـطف سـوی مـن نـظر کن

تـرا افتـد پـذیـرایـی گـر آنجـا رسـان ایـن مشتِ خاکم را مر آنجا
بـبـر ایـن جـان مشتـاقـم در آنجـا بـیفشـان در جوارِ سرورِ آنـجا
فـدای روضـه خیـر البشـر کـن

گسستـن بـنـد نـاکامی زلطفش بـه عـقبـی کـوثـر آشامی ز لطفـش
نصیرؔ است این دلآ رامی زلطفش مشـرف گـرچه شد جامی زلطفش
خـدا یا این کرم بارِ دگر کن ۱۲۸

جای دیگر، به کار بردن نسیم:

نسیـمـا جـانـب بستـان گذر کن
بـگوی آن ناز نین شمشاد مارا۱۲۹

احسـاسـات مـذهبی در سید نصیر گولروی بسیار قوی بود وروح او با تعلیمات اسلام در هم آمیـختـه و سینـه اش از مـعـارف اسـلامـی پر شده بود۔ او در نعت سرایی نیز سخن رسایی داشت۔ در شـعـروی تشبیـه هـا و استـعـاره هـا و مجاز ها و کنایه های فراوان به کار رفته و ترکیب های و صفی و تشبیهی و استعاری بی شمار، که مناسب با موضوعات اخلاقی و عرفانی اوست و در شعر او واژه های عربی فراوان است۔

نمونه ای از ترکیبات و تعبیرات عارفانه شعر او به قرار زیر است:

جلوه تکوین، وجه ظهورِ بزم امکان، مرسل داور، ناز نطق انسان، لواءُ الحمد، رداءُ الفضل، تاجِ عـفـو عصیان، سرچشمه مضمون عرفان، قعرِ خفتم، غمزه تمکین، مسندِ برجیس و کیوان، شاهدِ بختِ

رسا، وسعت ملك سلیمان، نقدِ هستی، نعمتِ مستی، پناهِ هیبت محشر، زاد و معادِ بی کسان عالم امکان، سوادِ اَو اَدنٰی، کوثر آشام، احسن الشیم، خطِ بقا، اوضاعِ جهان، فالقِ اسحار، خنده ازهار، گلبن و اشجار، مقطع تزئین، عمیم النعم، سوقیان عالم، قعرِ حفیض، الطاف عمیم، پرورده ناز، ویرانه گور، شعله نفرت، لطمه عدم، موج تبسم، سروِ خرامان، طبع سلیم، کلك ازل، تپش فریادی، مکتب عشوه و ناز، بخت واژه گون، رندان الست، نرگس بیمار، حریم وحدت، گلشن حیات، مژده وصل، نثارمیخانه، نشاطِ روح، ربطِ وفاق، عینك تحقیق، ربطِ وفاق، می ناب، رنك اعتبار، گل کده دهر، ساحل زیست، دستِ نسیم، گردن تسلیم، خداوندِ لایزال، دردِ تشنه لب، بادیه پیمایی، حریف آفتاب، سلسله شوق،طارم اخضر، پاره سیماب، ذره حیران، طره طراری، سبحه تزویر، میکده زیست، واعظِ خودمست، نخل تمنا، نیرنگی عالم، صورتِ شرر، کرام برره، خلاصه کمال، طومارغم، رندان قدح پرست، خرقه سالوس، بالِ عنقا، طوق سك، طایر لاهوت، موج تبسم، خورشید طلعت، طلسم حیرت، دیده سرمگین، رشحه ابر کرم، بزم عشرت، درس تملق، سبزه خط، طره پرخم، باده سرمدی، سمندِ اخضر، لجه جستجو، جلوه های رنك رنك، کعبه آبرو۔ الوان نعمت، کحل بصر، طبع و قاد، کلك فکر، جلیلة القدوم، بزم امکان، داورِ گیتی، عرصه فکر، طور عرفان، سحاب البرکات، تا جورِ سریر امکان، مغیبات وجود، آئینه پیکر، اقلیم حقایق، گرمی سوزِ الست، کلبه مشتِ خاك، آسوده عزلت، نشاطِ قلزم آشام، نقدِ طرب، شیشه اسباب و نیرنك آگهی۔

ترکیبات عربی که از زبان عربی یا قرآن وحدیث اقتباس شده در شعر او فراوان است۔

به نشرِ حسنِ تو واگشت باب کنت مخفیًا
تویی وجهِ ظهور بزم امکان یارسول الله
تویی در لفظ کن آن نقطه آغازِ گویایی
تویی لاریب نازِ نطق انسان یا رسول الله ۱۳۰

نصیرؔ "یارسول الله" نوشت و مولانا عبد الرحمن جامی "یا نبی الله" گفت، جامی و نصیر گیلانی عقیده درباره پیغامبر یکی داشتند۔

لِواءُ الحمد در دستت، رداء الفضل بر دوشت
به فرق تست تاج عفوِ عصیان یارسول الله ۱۳۱

تـویـی زاد و مـعـادِ بـی کسان عـالـم امـکـان
تـویـی بـرگ و نـوای بـی نـوایان یـا رسول الله
مـدد ای ذره پـرور، جـلـوه پیکـر، شـافعِ محشر
کـرم ای مـرهـم هر زخم انسان یا رسول الله۱۳۲

والـلیل بـه رنگِ اصحابش وارفتـه موجِ زلف او
والـفجر ز روی آدابش آهسته نـوا سبحان الله
در دیـده سـوادِ او ادنـی، بـر چهـره بهـارِ استغنـا
بر فرق نهادش حق تاج لولاك لما سبحان الله۱۳۳

مولانا عبد الرحمٰن جامی در مثنوی ***سبحة الابرار*** در باره شهر پیغمبر فرمود:

سـرمـه چشم جهـان خـاك درت
طـوق جان حلقه بند کمرت ۱۳٤

نصیر گولروی گفت:

سـرمـه چشـم قـد سیان بـاشـد
خـاك کـوی تـو یـارسول الله ۱۳۵

جای دیگر نصیر به درگاهِ رسالت این طور اظهار عقیدت کرد:

پیـش درگـاهِ تـو استـاده بـه تسلیم و رضا
کرده بااشك وضو، بهر نماز آمده ایم ۱۳٦

نمونه نعت نصیر گولروی:

ابـرِ کـرم، امـام امـم، احسن الشِّیم
حسنِ حسنؓ، شبیه و مثال محمدؐ است
تـطهیـر شـان ز آیـه تـطهیر آشکـار
قـرآن گـواهِ عفت آلِ مـحـمدؐ است
مهر علـی بـه شـان جلی، محتشم ولی
در گـلستـان عـلـم، نهـال محمدؐ است

یارب! کرم به حالِ نصیر حزین که او
ادنی گدای کوچه آلِ محمدّ است ۱۳۷

مدح پیغامبر در رنگ منفرد ملاحظه بکنید، یعنی نمونه مستزاد:

آن ذره نوازِ من
شان عجبی دارد سلطان حجازِّ من
چون مردِ فدا کاری
وقف است جبین من بهر درِ دلداری
هر چند سیه کارم
ار مرحمت عامش، هم چشم، عطا دارم
بر عرش کرام او
دربان بودش جبریلّ اسرئ ست مقام او
از بهرِ ثنا خوانی
ای نغمه گرِ فطرت! کن سلسه جنبانی
دل از همه بر گردد
چون گنبدِ خضرایش فردوسِ نظر گردد
نورِ حرمین آمد
سرداری عالم راجدُّ الحسنین آمد
بالاست مقام او
ریزد به دلم کوثر یك گردشِ جام او
سو گندِ خدای او
باشد سندِ هستی، نقشِ کفِ پای او
فرزا نگیم قربان
برشانِ گدایانش دارایی جم قربان

چشم است بر احسانش

از حشرچه غم دارد وابسته دامانش ۱۳۸

رباعی گویی نصیر گولروی:

رباعی یا چهار گانی، که آن را ترانه نیزمی گویند، یکی از قالب های شعر سنتی فارسی است که از چهار مصراع درست شده است۔ در رباعی قافیه درهر دو مصراع اول و همچنین در مصراع چهارم رعایت می شود اما در مصراع سوم رعایت آن الزامی نیست۔ مصراع های رباعی از نظر معنی و مضمون به هم پیوسته اند و مضمون و معنی اصلی در بیت دوم به خصوص در مصراع چهارم ارائه می شود و این اصل در تمام رباعی های استادانه، رعایت شده است۔ مضمون رباعی ها متنوع است و در زمینه های مختلف عاشقانه، عارفانه، فلسفی و پند و اندرز سروده شده است، رباعی وزنی خاص خود دارد، این وزن با جمله معروف لاحول ولا قوة الاّ باللّه مطابقت می کند و بر مفعول مفاعیل مفاعلین فع که از مزاحفات بحر هزج است۔ ۱۳۹

سید نصیر الدین نصیر گولروی بزرگ ترین رباعی سرای فارسی معاصر پاکستان بود، رباعی های وی مثل رباعی های ابو سعید ابوالخیر (د: ٤٤١ق/۱۰٤۹م) و میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۱۳۳ق/۱۷۲۰م)، رباعیات فلسفی در تاریخ ادب پارسی، فرد شاخصی همچون حکیم عمر خیام نیشاپوری را به خود دیده است۔ پس ازوی رباعی سرایان عارف همچون ابو سعید ابوالخیر، عطار نیشاپوری، اوحدالدین کرمانی، جلال الدین محمد بلخی مولوی، نورالدین عبدالرحمن جامی رباعی سرایی را اوج و ارتقایی ویژه بخشیدند۔ هم زمان با میرزا عبد القادر بیدل نیز رباعی سرایان بزرگ و مشهور عارف همچون مولانا سحابی استر آبادی(د:۱۰۱۰ق/۱۶۰۲م) و سرمد کاشانی ظهور کردند که سرایش در این قالب را به کمال رساندند۔

در رباعیات نصیر گولروی مضامین عرفانی و فلسفی خاص بسیار مشاهده می شود ۔

نور رخِ عالم است منشق از تو

پیداست فروغِ حسنِ مطلق از تو

بو از گل و گل از گل وگل از پی گل

عالم ز تو و تو ز حق و حق از تو ۱٤۰

"رباعی نوعی خاصی از شعراست که ایرانیان اختراع کرده اند_ و آن عبارت از دو بیت است، رباعی مشکل ترین اقسام شعر است_ زیرا باشروط و قیودی که برای آن مقرر شده با این که چون دوبیت بیشترنیست، مجال سخن در تنگ است و برای اینکه مطلوب واقع شود گوینده باید طبعی توانا داشته باشد و بتواند معنی بلند دلپسند تمام کاملی در مظومه به این کوچکی بگنجاند_ بلکه آن معنی باید چنان درخشان باشد که در عبارت موجز یك مصراعی ادا شود که آن را مصرع آخر رباعی قرار می دهند و سه مصراع دیگر برای مستعد کردن کلام به جهت ادای آن معنی است"۱٤۱

این امر مسلم است که سید نصیر گولروی اهل علم و فضل بوده است_ او باصنف رباعی را علاقه زیادی داشت_ مجموعه رباعی های وی ***"آغوشِ حیرت"*** خیلی جالب است نصیر در رباعی های خویش حمد و نعت و توحید نیز گفته است:

بالا تراز ادراك و بیانی یا رب
پیدایی وازدیده نهانی یا رب
فکرِهمه از نهایتت حیرا نست
در امکانیم ولا مکانی یا رب۱٤۲

دیگر:

ای حسن توبی مثیل و ذاتت عالی
موجودِ بلا قید ز ماه وسالی
عالم به تو سر خوش و تو غایب زمیان
آفاق زتو پر است و جایت خالی۱٤۳

دیگر:

آن ختم رسل امیر ایوان وجود
دارای سریرِ حسن وسلطانِ وجود

از بـابِ کتـاب آفـر ینـش پـرسـی
آن نامِ محمدّ است عنوانِ وجود۱٤٤

دیگر:

ای تـاجـورِ سـریـر امکـان مـددی
سـالارِ امـم، حبیـبِ یـزدان مـددی
از عـرصـه دهـر رستـخیـزی پیداست
ای مونس جانِ درد مندان مددی۱٤٥

درباره رباعی در کتاب "المجم فی معاییر اشعار العجم" نوشته شده است:

"اهـل عـرب آن را ربـاعی خوانند از بهر آنك بحر هزج در اشعار عرب مربع الاجزاء آمده است۔ پس هر بیت ازاین وزن دوبیت عربی باشد"۔

ربـاعـی نـصیر گـولـروی معـنـی و تصوف موجود است۔ گاهی اوقات هم افکارش با عقاید صـوفیـان سـاز گار می شود ، بنابر این که اصول تصوف باهر حقیقتی ساز گا ر است و درهرحال اکثر رباعیات اش صوفیانه نیست ۔ در عشق دوست جان دادن سخت مشکل است و راهِ وفا کارِهر عشرت طلب نیست۔ نصیر گولروی گفت:

در راهِ وفــا پــای نهــادن مشکـل
بـر جـلـوهٔ تـو چشم گشـادن مشکـل
دشـواری هــا بــه مـردن و زیستـن است
در عشـق تو جان بردن و دادن مشکل۱٤٦

دیگر۔

خـود بـی خبـر یم و رهنمـا ی دگـران
خـودغـرقـهٔ مـوج و نـاخـدای دگـران
نیــرنك آگهــی تـمــاشــا دارد
بیگـانــه ز خـویـش وآشنا ی دگران۱٤٧

درزمـان سلجوقی عمر خیام ، شیخ عبدالله انصاری ، بابا طاهر عریان ، شیخ ابو سعید ابو الخیر

و خواجه فریدالدین عطّار ، مانند ستارهٔ های روشن و بلند درخشیدند و صنف رباعی را بام عروج برساند۔ بنا بر این رباعی مقبول شد ۔ موضوع رباعی این دوره تصوف وعرفان بود۔ به خصوص شیخ ابو سعید ابو الخیر با جذب و شوق عشق و معرفت معرفی بکناد ۔

می گوید :

جنون تو کوه را ز صحرا نشناخت
دیوانهٔ عشق تو سراز پا نشناخت
هر کس به با تو راه یافت زخود گم گر دید
آن کس که ترا نشنا خت خود را نشناخت۱٤۸

نصیر این طور گفت :

بی ذوق و آگهی طلب بی کار است
رمز یست که فاش بر اولی الا بصار است
آن نورِ ازل که گم شده است از کفِ تو
دریاب به دل که دل حریم یار است۱٤۹

سید نصیر گولروی بیش تر در پیروی از ابو سعید ابو الخیر ، خیام ، میرزا بیدل و مولانا گرامی می نوشت ۔

ابو سعید ابو الخیر گفت:

همه جمال تو بینم که چشم باز کنم
همه تنم دل گردد چو باتو راز کنم
حرم دارم با دیگران سخن گفتن
چو با تو گویم رازم سخن دراز کنم ۱٥۰

نصیر گولروی گفت:

ای ماه وشی، لاله رخی، شمشادی
رفتی و دلم در تپشِ فریادی

گـفتـی کـه ز یـادِ تـو نـمـانـم غـافـل
ای وعـده فـرامـوش ! نکـر دی یـا دی۱۵۱

عمر خیام :

مَـی خـوردن وشـاد بـودن آیـن مـن اسـت
فـارغ بـودن ز کـفـر و دیـن دین من اسـت
گـفتـم بـه عـروس دهـر کـا بین تو چیست
گـفتـادل خـرم تـو کـا بین من اسـت۱۵۲

نصیر گولروی :

فـریـاد و فـغـان وآه سـامـانِ مـن اسـت
دیـن اشك وفـا بهـار دامـانِ مـن اسـت
از عـقـل مـگـو کـه هسـت دامِ تـزویـر
از عشق بگو که عشق ایمان من است۱۵۳

در رباعی عمر خیام و نصیر گولروی ردیف یکی است ، ملاحظه بکنید :

خیام :

تـا چـنـد حـدیـث پنج و چـار ای سـاقـی
مشـکـل چـه یـکی چه صد هزار ای ساقی
خـاکـیـم هـمـه چنگ بسـاز ای سـاقـی
بـادیـم هـمـه بـاده بیـار ای سـاقـی ۱۵٤

نصیر گولروی :

صـد مَـی کده قربان به نگاه ساقی
کُـحلِ بـصراست گر دِ راهِ ساقی
از کـا هـشِ روز گـار ایـمن باشند
رنـدانِ الست در پنا هِ ساقی ۱۵۵

دیگر نمونه ردیف "ساقی "نصیر گولروی به قرار زیر است :

بی چاره وغم خورده وپیرم ساقی
در بندِ شکستگی اسیرم ساقی
بی بال و پر می نپرد طایر جان
یك جام دگر بده که میرم ساقی ۱۵۶

دیگر :

از لطف اگر دیده گشایی ساقی
بخشی زغم دهر رهایی ساقی
بزم است خراب بی تو با این همه رنگ
ما چشم به راهیم بیایی ساقی

مَی نوشی امرِ اتفاقی ساقی
خیزد زنوای شوق ساقی ساقی
در یافتم این نکته ز رندانِ الست
میخانه و مَی فانی و باقی، ساقی ۱۵۷

دیگر:

از لطف اگر دیده گشایی ساقی
بخشی زغمِ دهر رهایی ساقی
بزم است خراب بی تو با این همه رنگ
ما چشم به راهیم بیایی ساقی ۱۵۸

دیگر :

از باده کند روی منوّر ساقی
دیدیم عجب مستیِ مَی در ساقی

رنـدان شـده سرمست چو نا گه برخاست

مَی خانه به رخ ، دست به ساغر ساقی ۱۵۹

سید نصیر می گوید که همه مستی و مَی در نظر محبوب است ، نگاهِ ساقی سلامت باشید

بـا غـمـزدهٔ دهـر پـناهِ تو بـس است

مـارا در دیـده گـردِ راهِ تـو بـس است

سـاقـی نـدهـی بـه مـا اگـر بـاده ،مـده

سر مستی صهبای نگاهِ تو بس است ۱٦۰

مولوی بلخی گفت :

وقف است مـرا عـمـر دراین مشتا قی

احسـنـت زهـی طـراوت ورواقـی

مـن کف نـزنـم تـا تـو نبـاشی مطرب

من می نخورم تا تو نباشی ساقی ١٦١

سید نصیر گولروی به این طرز گفت :

در عشـقِ تـو ام طـایـر زیـر دامـی

گـاهـی ز نـگـاهِ تـو نجستم کـامـی

تـارِ جـانـم گسستـه از صبرو شکیب

ای سـاقی میخانه !خدا را جامی ١٦٢

نظرسید نصیر گولروی هم مثلِ سایر عرفاء این بود که جاه وجلال و جمال و قدرت و شوکت و مـکنت و عیش و طرب بی اعتبار و ناپا یدار است۔ همه می میرند و خاك می شوند ۔ وپس از آن همه یکسان اند و کوچکی و بزرگی بی تفاوت است ۔ دل به دنیا نباید بست و کبر و غرور بی جا است ۔ نصیر در رباعیات "***آغوشِ حیرت***" گفت :

یك روز بـه آغـوش فـنـا خـواهـی رفت

خـامـوش بـه تـا بوتِ رضـا خواهی رفت

در عــالــم اگــر شــانِ سـکـنـد ر داری
بی چاره و محتاج و گدا خواهی رفت۱٦۳

جای دیگر خیال این است :

از بــس کــه بـه کـار گـاهِ دانــش هیـچـم
هــر جــدول حســرت است و حیرت زیـچـم
در ســلـســـهٔ بـــود و نبـــودِ عـــالـــم
عمر یست که چون زلف به خود می پیچم ۱٦٤

دیگر:

در فـرصـتِ چـنـد روز ه بی باك شدیم
هم در تك و پوی زیست چلاك شدیم
آخــر بــر سیــد یـم بــه ویـرانـهٔ گـور
از خاك بدر آمده در خاك شد یم ۱٦٥

عمر خیام :

از تـن چـو بـرفـت جـان پـاكِ من و تو
خشتـی دو نهـنـد بـر مغـاك مـن و تـو
وانـگـــاه بـرای خشـت گـورِ دگـران
در کـالبـدی کشـنـد خاك من و تو ۱٦٦

سعدی شیرازی :

یك روز بـــه اتـفـاق صـحـرا مـن و تـو
از شهــر بـرون شــویـم تـنهـا مـن و تـو
دانی که من و تو کی به هم خوش با شیم
آن وقت که کس نباشد الا من و تو۱٦۷

سید نصیر گولروی :

حـظِ نـفـس است کـائـنـاتِ من و تـو
هـم سلسلـهٔ سوم و صلوات من و تـو
بـاز ازانـدیشـهٔ بهشـت و دوزخ
موقوف به فضل است نجاتِ من و تو ۱۶۸

تر کیب سید نصیر گولروی "جامِ طرب "و قافیه "به دستم "در رباعی سعدی شیرازی و حافظ شیرازی ملاحظه بکنید:

سعدی شیرازی:

از مَـی طـرب افـزایـد و مـردی خیـزد
وزطبع گیـا خشکـی و سـردی خیـزد
دربـادهٔ سـرخ پیچ و در روی سپیـد
کـز خوردن سبزه روی زردی خیزد۱۶۹

حافظ شیرازی :

آن جـام طـرب شـکـار بـر دستم نِـه
وان سـاغـر چـون نـگـار بردستم نِـه
آن مَـی کـه چـوزنـجیر بپچید به خود
دیـوان شـدم بیـار بـردسـتـم نِـه ۱۷۰

سید نصیر گولروی :

گـر جـام طـرب نیسـت بـه دسـتـم ، مستـم
تـا شیشـهٔ اسبـاب شـکـسـتـم ، مسـتـم
ای خـواجـه بـه نیك و بـد مـن خـرده مگیـر
در خـویش نگر ، من آنچه هستم ، مستم۱۷۱

بیدل دهلوی :

مـا یـیـم و هـزار رنگ سـحـر و اعـجـاز
انـکـاری مـا مشـو بـه حـرف غـماز
جز عیب ز کـس وا نـکشد طبع خبیث
خـوك از آدم چه خوش کند غیر براز۱۷۲

سید نصیر گولروی :

هـر چـنـد شـوی انـجمن افروزِ مجاز
آهنگِ تـو بـاشـد همـه داؤد اعجـاز
پیش آیدت آن روز که از وحشتِ او
میینـای گـلو ی تو نیـارد آواز۱۷۳

بیدل دهلوی :

در کـوی دل آرام ، گـذر بـاید کرد
فـعـل بـدخـویـش را بـه در باید کرد
آئینـهٔ شـوق بـا صـفـابـا ید داشت
در وی رخِ یـار را نظر با ید کرد۱۷٤

سید نصیر گولروی:

بـر شهرِ خـود آگهـان گـذر بـاید کرد
بـر طـلـعـت اهـلِ دل نـظـر بـاید کـرد
تـا آئیـنـه دل نشـود زنگ آلـود
از صـحبتِ ناجنس حذر با ید کرد۱۷۵

بیدل دهلوی:

شـد لازم مـا بـه کسوت انسـانـی
تسـلیـم ورضـای حـضـرت ربـانـی

کز بهرِ سجود نام او چون خاتم
یك حلقهٔ قامتم و یك پیشانی ١٧٦

سید نصیر گولروی:

ای خاك تو نازِ حضرت انسانی
جنبان بسرت چترِ علّو الشأنی
یك وضع خمیدگی ز درها برهاند
نازد برسجدهٔ درت پیشانی ١٧٧

حافظ شیرازی دربارهٔ حزن و غم می فرماید که سرمایهٔ حیات است :

حافظ :

من حاصل عمر خود ندارم جز غم
در عشق ز نیك و بدندارم جزغم
یك همدم باوفا ندیدم جز درد
یك مونس هم نفس ندارم جز غم ١٧٨

به نزدیك سید نصیر گولروی دردو غم هم متاعِ زیست است:

سید نصیر گولروی :

جز غم به دلِ خود نسپردم چیزی
جز خونِ دلِ خویش نخوردم چیزی
زین کارگهِ زیست که نامش دنیاست
بسیار اندو ختم نبردم چیزی١٧٩

سید نصیر گولروی:

برگیر به منزلِ حقیقت راهی
هر کوه مجازست در آنجا کاهی
تا چند هوس طرازئ اهلِ جهان
دردی ، سوزی، غمی ، فغانی ، آهی ١٨٠

شام و سحر از بهرِ وفا غم خورد م
ازدیده وران سبق بد ینسان بردم
درمستیِٔ عشق تو بسر کردم عمر
سر برسرِ خاكِ تو نهادم، مردم۱۸۱

یا رب به رُخم نشان ز حیرت گردی
تا در رهِ عشق و سوز با شم فردی
هر کس به درت نشسته از بهرِ مراد
بی چاره نصیر بهرِ دردی دردی۱۸۲

عشق و درد انسان را به معرفت رهنمون می سازد و هزاران سرّ از اسرار خلقت بر عاشق آشکار می شودو هر کسی معرفتی خاص پیدا می کند که دیگران از آن بی بهره ا هستند و این به دست نمی آید مگر بر پایه تلاش و کو شش و ریا ضت مداوم همراه با شب زنده داری که در این صورت عاشق خود را می شناسد۔

سید نصیر گولروی دربارهٔ کاکل ، زلف و گیسو خوب ،می نوشت۔

وارفتهٔ حسنت نظری نیست که نیست
آشفته رویت بشری نیست که نیست
بیگانه ز عشقت نتوان یا فت دلی
دیوانهٔ زلف تو سری نیست که نیست۱۸۳

زان روز که دل به کاکلت در بند است
حقّا که به هر جور و جفا خورسند است
از تلخیِٔ او تنگ نگرد د هر گز
دشنام ازان لعلِ لبانش قند است ۱۸٤

در اطراف و اکناف پاکستا ن عاشقان سید نصیر گولروی شیفته و شیدای سخن و

کلام موسیقی او بودند ـ بنابر این نصیر تنها افتخارِ مریدان نبود بلکه متعلق به تمام مردمان پاکستان بود ـ چون او سفیر عشق و عرفان مردم پاکباز شد که بر پر و بال عرفان ناب قله های عشق و دل های پاك را تسخیر می کرد۔

بر منظر عامی ز خرامی گامی
با زلفِ سیه با اهتمامی دامی
دانی که چراست چشم مردم به فلك
یعنی که بیا برسرِ بامی بامی۱۸۵

ای جلوه ات آیینِ بهارِ هستی
منتِ کشِ موجهٔ خرامت ، مستی
دل را، ز کفم ربودی و باصد ناز
در سلسلهٔ کاکلِ پیچان بستی۱۸۶

در هجر بامید وصال تو خوشم
در حسرتِ دیدارِ جمالِ تو خوشم
دستم نرسد اگر زکوتاهی بخت
زلفِ تو دراز در خیال تو خوشم۱۸۷
آفاق معطّر است از گیسو یت
پیمان بسته است مشك باهر مویت
آن لمحهٔ عیش کی بود روزیٔ من
پروانه به شمع و من بگر دِ رویت۱۸۸

در بیت های رباعی نام مختلف به کار بردن ، روش منفرد و یگانه است ، مولانا غلام قادر گرامی (د:۱۹۲۷م) این روش را گزید و در ربا عی هایش استعمال کرد، پیر سید نصیر گولروی به تقلید مولانا احمد رضاخان فاضل بریلوی کرد و یك مجموعه رباعی به نام "الر باعیات المد حیه فی

حضرة القادریه " نوشت و ردیفِ در هر رباعی "عبدالقادر" به کار برد.

به پیروی از غلام قادر گرامی :

زمین دیر ینه دشمن آسمان نا مهر بانستی
برات مهر بانی آشنا از آشنا گیرد
علم افگندم و از پا فتادم گریه سر کردم
معین الدین اجمیری مگر دست مراگیرد۱۸۹

نصیر گولروی :

هر جلوهٔ حسن او بهار آیین است
ذاتش همه فیض و شرف و تمکین است
خور شیدِ جهانِ چشتیانِ را پرسی؟
آن خواجهٔ خواجگان معین الدین است ۱۹۰

از غلام قادر گرامی:

آتش به جگرز درد ناکی داریم
دستاویزی ز سینه چاکی داریم
بادل شد گان ز قرصِ خورشید بگو
ما جلوهٔ بختیار کاکیؒ داریم ۱۹۱

نصیر گولروی:

آن منفردِ زمان به خوش ادارکی
نور آئینه بود در لباسِ خاکی
مسترشدِ خواجه ، مرشدِ گنج شکر
قطب الدین بختیار اوشی کاکیؒ ۱۹۲

از غلام قادر گرامی:

در پاك پتن بیا که خلد دگراست
در پاك پتن شهنشهِ بحر و بر است

هـر قـطـرهٔ گـهـر بـه جیب و من محـرومم
کامم همه تلخ و شیخ گنج شکر است۱۹۳

نصیر گولروی :

در پـــاك پتـــن یك آفتـــاب دگـراســت
کـزنسـلِ خـجستـه جـنـاب عـمـر است
گـر چـرخ بـه تـلـخ کـا میم بست کـمـر
غـم نیست مرا که شیخ ، گنج شکر است۱۹٤

غلام قادر گرامی:

مـحبوب الٰهـی کـه نـظـام الـدین ست
سـلـطـانِ مشایخ ادب تـمکـین ست
سـر بـر خـط آن کـج کـلـهِ مسند فـقـر
هـند و سند وعراق و روم و چین ست۱۹٥

نصیر گولر وی :

درویشـی و فـقـر و کـج کـلاهـی دارد
زیبـــایـــی و دارایـــی و شـــاهــی دارد
کـم یـــافـت کسـی زاولیـا ی امـت
آن رتبـه کـه مـحبوبِ الٰهـی دارد۱۹٦

غلام قادر گرامی:

مـن نیك بـد سـر شتـم از یك نـظـر دگـر کـرد
روشـن چـراغ دهـلـی شـام مـرا سحـر کـرد
یك شهـر زنـده گـر دید از حـرف دلـر بـایـش
این چشم عقل وا کرد آن سرز خواب بر کرد۱۹۷

سید نصیر گولروی:

بـا چـرخ رسیـد است دما غ دهلی
پـر شـد ز شـراب او ایا غِ د هلـی
مـن بنـدهٔ حـضـرتِ نـصیـر الدینم
افـروخته پیرِ من ! چراغ دهلی۱۹۸

به پیروی از مولانا احمد رضا خان فاضل بریلوی :

جـو دسـت با رث شان عبد القادر
بـودسـت و بـو د ازان عبـد القـادر
جـنـت بـه گدا دهند و منت ننهند
و ه سـنّـت خاندان عبد القادر ۱۹۹

سید نصیر گولروی:

چـون سـایلِ آستـانِ عبـدالـقـادر
قسـمـت رسـدم زخـوانِ عبـدالـقـادر
گـفتـا قـدمـم بـه گردنِ اقطاب است
سبـحـان اللّـه !شـانِ عبد القادر ۲۰۰

دیگر:

ای منـکـر و بـد گـمـا نِ عبدالقـادر
رو! پـرس ز عـارفـانِ عبـدالـقـادر
پـاك است زكذب ، قدسگاهِ داهنش
نـاطـق بـالـحـق ، لِسان عبدالقادر ۲۰۱

دیگر:

از مِـنّـتِ آستـان عبـد الـقـادر
وز مسـلـكِ بـی گـمـان عبـد الـقـادر

شـادیم کـه داده ایم دسـتِ نسبت
در دسـتِ واصـلان عبـد الـقـادر ۲۰۲

به پیر وی از مولانا فاضل بریلوی:

صـدیق صـفـت حـلیم عبد القـادر
فـاروق نـمـط حـکیـم عبد القـادر
مـانـنـد غـنـی کـریـم عبد القـادر
در رنگ عـلی علیم عبد القادر ۲۰۳

سید نصیر گولروی :

در خـلـق و خـلق عظیم ،عبدالقادر
مـانـنـدِ حسنؓ کـریم عبدالقـادر
بـر اهـلِ ستـم بـر قِ خدای قهّـار
با غمزدگان رحیم عبدالقادر ۲۰٤

مولا نا فاضل بر یلوی:

ای رفـعـت بـخـش تـاج عبد القادر
پـر نـور کـن سـراج عبدالـقـادر
آن تـاج و سـراج بـاز بـر کـن یا رب
بستان ز شهان خراج عبدالقادر ۲۰۵

سید نصیر گولروی :

ولیـان را تـاج ، شیـخ عبـدالـقـادر
نبیـان مـنهـاج ، شیـخ عبـدالـقـادر
قـرآن و حـدیـث و حکمت و عرفان را
بـحـرِ مـواج ، شیـخ عبـدالقـادر ۲۰٦

دیگر :

در ملك و رواجِ شیخ عبدالقادر
در باج و خراجِ شیخ عبدالقادر
عبد القادر نبود محتاج شهان
شاهان محتاج شیخ عبدالقادر ۲۰۷

به پیروی از مولانا فاضل بریلوی :

حشرست و توبی کفیل عبد القادر
جاهست به شه جلیل عبدالقادر
دردا در دارِ عدل آمد مجرم
زود آ زود آ وکیل عبدالقادر ۲۰۸

سید نصیر گولروی :

در محضرِ حق، وکیل، عبدالقادر
الهی بی عدیل، عبدالقادر
در زمرهٔ کاملانِ امت، اکمل
احمل از هر جمیل، عبدالقادر ۲۰۹

دیگر :

آگاه زهر سبیل، عبد القادر
عبدِ ربِ جلیل عبدالقادر
دزدان از صدقِ او به حق پیو ستند
گمراهان را دلیل، عبدالقادر ۲۱۰

مولا نا فا ضل بریلوی :

یا رب به جمال نام عبد القادر
یا رب به نوال عام عبدالقادر

منگر به قصور و نقصِ ما قادریان
بنگر به کمال تام عبد القادر ۲۱۱

سید نصیر گولروی :

پر سی ز غلام شیخ عبدالقادر
تشریح مقام شیخ عبدالقادر
سجاده نشینانِ حسین و حسن اند
آبای کرامِ شیخ عبدالقادر ۲۱۲

دیگر :

شهباز بلند ، بام عبدالقادر
محبو بِ رب الانام ، عبدالقادر
د ر منزلِ قرب ذات ، جمع خاصان
شد مقتدی و امام ، عبدالقادر ۲۱۳

حواشی و تعلیقات

۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ص ۳۰ـ

۲ـ همو، ص رـ

۳ـ غالب دهلوی، اسد الله خان، میرزا، دیوان غالب (امتیاز علی خان عرشی)، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۹۲م، ص ٤۲۷ـ

٤ـ همو، ص۔۳۷۲ـ

[در طرز بیدل دهلوی ریخته نوشتن، اسد الله خان قیامت است۔ "ای اسد الله خان در شعر اردو (که آن را ریخته هم می گویند) از شیوه بیدل پیروی کردن قیامت یعنی خیلی مشکل است۔]

٥ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرش ناز، ص ۳ـ

٦ـ همو، ص۷

۷ـ همو، ص١٦

۸ـ همو، ص۲۹

۹ـ همو، ص۳۸

۱۰ـ همو، ص٤۲

۱۱ـ همو، ص٤٦

۱۲ـ همان، دین همه اوست، ص ۱۲

۱۳ـ همان، عرش ناز۔ ص ۱

١٤ـ احمد جام، شیخ، دیوان احمد جام،ص۱٤۳ـ

۱٥ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، پیر، عرش ناز، ص ٥ـ

١٦ـ همو، ص ٤٦ـ

۱۷ـ همو، ص ۷ـ

۱۸ـ مخفی، زیب النساء، دیوان مخفی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، (۱۳۸۱ ش) تهران، ایران، ص ۲۰۱ـ

۱۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر عرش ناز، ص ۱۳۔

۲۰۔ همو، ص ۱٦۔

۲۱۔ همو، ص ۲٦

۲۲۔ همو، ص ۳۱

۲۳۔ خسرو دهلوی، غزلیاتِ خسرو، (پروفسور وزیر الحسن عابدی)، مجلس ترقی ادب، لاهور، ص ۳٤۔

۲٤۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، (از روی نسخه تصحیح شده علامه محمد قزوینی) انتشارات پیام عدالت، تهران، ایران، ۱۳۷۲ ش، ص ۱٤٤۔

۲۵۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرش ناز، ص ۲

۲٦۔ همو، ص٤

۲۷۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۱۵۳

۲۸۔ همو، ص۱۸۲

۲۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرش ناز، ص ٤۔

۳۰۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۱۹۹۔

۳۱۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز، ص ٤۔

۳۲۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص۳۰۷۔

۳۳۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرش ناز، ص ۲۷۔

۳٤۔ همو، ص ۳٤۔

۳۵۔ همو، ص ٤۵۔

۳٦۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۲۰۳۔

۳۷۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر متا ع زیست، ص ۸٤۔

۳۸۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۳٦۵۔

۳۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرشِ ناز، ص ۳۱۔

٤۰۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۳٦۸۔

۴۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، پیر، عرشِ ناز، ص ۳۲ـ

۴۲ـ جامی، عبد الرحمن، مولانا، دیوان جامی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۲۹ـ

۴۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص ۳۵ـ

۴۴ـ بیدل دهلوی، عبدالقادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ۱۳۸۹ش، ج۲، ص ۱۳۵۶ـ

۴۵ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص ۴۲ـ

۴۶ـ بیدل دهلوی، عبدالقادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج۲، ص ۸۱۱ـ

۴۷ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص۳۶ـ

۴۸ـ بیدل دهلوی، عبدالقادر، میرزا، دیوان بیدل دهلوی، ج۲، ص۱۲۰۲

۴۹ـ همو، ج۲، ص ۱۲۰۸ـ

۵۰ـ همو، ج۲،ص۱۲۱۱ـ

۵۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص۳۸ـ

۵۲ـ بیدل دهلوی، دیوان بیدل دهلوی، ج۲، ص۸۶۹ـ

۵۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص ۴۰ـ

۵۴ـ بیدل دهلوی، دیوان بیدل دهلوی، ص۱۲۷۲ـ

۵۵ـ نصیر گولروی، نصیر الدین ،پیر ، عرشِ ناز، ص۴۴ـ

۵۶ـ نصیر گولروی، نصیر الدین،پیر، عرشِ ناز، ص ۱۲ـ

۵۷ـ همو، ص ۳ـ

۵۸ـ همان، آغوش حیرت، ص ۱ـ

۵۹ـ محمد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران،ایران، ۱۳۶۷ ش، ص۲۱۸ـ

۶۰ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، آغوشِ حیرت، ص ۲ـ

۶۱ـ همان، عرش ناز، ص ۳۶ـ

۶۲ـ حافظ شیرازی، دیوان حافظ شیرازی، ص ۱۱۳ـ

۶۳ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف، اسلام آباد، ۲۰۱۱م، ص ۱ـ۳

۶۴ـ همان، عرش ناز، ص ۴۵ـ

۶۵ـ همو، ص ۱ـ

۶۶ـ همان، راه و رسم منزل ها، ص ۵۰ـ۵۵ـ

۶۷ـ امجد حیدری آبادی، رباعیات امجد حیدر آبادی، بهادر یار جنگ اکادمی، کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۱۷۱ـ

۶۸ـ مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، (مطابق بانسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون) انتشارات پیمان، تهران، ایران، ۱۳۸۱ش،ص۸ـ

۶۹ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرشِ ناز، ص ۳۳ـ

۷۰ـ همو، ص ۳۴ـ

۷۱ـ همو، ص ۳۵

۷۲ـ همو، ص ۴۱

۷۳ـ همو، ص ۱

۷۴ـ همو، ص ۱۱

۷۵ـ همو، ص ۵

۷۶ـ همو، ص ۹

۷۷ـ همو، ص ۱۱

۷۸ـ همو، ص ۳۸

۷۹ـ همو، ص ۳۹

۸۰ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، آغوشِ حیرت، ص ۴۲ـ

۸۱ـ همو، ص ۳۸

۸۲ـ همو، ص ۱۲۰

۸۳- همو، ص ۱۳۰

۸٤- نصیر گولروی، نصیر الدین، عرشِ ناز، ص۲-

۸۵- همو، ص ۳

۸٦- همو، ص ۲۲

۸۷- همو، ص ٤١

۸۸- همو، ص ٤١،٤٢

۸۹- همو، ص ٤٦

۹۰- همو، ص ۱۰

۹۱- همو، ص ۵

۹۲- همو، ص ۸

۹۳- همو، ص ۱۳

۹٤- همو، ص ۲۱

۹۵- نصیر گولروی، نصیرالدین، فیض نسبت، ص ۹۷-

۹٦- همان، آغوش حیرت، ص ۱۵-

۹۷- همان، دین همه اوست، ص ۳۱-

۹۸- سیروس شمیسا، دکتر، علم بیان، نشر میترا، تهران، ایران، ۱۳۸۵ش، ص ۱۵٦- [گاهی مراد از اوصاف، تشبیه است زیرا وصف معمولاً باتشبیه صورت می گیرد]-

۹۹- نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز، ص ۱۱-

۱۰۰- همو، ص ۱۳-

۱۰۱- همو، ص ۱۵

۱۰۲- همو، ص ۱٦

۱۰۳- همو، ص ۲٦

۱۰٤- همان، آغوش حیرت، ص ۵-

۱۰۵- همان، عرش ناز، ص ٤۸-

۱۰۶ـ همان، دین همه اوست، ص۳۱ـ

۱۰۷ـ همان، عرش ناز، ص۳ـ

۱۰۸ـ همو، ص۵

۱۰۹ـ همو، ص۲۷

۱۰ـ همو، ص۳٤

۱۱۱ـ همو، ص٤۱

۱۱۲ـ همو، ص٤٥

۱۱۳ـ همان، آغوش حیرت، ص ۲٤ـ

۱۱٤ـ همو، ص٥٤ـ

۱۱٥ـ همان، عرش ناز، ص ۱۲ـ

۱۱٦ـ همو، ص ۲٥ـ

۱۱۷ـ هر چیز پنج گوشه ودارای پنج ضلع، آنچه پنج پنج باشد، سطحی که دارای پنج ضلع مساوی باشد مسمطی که هر بند آن دارای پنج مصراع باشد، ج مخمسات ـ

۱۱۸ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز،٤۷ـ

۱۱۹ـ هلالی استر آبادی، مولانا، دیوان هلالی جغتایی به (تصحیح و مقابله و مقدمه و فهرست سعید نفیسی)، کتابخانه سنایی، تهران، ایران، ص۱۷۷ـ

۱۲۰ـ آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود ـ اگر شعر مشهور و شاعر آن شناخته باشد ـ احتیاجی به ذکر نام آن شاعر نیست والا باید نام او را ذکر کرد تا "سرقت" محسوب نشود ـ

۱۲۱ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرش ناز، ص ٤۹ـ

۱۲۲ـ همو، ص۲

۱۲۳ـ همو، ص۳

۱۲٤ـ همو، ص۸

۱۲٥ـ همو، ص۳٤

۱۲۶ـ همو، ص۳۸

۱۲۷ـ همو، ص۵۱

۱۲۸ـ همان، دین همه اوست. ص ۴۵، ۴۶.

۱۲۹ـ جامی، عبدالرحمن، مولانا، دیوان جامی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران، ۱۳۸۰ش، ص۱۴۵.

۱۳۰ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۳۲.

۱۳۱ـ همانجا

۱۳۲ـ همو، ص ۳۴، ۳۵.

۱۳۳ـ همو، ص ۳۶.

مولانا جامی به این طور گفت:

تازلفِ تو شبست و رخت آفتاب چاشت

واللیل والضحاست مرا وردِ روز و شب

جامی در مثنوی های خود "هفت اورنگ" در باره حدیث قدسی به طرز نوشت:

قاید الخلق بالهدی والعون

شاهِ لولاك ما خلقت الكون

۱۳۴ـ جامی، عبدالرحمن، مولانا، مثنوی هفت اورنگ، (به تصحیح و مقدمه آقای مرتضی ـ مدرس گیلانی) سبحة الابرار، انتشارات مهتاب، تهران، ایران، ص ۴۵۷.

۱۳۵ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، دین همه اوست، ص ۳۷.

۱۳۶ـ همو، ص ۳۹.

۱۳۷ـ همو، ص ۴۱، ۴۲.

۱۳۸ـ همو، ص ۴۴.

۱۳۹ـ میمنت، میر صادقی، واژه نامه هنر شاعری، تهران، ایران، ۱۳۷۹ش، ص ۱۰۷، ۱۰۹.

۱۴۰ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، آغوش حیرت، ص ۱۱.

آن آئیـــــــه قــدرت ذات یــکتــا
آن جـوهــر ایـجــاد صفـات و اسمـا
درغیب احداست و در شهادت احمد
ایـن اسـت رمـوز خـواجـه هر دو سرا

رباعیات بیدل دهلوی، ص ٥٤۔

۱٤۱۔ فروغی، محمد علی، قاسم غنی، رباعیات خیام، باتصحیح، مقدمه و حواشی) انتشارات ناهید، تهران، ایران، ۱۳۸٤ ش، ص ٥٦، ٥٧۔

۱٤۲۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، آغوش حیرت، ص ا۔

۱۳٤۔ همو، ص۲۔

۱٤٤۔ همو، ص ٦۔

ای ختـم رسل حان جهان فارقلیط
خـوانـنـد تـرا بـر آسـمان فار قلیط
می گفت مسیح در بشارات حلیل
مـن می روم آید به جهان فار قلیط

مولانا گرامی جالندهری

۱٤٥۔ همو، ص ٥۔

۱٤٦۔ همو، ص ۳۲۔

۱٤۷۔ همانجا۔

۱٤۸۔ ابو سعید ابوالخیر، رباعیات ابو سعید ابوالخیر، قادری اکادمی، کراچی، ۱۹۹۰، ص ۷٥۔

۱٤۹۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، آغوش حیرت، ص ٥١۔

۱٥۰۔ ابو سعیدابو الخیر، رباعیات ابو سعید ابوالخیر، قادری اکادمی، کراچی، ص۱۰۳۔

۱٥۱۔ نصیر گولروی، نصیر الدین،آغوش حیرت، ص ۷٥۔

۱٥۲۔ عمر خیام، حکیم، رباعیات خیام، (باتصحیح، مقدمه و حواشی: محمد علی فروغی و قاسم

غنی) انتشارات ناهید، تهران، ایران، ص ۱۱۵ ـ

۱۵۳ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، آغوش حیرت، ص ٤٧ ـ

١٥٤ـ عمر خیام، رباعیات خیام، ص ١٦٤ ـ

١٥٥ـ نصیر گولروی، نصیر الدین، آغوش حیرت، ص ٣٥ـ

١٥٦ـ همو، ص٦٣ـ

١٥٧ـ همو، ص٧٠

١٥٨ـ همو، ص٩٥

١٥٩ـ همو، ص١١٨

١٦٠ـ همو، ص٨٩

١٦١ـ مولوی،جلال الدین،دیوان شمس تبریزی،انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ١٣٤١ ش، ص١٤٩٢ـ

١٦٢ـ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص٨٢ـ

١٦٣ـ همو،١٠٨ـ

١٦٤ـ همو،ص١٣٣ـ

١٦٥ـ همو،ص٤٢ـ

١٦٦ـ عمر خیام،رباعیات عمر خیام،ص١٥٧ـ

١٦٧ـ سعدی شیرازی، کلیات سعدی،(به تصحیح محمد علی فروغی)،انتشارات هرمس،تهران،ایران،ص١٠٤١ـ

١٦٨ـ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص٣١ـ

١٦٩ـ سعدی شیرازی، کلیات سعدی،ص١٠٢٥ـ

١٧٠ـ حافظ شیرازی،دیوان حافظ شیرازی،ص٤٢١ـ

١٧١ـ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص٤٣ـ

١٧٢ـ بیدل دهلوی،رباعیات بیدل دهلوی،ص٣٢٨ـ

١٧٣ـ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص٥٧ـ

۱۷٤ـ بیدل دهلوی،رباعیات بیدل دهلوی،ص۲۷٦ـ

۱۷٥ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۷۷ـ

۱۷٦ـ بیدل دهلوی،رباعیات بیدل دهلوی،ص٤۸۳ـ

۱۷۷ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۱۲۷ـ

۱۷۸ـ حافظ شیرازی،دیوان حافظ شیرازی،ص٤۱۹ـ

۱۷۹ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص٦۹ـ

۱۸۰ـ همو،ص٤٦ـ

۱۸۱ـ همو،ص۳٥ـ

۱۸۲ـ همو،۱۳۷ـ

۱۸۳ـ همو،ص٤۱ـ

۱۸٤ـ همو،ص٤۲ـ

۱۸٥ـ همو،ص٥٦ـ

۱۸٦ـ همو،ص٦۳ـ

۱۸۷ـ همو،ص۱۰۹ـ

۱۸۸ـ همو،ص۱۱۰ـ

۱۸۹ـ گرامی جالندهری،غلام قادر،مولانا،کلیات گرامی،پیکجز لمتید،لاهور،۱۹۷٦م،ص٤۰۳ـ

۱۹۰ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۲۱ـ

۱۹۱ـ گرامی جالندهری،کلیات گرامی،ص٤۱۰ـ

۱۹۲ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۲۲ـ

۱۹۳ـ گرامی جالندهری،کلیات گرامی،ص٤۰۸ـ

۱۹٤ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۲۲ـ

۱۹٥ـ گرامی جالندهری،کلیات گرامی،ص٤۱۰ـ

۱۹٦ـ نصیرگولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۲۳ـ

۱۹۷ـ گرامی جالندهری،کلیات گرامی،ص٤۰۹ـ

۱۹۸۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۲۳۔

۱۹۹۔ بریلوی،احمد رضا،امام،حدایق بخشش،مسلم کتابوی،لاہور،ص۱۹۹۹م،ص۲۷۰۔

۲۰۰۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،مکتبه مهریه،نصیریه،گولره شریف،اسلام آباد،۲۰۰۷م،ص۲۰۔

۲۰۱۔ همو،ص۱۲۱۔

۲۰۲۔ همو،ص۱٦۸۔

۲۰۳۔ بریلوی،احمد رضا،امام،حدایق بخشش،ص۲٦۹۔

۲۰٤۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،ص۷۳۔

۲۰۵۔ بریلوی،احمد رضا،امام،حدایق بخشش،ص۲٦۲۔

۲۰٦۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،ص۳۸۔

۲۰۷۔ همو،ص۱۰۷۔

۲۰۸۔ بریلوی،احمد رضا،امام،حدایق بخشش،ص۲٦۸۔

۲۰۹۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،ص٦۲۔

۲۱۰۔ همو،ص٦٦۔

۲۱۱۔ بریلوی،احمد رضا،امام،حدایق بخشش،ص۲٦۹۔

۲۱۲۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه،ص۵٦۔

۲۱۳۔ همو،ص۱۱۱

باب پنجم (فصل دوم)

باب پنجم

فصلِ دوم

دیدگاه ها ی دیگران

در واقع سید نصیر الدین نصیر گولروی سراینده عمیق ترین درد های انسانی بود. سید نصیر حساس و آتشین و غم ناك دیده شده است و او بنده عشق خمیر مایه عرفان است، و او عشق را دین وایمان تصور کرده بود. از گفتار و اشعار و کردار او آشکار است که اعتقادی راسخ و ایمانی کامل به آنچه در دین مبین اسلام آمده، داشته است و هم چنین به گفتار و کردار و کرامات عرفاو صوفیان کامل ایمان داشته است. هیچ گاه شك و تردیدی در عقاید او راه نیافته است. او با افکار فلسفی آشنا بوده، بل که می توان گفت افزون بر علوم نقلی از ادب و تفسیر قرآن و حدیث، علوم عقلی را نیز آموخته بود. چنان که از اشعار او پیدا است اصطلاحات عرفانی و فلسفی را کاملاً می دانست.

سید نصیر زیبایی خداوند بزرگ را حس می کرد. بی ثباتی دنیا او رانگران می کرد. شعرش شعری دلنواز و خوش آهنگ است. سید نصیر گیلانی عارف بود و عرفان، مشخص ترین جنبه شعر اوست. تمایلات عرفانی او از کودکی آشکار بود، زیرا وی از راد مردی مثل پدر بزرگش سید غلام محی الدین معروف به بابوجیؒ تعلیمات ابتدایی خود راگرفت، زیرِ نظروی تربیت شدو به عنوانِ دانشمند دینی و شاعر برجسته در جامعه شناخته شد.

در ده های گذشته چندین دانشمند، سخنور نویسنده هنرو اندیشه وی راستوده اند. چکیدهٔ برخی دیدگاه ها در اینجا آورده می شود تا نظرات دیگران دربارهٔ شخصیت و شعرِ سید نصیر الدین نصیر معلوم شود.

حافظ محمد افضل فقیر:

سید نصیر الدین نصیر گولروی تبحر بر علوم متداوله مانند عربی، فارسی، الهیات ریاضیات، طبیعیات، طب، نجوم، رمل، جفر، تاریخ، منطق، موسیقی و انشا و غیر از این ها درد و عالمی متبحر کتب فلسفه و اسطوره هند است. سید نصیر گولروی در فهم معنی توحید و معارف، پایه ای بسیار

بلـنـد دارد، و فـنـون تـصوف را خوب آموخته است۔ و مطالبی که درعرفان نصیر مهم است استغنای نـفـس، اهمیت تفکر و بزرگی روح، رابطهٔ روح فرد باحقیقت مطلق و مراحل تکامل عرفانی و منازل و مراحل معنوی است۔

کـلام نصیر گولروی از حیث زبان و بیان و هنرو اندیشه کامل است۔ غزل ها و رباعی های او آهنگ و شیوه پیشینیان دارد۔ توفانِ اندیشه های ماورایی و شور و شوق جداگانه ای دارد۔ غزل او گرم و آگـنـده از جوش و تپش است و چیزی است عمیق و بی مثل۔ گویا همه چیز است۔ فکر دانشوری و ذوق شـاعـری درآن مـخـلـوط شـده اسـت۔ باوجود موج وارفتگی و جذبه بی خودی در غزل های او حکمت و معرفت و سوز ودرد جلوه می کند۔ آراء و اندیشه های خویش را در شیوه استدلال بیان می کند۔ این همه عوامل شعر او را رنگ و آهنگی کاملاً جداگانه داده است۔

سیـد نـصیر گولروی یك یك واژه را مانند در سفته است که اگر یکی از آن ها را عوض کنیم، حسـن کـلام از دسـت مـی رود۔ ایـن هـمـه فیـضان پیر مهر علی شاه گولروی است۔ پیر مهر علی شاه سـرخیـل عـلـمـا و مشـایـخ و عـارف کامل دروه خود بود۔ او بر علوم معقول و منقول دسترس تام نیز داشت۔ او شاعر فارسی نیز بود۔ ۱

در سبك هـندی، میرزا بیدل دهلوی در تراشِ ترکیب ها حرف آخر است۔ در این ضمن، شاعر مـا سیـد نـصیـر از تراکیب بیدل استفاده کرد بل که از بیدل هم فراتر رفت، نمونه چند مصراع رباعیات وی بدین قرار است:

ای بـی خبـر از تلاطم آبادِ وجود۲

مـنت کشِ موجه خرامت مستی۳

چـون مـوج مـقلد رم یك دگریم٤

ای هـرزه روِ طـریق انعام و عتاب٥

پیـمـانـه کش نگاهِ پیمان شکنی٦

ای قـطره ! نشاط قلزم آشامی ها۷

دل را زنـجیری کم و بیش مکن۸

تـرکیب های مزبور بی مثل و یگانه اند و سعتِ تخیل(پهنایی خیال) ورفعت (بلندی اندیشه)

فکر موجبِ تحسین و آفرین است۔ بعضی رباعی های نصیر در پیروی از ابو سعید ابوالخیر اند۔
نصیر گولروی:

بالا تراز ادراك و بیانی یار ب
پیدایی و از دیده نهانی یارب
فکرِ همه از نهایتت حیرانست
در امکانیم و لامکانی یا رب۹

افکار ابو سعید ابولخیر بخوانید:

ای آن که به پیرایه هستی هستی
دارد صد رنگِ خود پرستی هستی
نورِ هستی ز نیستی بر خیزد
از هستی خویش گربرستی هستی ۱۰

نظریه فنای حکیم عمر خیام این است:

نی موج و نه قطره و نه یم خواهد ماند
نی تاج و سریر و نی حشم خواهد ماند
آخر پس ها و هوی این بزمِ وجود
خاموشی صحرای عدم خواهد ماند ۱۱

معنی انگیزی میرزا عبد القادر بیدل:

هر قطره به بحر چون گهر کی بالد
خاکستر صورت شرر کی بالد
فرق است در ارتقای هر موجودی
موی مژگان چو موی سر کی بالد ۱۲

هیچ گونه موازنه و مقایسه بین این شاعران منظورِ ما نیست، تنها می خواهیم جودتِ طبع نصیر را بیان کنیم۔

رودکی سمرقندی:

آمد بر من، که؟ یارا! کی؟ وقتِ سحر
ترسید، زکه؟ زخصم! خصمش که؟ پدر
دادمشم، چه؟ بوسه! بر کجا؟ برلب وبر
لب بد؟ نه! چوبد؟ عقیق! چون بد؟ چوشکر ۱۳

میرزا بیدل:

دی خفت۔ که؟ ناقه! در کجا خفت؟ بگل
کردم۔ چه؟ فغان! ازچه؟ زیادِ منزل
داد از که؟ زخود چرا؟ زسعی باطل
کا فتاد۔ چه؟ بار!از که ؟ زسر ! بر که؟ به دل ۱٤

سید نصیر گولروی :

دیدم۔ چه بتی! کجا؟ بره؟ کی؟ سرِ شام
می رفت، چسان؟ مست، چه در دستش؟ جام
بنواخت، کرا؟ مرا، به چندا؟ از حرفی
سودم، چه؟ جبین، برچه؟ به خاك از انعام ۱٥

در پایان، بنده دعا گوهستم که خدای متعال به طفیل پیغامبر اکرمؐ سید غلام نصیر الدین را از تملق و ریشه دوانی جهان محفوظ و مامون بدار۔ عجز و فروتنی به او عطا کن که او معراجِ علم و فن تقاضا می کند:

پروفسور دکتر محمد اکرم شاه اکرام:

پروفسور دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام۱٦ درباره پیر سید نصیر الدین نصیر گولروی و مجموعه رباعیات، ***آغوش حیرت*** این طور می فرماید:

"در ادبیاتِ فارسی چنان که ملاحظه می شود در ابتداء شعرا بیشتر توجه خود را به قصیده مثنوی و غزل مبذول داشتند۔ بالنتیجه مقدارِ رباعیات همه اقسام دیگرِ شعر کم تراست، اما دارایِ ارزش و اهمیت

زیادی است۔ در حقیقت شعرِ عارفانه که روحِ شعر فارسی است با رباعی آغاز گردید چون واجدِ مطالبِ ذوق و حال و شامل وارداتِ قلبی بود اغلب در مجالس سماعِ صوفیان در خانقاه ها به وسیله قوالان سروده می شد۔ به همین جهت رباعی را ترانه نیز می گفتند۔ درین زمینه رباعیات شیخ ابو سعید ابوالخیر (د: ۴۴۰ھ۔ق) و خواجه عبدالله انصاری (د: ۴۸۱ھ۔ق) شهرتی خاص پیدا کرد۔ رباعی علاوه از مضامین عرفانی برای بیان مطالبِ فلسفی و نکاتِ حکمی نیز موردِ توجه شعرای متفکر قرار گرفت چنان که رباعیات حکیم عمر خیام (د: ۵۲۷ھ۔ق) شهرت جهانی دارد۔ بعد ها شعرایِ فارسی گوی ایرانی و غیرِ ایرانی هم رباعیاتِ زیادی سرودند و امروز رباعی بدونِ تردید از زیبا ترینِ اصناف سخن در فارسی محسوب می شود۔

این مجموعه شعر هم مشتمل بر رباعیات نغز عارفانه است و سراینده آن جوانی صوفی منش آقای غلام نصیر الدین نصیر بن غلام معین الدین بن غلام محی الدین بن پیر مهر علی شاه و اهل گولره از اولادِ حضرت سید عبد القادر گیلانی سر سلسله قادریه می باشند۔ آقای نصیر تحصیلات علومِ متداوله را در اوائل عمر به پایان رسانیدند و چون طبع موزون وقریحه سر شار داشتند، دست به سخن سرایی نیز زدند و غزلیات و قصایدِ متعدد ساختند، اما علاقه زیادی به رباعی پیدا کردند و دراین صنف سخن قدرتِ تمام نشان دادند۔ رباعیات آقای نصیر از لحاظِ لطافتِ فکر و دقتِ هنر نمونه بارزِ شعرِ فارسی در پاکستان است۔ هنوز که ایشان جوان هستند در حدود سی سال رباعی خوب را سروده اند۔ بعض از این ها در مجله های کشور به چاپ رسیده و موردِ تحسین و تقدیر قرار گرفته است۔ ذوقِ سرشاری و طبع وقادی که حضرتِ آقای غلام نصیر الدین نصیر دارند۔ امیدوارم نمونه های بهتر و از زنده تری را در آئینه و عرضه خواهند داد و پایه شعر فارسی را در پاکستان بالاتر خواهند برد۔ بنده مزید توفیق آن فاضل گرامی را از در گاهِ خداوندِ قادرِ متعال آرزو مندم۔"۱۷

پروفسور دکتر عبدالغنی:

سیـد نصیر گیلانی با استعداد کم نظیرش از جمله محدود کسانی است که صاحب توانمندی هـای فـراوان در عـرصـه هـای دانش، هنر، ادب، شعر، علومِ شرعی فصاحت و بلاغت، شناخت زبان و ادبیـات عـرب، قـرات و مـوسـقـی وغیره بوده است۔ شعر وی در موضوعات مختلف، زیبا و دل کش است۔ او طبعاً جمال دوست و زیبا پسند است۔ او اسرار عاشقی و رموز عشق ورزی و نکات زیبایی را در اشعار پر سوز و گداز خود باشوق و اشتیاق و حال در وصف جمال طلعت دوست و مظاهر آن بیان کـرده کـه مـنـظـور حـقیقی او نهان شده است، زیرا رندی و قلندری و خرابات نشینی مفتاح رمز عشق حقیقی است۔ نصیر گیلانی به تصوف مایل، و باحفظ آداب شریعت، سالك مراحل طریقت و حقیقت به نظرمی آید۔مذهب او مذهب واقعی و معنوی است که مانند همه عاشقان صادق از همه مذاهب جدا است۔

سیـد نـصیـر گیـلانی فن سخن گویی و موزونی طبع از جدِ خود فرا گرفت۔ سید نصیر شیدایی میرزا عبد القادر بیدل بود۔ او دریك نامه خود درباره بیدل نوشت که من پرستش بیدل دهلوی می کردم یعنی بیدل و هنروی را خیلی دوست داشتم۔

سیـد نـصیـر گیـلانـی در غزل و رباعی گویی نیز پیروی بیدل دهلوی کرد۔ بیدل نیز مثل عطار نیشـاپـوری ربـاعیـات زیـادی نوشت۔ رباعی های ابو سعید ابو الخیر صوفیانه و عارفانه اند۔ سید نصیر گیـلانـی از پیروی ابو سعید ابو الخیر گفته است۔ سرمد شهید (د:۱۰۷۰ق/۱٦٦۰م) در تاریخ رباعی گوی مقام یگانه داشت۔ او رندِ خدامست بود و سینه اش پُراز درد و سوز بود و در غم یارمی سوخت۔ روش او دل ربا بود۔ سید نصیر الدین نیز همچنین بود۔ رباعیات نصیر به قرار زیراند:

از آتـش دل شـعـلـه بـه کاشانه بزن
حـق مسـت شـود نـعرهٔ مستانه بزن
بـر بندلبِ خود به تجلی گهِ دوست
با اهلِ سخن حرفِ حریفانه بزن[۱۸]

راهی نگذشتم که غبارِ تو نداشت
رنگی نگرفتم که بهارِ تو نداشت
جامی نکشیدم که به یادِ تو نبود
شوقی نخریدم که عیار تو نداشت ۱۹

بر گیر به منزلِ حقیقت راهی
هر کوهِ مجاز است در آنجا کاهی
تا چند هوس طرازیِ اهل جهان
دردی، سوزی، غمی،فغانی، آهی ۲۰

سرمایه فقراست زشاهی خوشتر
بهبود خلایق ار بخواهی خوشتر
عاریست گراز رنگِ شکست دلها
زان کج کلهیست بی کلاهی خوشتر۲۱

در آخر رباعی ، سید نصیر ببینید و بخوانید ، سید نصیر از پیروی مولانا غلام قادر گرامی (د:۲۷ـمه ۱۹۲۷م) نیز کرد۔ مولانا گرامی معروف شاعر فارسی بود ـعلامه اقبال احترامش می کرد۔

مولانا گرامی:

فرزند بنی فاطمه را نورالعین
لختِ جگرِ شهنشهِ بدرو حنین
دلها پا بوس قطب ربانی را
سلطان الاولیا ست غوث الثقلین ۲۲

سید نصیر گولروی :

نـورنـظـرِحیـدر و شـاهِ زمنـی
مـحبـوب تـاجـدارِ مکـی مـدنـی
لختِ جگر فاطمه ای حضرتِ غوث
سـروِ چـمـنستانِ حسین و حسنیؒ ۲۳

احتـرام مـولانـا گـرامـی بـجـا است ولی سید نصیر الدین مدح غوث اعظم خوبتر نوشته است تـعـلیم همه ادیان این است که انسان خود را بشناسد و خدا را بداند و رشته خود شناسی و خدا دانی را بـه انـجـام برساند۔ ماسوی الله فانی است و الله باقی است۔ عالم و هر چه که در عالم است خلق شده اسـت و آدمـی اشـرف مـخلوقات است۔ در هر مذهب به خدا واصل شدن منظور و مقصودِ حیات می بـاشـد۔ جسـم را فـنـا و روح را بـه سـر چشمه اصلی و باقی آشنا کردن تعلیم اساسی هر کیش و روش عرفانی است یعنی ماسوی الله را عدم باید دانست و جز خدا چیزی را نباید دید ۔

نـورِ رخ عـالـم است مـنشـق از تـو
پیـداسـت فـروغ حسـنِ مطلق از تو
بو ازگل و گل از گل و گل ازپَی گل
عـالم ز تو و تو ز حق و حق از تو ۲٤

پروفسور حضرت صاحبزاده غلام نظام الدینؒ:

خرمن نجوم

در سـالِ ۱۹۸۳م پیـر سیـد نـصیـر الـدیـن نـصیـر گیلانی دو مجموعه شعری خویش **"آغوش حیرت"** و **"پیمانِ شب"** را برای حضرت صاحبزاده غلام نظام الدین (د: ۱۰ صفر ١٤١٦ ه۔ق /۸ ژوئیه ۱۹۹۵م) بـه خـانـقـاهِ مـعظمیه، معظم آباد، سرگودها فرستاد۔ حضرت نظام بعداز مطالعه آثارش، نظرِ خـویـش را بـه صـورت مـنـظـومه ای به اردو نوشت و هنر واندیشه سید نصیر گیلانی را موردِ تقدیر و ستایش قرار داد۔ این منظومه عالی در این جا مضبوط است:

کی میں نے سیرِ معنوی منظرِ خیال
فکر و فن نصیر ہے شہکارِ بے مثال
"آغوش حیرت" اور تو **"پیمان شب"** کو دیکھ
اک اک سے بڑھ کے خود ہے میری منصفی پہ دال
تحسین و آفرین و دعا ہائے بے حساب
قربانِ نونگاری و طرزِ شکر مقال
ترکیب لفظ و معنی و لطفِ بیان سے
نکھرا مزاج شعر میں کیا حسنِ اعتدال
تہ داری معانی سے تا ساحلِ کلام
صد گونہ موج خیز ہے اک دجلہ جمال
مضمون بلند، لہجہ و انداز عذب و چرب
آہنگ نرم نرمک و اندیشہ ذوالجلال
صنفِ رباعی واقعی بے ابتکارِ فکر
تخیل و اھمہ کا ہے بیہودہ اشتغال
اخلاص فکر و جذبہ و احساس کے بغیر
ذوق سلیم کو ہے غزل آفت و وبال
معیارِ حاضرہ سے کلام نصیر کو
کوتاہی و کجی کا نہیں کچھ بھی احتمال
آئینِ نغز گوئی و دستورِ شاعری
پہنچا ہے جس کی ذات سے تا پایہ کمال
پورِ جناب مہر علی شہ نصیر دیں
ہے تاج و تختِ شعر و سخن جس کے حسبِ حال
ابیاتِ تابدار ہیں یا خرمنِ نجوم
الفاظِ آبدار ہیں یا چشمہ زلال

عہد جوانی میں تری محنت کا یہ شکوہ
تیرا مقام و مرتبہ بے شك هے لازوال
زیبندہ تجھ کو افسرو اور نكِ دلبری
پایندہ تجھ سے دولتِ عرفان و جاہ و مال
یکساں هے تیرے خامہ معجز نگار کو
سوزِ غم فراق و نشاط شب وصال
وقتِ نزول، صفحہ دل پر ترے سخن
جیسے کلی پہ اوس ٹپك جائے بے ملال
هر گز ترے کلام بلاغت نظام کو
فرسودہ کرسکیں گے نہ تاحشر ماہ وسال ۲۵

پروفسور دکتر سید خورشید رضوی:

میں گذشتہ دنوں پاکستان سے باهر گیا هوا تھا۔ واپس آیا تو گورنمنٹ کالج لاهور سے آپ کا ارسال کردہ *"الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه"* کا نسخہ موصول هوا، اس عنایت اور ذرہ نوازی کا بهت بهت شکریہ۔

اول تو رباعی کا فن هی اب "النادر کالمعدوم" کے زمرے میں آچکا هے پھر فارسی رباعی تو گویا"اندر واعدم" کے ذیل میں رکھی جاسکتی هے۔ ایسے میں آپ کے هاں رباعی کا یہ وفور بڑی غیر معمولی بات هے، بهت لطف آیا۔ رباعی نمبر ۴۸،۴۳۔۴۹،۶۰، ۱۵۹، ۱۷۲ اور ۱۷۳ کا بطور خاص ذکر کرنا چاهوں گا۔ بعض مصرعوں کا زور مثلاً اے هرزہ دوِ دشتِ شکوك و شبهات۲۶، عیسی دم و یوس رخ و داؤد آواز۲۷،اور بعض کی پهلو داری اور سادگی و پرکاری مثلاً: عبدالقادرؒ دلیلِ عبدالقادرؒ۲۸ ، در بزم نصیر دین عبدالقادر۲۹ لایق داد هے۔

فتنه تا تار جدید کے تناظر میں آپ کا دردمندانه استغاثه بهت متاثر کر تا هے۔

یارب مددی که فوج اسلام عناد
بر هم نزند عراقِ عبدالقادرؒ ۳۰

آمین ثم آمین۔

آپ کے اس کارنامے پر ایک برجستہ تاثر نظم ہو گیا ہے۔ اس کو میرے عجزِ بیان کا خراج تصور کیجیئے:

ای غنچه گلستانِ عبدالقادرؒ
وی اختر آسمانِ عبدالقادر
وقتِ تو خوش که وقت ماخوش کردی
از تذکره و بیان عبدالقادرؒ ۳۱

نخست این که امروز ها، فن رباعی گویی در زمره"النادر کالمعدوم، آمده است"۔ رباعی گویی در زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره به اختتام رسیده است مجموعه رباعیات شما بی مانند و یگانه است۔ "***الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه***" برای من فرستادید، ممنون هستم بعداز خواندن رباعیات بسیار بهره مند شدم۔ شماره رباعی ها ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۱۵۹ ۔ ۱۷۲، ۱۷۳ تخیل و مفاهیم ارفع دارند۔

اندر سخن شگرفِ عبد القادرؒ
دفتر ها گم، به حرفِ عبدالقادرؒ
افتاده چو ذرّه و سعتِ ارض و سما
درگوشهٔ پاك ظرفِ عبدالقادر ۳۲

آئینه حق نماست، عبدالقادر
پرورده مصطفیٰ ست، عبدالقادر
در بار گهش قدم گدایانه بنه
شاهنشه اولیاست، عبدالقادر ۳۳

پیدا به جهان سطوتِ عبدالقادر
بر جمله قوی حجت عبدالقادر

در کشورِ فقر، شاهِ اورنگ نشین
کس نیست به جز حضرتِ عبدالقادر ۳۴

بو بکر صفاست، شیخ عبدالقادر
فاروق ادا ست، شیخ عبدالقادر
دلبندِ نبیؐ و وارث علمِ علیؓ
عثمان حیاست، شیخ عبدالقادر ۳۵

بینیم رخ نکوی عبد القادر
ماهم بوئیم، بوی، عبدالقادر
لله بیار مژده اِذنِ حضور
ای پیكِ صبا! زکوی عبدالقادر ۳۶

شد ز روی دلم به سوی عبدالقادر
میرم در آرزوی عبدالقادرؒ
برمن چه کشایند درِ خلد نصیر
مشکل که روم زکوی عبدالقادرؒ ۳۷

رو کرده به سوی روی عبدالقادرؒ
لب بسته در آروزی عبدالقادر
بر خاك فتاده ام به امیدِ دو گز
ای مرگ بیا! به کوی عبدالقادرؒ ۳۸

ای غـنـچــه گـلستــانِ عبدالقــادر
وی اختــر آســمــــان عبــدالقـــادر
وقـت تـوخـوش کـه وقت ما خوش کردی
از تــذکــره و بیـــان عبـد الـقـــادر ۳۹

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها):

بارها شده است که کتاب "**آغوشِ حیرت**" را خوانده ام و بر شاعر و ادیب و سخن ور گرامی جناب آقای پیرزاده و صاحبزاده الحاج پیر سید نصیر الدین نصیر درودها و آفرین ها فرستاده ام و حتی منظومه ای در وصف و مدح او سروده ام و تقدیم داشته ام۔
چنان که هم اکنون فی البدیهه می گویم:

نـصیر الـدیـن عشق ما نصیر است
هـمیـن پیـر مـحبت را امیر است
ســراســر کـــارِ عشق خدایــی
جـمـــال و جـلـوه شیـریـن نـوایی
بـــه آغـو شِ مــحبت جـای دارم
کــه در "**آغـوش حیـرت**" رای دارم
دلـم در "**عــرش نــاز**" او نشستــه
بـه صـدق و لـطفِ او پیـوند بسته

آری، استاد ادب و سخن پیر فکر و فن و هنر مند گلزار و چمن و خردمند سبزه و دمن و دانش مـنـد بـا غ و بهار و چمن حضرت آقای پیر نصیر الدین نصیر است۔ یادم می آید، آن بزرگوار را در خانه اش با خانواده ام در سال ۱۳۵٤ه۔ش/۱۹۷٤م در گولره شریف زیارت کردم۔ ایشان بسیار مهربانی و مـحبت فـرمودند و لنگر طعام خود را گستریدند و ضیافت ویژه ترتیب دادند هنگامی که از خدمت او بـاز گشتیم، هـدایای گونا گون به ما و به فرزندانِ من دادند۔ خدا رحمت کند مرحوم دکتر سید سبطِ

حسن رضوی را که بسیار مرا همرا هی کرد و در هنگام دیدارِ با آقای صاحبزاده پیر نصیر الدین در خانه اش، تعارفاتِ بسیار و مطالب گران بها بیان داشت۔ یك بار برای دیدار کتاب خانه حضرت پیر مهر علی شاه به گولره شریف رفته بودم و در آنجا، جناب آقای صاحبزاده پیر نصیر الدین نصیر را زیارت کردم و اشعار خود را که در وصفِ او سروده بودم، خواندم۔ ایشان آن اشعار را بسیار پسندیدند و این جانب همیشه کوشش می کنم که آثار حضرت پیر نصیر الدین نصیر را در کتاب خانه گنج بخش ثبت و ضبط نموده ایم و امید وارم در این راه خدمت عربی و فرهنگی و عرفانی و روحانی انجام داده باشیم۔۳۹

دیگر:

نصیر الدین بود پیر محبت
شده در رهنمایی لطف و رحمت
نصیر الدین شده موضوع کارش
همان پیر پاك و خوش وقارش
بود "آغوش حیرت" عشق الله
به "عرشِ ناز" همواره دل آگاه
بود گولره شریف درگاهِ پاکان
مقام مهر علی شاه پیر پیران
در آنجا محی الدین پیر محبان
معین الدین بود از جانشینان
نصیرالدین امیر عشق وعرفان
به راهِ حق بود پیران پیران
سلام من بود بر خاك پاکان
همه زنده دلان سدره نشینان ۴۰

جای دیگر:

بـود **"مهـرنـصیر"** گـویـای اسـرار
رسیـده بـوی خـوش از سـوی دلـدار
زبـان دل، در آن روشـن کـنـد جـان
بـود الـفـاظ آن از سـوی جـانـان
نـصیر الـدین که در گولره شریف است
هـمـه الـفـاظ او حرف لطیف است ۴۱

دکتر محمد سر فراز ظفر می گوید:

نصیر الدین متخلص به نصیر گولروی یك از معروف ترین شاعران فارسی گوی پاکستان می باشد و در چهار زبان عربی، فارسی، اردو و پنجابی، شعر می سراید. شعر فارسی او بیشتر شعر مذهبی است.

مجموعه اشعارش **"آغوش حیرت"** مشتمل بر رباعی ها است. وی رباعی را تحت تاثیر میرزا عبدالقـادر بیـدل دهـلوی سروده است. شعرش خیلی ساده و روان است. سبك شعرش "سبك اقبال لاهوری" معروف به سبك شبه قاره است ۴۲ ـ پدر بزرگوار نصیریعنی سید غلام معین الدین شاه گیلانی و هم جدش سید غلام محی الدین شاه گیلانی اهل عشق و عرفان و علم و مربی جامعه خویش بودند و در ارشـار مردم روز گار خود بسیار کوشیدند که پیر نصیر الدین نصیر در چنین محیط خانوادگی مملو از فرهنك و معرفت و کمال رشد و نمو یافته بود.

شعر عرفانی فارسی در مجالس سماع آنان سخت مورد استقبال بود و به همین دلیل پیر نصیر هم اشعار عرفانی پر احساسی به فارسی سروده که سه مجموعه اشعارش را به نا مهای **"آغوش حیرت"** که رباعیات او به فارسی است و **"عرش ناز"** را که مجموعه اشعار او به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی،، پوربی و سرائیکی است و سومی به نام **"فیض نسبت"** را که مجموعه مناقب سروده است با خطِ خود به فارسی پشت نویسی کرده و به نگارنده این سطور اهدا کرده است.

"آغوش حیرت" کـه در بـالا بـدان اشارت رفت، ابتدا در سال ۱۹۸۲م و سپس دوبار دیگر به

چـاپ رسیـده و حـدود سیصد رباعی به زبان فارسی در موضوعاتی مانند نعت، مناقب، فلسفه، عشق و عـرفـان دارد و سبك شـعـری او در ایـن ربـاعیـات یاد آور سبك شاعر بلند آوازه شبه قاره بیدل دهلوی است.

حواشی و تعلیقات

۱ـ فقیر،محمد افضل،حافظ،مقدمات فقیر، مکتبه قرطاس، فیصل آباد،(۱۹۹٤م)،ص۱۲۳ـ۱۵۷

۲ـ نصیر گولروی،نصیرالدین ،آغوش حیرت،ص۵۳ـ

۳ـ همو،ص٦۳ـ

٤ـ همو،ص٤۰ـ

۵ـ همو،ص۸۹ـ

٦ـ همو،ص۱۱۰ـ

۷ـ همو،ص۳۱ـ

۸ـ همو،ص۷۱ـ

۹ـ همو،ص۱

۱۰ـ ابو سعید ابو الخیر،رباعیات ابو سعیدابو الخیر،قادری اکادمی، کراچی،(۱۹۹۰م)،ص۹۱ـ

۱۱ـ عمر خیام،حکیم،رباعیات خیام،(با تصحیح،مقدمه و حواشی،محمد علی فروغی و قاسم غنی)،انتشارات ناهید،تهران،ایران،۱۳۷۳ش،ص۱۲۹ـ

۱۲ـ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،رباعیات بیدل دهلوی،انتشارات الهام،تهران،ایران،ص۲۵٦ـ

۱۳ـ رودکی سمر قندی،دیوان رودکی، تهران، ایران، ص ۱۸۰

۱٤ـ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا، رباعیات بیدل دهلوی، ص۳۷۵ـ

۱۵ـ نصیر گولروی، نصیرالدین، آغوش حیرت،ص۹۳ـ

۱٦ـ رئیس گروه اقبال لاهوری، دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، پاکستان.

۱۷ـ نصیر گولروی،نصیرالدین،آغوش حیرت،ص۱۸ـ

۱۸ـ همو، ص۱۰۸ـ

۱۹ـ همو، ص۳۳ـ

۲۰ـ همو، ص٤٦ـ

۲۱ـ همو، ص۱۲۰ـ

۲۲ـ گرامی جالندهری،غلام قادر،مولانا،کلیاتِ گرامی،(تدوین و تصحیح دکتر محمد عبدالطیف)

انتشارات پیکجز لمتید، لاهور، ص ۴۰۷۔

۲۳۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، آغوش حیرت،ص۱۹۔

۲۴۔ همو،ص۱۱

۲۵۔ طارق حبیب، مجله شبیه، لاهور، ویژه نامهٔ حضرت خواجه غلام نظام الدین معظمی، ج۔۶،۷ ش۱۲۔۲۷، ۸۔۱۹۹۷م، ص۲۔۱۳۱۔

[وقتی که سید نصیر الدین نصیر گولروی کتاب های خود به من فرستاد، من سیر معنوی کردم، از فکر و فن نصیر آگاه شدم۔ در نظر من، مجموعه"آغوش حیرت" و پیمان شب خیلی خوب اند۔ در بیان نصیر گولروی، از ترکیب الفاظ، معنی و لطف بیان مزاج شعر شگفت مضمون های وی عذب و چرب، آهنگ نرم و نرمك و اندیشهٔ ذوالجلال اند، در رباعی گویی، تخیل ارفع، اخلاص فکر و جذبه و احساس و ذوق سلیم یگانه است۔ سید نصیر الدین نصیر گولروی،در سخن گویی تاج و تختِ شعر و سخن دارد۔]

۲۶۔ نصیر گولروی، نصیرالدین،الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه" ص۱۸۔

۲۷۔ همو،ص۱۵۔

۲۸۔ همو،ص ۵۹۔

۲۹۔ همو،ص۹۶۔

۳۰۔ همو،ص۱۸۸۔

۳۱۔ نامه ای به پیر نصیرالدین نصیر گولروی فرستاد، در نامه برای "الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه" نوشت۔

۳۲۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،"الرباعیات المدحیه فی حضرة القادریه "، ص۴۳۔

۳۳۔ همو،ص ۴۸۔

۳۴۔ همو،ص۴۹۔

۳۵۔ همو،ص ۶۰۔

۳۶۔ همو،ص۱۵۹۔

۳۷۔ همو،ص۱۷۲۔

۳۸- همو،ص۱۷۳-

۳۹- کهگه ، محمدشاه،مهر نصیر، ص۱۲۳-

۴۰- در سال۲۰۰۷م به تهران برای دورهٔ دانش افزایی رفتم، در آنجا با دکتر محمد حسین تسبیحی ملاقات شد- بعد از زیارت، بیست بیت دربارهٔ سیدنصیر الدین و مجموعه های وی آغوش حیرت و عرش ناز به طور تحفه داد که در نذر نصیر گیلانی چاپ شده است، ص۱۵۹-

۴۱- وقتی که از تهران بر گشتم، نامه ای فرستاد که در آن چند بیت فارسی به نام "مهرِ نصیر" رقم شده بود- این هم در نذر نصیر گیلانی چاپ شده است، ص ۱۵۹-

۴۲- کهگه،محمد شاه، مهرِ نصیر، ص ۱۲۴-

۴۳- دانش، (فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد) تابستان-۹۷)، ۱۳۸۸ش، مقام پیر چیست؟ و پیر نصیر الدین کیست؟
دکتر رضا مصطفوی سبزواری، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران، ص ۲۳۹-۲۴۶-

باب پنجم (فصل سوم)

باب پنجم

فصلِ سوم

تأثیر گذشتگان در شعر نصیر الدین نصیرؔ

سید نصیر گولروی عارف بزرگ فارسی و اردو زبان و شاعر بلند پایهٔ عارف مسلك زبان فارسی بود۔ او ازنظر زمانی وهم و به ویژه شعر عرفانی و بزمی ، برقلّه ای رفیع ایستاده بود۔ او باشعر سایر شاعران بزرگ گذشته نیز آشنا یی عمیقی داشت و از بعضی از آنان در آثار خود نام برده یا مصراع هایی نقل کرده است۔ مهارت وی در زبان فارسی و استادی او در زبان شعری، بی شك نتیجه مطالعه دقییق و وسیع وی در دیوان ها و منظومه های گونا گون شعر فارسی تواند بود۔ غزل ها و رباعی های او بیشتر تحت تأثیر عواطف و احوال قلبی سروده شده و در آن ها قصد تعلیم نبوده است۔

تتبع از شاعران گذشته به عنوان یك سنتِ درخشان شعری همواره مطرح بوده است مولوی بلخی در موضوع عرفان از عطار نیشاپوری و سنایی غزنوی پیروی کرده است، به همین طور حافظ شیرازی در غزل عاشقانه به پیروی سعدی شیرازی و مولوی گام نهاده است۔ هم چنین شاعران سبك هندی از سبك عراقی بسیار متاثّر گشتند۔ هر شاعر بزرگ تقلیدِ شاعر گذشته می کند۔ در کلام خود تراکیب نادر، ویژگی های ادبی، فکری و هنری نیز به کار می برد۔ یعنی تتبع و تقلید از شاعران دیگران و توقّف در شیوه یکی از شاعران بزرگ گذشته، تکرار لغات و ترکیبات و مفاهیم شاعران پیشین را به دنبال داشت۔ به همین سبب گاه گاه شاعری به مضمون دزدی آوازه می شد۔ بعضی از تذکره ها و نیز برخی از شاعران به جد و گاه به طنز، به این گونه تقلید ها و تکرار ها توجه کرده اند۔ سید نصیر گولروی نیز سنت را ادامه داد از سخنوران پیشین پیروی کرد وی پس از پیروی غزل حافظ شیرازی می گوید:

غرض تتبّعِ طرز است در غزل،ورنه
کجا نصیر و کجا شعرِ حافظ شیراز ۱

به همین سبب شور و وجد و حال و عواطف و احساسات در بیت های وی موجود است:

کـرد تـاراج دلـم فتنــه نـگـاهـی عجبی
شعـلـه روی عـجبی، غیـرتِ ماهی عجبی
روی تـــابـــان تـو در پـرده گیسـوی سیـــاه
بــه شــب تـار درخشـانـی مـاهـی عجبی
رهـزن حسـن ربـاید دل و دین هوش و خرد
گـاه گـاهـی سـرِ راهـی بـه نـگاهی عجبی
ذرّه کـــوچــــه آن شـــاهِ مــدینــــه بـودن
ای نـصیر از پی ماشوکت و جاهی عجبی۲

یـکـی از ویـژگـی هـای زبـانـی شـعـر نصیر هم در غزلیات و هم در رباعی، تاثیرات لهجه ای و کهـنـگـی هـای زبـانـی استـ. ایـن ویـژگـی در زبان او که اصلاً سبك عراقی استـ. تاثیر قرآن کریم و احـادیـث نـبـوی هـم در غـزلـیـات و هـم در رباعی بسیار زیاد استـ. گاه گه پاره ای از آیات را به عنوان مـصـراعـی در شـعـر خـویش قرار داده و آن ها را باوزن شعر یا اوزان غزل ها تطبیق داده استـ. لغات و ترکیبات قرآن و احادیث در کلامش مکرر به کار رفته استـ. هـم چنانکه قصص و مفاهیم قرآن کریم و حـدیـث را در شـعـرش پـیـوسـتـه مـی تـوان یـافـتـ. سید نـصیـر خـویشتن را فـانی و مست و خراب خوانده و از این جهان اظهار بیزار ی کرده استـ.

صبا به پای محبان رسان ز خاكِ نصیر
که تربتش به سرِ رهگذار باید و نیست ۳

دیگر:

عـقـل رابـی خـود ز نـازِ نـرگـس مستانه کن
ای نـگـــاهِ دلـنشیـن! مـــارا زمـــا بیگـانـه کن
جـان بـه یك ساغر نمی ارزد نصیر می پرست
خـویـش را مسـتِ نـگاهِ مرشدِ میخانه کن٤

او قـادر و قـدّوس، لـه الـملك لـه الـحمد
او خـــالـق و او رازق و او غـالـب و قهّـاره
بـه نشـرِ حسن تو واگشت باب کنت مخفیًا
تـویی وجـه ظهـور بـزمِ امکان یارسول الله ٦
والـلّیـل به رنگِ اصحابش وارفته موجِ لفِ او
والفجر زروی آدابش آهسته نواسبحان الله ۷

مولانا جامی:

تازلف تو شب است و رخت آفتاب چاشت
والـلّیـل والـضّحاست مرا وردِ روز و شب ۸

نصیر گولروی:

دردیـده سـواد اَوادنـیٰ، بـرچهـره بهـارِ استغنـا
بـر فرق نهادش حق تاجِ لولاك لما سبحان الله۹

مولانا جامی:

قـایـد الـخـلـق بـالهـدی والـعون
شـاهِ لـولاك مـاخـلقت الکون ۱۰

نصیر گولروی:

گـرامـی پیکـرِ نورین، نخستین جلوه تکوین
تـویی طٰهٰ، تویی یٰسین به قرآن یارسول الله ۱۱

مولانا جامی:

سـلام عـلـی آلِ طٰهٰ و یاسین
سـلام علیٰ آلِ خیر النبّیین ۱۲

نصیر گولروی:

بـجـلالِ وجهك شـاهـدٌ فـان استقـرّ مـکـانـه‘
بـه کلیم محو سخن تویی، سرِ طور جلوه نما تویی ۱۳

دیگر:

اوجِ شـرف نـگـر! کـه پیمبرّ ز راه لطف
ارشـاد کـرد لحمك لحمی بـه مرتضیؑ
یعنی که هستِ جسمك جسمی به فرع و اصل
گویـا منـم تـو و تـو منـی، جان و جسم را
حبِ نبیّ و آلِ نبیّ از ازل نصیر
فضل خدا است ذالك یو تیه من یشا ۱٤

دیگر:

بخشنده به فردوس نعیم الا کل
من للّمتحیرین هادی السبل
خیر البشرّ آبروی خیرالامم است
طوبی لمن اقتدای امام الرسل ۱٥

واژه های عربی، در شعر نصیر گولروی زیاد است۔ واژه های عربی در شعر مولوی بلخی نیز بیشتر است۔ ترکیبات عربی رایج در فارسی نیز در شعر نصیر گیلانی فراوان است۔

سید نصیر گولروی در هر قالب شعری طبع آزمایی کرده بود۔ مانند قصیده غزل، رباعی، مثنوی، قطعه، مستزاد، مسدس و مخمس وغیره۔ در شعر قرنِ هفتم وهشتم، انواع و اقسام قالبهای شعری، رواج داشت، قصیده تاقرن ششم یکی از مهم ترین قالب های شعری فارسی به شمار می آمد و قالبی مناسب بود برای مدیحه و زهد وعرفان و شکایات و حبسیات و مراثی و هزل و هجو، البته انواع این مضامین در این دوران نیز در قالب قصیده سروده شد۱٦۔

"موضوع قصیده ها معمولاً مدح پادشاه یا بزرگان و تهنیت جشن یا وصف جنگ ها و لشکر کشی های پادشاهان و گاه پندو اندرز یا ستایش بزرگان است۔ تعدادِ ابیاتِ قصیده، محدودیتی ندارد۔ گاه شاعران دریك قصیده، یك بار یا چند بار تجدید مطلع کرده اند۔ خاقانی شروانی (د: ۵۹۵ ہ۔ق) در بعضی از قصاید خود شش بار تجدید مطلع کرده است۔"۱۷

چندابیات قصیدهٔ نصیر گولروی ملاحظه بفرمایید، قصیده زیرِ او خیلی عالی است:

سهل باشد خامه بر قرطاس تبیان داشتن
مشکل است اما طبعیت را به جولان داشتن
نو عروس فکر را دادن قبای زر نگار
سلسبیلِ نطق را سر جوشِ طوفان داشتن
امتیاز اهل همّت چیست از دون همتان
رایت دانش به دستِ فکر جنبان داشتن
طوطی لب را به سازِ گفتگو دادن سرود
عندلیب مهر برلب را غزل خوان داشتن
رشته الفت گسستن یکسراز زهاد خشك
بامَی و ساقی و مطرب عهد و پیمان داشتن
امتحان فکر کردن بر عیارِ مصطفیٰ
عقل را پابند ارشاداتِ قرآن داشتن
با علیؓ دل بستن و رفتن به منهاجِ حسینؓ
در رگِ جان گرمی خون شهیدان داشتن
دکتر سبطِ حسن رضوی که دمسازِ من است
خوش بود ذکرِ کتابش را به عنوان داشتن
مظرالدینم به رضوی شد تعارف را سبب
با شداینجا ذکر او حرزِ دل و جان داشتن
هست اعجازِ نگاهِ حیدر گردون جناب
ابرِ دانش را ز کلكِ فکر باران داشتن
نیستی از حلقه اربابِ دانش ای نصیر
بر تو واجب خویش راچون عقل پنهان داشتن ۱۸

این قصیده، گذشته از فصاحت و بلاغتِ آن تسلط نصیر را در این قالب می رساند۔ برای خواندن قصیده های دیگر مراجعه بفر مایید، ***فیض نسبت* و *دین همه اوست***۔

سیّد نصیرالدّین نصیر گیلانی بزرگترین رباعی سرای فارسی معاصر پاکستان بود۔ رباعی های وی مانند ***رباعیات ابو سعید ابوالخیر***، حکیم عمر خیام، مولانا سحابی استر آبادی، میرزا عبد القادر بیدل و غلام قادر گرامی، مثنوی های نصیر گولروی به پیروی استادان سخن مانند عطار، رومی و امیر خسرو بوده اند۔ در مثنوی او شعر اخلاقی و تربیتی است۔ ***مثنوی مولوی* و *بوستان سعدی* و *گلشن راز*** شیخ محمود شبستری و ده نامه ها و منظومه های داستانی و عرفانی و اخلاقی خواجوی کرمانی و امیر خسرودهلوی و امثال آنان و مثنوی های کو تاه حافظ شیرازی مانند ساقی نامه او و مثنوی آهوی وحشی نمونه های بلند و کوتاه خیلی معروف و جالب اند۔

دو نمونه بسیار عالی مثنوی نصیر گولروی در زیر می آید:

پیرِ رومی آن معارف دستگاه
خضرِ منزل بهر هر گم کرده راه
مرشدِ پاکان و مخدومِ زَمن
آن به تنهایی، سرا پا انجمن
پیرِ رومی عکسِ حسنِ مطلق است
او دلیل حق، دلیل او حق است
خم سراقبال پیش فکرِ او
وقفِ مستی فطرتش از ذکر او
شاد باش ای مظهر باب علوم
آشنای رمزِ عشق ای پیرِ روم۱۹

دیگر:

ای نکته وری، سخن شناسی
از من بپذیر التماسی

کـز جـادهٔ مـنـصـفـی نلغـزی

صـاحـب نـظـری به فکر نغزی

در مـعــرض فـکــر و فـن امینم

شــرحــی دهـت ازان چـه بینم

دارد بـــه نـصیـر رسـم و راهـی

بــا آن هـمـه احتشـام و جـاهی

آن را بـــه حـریـم لـطف جـاده

خیرات ز خوان مصطفی ده ۲۰

جای قصیده را غزل گرفته است۔ غزل که در قرن ششم با شاعرانی چون سنایی، انوری، ظهیر، خـاقانی و امثال آنان، در میان قالب های شعر فارسی تشخص پیدا کرد۔ در قرن هفتم و هشتم در شمار یـکـی از قـالـب های مهم شعر فارسی در آمد، آن چنان که برای بیان موضوعاتی متنو ع غیر از موضو ع اصـلی خود که عشق بود، نیز به کار رفت و مضامینی چون عرفان، وعظ، مدح و مرثیه را نیز شاعران در ایـن قـالـب شـعری بیان کردند۔ بیشتر شاعران دوره مغول، در غزل سرایی دست دارند و سه شاعر غزل سـرای طـراز اول شعر فارسی یعنی سعدی و مولوی و حافظ در این دوران پدید آمده اند۔ غزل های این دوره از نظر شکل ظاهری یکسان نیست۔ غزل های سعدی و حافظ از نظر تعداد ابیات متعادل است و غزل های مولوی گاه کوتاه و گاه بلند است۔ آن چنان که به قصیده نزدیك می شود۔

اَو ج این صنف سخن یعنی غزل در غزل حافظ شیرازی دیده می شود یعنی تر کیب غزل عارفانه و عـاشـقـانـه نیز یکی از مسایل خاص غزل در این دوران است۔ در تغزل قصاید، عاشق حاکم است و مـالك و صـاحـب اختیار معشوق و دارای حشمت و اقتدار۔ به همین سبب تغزل، مظهر عشق و رزی ها عشـرت جـویی ها و کامرانی های عاشق است، بنا بر این عشق در تغزل، عشقی است کاملاً مجازی و عـاشـق بـر مـعشـوق مسلّـط و مـعشوق تسلیم عاشق است اما در غزل، حکم معکوس است، فرمانروا مـعشـوق است و صـاحـب اختیار، و بر عکس عاشق، عاجز و ناتوان و تسلیم است و منتظر نگاه و لطف معشوق۔ عشق در غزل معمولاً با نوعی هجران و دوری و محرومیت همرا ه است۔ غزل مظهر عواطف واحساسات قلبی است۔

شاعر غزل سرای وعهد مغول، در عشق پاك باز است و هوس، عشق اورا آلوده نمی سازد ـ عشق او عشقی است حقیقی او الهی و هرجا که عشق زمینی است ـهم از کام جویی و شهوت رانی به دور است ـ کوتاه سخن است این که در تغزل، معشوق معین است و در غزل نامعین ـ در تغزل سخن از شراب خواری و خوش گذرانی و وصال است و در غزل سخن از درد و رنج و فراق و ناکامی است ـ در تغزل ممکن است ـ شاعر دل در گرو چندین عشق داشته باشد حال آن که در غزل چنین نیست و بیان شاعر کلّی است۔

نمونه سید نصیر گولروی به زیر قرار است:

با همه نازو دلبری پاسِ وفا نمی کنی
ای بتِ فتنه گر چرا خوف خدا نمی کنی
در رهِ انتظارِ تو چشم سفید کرده ایم
یوسف دل نوازِ ما چشم به ما نمی کنی
در تپش فراق تو سوخته دل شدیم و تو
هیچ گهی گذر به ما مثلِ صبا نمی کنی
ای که تغافلِ تو هست گلشن زیست را خزان
خوارو زبون شویم ما گر تو عطا نمی کنی
ازپی انتظارِ تو بر سرِ ره گذار تو
عمر گذشت و خویش راجلوه نما نمی کنی
جان به لب ای طبیبِ دل در غم هجر شد نصیر
دردِ فراق داده ای از چه دوا نمی کنی ۲۱

نمونۀ امیر خسرودهلوی:

به خوبی همچو مه تابنده باشی
به ملكِ دلبری پاینده باشی
جفا کم کن که فردا روز محشر
به روی عاشقان شرمنده باشی

ز قیــدِ دو جهـــان آزاد بـــاشــم

بــه روی هـمـنشیـن بنده باشی۲۲

شاه نیاز احمد علوی بریلوی (د:٦جمادی الآخر ۱۲۵۰ ق)

گـر بـر سـرِ بـالیـنـم نـازان بـه خرام آیی

جـان از سـرِ نـو یـابم هم تاب و توانایی

تاپنجه عشقت شد همدست و گریبانم

از قبـضهٔ دستـم شـد دامان شکیبایی۲۳

در غزل فارسی، معشوق در مقام ناز است و عاشق در جای گاه نیاز ـ

گـر بـرسـرِ بـالیـنـم یك جـلوه بفر مایی

صـد بـار شـوم قـربـان ای پیـکـرِ زیبایی

جانم به لب آمد هم از حسرت دیدارت

نی طاقتِ غم دارم نی تابِ شکیبایی۲٤

طوطی هند امیر خسرو می فرماید:

بــه لبم رسیـده جــانـم تـو بیــا کـه زنده مـانم

پس ازان که من نمانم به چه کار خواهی آمده۲۵

سید نصیر گولروی:

بـاز آ کـه گذشت از حد آزارِ فراق تو

درمـان دلم فرماز اعجازِ مسیحایی۲٦

سعدی شیرازی ترکیب"طارم اخضر"به طورِ احسن به کار برده است ـ

"طارم اخضر "از عـکـس چمن حمرا گشت

بس که از طرف چمن لؤلؤ لا لا برخاست۲۷

این ترکیب در شعر سید نصیر گولروی نیز آمده است:

ای مــه!جـمـالِ کـلبهٔ تاریك پستِ من

از پـای تـو چـو طارم اخضر بلند شد۲۸

سعدی شیرازی:

منزل عشق از جهانی دیگر است
مردِ عاشق را نشانی دیگر است
عقل می گویم که این رمزاز کجاست
کاین جماعت را نشانی دیگر است۲۹

سید نصیر گولروی:

بر درِ خوبان نظامی دیگر است
انتظام و اهتمامی دیگر است
در حریمِ جلوهٔ گاهِ دلبران
هدیه و نذر و سلامی دیگر است ۳۰

سعدی شیرازی:

یك روز به شیدابی در زلف تو آویزم
زان دو لب شیرین صد شور برانگیزم۳۱

سیّد نصیر گولروی دربارهٔ زلف یار:

من از هجوم خیالِ مسلسل زلفش
نصیر سلسلهٔ شوق را دراز کنم۳۲
روی تابانِ تو در پردهٔ گیسوی سیاه
به شب تار درخشانی ماهی عجبی۳۳

اگر چه در شعر سید نصیر گولروی تشبیهات و استعارات و کنایه ها و مجاز های تازه کم نیست و آن ها را متناسب با موضوع و مقام به کار برده است.

ز حیرت پابه گل هر سروِ بستان
چه رفعت قدّ زیبای تو دارد۳۴

دیگر:

گشت دل دیوانه و زنجیر گفت
گیسوی آن یارِ گل اندام را ۳۵

دیگر:

نگاهِ ناز خود سوی رقیب ای دلربا کردی
به نخچیری غلط انداختی، تیری خطا کردی۳۶

سید نصیر گولروی عارف وصوفی شهری است۔ شعر وی از نظر جوهر شعر و عناصر خیال، یکی از قوی ترین و ناب ترین شعر های فارسی است۔ او جمادو نبات را به قدرت خداوند صاحب تشخیص و عقل می داند و به فراست خویش در ماسوی الله چیز ها می بیند که چشمِ دیگران نمی بیند۔

آن آیینهٔ قدرت ذات یکتا
آن جوهر ایجاد صفات و اسما
در غیب احد است و درشهادت احمد
این است رموز خواجهٔ هر دوسرا ۳۷

میرزا بیدل دهلوی:

یکی غیر از یکی چیزی نمی آرد به عرض این جا
احد در عالم تعداد میم احمدی دارد۳۸

نزد سید نصیر گولروی :

بر نتابی جلوه اش عکس جمالش را بیاب
چون به احمد گم شدی، دیدِ احد دشوار نیست۳۹

دیگر:

نورِ رخ عالم است منشق از تو
پیداست فروغِ حسن مطلق از تو

بو از گل و گل از گل و گل از پی گل
عـالـم ز تـو و تـو زحق و حق از تو ٤٠

میرزا عبدالقادر بیدل:

اگـر گـویـم ز زلف خـود رهـایـی ده دل مـارا
چو زلف خود سر هرمو ز صد جا بیشتر پیچد ٤١

سید نصیر گولروی:

دل را بـه دامِ گیسـوی جـانـان اسیر کن
وز بندِ راه و رسمِ جهان رستگار باش ٤٢

دیگر:

مـن از هـجوم خیال مسلسل زلفش
نـصیـر سلسله شوق را دراز کنم ٤٣

دیگر:

سنبـل سـرِارادت آرد بـه پـای نـازت
آیی اگـر به گلشن با کاکل درازی ٤٤

تر کیب "آب حیات" نزدیك بیدل دهلوی و نصیر گولروی توجه بفرما یید :

بیدل دهلوی :

بیـدل ز کـلـکـم مـی چـکد آب حیـات نیك و بد
خضراست اگر کس می خورد امروز دشنام مرا ٤٥

نصیر گولروی:

زنـدگی عیـان تـویی، راحتِ عاشقان تویی
آب حیات می چکد از لبِ خنده زای تو ٤٦

سیـد نصیر گولروی به شیوهٔ سنایی، مولوی، عطار، سعدی، امیر خسرو، عراقی، جامی، حافظ و میرزا عبدالقادر بیدل به سرودن غزل های رندی و قلندری نیز توجه داشته و مفاهیم رند ی وقلندری و عاشقانه ، گاهی در غزل های او پراکند ه است مانند:

مولوی:

کـارِ مـردان روشنـی و گـرمی است

کـارِ دونان حیله و بی شرمی است۴۷

نصیر گولروی:

کـار مـردان روشنی و گرمی است آری نصیر

بزمِ یاران گرم کردی چون به گفتار آمدی۴۸

سعدی شیرازی :

سـروِ سیمینـا بـه صحرامی روی

نیك بد عهدی که بی مامی روی۴۹

نصیر گولروی:

بـر سـفـر ای مـاهِ زیبـا مـی روی

کـرده ویـران شهـرِدل را مـی روی

عـالـمـی همـراه و تـنهـا مـی روی

سـروِ سیـمیـنـا بـه صـحـرا مـی روی

سـخـت بی مهر ی که بی ما می روی۵۰

امیر خسرو دهلوی:

کـافرِ عشـم مسـلـمـانی مرادرکـار نیست

هـر رگِ مـن تـار گشتـه حـا جت زنّار نیست

خلق می گوید که خسرو بت پرستی می کند

آری آری میکـنم با خلق مارا کا ر نیست۵۱

نصیر گولروی :

دیـدهٔ مـا هـرزه گـردِ جـلـوهٔ گلزار نیست

خود گلستانیم مارا با گلستان کا ر نیست

کا فرِ عشقم به قولِ حضرتِ خسرو ، نصیر
هر رگِ من تار گشته حاجتِ زنّار نیست ۵۲

جامی:

زتـن پـرست مـحو سرِّاهـلِ دل جـامی
کـه نیسـت هـر صـدفی جای درِّ یکدانه ۵۳

نصیر گولروی:

نـصیر فـاش مگو حرفِ راز در محفل
کـه بس بلند شدی در طریق رندانه ۵٤

جامی:

بسـوز بـال وپـر سـعـی تـا بیاسایی
بـه پـای شـمع دلفروز خود چو پروانه ۵۵

نصیر گولروی:

تـو هـمچو شمع فروزان عذار افروزی
بـه گـردِ روی تـو گردم مثال پروانه ۵٦

حافظ شیرازی:

سـر از لـحد بـه در آرنـد بهـرِ پـا بوسی
گهی گذر به سرِ کشتگانِ غمزه و ناز ۵۷

نصیر گولروی:

رسیـد بـر در تو بـا هـزار حسـرت دل
مـران نـصیرِ حـزین را ز آستانهٔ ناز ۵۸

حافظ شیرازی :

مـن حـالـت زاهـد ، بـا خـلـق نـخواهم گفت
کاین قصّه اگر گویم با چنگ و رباب اولی ۵۹

نصیر گولروی:

من رند سیه مستم و عظِ تو نمی فهمم
از موعظه و تلقین آهنگِ رباب اولی ٦٠

حافظ شیرازی:

سینه مالا مال درد است ، ای دریغا مر همی
دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را هم دمی ٦١

نصیر گولروی:

جان به لب آمد نصیر از فرقتِ دلدارِ خویش
زندگی یابد اگر بیند رخِ آن هم دمی ٦٢

بیدل دهلوی:

می بایدم ز خجلت اعمال زیستن
نو میدترز زنگی آئینه دیده ای
بر گریه ام نظر کن و از حسرتم مپرس
عرض گداز صد نگهست آب دیده ای ٦٣

نصیر گولروی:

طرب ای نصیرِ ابو البیان چه شوی فسرده ز ابلهان
که تو درنگاهِ چمن دلان همه جلوه ای، همه دیده ای ٦٤

بیدل دهلوی:

به هزار کوچه دویده ام، به تسلّی نر سیده ام
زقد خمیده شنیده ام، که چو حلقه شد به دری رسد ٦٥

نصیر گولروی:

مدد ای کرشمه آرزو که نصیر در رهِ جستجو
نفسی کشد، سخنی زند، قدمی نهد، به دری رسد ٦٦

بیدل دهلوی:

ز تلاش طاقت هرزه دو نشدم دچار تسلّی
قدمی در آبله بشکنم که به خود رسد تك و تاز من
ره دیر و کعبه نرفته ام به سجود یاد تو خفته ام
سرز نوایی که نداشتم که نمود جای نماز من ٦٧

نصیر گولروی:

چه طلسمِ حیرتِ مطلقم، چه فسون عقل مجرّدی
نه به من رسد تك و تاز تو نه به تو رسد تك و تاز من
نه روم به مسجد اگر کشان زجنون سری غلطم مخوان
به دری که خم شود آسمان چه بساطِ پشتِ نمازِ من٦٨

در مصراع دوم بیت اوّل نصیر با بیدل مشترك است یعنی بیدل گفت که"که به خود رسد تك و تاز من" نصیر گولروی هم گفت که "نه به تو رسد تك و تاز من".

امیر خسرو دهلوی:

به یك آمدن ربودی دل و دین و جان خسرو
چه شود گر بد ینسان دو سه بار خواهی آمد ٦٩

نصیر گولروی:

رهزن حسن رباید دل و دین هوش و خرد
گاه گاهی سرِ راهی به نگاهی عجبی ٧٠

امیر خسرو دهلوی:

من درویشی را کشتی به غمزه
کرم کردی، الٰهی زنده باشی ٧١

نصیر گولروی:

دل دیوانه را در حلقه زلفِ دو تا کردی
کرم کردی، عطا کردی ، روا کردی بجا کردی ٧٢

امیر خسرو دهلوی بعد از کشتن دوست با عشوه و غمزه می گوید که ای دوست کرم کردی و برای دوست دعا می کند که ای دوست تو زنده باشی۔ نصیر گولروی در تقلید امیر خسرو دهلوی دعا می گوید:

"کرم کر دی، عطا کردی ، روا کردی، بجا کردی"

میرزا غالب دهلوی:

دمید دانـه و بـالید وگـه آشیـان شد
در انتـظـار هـمـا دام چیـدنـم بنگر ۷۳

نصیر گولروی:

در رهِ انتـظــار تـو چشـم سـفیـد کـرده ایـم
یـوسفِ دل نـواز مـا چشم بـه مـانـمـی کنی
از پـی انتـظــار تــو بـرسـرِ ره گـذار تـو
عمر گذشت و خویش را جلوه نما نمی کنی ۷٤

ولی جای دیگر خیال نصیر گولروی این است:

سـلـطـنـت اگـر خـواهی باش بنده شاهی
زیرِ دامنش بنشین ظل صد هما اینست ۷۵

نـوع سـخن مستزاد این است که شعری که در آخر هر بیت یا هر مصراع آن جمله ای آوردن که وزن آن جملات باهم متحد و در عین حال باوزن مصراع های اصلی متناسب باشد۔

مستزاد مولوی به قرار زیر است:

هـر دم بـه لبـاس وگـر آن یـار بـر آمد
گه پیر و جوان شد
درعین بتان خواست که خود را به پرستد
خود را به پرستید
خـود گشت بت و خود به پرستار بر آمد
خود عینِ عیان شد

خود کوزه و خود کوزه گرو خود گل کوزه

خود رندِ سبو کش۷٦

شاه نیاز بریلوی:

ای دوست ببین در همه سو روی خدا را

با عین نگاهی

خود بهر تماشای رخش آمده بیرون

از حجله خلوت

گه دلق ببر کرده و گه صورت دارا

به حشمت و جاهی

از روشنی عارض و از تابش سیما

وز کاکل و خالش

آورد برون این همگی صبح و مسارا

هر شام و پگاهی

بینی همه او گر همه این ما و شمارا

آیی سوی راهی

زان پس تو خدا باشی و بینی تو خدا را

در هر پر کاهی

مانند نیاز آیی برون از چه هستی

گر عاشقِ حقی۷۷

سید نصیر گولروی:

چون مردِ فدا کاری

وقف است جبین من بهر درِ دلداری

از بهر ثنا خوانی

ای نغمه گرِ فطرت! کن سلسله جنبانی

بالاست مقام او

ریـزد بـه دلـم کـوثـر یك گـردشِ جـام او

سوگندِ خدای او

بـاشـد سـنـدِ هستی، نقش کفِ پای او ۷۸

مولانا جامی درباره معراج پیغامبر می گوید:

زسـرِّ سیـنـه اش جـامـی الـم نشـرح لك بـرخـوان

ز معراجش چه می پرسی که سبحان الّذی اسریٰ ۷۹

نصیر گولروی:

خـرامِ اشهـبِ ذوق لـقـایـت در شـب اسـریٰ

گـذشـت از مـاسـوا هـنـگـام جولان یارسول الله ۸۰

در تـذکـره مـعـراج نبی پیداسـت ز آغـاز سـورت

دیدش چو به اوجِ عبدیّت، خود گفت سبحان الله ۸۱

دیگر:

شـب مـعـراج ولیلة الـقـدر است

شـرح مـوی تـو یـارسـول الـلـه ۸۲

مولانا غلام قادر گرامی (د: ۱۹۲۷م) درباره مسلسل زلف یار می گوید:

شبهـای وصـل و گـوشـه چشم عنـایتـی

مـاییـم و زلفِ یـار مسلسل حـکـایتـی

از چشم فتنه مست که خونریز عالم است

مـضـمـون دار و گیـر قیـامـت روایتـی

عـنـوان یك نـگـاهِ تـو خـونـریـز عـالـمـی

تـمـهیـدنیـم خـنـد تـو مـرگ ولایتـی ۸۳

نصیر گولروی:

هـزار نـعمـتِ دنیـا اگـر مـرا بخشند

نثـار گـوشـه آن چشم نیـم بـاز کنم

مـن از هـجـوم خیـالِ مسلسل زلفـش

نـصیـر سلسلـه شوق را دراز کنم۸٤

گرامی:

تـا چـنـد امتحـان تـغـافـل؟ تبسّـمی

دیـرینـه بـنـده ایست گرامی، رعایتی۸۵

نصیر گولروی:

اگـرچـه دامـن کشیـده از من ولی فتـادم بـه پـای نـازش

بگفتمش، زحمت علاجی، تبسّمی کرد و گفت، آری۸٦

حواشی و تعلیقات

۱ـ نصیر گولروی،نصیرالدین، متاع زیست،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف اسلام آباد، ص ۸٤

۲ـ همان،عرشِ ناز، ۲۰۰۰م،ص۸

۳ـ همو،ص۱۵ـ

٤ همو،ص۱۹ـ

۵ـ همان،دین همه او ست،۲۰۱۱م،ص۱ـ

٦ـ همو،ص۳۲ـ

۷ـ همو،ص ۳٦ـ

۸ـ جامی، عبدالرحمن،مولانا،کلیات جامی،،مؤسسهٔ انتشارات نگاه،تهران، ایران، ۱۳۸۰ ش، ص۱۵۲ـ

۹ـ نصیر گولروی،نصیر الدین،دین همه او ست،ص ۳٦ـ

۱۰ـ جامی،عبدالرحمن،مولانا،مثنوی هفت اورنگ،سلسلة الذهب،(به تصحیح و مقدمه،آقای مرتضٰی،مدّرس گیلانی)،انتشاراتِ مهتاب،تهران،ایران،ص۸ـ

۱۱ـ نصیر گولروی،نصیرالدین، دین همه او ست،ص ۳۲ـ

۱۲ـ جامی،عبدالرحمٰن،مولانا،مثنوی هفت اورنگ،سلسلة الذهب،ص۸ـ

۱۳ـ نصیر گولروی،نصیر الدین، دین همه او ست،ص۱۲ـ

۱٤ـ همان،فیض نسبت،ص٦۲،٦۵ـ

۱۵ـ همان،آغوش حیرت،ص۱۱ـ

۱٦ـ صدیقی،ظهیر احمد،دکتر،پروفسور،تنقیدو تحقیق ادبیات،مجلس تحقیق و تالیف فارسی،دانشگاهِ دانشکدهٔ دولتی،لاهور،ص۱۵۲ـ۱۵٦ـ

۱۷ـ میمنت،میر صادقی،واژه نامه هنرِشاعری، تهران،ایران، ۱۳۷۹ ش،ص۲۰۸،۲۱۰ـ

۱۸ـ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرشِ ناز،مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف،اسلام آباد،ص۶۰ـ٦۱ـ [بیست وهشت بیت دارد،این قصیده را به مناسبت تقریب رونمایی کتاب دکتر سید سبطِ حسن رضوی سروده بودم۔این تقریب ۱۹۷۰م،در راول پندی برگزار شد۔در این تقریب مصورِ

جذبات آقای جوش ملیح آبادی و شاعر نعت گو نامور آقای حافظ مظهرالدین نیز جلوه افروز بودند۔در آن وقت بیست ویك ساله بودم۔کسانی که در آن محلسِ انس موجود بودند۔بدون بخل و حسد آفرین آفرین گفتند۔]

۱۹۔ همان۔فیض نسبت،ص۱۷٤

۲۰۔ همان،عرشِ ناز،ص۵۸،۵۹۔

۲۱۔ همو،ص۲۵۔

۲۲۔ دهلوی،امیر خسرو،انتخاب غزلیات خسرو،(پروفسور وزیر الحسن عابدی)،۱۹۸۰م) مجلس ترقی ادب،لاهور،ص۲۷٦۔

۲۳۔ بریلوی،شاه نیاز احمد،دایون شاه نیاز، سیرت فاوندیشن،لاهور، ۲۰۰۳م، ص۲۳۱۔

۲٤۔ نصیر گولروی،نصیر الدین،عرش ناز،ص۱۱

۲۵۔ امیر خسرو،دهلوی،انتخاب غزلیات خسرو،ص۱۲٤۔

۲٦۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرشِ ناز،ص۱۱

۲۷۔ سعدی شیرازی، کلیات سعدی،انتشارات هرمس،(به تصحیح محمد علی فروغی) تهران، ایران، ص ۲۹۸۔

۲۸۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص۱۳۔

۲۹۔ سعدی شیرای، کلیات سعدی،ص٥٦۳۔

۳۰۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز ص۵۔

۳۱۔ سعدی شیرازی، کلیات سعدی،ص ۲۲۰۔

۳۲۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص۹

۳۳۔ همو،ص۸۔

۳٤۔ همو،ص۲۸۔

۳۵۔ همو،ص۲٦۔

۳٦۔ همو،ص۲۲۔

۳۷۔ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،رباعیاتِ بیدل دهلوی،انتشارات الهام، تهارن، ایران،۱۳۸٦ش،

ص٦١۔

۳۸۔ همو،ص٥٤۔

۳۹۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص٣٤۔

٤٠۔ همان،آغوش حیرت،ص١١

٤١۔ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،دیوان بیدل دهلوی،ج١، ص٥٥٩۔

٤٢۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص٢۔

٤٣۔ همو،ص٩۔

٤٤۔ همو،ص١٠۔

٤٥۔ بیدل دهلوی،عبدالقادر،میرزا،دیوان بیدل دهلوی،ص٢١٢۔

٤٦۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص٢٣۔

٤٧۔ مولوی،جلال الدین،مثنوی معنوی،ص١٩٢۔

٤٨۔ نصیر گولروی، نصیر الدین، عرشِ ناز، ص ٤٥۔

٤٩۔ سعدی شیرازی، کلیات سعدی،ص٤٤٥۔

٥٠۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ٤٧۔

٥١۔ دهلوی،امیر خسرو، کلیات امیر خسرو۔ص٢٧٢۔

٥٢۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص٣٤۔

٥٣۔ جامی،عبدالرحمٰن،مولانا، کلیات جامی،ص٦٢٩۔

٥٤۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص٣٥۔

٥٥۔ جامی،عبدالرحمٰن،مولانا، کلیات جامی،ص٦٢٩۔

٥٦۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص٣٥۔

٥٧۔ حافظ شیرازی،دیوان حافظ شیرازی(از روی نسخه تصحیح شده علامه محمد قزوینی) کانون انتشارات پیامِ عدالت،تهران،ایران،١٣٧٢ش،ص٦٦۔

٥٨۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، متاع زیست،ص٨٤۔

٥٩۔ حافظ شیرازی،دیوان حافظ شیرازی،ص٨٣۔

۶۰۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص ۳۱۔

۶۱۔ حافظ شیرازی،دیوانِ حافظ شیرازی،ص

۶۲۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ۳۲۔

۶۳۔ بیدل دهلوی، کلیات بیدل دهلوی،ج ۲،ص ۱۳۸۴

۶۴۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ۴۲۔

۶۵۔ بیدل دهلوی، کلیات بیدل دهلوی،ج ۱،ص ۴۹۔

۶۶۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ۳۲۔

۶۷۔ بیدل دهلوی، کلیات بیدل دهلوی،ج ۲،ص ۹۲۔

۶۸۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ۳۷،۳۸۔

۶۹۔ امیر خسرو،دهلوی،انتخاب امیر خسرو،(پروفسور وزیرالحسن عابدی)،ص ۱۲۴۔

۷۰۔ نصیر گولروی،نصیرالدین، عرش ناز،ص ۸۔

۷۱۔ امیر خسرو،دهلوی،انتخاب غزلیات خسرو،ص ۲۷۶۔

۷۲۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص ۲۲۔

۷۳۔ غالب دهلوی،اسدالله خان،میرزا، کلیات غالب،ص ۱۱۲۔

۷۴۔ نصیر گولروی نصیرالدین، عرش ناز،ص ۲۵۔

۷۵۔ همو،ص ۲۷۔

۷۶۔ مولوی،جلال الدین، کلیات شمس تبریزی،ص ۴۴۵۔

۷۷۔ شاه نیاز احمد،بریلوی،دیوان شاه نیاز، سیرت فاؤندیشن،لاهور،ص ۲۴۵۔

۷۸۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،دین همه اوست،ص ۴۳،۴۴۔

۷۹۔ جامی،عبدالرحمٰن،مولانا، کلیات جامی،ص ۶۵۱۔

۸۰۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،دینِ همه اوست،ص ۳۳۔

۸۱۔ همو،ص ۳۶۔

۸۲۔ همو،ص ۳۷۔

۸۳۔ گرامی جالندهری،غلام قادر،مولانا، کلیات گرامی،(تدوین و تصحیح دکتر محمد

عبدالطیف)،پیکجز لیمتید،لاهور، ۱۹۷٦م، ص۲۱۹۔

۸٤۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص۹۔

۸۵۔ گرامی جالندهری،غلام قادر،مولانا،کلیات گرامی،ص ۱۳۷۔

۸٦۔ نصیر گولروی،نصیرالدین،عرش ناز،ص ۳۰۔

کتاب شناسه/منابع

منابع و مآخذ

۱۔ احمد رضا خان، بریلوی،(۱۹۹۷م)، حدایق بخشش، مسلم کتابوی، لاهور۔

۲۔ اختر راهی ، پروفسور (۱۹۷۸م) ، تذکره مصنفین، درس نظامی، مکتبه رحما نیه ، لاهور۔

۳۔ اظهر، ظهور احمد، دکتر، (۲۰۱۰م) نذرنصیر گیلانی، نوادرات پبلیشرز، لاهور، فیصل آباد۔

٤۔ اعجاز، محمد بلال، حافظ، (۲۰۰۸م)، فیو ضا ت گیلانی، مولانا سید مناظراحسن گیلانی رحمته الله علیه ، مکتبه احمد ۔ ۱٤۱، ای لاله زار ، فیز۔1، ٹهوکر نیاز بیگ لاهور۔

۵۔ بهدار وند، اکبر، (۱۳۵۲ش)، دیوان بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی، موسسه انتشارات، نگاه، خیابانِ انقلاب، تهران، ایران۔

٦۔ بیدل دهلوی، عبدالقادر، (۱۹۷٦م)، کلیاتِ بیدل ، تهران، ایران ۔

۷۔ تسبیحی، محمد حسین، (۱۹۷۰م) فارسی پاکستان و مطالب پاکستان، شناسی، ادارهِ تحقیقات ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۔

۸۔ جامی گیلا نی گو لروی ، ، غلام نظام الدین (۲۰۰۰م)، جان آرزو ،مکتبه مهریه نصیر یه ، گولره شریف ، اسلام آباد۔

۹۔ جامی گیلانی ، غلام نظا م الدین، گولروی (۲۰۰۰م) ، عنوان آرزو، مکتبه مهریه نصیریه، گولره شریف ، اسلام آباد۔

۱۰۔ حا فظ شیرازی شمس الدین ، (۱۹۸۰م) ، دیوان حافظ ، تهران ،ایران۔

۱۱۔ حسن انوشه ،(۱۹۸٦م)، دانشنامه ادب فارسی ، انتشارات جامع ، تهران (ایران)

۱۲۔ حقانی ، رفاقت علی ، حافظ ، (۲۰۰۹م) بدر منیر ، جامعه حقانیه ظاهرالعلوم ، اٹک صدر ۔

۱۳۔ رضا مصطفوی، سبزواری، مقام پیر چیست و پیر نصیر الدین کیست؟، دانش، ۹۷۔تابستان ۱۳۸۸، فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

۱٤۔ سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح (۱۹۸۰م) ، بوستان سعدیِ، مکتبه میدانِ انقلاب ، دانشگاه تهران ، ایران۔

۱۵۔ همو ، (۱۹۸۰م) گلستان سعدی ، تهران ، ایران ۔

۱۶ـ حبیب ، طارق ، (۱۹۹۷م) مجله شبیه ،ویژه نامهٔ، حضرت صاحبزاده غلام نظام الدین معظمیؒ، لاهور۔

۱۷ ـ حقانی ، رفاقت علی ، حافظ ، (۲۰۰۹م) بدر منیر ، جامعه حقانیه ظاهرالعلوم ، اتک صدر ـ

۱۸ـ داکانی، پرویز عباسی، دکتر،(۱۳۸٦ش)، رباعیاتِ بیدل، دهلوی، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی، انتشاراتِ الهام، خیابانِ انقلاب، تهران، ایران۔

۱۹ـ دهلوی، بیدل ، عبدالقادر،میرزا، (۱۹۷٦م)، کلیاتِ بیدل ، تهران، ایران ـ

۲۰ ـ دهلوی ـ نواب بیگ (۱۳۳۷ق) ، تحفة الا برار، مکتبه رضوی، دهلی، هند۔

۲۱ـ راهی ، اختر ، پروفسور (۱۹۷۸م) ، تذکره مصنفین، درس نظامی، مکتبه رحما نیه ، لاهور۔

۲۲ـ رام پوری ، غیا ث الدین (۱۲٦۰ق) ، غیا ث اللغات ، مکتبه نو لکشور ، هند۔

۲۳ـ رها ، محمد حسین ، تسبیحی ،دکتر (۱۹۷۰م) فارسی پاکستان و مطالب پاکستان، شناسی، ادارهٔ تحقیقات ایران و پاکستان ، اسلام آباد ـ

۲٤ـ سبزواری، رضا مصطفوی، دکتر، مقام پیر چیست و پیر نصیر الدین کیست؟، دانش، ۹۷تابستان ۱۳۸۸، فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

۲۵ ـ سعدی ، مشرف الدین مصلح (۱۹۸۰م) ، بوستان سعدی، مکتبه میدانِ انقلاب ، دانشگاه تهران ، ایران۔

۲٦ـ همو ، (۱۹۸۰م) گلستان سعدی ، تهران ، ایران ـ

۲۷ـ سمر قندی ، نظامی، عروضی (۱۹۸۰م) ، چهار مقاله ، انتشارات مهرا، میدانِ انقلاب ، تهران ،ایران۔

۲۸ـ سیتهی ، محمد اسما عیل ، پرو فسور (۲۰۰۲م) ، زنده صداقت (سوانح حیات بابو جیؒ)، ایوان مهر علی شاه ، گولره شریف ، اسلام آباد ـ

۲۹ـ شمیسا ، سیروس (۱۳۷۸ش) ، علمِ بیان و معانی ، تهران ، ایران ـ

۳۰ ـ شمس الدین ،محمد ، حا فظ (۱۹۸۰م) ، دیوان حافظ ، تهران ،ایران۔

۳۱ـ صدیقی، ظهیر احمد، پروفسور، تنقید و تحقیق و ادبیات، مجلس تحقیق و تالیفِ فارسی،

دانشگاه جی سی لاهور۔

۳۲ ۔ همو ،(۲۰۰۸م) ، تصوف اور تصورات صوفیه ، سیتهی بك ، لاهور۔

۳۳۔ فروغی، محمد علی، (۱۳۸۵ش)، کلیاتِ سعدی، مصلح الدین سعدی، انتشاراتِ هرمس، تهران، ایران۔

۳٤۔ فقیر، محمد افضل ،صوفی، (۱٤۰۳ق) ، جانِ جهان ، سلیم نواز، پرنتنك پریس، فیصل آباد ۔

۳۵۔ همو ، (۱٤۱۳ ق) شابیب الرحمة، مکتبه کاروان، لاهور۔

۳٦۔ فیض، فیض احمد، مولا نا، (۱۹٦۷م)، مهر منیر، مکتبه مهریه غو ثیه ، گو لره شریف ،اسلام آباد ۔

۳۷۔ قادری ،محمد احمد ، سید، (۱۳۹۳ق)، کشف المحجوب، حسان پبلشر ز، لا هور ۔

۳۸ ۔ قادری ، شرف، محمد عبد الحکیم، (۱۹۷٦م) ، تذکره اکابر اهلِ سنت ، مکتبه قادریه ، لاهور ۔

۳۹۔ کا شمیری ، شورش، (۱۹۸۰م) ، اساطیرِ اولیٰ کی تصویر ، لاهور ۔

٤۰۔ همو ، (۱۹۷۵م) ، تحریك ختم نبوت،لاهور۔

٤۱۔ کهگه ، محمد شاه ، (۲۰۰۷م) مهر نصیر ،ضیا القران پبلی کیشنز،لاهور ۔

٤۲۔ همو ، (۲۰۰۳م) ۔"شر ح احوال پیر نصیر الدین نصیر گیلانی و بررسی عرشِ ناز ، تحقیقی مقاله برای، کارشناسی ارشد فارسی، گروهِ فارسی ، دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب، لاهور ۔

٤۳۔ کرم حیدری، پروفسور (۲۰۰۲م) پیر مهر علی شاه (پنجابی فارسی کلام اور اردو تر جمه) منصور بك هاؤس، لا هور ۔

٤٤۔ کهو کهر ، محمد امین ، (۲۰۰٦م) ، اسلامی اخلاق ، تصوف ، مکتبه دانیا ل ،لاهور ۔

٤۵۔ کوهاتی،محمد صحبت خان، دکتر،(۲۰۱۰م)، فروغ علم، کراچی۔

٤٦۔ گجراتی ، چشتی، محمد امام الدین (۱۳۱۳ه) ، مرآة السالکین فی حالات الکاملین، گوجرانواله ۔

٤۷۔ گرا می، غلام قادر، شیخ، کلیاتِ گرامی، تدوین و تصحیح، دکتر، محمد عبداللطیف،

انتشارات پیکجز، لاهور۔

۴۸۔ گردیزی، شاه حسین، (۱۹۹۲م)، مهرِ انور، مکتبه مهریه غوثیه، گو لره شریف، اسلام آباد۔

۴۹۔ گولروی، بابو جی، غلام محی الدین، (۲۰۰۰م)، مکتو بات مسافر چند روزه، مکتبه مهریه غو ثیه، گولره شریف، اسلا م آباد۔

۵۰۔ گو لروی، جامی گیلانی، غلام نظام الدین (۲۰۰۰م)، جان آرزو، مکتبه مهریه نصیر یه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۱۔ گولروی، غلام معین الدین، گیلانی (۱۹۹۵م)، اسرا ر المشتاق، مکتبۀ مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۲۔ گولروی، غلام مهر علی، (۱۹۶۴م)، الیواقیت المهر یه، کلیم آرت پریس، مولتان۔

۵۳۔ گولروی، مهر علی شاه، پیر، (۱۹۹۶م)، اعلای کلمته الله فی بیان و ما اهل به لغیر الله، مکتبه مهر یه غوثیه، گولره شریف، اسلا م آباد۔

۵۴۔ همو، (۱۹۹۶م)، الفتوحات الصمد یه، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۵۔ همو، (۱۹۹۶م)، تصفیه ما بین سنّی و شیعه، مکتبه مهر یه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۶۔ همو، (۱۹۹۶م)، سیف چشتیایی، مکتبه مهریه غوثیه، گو لره شریف اسلام آباد۔

۵۷۔ همو، (۱۹۹۶م)، تحقیق الحق فی کلمه الحق، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۸۔ همو، (۱۹۹۶م) شمس الهدایه فی اثبات حیا ت المسیح، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۵۹۔ گولروی، مهر علی شاه، پیر، (۱۹۹۶م)، فتاوی مهریه، مکتبه مهر یه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۶۰۔ همو، (۱۹۹۶م)، عجا له بر دو رسا له، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۶۱۔ همو، (۲۰۰۰م)، مرآة العرفان، مکتبه مهریه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

۶۲۔ همو، (۲۰۰۰م)، مکتوباتِ مهر یه، مکتبه مهر یه غوثیه، گولره شریف، اسلام آباد۔

٦٣۔ ہمو،(۲۰۰۰م)، ملفوظات مہریہ، مکتبہ مہریہ غوثیہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٦٤۔ گولڑوی، نصیر الدین نصیر، پیر، (۲۰۱۱م)، طریق الفلاح فی مسٔلة الکفو للنکاح، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٦٥۔ گولڑوی، نصیرالدین نصیر، پیر،(۱۹۸۲م)، آغوشِ حیرت، کراچی۔

٦٦۔ ہمو، (۲۰۰۱م)، استعانت و اعانت کی شرعی حیثیت، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٦٦۔ ہمو، (۲۰۰۰م)، امام ابو حنیفہ اوران کا طرزِاستدلال، مکتبہ مہریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٦٧۔ ہمو، (۱۹۸۳م)، پیمانِ شب، شیخ غلام علی و پسران، لاہور۔

٦٨۔ ہمو، (۲۰۰۱م)، حضرت پیر پیران کی شخصیت، سیرت اور تعلیمات، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گو لڑہ شریف اسلام آباد۔

٦٩۔ ہمو، (۲۰۰۰م)، دست نظر، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٠۔ گولڑوی، نصیر، نصیرالدین، پیر، (۱۹۸۳م)، دین ہمہ اوست، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گو لڑہ شریف اسلام آباد۔

٧١۔ ہمو، (۲۰۰۰م) راہ و رسم منزلہا، شیخ غلام علی و پسران، لاہور۔

٧٢۔ ہمو،(۲۰۰۰م)، رنگِ نظام، مکتبہِ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٣۔ ہمو، (۲۰۰۰م)، عرشِ ناز، مکتبہِ مہریہ نصیریہ، گو لڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٤۔ ہمو،(۲۰۰۰م)، فیضِ نسبت، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٥۔ ہمو، (۲۰۰۰م)، قرآن مجید کے آدابِ تلاوت، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گو لڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٦۔ ہمو،(۲۰۰۱م)، کیا ابلیس عالم تھا، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٧۔ ہمو، (۲۰۰۳م)، لفظ اللہ کی تحقیق، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گولڑہ شریف، اسلام آباد۔

٧٨۔ ہمو، (۲۰۰۳م)، لطمتہ الغیب و مقالہ فتوح الغیب، مکتبہ مہریہ نصیریہ، گو لڑہ شریف، اسلام آباد۔

۸۹ ـ همو ،(۲۰۰۱ م) ، موازنه علم و کرامت ، مکتبه مهر یه نصیریه ، گو لره شریف ، اسلام آباد ـ

۸۰ـ همو ،(۱۹۹٦م) ، نام و نسبت ، مکتبه مهر یه نصیریه ، گو لره شریف ، اسلام آباد ـ

۸۱ محمد اقبال لاهوری، علامه،دکتر (۱۹۹۱م)، زبورِ عجم، شیخ غلام علی و پسران، ناشران، لاهور۔

۸۲ـ مبارك پوری ، صفی الرحمان ، مولانا، (۲۰۰۰م) ، قادیانیت اپنے آئینے میں ، مکتبه اسلامیه، خیابان غزنی، اردو بازار، لاهور ـ

۸۳ـ محدث دهلوی ، عبدالحق،(۱۹۹۷م)، شیخ، اخبار الخیار، دارالاشاعت، کراچی۔

۸٤ـ محمد اقبال ، علامه ، دکتر، (۲۰۰۰ م)، کلیا تِ اقبال فارسی ، اقبال اکادمی لاهور ـ

۸۵ ـ محمد ریاض، دکتر ،شبلی، صدیق ، دکتر، (۱۹۸۷م) ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ، سنگ میل پبلی کیشنز ،لاهور ـ

۸٦ ـ مشتاق احمد ، مولانا (۲۰۰۰ م) ، ضیای مهر (سوانح حیات بابو جیؒ) ، مکتبه مهر یه غوثیه، گولره شریف ، اسلام آباد ـ

۸۷ ـ محمد معین ، دکتر ، (۱۹۷٦م) ، فرهنگِ فارسی ، تهران ، ایران ـ

۸۸ ـ مُلانه ، سعیدی ، محمد صفدر علی ، (۲۰۰٦م) ، اج سِك مِتراں دی و دهیری اے، فاضل جامعه انوار العلوم، مولتان ـ

۸۹ ـ همو، (۲۰۰۳م) ، نقوش مهر ، فاضل جامعه انوارالعلوم، مولتان ـ

۹۰ ـ معظمی، غلام نظام الدین، صاحبزاده، (۱۹٦۸م) ، شعرِ ناب، مکتبه معظمیه، لاهور ـ

۹۱ ـ همو ، (۱۹۷۹ م) ، هو المعظم ، اسلامك بك فاؤندیشن، لاهو ر ـ

۹۲ ـ میر ولی الدین ،دکتر، (۱۹۸۷ م) ، تا ریخ فلاسفه الا سلام ، نفیس اکاد می، کراچی ـ

۹۳ ـ میمنت، میر صادقی، (۱۳۷۹ق) واژ ه نامه هنر شاعری، تهران، ایران ـ

۹٤ـ ندوی ، محمد ثناء الله ، دکتر، (۲۰۰۹ م)، علوم اسلامیه و مستشرقین، فضلی بك سپر مار کیت، کراچی۔

۹۵ـ نظامی ، چشتی ، محمد افضل الدین ، (بی تا) ، مقالی تاجداران ، گو لره شریف ، اسلام آباد۔

۹٦ ـ نظامی ، خلیق احمد ، (۱۹۷۵م) ، تا ریخ مشایخِ چشت ، مکتبه عا رفین، کراچی ـ

۹۷۔ نظامی ، غلام معین الدین ، دکتر ، پروفسور ، (۲۰۰۹م) تذ کرۂ سلطانیه ، خانقا ہ فتحیه ، کوتلی ، آزاد کشمیر ۔

۹۸ ۔ همو ، (۲۰۰۸م) ، دیوانِ سعید خان مولتانی ، گروہِ فارسی ، دانشکدۂ خاور شناسی،دانشگاہِ پنجاب، لاهور ۔

۹۹۔ عطار نیشا پوری ، فریدالدین، خواجه، (۱۹۹۰م) ، منطق الطیر ، تهران ، ایران ۔

۱۰۰۔ هزا روی ،عبد الشکور، (۱٤۲۹ق) ، سیّده کا نکاح غیر سیّد سے ناجا ئز هے، گولره شریف ، اسلام آباد ۔

دایره معارف :

☆ دایره معارف اسلامیه اردو ،(۱۹۸۷) ، جلد۲۱ ، دا نش گاه ، پنجاب ، لاهو ر ۔

☆ دانشنامه ادبِ فارسی، ۱۳۸۷ش، حسن انوشه، تهران، ایران۔

English books :

1. Fazal Khan, M. .The light of Golra, 1998 AD,
2. Fazal Khan, Muhammad Mehar e Munir, 1998 AD.
3. Muhammad Essa, Professor, The Living Truth, 2004 AD
4. Muhammad Essa, Professor, The Symbol of Profeciton, 2009 AD

رسایل و جراید :

☆ آستانه ، (ماهنا مه) ، دکتر سید محمد مظاهر اشرف الاشرفی، (۱۹۹۸م) ، کراچی ۔

☆ اخبار اردو ، (ما هنامه)، (آوریل ۲۰۰۹م)، اسلام آباد ۔

☆ السید ید ،۔(سه ماهی) ، صاحبزاده معظم الحق محمودی ، ۱٤۳۰ ق ، ش ۱۹، لاهو ر ۔

☆ تجلیات ، ماهنا مه ، پیر مشاق گیلانی، ۱۹۹۸م، اسلام آباد ۔

☆ روزنا مه خبریں، ۲۳ستامبر۲۰۰۵م، اسلام آباد ۔

☆ روز نامه صحافت، فوریه۲۰۰۹م اسلام آباد ۔

☆ روز نامه نوای وقت، مجید نظامی، ۲۰۰۴م، لاهور۔

☆ صوتِ ہادی، (سہ ماہی)، سردبیر، سید علی ثانی گیلانی، ژوین ۲۰۰۹م، شیخوشریف، اوکاره۔

☆ طلوع مہر، سر دبیر، نصیر الدین گیلانی، مکتبہ مہر یہ نصیر یہ، گو لڑہ شریف، اسلام آباد۔

☆ مہرِ منیر، سردبیر، غلام معین الحق گیلانی، مکتبہ ایوانِ مہر علی، گولڑہ شریف، اسلام آباد ۔

Dawn, daily 17, Feb 2009.Lahor

Nation , daily 21, Feb 2009.Lahor

Websites:

www.dawn.com/2009/02/15/nat1.htm

www.flickr.com/fhotos

www.golrasharif.com

www.minhaj.org/en.php

www.pakistanileaders.com.pk

www.pirnaseeruddinnaseer.com

www.strayreflections.wordpress.com

www.visaaleyaar.com/list.php?maid=45-147

www.pirnaseeruddinnaseer.com/

www.sunnispeeches.com/index.1

www.tajdaregolra.com/

www.faizaneraza.org/download-audio.php?t_id=667

www.minhaj.org/english/tid/7625/

فهرست ها

نام کسان:	شماره
آ	
آتش	٧٨
آصف رسول، میرزا	٨
آصف علی زرداری	٧٠
آفتاب اصغر، دکتر	٧
آمنه، سیده	٩٩
الف	
ابراهیم ادهم، خواجه	٢١
ابن تیمیه	١٠٧
ابو الحسن محمد بن قاضی	٢٣
ابو بکر شبلی، خواجه	٢٠
ابو الخطاب محفوظ	٢٣
ابوالوفاعلی بن عقیل	٢٣
ابو حنیفه، امام	٩٢، ١٠٥
ابو ذکریه، بن یحی بن علی	٢٣
ابو بکر صدیق، سیدنا	٧١، ٩٩، ٢٩٢
ابو سعید ابوالخیر	٧٨، ٩٥، ٩٦، ١٠٠، ١٤٨،، ٢٥١، ٢٧١، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٧٨،، ٣٠٢، ٣٠٩، ٣١١، ٣١٢، ٣٣٢، ٣٢٣،
ابو سعید المبارك بن علی	٢٣
ابو سعید محمد بن عبد الکریم	٢٣
ابو صالح جنگی دوست، سید	١٥
ابو طالب، سیدنا	٩٩

ابو عبد الله محمد بن اسماعیل ۱٦۸
ابو یعقوب بن ایوب همدانی ۲۳
ابی احمد ابدال،سید، خواجه ۲۱
ابی بکر داؤد، سید ۱۷
ابی اسحاق شامی چشتی، خواجه ۲۱
ابی الحسن علی بن محمود القرشی، ۲۰
خواجه
ابی الحیات، سید ۱٦، ۱۹
ابی الفرح علاء الدین طرطوسی، ۲۰
خواجه
ابی سعید بن علی المبارك، المخزومی، ۲۰
خواجه
ابی صالح نصر، سید ۱٦، ۱۷، ۱۹
ابی محمد بن ابی احمد، خواجه ۲۱
ابی یوسف نقوی، حضرت ۲۲
احسان دانش ۱۹۳
احسان، سید، ۱٦
احمد بصیر پوری، مولوی ۱۱۲
احمد جام، شیخ ۲۹۵، ۲۳۰
احمد رضا خان بریلوی، مولانا ٦۱، ٦۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۵
احمد سعید کاظمی،سید ۵٤
احمد شهیدی،سید ۱۰۷
احمد علی سهانپوری، مولانا ۳۹
احمد ندیم قاسمی ۵٤، ۹۷، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵

احمد میروی، خواجه ٤١

اختر راهی، پروفسور ٨٣

اسحاق قریشی، دکتر ٥٤

اسد الله خان غالب، میرزا ٣٠، ٤١، ٥٢، ٧٨، ١٢٧، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٩، ٢١٧، ٢٢٨، ٢٩٥، ٣٤٣، ٣٥٠،

اسدالله، سید ١٢

افضل خاکسار ٩٢، ٨،

افتخار عارف ٦٩، ٥٤

اسلم فرخی،دکتر ١٨٧

اعجازالحق قدوسی ٢٧

اعظم چشتی ١٢٨

اکبر علی، مولوی ٤١

اقبال شاهد، دکتر ٧

اقبال لاهوری ٥٢، ٦١، ٦٢، ٩٥، ٩٨، ١٠٧، ١٤٠، ١٤٧، ١٧١، ١٧٢، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٣،

الله بخش تونسوی، خواجه ٤٠

الله بخش،مخدوم ٤٢

الله دته، دکتر ٤٤

الیاس اعظمی، پروفسور ٥٤

امجد حیدر آبادی ٧٨، ١٠٠، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٦٨، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٨١، ٢٩٨

امتیاز علی خان ٢٩٥

امیر احمد، خواجه ٤١

امیر حسن، سجزی ٥٢

امیر خسرو دهلوی، ۳۳٥، ۳۳٤، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳٥۰، ۳٤۹، ۳٤۸، ۳٤۳،
۳٤۲، ۲۹٦، ۲۳۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱٥، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲٤،
۱۹۳، ۱۸۷، ٥۲، ۱۲۷، ۷۳، ۱۰۰،

امیر خورد ۲۸،

امیر مینایی ۱۰۱، ۱۲۷، ۷۸

امین الدین ابی، هبیره، خواجه ۲۱

امین چکوری، خواجه ٤۱

انور مسعود، پروفسور ٥٤، ۱۷۸، ۱۸۹

انوری ابیوردی ٥۱، ۳۳۳

انیس ۷۸، ۱٤۸

اوحد الدین کرمانی ۲۷٦،

ب

بابر شاه، مغل ۱۹

با یزید ٤٤

برکات احمد معینی،سید ٦۹

بشیر حسین ناظم ٦۸، ٦٥

بنده نواز گیسو دراز ۱۰٤

بهادر شاه، سید ۳۰، ۲۰۱

بهاء الدین زکریا ملتانی، خواجه ۲٥، ۲٦، ۲۲٤، ۱٦

بیدم وارثی ۱۹۳

ت

تاج الدین ابو بکر عبد الرزاق سید ۱٦

تاج الدین، سید ۱٦

تاج الدین عبد الرزاق،سید ۱۹

تاج الدین محمود، سید ۱۹

توصیف تبسم بدایوانی ۱۹۹

توصیف تبسم، دکتر ٥٤، ۱۸۷

ج

جاوید ۹۳

جماعت علی شاہ، پیر ٤۱

جماعت علی شاہ علی پوری ٤۱

جمال الدین جمن بن محمود خواجہ ۲۲

جعفر صادق، امام، سیدنا ۲۱

جلال الدین بخاری اوچی، مخدوم ۱٤

جلال الدین، رومی، مولانا ۲۸۲، ۲۷٦، ۲٥٤، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۳۳، ٥۱، ۱۲۲، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳٥۰، ۳٤۹، ۲۲۷، ۱٦۰، ۱٤۸، ۱۲۷، ٥۰۰، ۹۹

جلال الدین سرخ بخاری ۲٤

جلال الدین، سید ۱٦، ٥۸

جلال الدین، مخدوم جہانیان ۲٤

جنید بغدادی، خواجہ ۲۰

جوش ملیح آبادی ۱۰۰، ۳٤۸، ۱٤۸

چ

چراغ علی شاہ، پیر ۱٤

ح

حاجی شریف، خواجه	٢٢
حافظ شیرازی	١٠٠، ٣١، ٤٠، ٧٨، ٥٢، ١٤٨، ١٠٤، ١٦٠، ١٠٧، ١٢٠، ٢١٧، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣١، ٢٣٠، ٢٩٨، ٢٢٧، ٢٩٦، ٣٠٤، ٣٣٣، ٣٣٢، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٢٧، ٣٥٠، ٣٤١، ٣٤٩، ٢٠، ٢١
حافظ لدھیانوی	١٢٧
حبیب الله قاآنی، میرزا	٩٩، ١٨٨
حجاج بن یوسف	١٠٥
حسنؓ، امام	٢٩٢، ٢٩٤، ٣١٤، ٣٠، ٩٩، ١٥، ١٧، ٦١
حسن بصری، ابی النصر	٢١
حسن ثانی نظامی، خواجه	٧٤، ٦٦
حسن مثنی، سید	١٧، ٢٧٤
حسن نظامی دهلوی، خواجه	٣٩، ٧٤، ١٩٣، ٦٦
حسین الدین شاه، علامه	٥٤
حسینؓ، امام	٩٩، ١١٨، ١٠٤، ٢٩٤، ٣١٤، ٣٣١، ٩١، ٨٩، ٢١، ١٥
حلیمه سعدیه، سیده	٩٩
حیدر سهیل، غلام	٢٥، ٢٤
حیدر شاه جلال پور، سید	٤١
حیدر علی آتش، خواجه	١٤٧، ١٢٠

خ

خاقانی شروانی	١٢٧، ٣٣٣
خالد بهزاد هاشمی	٦٩، ٧٥
خسرو، دهلوی	١٤٨، ٧٨، ٦٢، ٢٢٥

خلیق احمد نظامی ٣٦، ٧١
خواجوی کرمانی ٥٢
خورشید رضوی، دکتر ٣١٦، ٥٤
خورشید رضوی، سید ٧٨، ٨٢
خیام ١١٠

د

داغ دهلوی ١٦٩، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٥، ٥٣، ١٥٤، ٢١٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٠١، ١٢٧، ٧٨، ١٢، ١٢٩
داؤد، سید ١١٠
دبیر، میرزا ١٤٨، ١٩١، ٧٨
درگاهی، سید ١٦

ذ

ذوالنون ٤٤
ذوق ١٢٨
ذیشان صادق ٨

ر

رحمت الله حاجی ٤١
رسول شاه، سید ٢٠، ١٤
رضا مصطفوی سبزواری، دکتر ٣٢٥، ٩٢
رودکی سمرقندی ٥١، ٣١٠، ٣٢٣
روشن دین شاه، سید ٢٠، ١٤، ١٦
رومی ٩٨، ٦٢، ٦١، ٦٠، ١١٥، ٢٣٣
رئیس امروهوی، سید ٩٧، ٥٤، ١٨٧، ١٩٤

رياض مجید، دکتر ٥٤

ز

زین العابدین، امام، سید ٢١

زیب النسا مخفی ٢٣١، ٢٩٥

س

ساجد الرحمٰن، دکتر ٥٤، ٦٩

ساغر صدیقی ١٥٧، ١٨٠

سبط حسن رضوی ٧٩، ٣٤٧، ٣٣١، ٣١٩، ٥٤

سحابی استر آبادی ٣٣٢، ٢٧٦، ١٤٨،

سدید الدین حذیفه، خواجه ٢١

سراج الدین بن کمال الدین، خواجه ٢٢

سرفراز ظفر، دکتر ٩٥

سرمد شهید ٣١٢، ٢٧٦، ٥٩

سری سقطی، خواجه ٢٠

سسّی و پنوں ٢١٩

سعدی شیرازی ٣٠٣، ٣٤٨، ٢٨٣، ٣٤٩، ٣٣٨، ٣٣٩، ٧٨، ٥٢، ٣٢٧،
١٠٠، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٢٦٦، ٢٣١، ٢٢٧، ١٦٠،
١٧٦، ١٨٠، ١٥٨، ١٢٧، ١٤٨،

سعید نفیسی، دکتر ٣٠٠

سلام الله خان، مولوی ٤٣

سلطان باهو ٢١٠، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٦، ١٠٣، ١٠٤

سلطان محمود ٣٢

سلیمان ٩٠

سنایی غزنوی حکیم ٣٣٨، ٣٢٧، ٣٣٣، ٢٨٤، ٥١

سودا ١٨٨، ١٢٧،
سید علی ثانی ٢٤، ٨
سید علی شاه، سید ٤٢
سید محمد دیوان ٣٩
سیروس شمیسا ٢٩٩

ش

شافعی، امام ١١٠،
شاه عبد الحق دهلوی، شیخ ١٢٠، ٨
شاه عبد الحق گولروی ٥٢
شاه محمد فاضل قلندر ٢٠
شاه معین الدین، حضرت ٦٦
شاه مقیم، سید ١٤
شاه نیاز احمد بریلوی ٣٤٤، ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٣٥، ١٨٠، ١٥٨
شجاعت حسین، چوهدری ٧٠
شعاع الدین سیالوی، خواجه ٤١
شعیب احمد، دکتر ٧
شفقت تنویر، میرزا ٢٢٤
شکیل اختر ١٩٠، ١٨٧
شمس الدین ذکریا، سید ١٧
شمس الدین سیالوی، خواجه ٣٢، ٣٣، ٣٠، ٩٩، ١١٩، ٢٦٥، ٢٢
شورش کاشمیری ١٩٣، ٤٩، ٧١،
شیر شاه سوری ٢٠
شیر شاه سید ٣٠
شیر محمد شرقپوری ٤١

شیریں رحمٰن ۷۰

ص

صایب تبریزی ۵۲

صبا توانا ماروی، حاجیانی ۸

صدرالدین، مخدوم ۴۲

صفدر چشتی، غلام ۷۵

ط

طارق حبیب ۳۲۴، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۲۴، ۸۲

طارق سلطان پوری ۶۱، ۶۰، ۶۲، ۶۴

طارق فضل ۷۰

طالب آملی ۵۲،

طالب ہاشمی ۲۴

طاہر عریان، بابا ۲۷۸، ۱۰۰،

ظ

ظفر الحق، راجا ۷۰

ظفر قادری،سید ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۷، ۹۷

ظہور احمد اظہر، دکتر ۹۲، ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۷۳، ۱۱۸، ۵۴، ۳۴۷، ۷

ظہور ترشیزی ۵۲

ظہوری ۱۲۷

ظہیرفاریابی ۳۳، ۵۲

ع

عارف مهجور رضوی، سید ٦٤، ٧٤

عائشه صدیقه ٩٠، ١٠٤

عبدالباری، مولانا ٤٢

عبد الحق محدث دهلوی، شیخ

عبدالحکیم شرف قادری ٨٤

عبدالخالق ، خواجه ٤١

عبدالرحمٰن جامی، مولانا ٥٢، ١٧٦، ٢٧٦، ٢٧٤، ٢٧٣، ٤٢، ٢٧١، ٢٩٧، ٣٠١،
٣٢٩، ٣٤٠، ٣٣٨، ٣٤٩، ٣٤٧، ٣٤٥، ٣٥٠، ٩٨، ١٠٠،
٧٨، ٦٢، ٥٩، ٦١، ١٢٧، ١٤٩، ١٤٨، ١٧٤، ١٦٠، ٢٣٩

عبدالرحمٰن لکهنوی، مولانا ٣٣

عبدالرحمٰن نوری، سید ١٦

عبد الرحیم، خواجه ٤٢

عبد الصبور ٩٠

عبدالعزیز، خواجه ٤١

عبد الغفور هزاروی، علامه ٥٤،

عبد الغنی، دکتر ٩٦، ٣١٢،

عبد القادر بیدل دهلوی، میرزا ١٠٠، ٢٢٧، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨،
٢٥٥، ٢٧٩، ٢١٧، ١٦٠، ١٦٨، ١٤٨، ٢٤٩، ٥٢، ٥٩،
٦١، ٢٤، ٧٣، ٧٨، ٩، ٩٥، ١٠١، ١٧٧، ١٧٦، ١٩٦،
٢٨٥، ٢٧٦، ٢٦٨، ٢٢٨، ٢٩٧، ٢٩٥، ٣٠٣، ٣٠٤،
٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣١٢، ٣٣٢، ٣٢٣، ٣٢٢، ٣٢١، ٣٣٨،
٣٣٧، ٣٤٩، ٣٤٨، ٣٤٢، ٣٤١، ٣٥٠، ١١٨، ٩٧، ٩٩

عبد القادر جیلانی، شیخ — ٥٠، ١٢٥، ١١٦، ١٠٨، ١٠٧، ١٤، ١٥، ١٤، ١٦، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٢، ٢٢٠، ٢١٦، ٢١٠، ٢٩٤، ٢٩٣، ٢٩٢، ٢٩١، ٣١١، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٢٢٥، ٣١٩، ٨٦، ١١٢، ١٦، ١٨، ١٧، ٩٩، ٢٥، ٢٦، ٢٤، ٣٢، ٣٠، ١٩، ٢٠

عبداللہ انصاری، خواجہ — ٢٧٨، ٣١١

عبداللہ جیلی، سید — ١٧، ٩٩

عبداللہ، سید، ڈاکٹر — ١٨٧، ١٩٦، ١٩٥، ٩٧

عبداللہ صالح، سید — ١٧

عبداللہ محض، سید — ١٧

عبد اللہ مطری — ٢٤،

عبد القہار، خواجہ — ٤١

عبدالقدوس گنگوہی، مولانا — ١٠٠،

عبدالمطلب، سیدنا — ٩٩

عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی، خواجہ — ٢٠

عبداللہ یافعی — ٢٤

عبدالقیوم، حاجی — ٨

عبدالکریم، حافظ — ٤٢

عبد الواحد بن زید، خواجہ — ٢١،

عتیق الرحمٰن، پیر — ٦٩

عثمانِ غنیؓ — ٣١٨، ٢٩٢، ١٧، ٩٩

عثمان ہارونی، خواجہ — ٢٢

عدیل بٹ — ٨

عراقی ہمدانی — ٢٣١

عرفان مشہدی، سید	١١٦
عرفی شیرازی	٥٢
عطار نیشا پوری	٢٣٣، ١٧٦، ١٠٠
عطاء محمد بندھیالوی	٥٤
علاء الدولہ سمنانی	٣٢
علاء الدین صدیقی، پیر	٦٩
علاء الدین علی احمد صابر، مخدوم	١٨، ٩٩
علم الدین بن سراج الدین، خواجہ	٢٢
علیؓ ابنِ طالب	١٠٤، ١٨٨، ٢٩٢، ٢٦٢، ٣٣٠، ٣١٨، ١٤، ١٣١، ٩٠،
	٨٧، ١١٨، ١٦، ٢١، ١٨، ١٧، ٩٩
علی بغدادی، سید	١٩،
علی موسیٰ رضا، سیدنا	٢٠
علی نقی، امام	٢٤،
عنایت اللہ، سید	١٦
عیسیٰؑ، حضرت	١٥

غ

غلام احمد قادیانی، میرزا	٤٩،
غلام سرور، مفتی	٢٦، ٤٧،
غلام شاہ	١٦
غلام شمس الدین گیلانی، سید	٥٣،
غلام صفدر چشتی، میاں	٦٨
غلام عباس شاہ، سید،	٤٢
غلام عبد الحق، چشتی	٧١
غلام علی، شیخ	٢٠٤، ١٢٠

غلام فرید، خواجه ٩٩، ٢١٨، ٢٢٤

غلام قادر گیلانی جالندهری، مولانا ١٧٧، ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٨٨، ٢٧٩، ٣٠٢، ١٥٠، ٥٢،
٣٠٤، ٣١٤، ٣١٣، ٣٣٢، ٣٢٣، ٣٥١، ٣٥٠، ٣٤٦، ٣٤٥،
١٠٠

غنی کاشمیری ٥٢

غلام محمد، قاری ٥٠

غلام محمد گھوتوی، مولانا ٥٠، ٥١

غلام محی الدین گیلانی، بابوجی ٢٢، ٤٩، ٩٦، ٧١، ٥٠، ٥١، ١١٣، ١٩٣، ٣٠٧، ٣١١،
٣٢١، ٣٢٠، ٩٩، ٧٨

غلام مصطفٰی رضوی، مفتی ٥٤، ١١٦

غلام معین الدین شاه گیلانی، سید ٤٩، ٥٠١، ٣١١، ٣٢٠، ٣٢١، ٩٢،

غلام معین الدین نظامی، دکتر ٨٢، ٧٩، ٥٤، ٧

غلام نجم الدین گیلانی، سید ٥٣،

غلام نظام الدین جامی گیلانی، سید ٦٩، ٥٢، ١١٦

*غلام نظام الدین معظمی، پروفسور ٥٩، ١٨٧، ١٨٩، ٢٠٤، ٣١٤، ٣٢٤

غنیمت کنجاهی، مولانا ٩٩، ٥٢، ٢١٦

غوث العظم ١٨، ٢٦، ١١٦، ١٠٦، ١٠٤، ٢١٦، ٣١٤، ١٤

غیاث الدین، دیوان ٣٩

غیاث علی، سید ١٦

ف

فاطمة الزهرا ؓ ٩٩، ١٠٤،

فتح الله، سید ١٦

فتح محمد گولروی، علامه ٥١

فخر الدین بن نظام الدین، خواجه ٢٢

فخر الدین، سید	١٦
فخر الدین عراقی، خواجه	٣٣٨،٣٠
فرخی سیستانی	٥١
فردوسی طوسی	٥١
فرید الدین عطار نیشا پوری، خواجه	٣٣٨،٣٢٧،٣٣٢،٣١٢،٢٧٩،٥١،٣١
فرید الدین مسعود گنج شکر، خواجه	٢٢،٢٩٠،٣٩،٩٩
فضل الدین سیالوی، خواجه	٤١
فضل دین شاه، سید	٣٠،٣٦
فضل دین کلیامی	٤١
فضل کریم	٧٠
فضیل ابنِ عیاض، خواجه	٢١
فقیر سید محمد، علامه	٥٣
فهمیده میرزا	٧٠
فیض	٢٠١،١٥٧
فیض احمد فیض، علامه	١٨٠،١١٣،٧١،٤٧،٣٦،٢٧،٢٦،٢٤
فیضی دکنی	١٥٨،٥٢

ق

قدسی مشهدی	١٢٧
قطب الدین بختیار کاکی، خواجه	١٨،٢٢،٢٨٩
قطب الدین بن عبد الحلیم	٨٢،٧٢
قطب الدین مدود، خواجه	٢٢
قطب شاه، پیر	٤٢
قطب شمس الدین بن حسن محمد، خواجه	٢٢

قمر الدین سیالوی، خواجہ ۹۹،۱۱۹

ک

کامران ضیاؔ ۸

کرم الدین دبیر، مولوی ۴۳، ۴۷

کعب بن اشرف ۱۱۲

کلیم اللہ جہان آبادی، خواجہ ۲۲

کمال الدین، علامہ ۲۲

کوثرنیازی ۵۵،۱۲۷

کوکب نورانی، علامہ ۵۵، ۹۶

گ

گنج بخش ۹۹

گیسو دراز چشتی، بندہ نواز ۲۶

ل

لطف اللہ علی گرھی ۳۰،۳۹

لعل شاہ،سید ۴۲

لیلی ۲۶۳

م

مجد الف ثانی، شیخ ۳۲

محبوب علی لکھنوی، قاری ۵۱

محمد احسان ۸

محمد اسحاق نظیری، مفتی ۱۰۸

محمد اسماعیل، خواجہ ۴۲

محمد اسماعیل ، سید ۹۹، ۱۱۹

محمد اشرف سیالوی، مولانا ١١٢

محمد اشفاق سعیدی، قاری ٥٥، ٨

محمد افتخار شفیع ٨

محمد افضل خاکسار ٥٥

محمد افضل فقیر، حافظ ٣٢٣، ٣٠٧، ١٨٧، ٩٦، ٩٨، ١٨٨، ٥٤

محمد افضل علوی، قاضی ٧٥

محمد اقبال شاہ ٨

محمد اقبال لاہوری، علامہ ١٥، ٤٩، ٣٢١، ٣٢٣، ٣١٣، ٢١٠، ١١٥، ١١٨، ١٢٠،
١٣٣، ٢٤

محمد امداد اللہ مہاجر مکی، حضرت ١٨

محمد امین الحسنات، پیر ٨٣

محمد امین سیالوی ٤١

محمد باقر، امام ٢١

محمد بخش، میاں ٢١٠

محمد بن الحسن باقلانی ٢٣

محمد بن الحسنین بن محمد الفراء ٢٣

محمد بن عبد اللہ ١٢٦

محمد بن منور ٢٩٧،

محمد جمال، سید ١٦

محمد حسن رای ٨

محمد حسین آزاد، دکتر ٥٥، ٧٩

محمد حسین تسبیحی رہا، دکتر ٣٢٥، ٣١٩، ١٦٩، ٥٥، ٥٦، ٧٨، ٨٢، ٣٦، ٣٥

محمد حسین شوق، مفتی ٥٥

محمد خان ناصر، رای ٢١٨

محمد دین، خواجه ۴۰
محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر ۲۹۷
محمد رئیس احمد قادری، قاضی ۶۷، ۷۴، ۷۹، ۸۲،
محمد سرفراز ظفر، دکتر، ۳۲۱
محمدسعد الله سیالوی، صاحبزاده ۴۱
محمد سلیم مظهر، دکتر ۷
محمد سلیمان، خواجه ۴۰، ۲۲
محمد شاه کهگه، ۳۵۲، ۱۱۸، ۷۱، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۸۲، ۳۶، ۸
محمد شریف سیالوی، دکتر ۵۵
محمد شفیع قریشی، مولانا، ۳۱،۳۹
محمد صابر، دکتر ۷
محمد ضیا الدین، خواجه ۴۱
محمد طاهرالقادری، دکتر ۵۵،
مظهر الدین، حافظ ۳۴۸، ۳۳۱، ۱۷۰، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۵۵، ۶۲، ۱۰۰
محمدعبدالحکیم چشتی، علامه ۵۵
محمد عبد الطیف، دکتر، ۳۵۱، ۳۲۳
محمد عبدالقیوم سلطان پوری ۷۴
محمد عبدالله سیالوی، صاحبزاده ۴۱
معظم الدین، خواجه ۴۱، ۱۸۹
محمد علی فروغی ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۴۸
محمد عمر حیات الحسینی، علامه ۵۵
محمد غازی، مفتی ۴۹، ۵۰
محمد فرید، سید، دکتر ۷
محمد قزوینی، علامه ۱۲۰، ۲۹۶، ۳۴۹،

محمد قمر علی زیدی، دکتر ۷، ۵۵
محمد کرم شاہ الازہری ۵۵
محمد محب اللہ نوری، صاحب زادہ ۵۵، ۶۸، ۷۵
محمد مرید احمد چشتی ۴۷، ۷۱
محمد مصطفٰی، ابوالقاسم ۲۱
محمد موسٰی، پرنم الہ آبادی ۵۵
محمد ناصیر، دکتر ۷
محمد یٰسین قمر، پروفسور ۸، ۲۱۸
محمود تونسوی، خواجه ۴۰
محمود شبستری، شیخ ۳۳۲
محمود راجن بن علم الدین،خواجه ۲۲
محی الدین ابنِ عربی ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۳، ۶۶، ۱۰۷، ۱۰۸،
محی الدین، غلام، مولانا ۳۹
مختار احمد اگاهی، میاں ۸
مرتضی و مدرس گیلانی، ۳۰۱، ۳۴۷
مریم ۱۵
مزمل حسین، سید، ۶۸، ۷۴
مسعود سعد سلمان ۵۱
مشاهد حسین، سید ۷۰
مشتاق احمد چشتی، مولانا ۷۱، ۱۱۳
مصحفی ۱۸۸
معین الحق گیلانی، پیر ۶۹
معین الدین حسن سجزی، خواجه ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۹۹، ۲۸۹،
ممشاد علو دینوری، خواجه ۲۱

منیب الرحمن، مفتی	١١٦
ممتاز احمدچشتی، مولانا	٨، ٥٥، ٥٩، ٧٣، ٨٠، ٨٣،
مہر علی شاہ، پیر	١٤، ١٥، ٣٣٠، ٣١٥، ٣١١، ٣٠٨، ٢٧٤، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٨، ٢٢٤، ١٩٣، ١٨٩، ١٠٣، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٣، ١١٩، ١٢٠، ٥١، ٥٠، ٥٧، ٦٢، ٦٦، ٧، ٧٨، ٧١، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٩، ٤٠، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٤، ٣١، ٣٠، ٣٦، ٢٩، ٢٧، ٢٦، ٢٤، ٢٢، ٩٨، ٩٩، ١٩، ٢١، ٤٢، ٣٩، ٤٥، ٤٤، ٤٩، ٤٧
مہر فریدالحق گیلانی، سید	٩٢
مہر محی الدین رومی گیلانی، سید	٨
موسٰی الجون، سید	١٧،
موسٰی ثانی، سید	١٧
موسٰی کاظم، امام	٢٠
مومن خان مومن	١٨٨، ١٤٧، ١٤٨
میران شاہ قادر قمیص، سید	٢٠، ١٩، ١٦
میران محمد کلاں، سید	١٦
میر تقی میر	١٩٥، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٧، ١٨٨، ١٧٧، ١٧٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٢٧، ٥٩، ٧٨
میر درد، خواجہ	٢٠١، ١٩٣، ١٧٧، ١٥٠، ١٥١، ١٢٧،
میمنت میر صادقی	٣٤٧، ٣٠١
میمونہ	٨

ن

ناسخ	١٢٧،
ناصر الدین ابی یوسف، خواجہ	٢١،

ناصر خسرو قبادهانی، حکیم ٥١،

ناصر علی سرهندی ٥٢،

نجم الرشید،دکتر ٧

نذیر احمد غازی ٥٥، ٨٠، ٨٣،

نذر دین شاه ١٥، ٩٠

نصیر الدین محمود،چراغ دهلوی، خواجه ٢٢، ٢٩١،

نصیر الدین نصیر، پیر ١٤، ٢٣، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٠،
٦١، ٦٤، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٤، ٧٧، ٧٨، ٧٩،
٨٠، ٨٣، ٨٥، ٨٧، ٩٢، ٩٣، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩،
١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩،
١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٩،
١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠،
١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩،
١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨،
١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧،
١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩،
١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩،
١٨٠، ١٨١، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣،
١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢١٠،
٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤_٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨،
٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨،
٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩،

٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٦، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٦، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١١، ٣١٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١

نصیر الدین همایون ٢٠

نظام الدین اورنگ آبادی، خواجه ٢٢

نظام الدین اولیاء محبوب الهی، خواجه ٢٢، ٣٩، ٧٤، ٩٩، ١٠٠، ١٣٥، ١٩٢، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٩٠

نظام الدین محمد سهالوی، مُلاّ ٧٢، ٨٢

نظیری نیشا پوری ٥٢

نواز کهو کهر ٧٠،

نواب بیگ دهلوی، میرزا ٧١

نوح ناروی ٧٨، ١٤٨

نور احمد، سلطان ٤١

نور محمد مهاروی، خواجه ٢٢

و

وزیر الحسن آبادی، دکتر ٣٤٨، ٣٥٠، ٢٩٦

وصی احمد، مولانا ٤٢

ه

هر نوثا، سرخوش ۹۲

هلالی جغتایی، استر آبادی، مولانا ۲۶۷، ۳۰۰

ی

یحیٰ ذاهد، سید ۷۱

یحیٰ مدنی، خواجه ۲۲

یوسفؑ، حضرت ۶۹

یوسف رضا گیلانی، سید ۷۰

نام کتاب ها:	شماره
آغوش حیرت	٥٦، ٧٣، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ١٠٢، ١١٨، ١٨٩، ١٩٩، ٢٥١، ٢٧٧، ٢٧٢، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٣٣، ٣٢٤، ٣٤٧، ٣٤٩،
آفتاب داغ	١٦٩، ١٧٩، ١٨٠،
اردو دائره معارف اسلامیه	٣٧،
ارمغان حجاز	١١٨،
استخاره	١٦٨،
اسرار التوحید	٢٩٧،
اسرار المشتاق	٥٠، ٧١
اسلام میں شاعری کی حیثیت	٨٦، ٩٢، ١١٢
اعانت و استقانت کی شرعی حیثیت	١١٠
اعلای کلمة الله فی بیان ماأهل به بغیر الله	٣٣
المعجم فی معاییر اشعار العجم	٢٧٨،
الرباعیات المدحیه فی حضرت القادریه	١٠٢، ١١٩، ٢٨٨،
الفتوحات حمدیه	٣٣
امام ابو حنیفه اور ان کا طرز استدال	٨٦، ٩٢، ١١١
امیر خسرو کا هندی کلام	٢٢٤،
انتخاب میر	١٨٨، ١٧٨، ٢٠٥
انیس المظاهر فی سیرت السید عبد القادر	٢٤، ٢٥
باب جبریل	١٢٠،
بال جبریل	١٢٠،
بوستان سعدی	٣٣٢،

پاکستان میں زلزلے کی تباہ کاریاں، ٨٦،٩٢ ١١٤،
اسباب اور تجاویز
پنجابی کلام دررنگ ابیات حضرت ١٠٣، ٢٢٣، ٢٢٥،
سلطان باھو
تاریخ مشایخ چشت ٣٦، ٣٧، ٧١، ٨٢،
تحریك ختم نبوت ٧١،
تحقیق الحق ٣٣،
تذکرہ سیدنا غوث اعظم ٢٤،
تضمینات بر کلام مولانا احمد رضا خان
فاضل بریلوی
تحفۃ الابرار ٨١
جان آرزو ٥٢،
حدایق بخشش ٣٠٥،
حضرت پیراں پیر کی شخصیت، سیرت ٨٥، ٩٢، ١٠٨،
اور تعلیمات
ضیای مہر ٨٦، ١١٣، ٥٠، ٩٢،
ضہای مہر کا تحقیق جائزہ ١١٣،
عرش ناز ٩٧، ١١٠، ١٠١، ١٧٠، ١٨٥، ١٩٩، ٢١٠، ٢٢٢،
٢٥٥، ٢٢٤، ٢٣٢، ٣٢١، ٣٢٠، ٣١٩، ٣٤٧، ٣٤٨،
٣٥١، ٣٠٠، ٣٤٩، ٣٥٠
علم بیان ٢٩٩،
عنوان آرزو ٥٢
غنیر الطابعین ١٠٦،
غیاث الغات ١١٢

فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی	۳۵، ۳٦، ۳۷، ۱٦۹،
فتاوی مهریه	۳۳،
فتوحات مکیه	۳۳،
فتوی نویسی کے آداب	۸٦، ۹۲، ۱۰۸
فصوص الحکم	۳۳
فوز المقال فی خلفای پیر سیال	۳۷، ٤۷، ۷۱
فیض نسبت	۹۸، ۹۹، ۱٦۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰٤، ۲۲٥، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳٤۷، ۳٤۸
قرآن مجید	
قرآن مجید کے آداب تلاوت	
کلام شاه نیاز	۱۸۰،
کلیات اقبال لاهوری	۷۱
کلیاتِ جامی	۱۷٦، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳٤۷، ۳٤۹، ۳٥۰،
کلیاتِ داغ	۱۷۹،
کلیاتِ سعدی	۱۷٦، ۱۸۰، ۳۰۳، ۳٤۸، ۳٤۹،
کلیاتِ فرید	۲۲٤،
کلیاتِ فیض	۱۸۱
کلیاتِ گرامی	۱۸۸، ۳۰٤، ۳۲۳، ۳۰۰، ۳٥۱
گلشن راز	۳۳۲
لفظ کی تحقیق	۸٦، ۹۲، ۱۱۱
مثنوی معنوی	۳۷، ۲۹۷، ۳۳۲، ۳٤۹
مثنوی هفت اورنگ	۳۰۱، ۳٤۷،
مراة العرفان	۳۳، ۳٦، ۱۱۹

مقدمات فقیر	۳۲۳،
مکتوباتِ مسافر چند روزه	۵۰، ۷۱،
مکتوبات مهریه	۳۳
ملفوظات طیبه	۳۳
موازنه علم و کرامت	۸۶، ۹۲، ۱۱٤
مهرِ منیر	۲٤، ۲۷، ۲۷، ۳٤، ۳٦، ٤۷، ۷۱، ۱۱۳

نام جای ها:	شماره
آزاد کشمیر:	٦٩
اتك	١٤،٧٨،٨٩
اسلام آباد	٢٤،٢٦،٢٧،٣٦،٣٧،٤٧،٥٢،٥٦،٧١،٧٢،٧٣،٧٤،٧٥، ٨٢،٨٣،٨٨،٨٩،٩٢،٩٣،١٠١،١١٨،١١٩،١٢٠،١٤٨، ١٤٩،١٧٠،١٧١،٢٠٤،٢٢٢،٢٢٣،٢٢٤،٢٢٥،٩٥،٢٩٨، ٣٠٥، ٣٢٥ـ
اکال گره	٨٨ـ
اله آباد	٥٥ـ
او کاژه	١٤،٢٤،٣٢،٦٨،
امرتسر	٤٢،
انگلستان	٨٩،
ایبت آباد	٩٠،
ایران	١٥،٣٥،٣٦،٣٧،٩٢،١١٨،١٢٠، ١٧٥، ١٨٤، ٢٢٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٢٣، ٣٢٥،
باغ دره	٤٢
بالا شریف	٦٨، ٧٥،
بصیر پور	٦٨
بغداد	٨٠
بهاول پور	٧٢
پاکستان	١،٣،١٤،٢٦،٣٦، ٣٩، ٤٣، ٤٧، ٥٣، ٥٦، ٦٨، ٦٩، ٧٣، ٩٢، ١٢٧، ١٤٩، ٢٢١، ٣٢٣، ٣٢٥
پنجاب	٣٧، ٥٠، ٧٣، ٧٩ ١٢٧، ٢١٠، ٣٢٣، ١٢٣،
پیر محل	٨٩

پپلاں ٥٤

پیلی بھیت ٤٢،

تونسہ شریف ٤٠

تہران ٣٧، ١١٨، ١٢٠، ١٧٥، ١٨٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٢٣، ٣٢٥

جرانوالہ ٨٧، ٨٨

جہلم ٤٣، ٩٠

جلال پور ٤١،

جھنگ ٤١

چاچڑاں شریف ٤١

چك دلوان والا ٨٨، ٨٩

چك عمر ٤٣،

چکوال ٨٨، ٨٩، ٩٠

چکوڑی شریف ٤١

چونیاں ٨٨

چھوھرہ شریف ٤٢

حجرہ شاہ مقیم ١٤

حسن ابدال ١٤

ھری پور ٨٨

ھند ٩٠، ١٢٠،

حیدر آباد ١٣٤،

دھوك چراغ دین ٨٨

دھلی ٩٠

دھوك کالا خان ٨٨

دهول منگتال	۸۷، ۸۸
دهوك چودریاں	۸۸، ۸۹،
دهوریه	۸۸،
دهیر کوٹ	۹۰،
دیره غازی خان	٤۰،
رام پور	۹۰،
راول پندی	۱٤، ۲۰، ۲۹، ۳۳، ۸۹، ۹۰، ۲۱۰،
زیارت	۲۹، ۸۰
سرگودها	۳۲
سروبه شریف	۸۸
سمندری	۸۹،
سوهاوه	۸۷
سیال شریف	٤۰
شاه بلاول	٤۲
شور کوٹ	۹۱
شیخو شریف	۲٥
فقیر والی	۸۹
فرنگی محل	٤۲
فیصل آباد	۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۳۲۳
کامره	۸۷،
کراچی	۷۱، ۸۲، ۹۰، ۱٤۸، ۱۸۰، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۲۳
کرور لعل عیسن	
کلیام شریف	۸۸
کمالیه	۸۹

کوٹ نجیب اللہ ٨٧، ٨٨

کمیل پور ١٤،

گولڑہ شریف ٣، ٥، ١٤، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٣٩، ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٦، ٦٦، ٦٧، ٧٣، ٧٨، ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٤٨، ١٤٩، ١٧٠، ١٧١، ٢٠٤، ٢١٠، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠٥، ٣١٩،

گوجر خان ١٩، ٨٨، ٩٠،

گیلان ١٥،

لاہور ١، ٤، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٣٦، ٣٧، ٤٧، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٩، ٨٠، ٨٣، ٩٢، ١٢٠، ١٤٨، ١٦٩، ١٧١، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٢٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٢٣، ٣٢٤

لکھنو ١٢٠

لندن ٨٩

مکھڈ شریف

مدینہ ١٣٢، ١٣٣، ١٧١،

مرید کے ٨٨

مردان ٣٢

مظفر گڑھ ٨٩

معظم آباد ٤١

مولتان ٢، ٤٢، ١٢٣،

میانوالی ٤١

نیریاں شریف ٦٩

واہ کینٹ ٨٧

یو کے ٨٩

Analytical Study of
Pir Syed Naseer-ud-Din Naseer Gilani Golarvi's
Works, Art and Thoughts

Supervisor
Prof. Dr. Ghulam Moeen ud Din Nizami khagga
(Persian Department)

Research Scholar
Muhammad Shah

Roll No: 01

Department of Persian
University Oriental College, Punjab University Lahore, Pakistan

(2008-2013)